



بازدید از این کتابخانه  
 در تاریخ ۱۳۸۱  
 به درخواست آقای دکتر...

بازدید ۱۳۸۰

بازدید شد  
 ۱۳۸۱

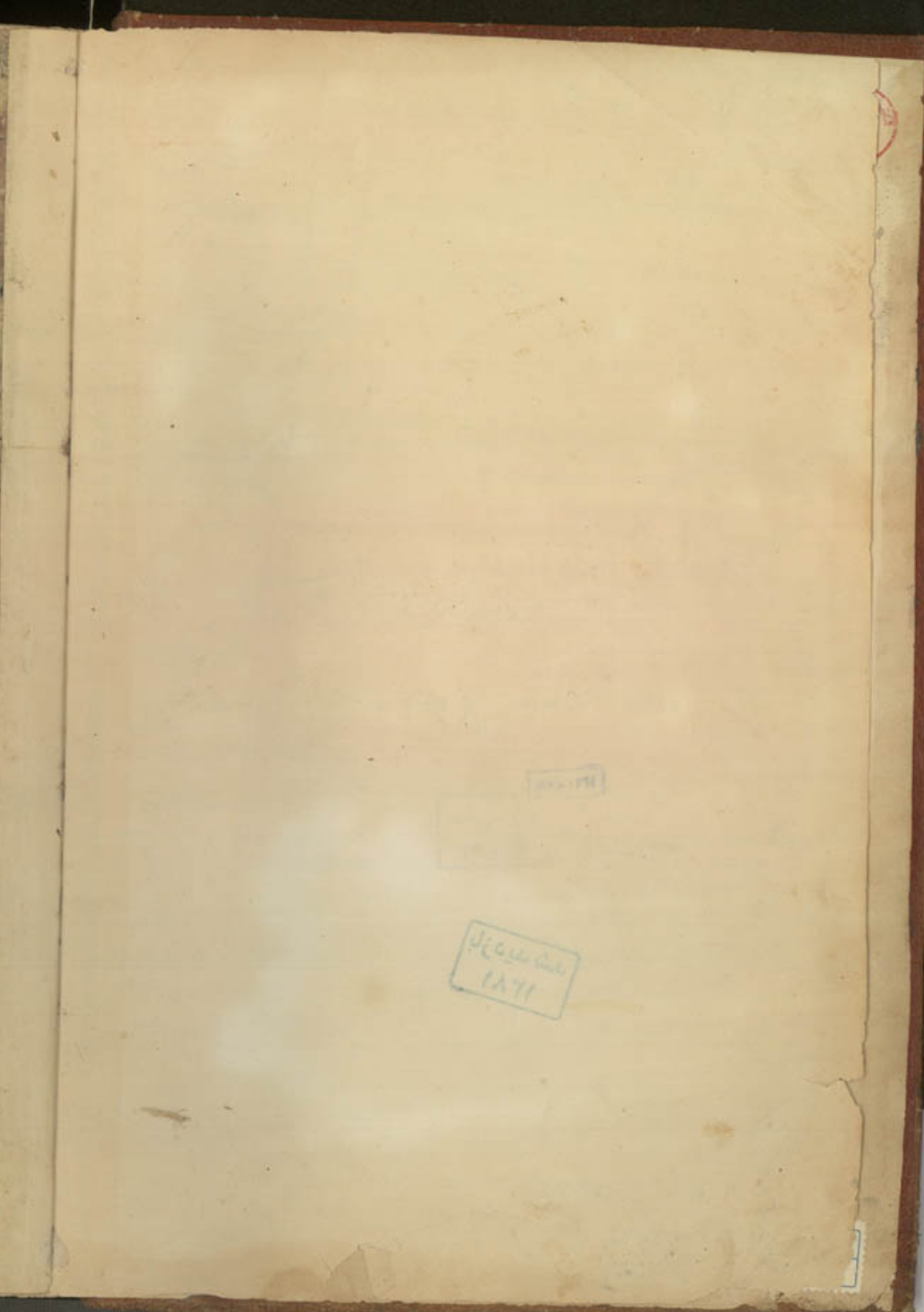
کتابخانه مجلس شورای ملی	
اسم کتاب	مجموعه آثار...
مؤلف	
موضوع تألیف	
شماره ۲۲۵۲	۱۲۸
مؤسسه ۱۳۰۲	
شماره دفتر ۱۲۹۰۴	



بازرسی شد  
 ۳۶ - ۳۷



۲۶۷۵



UCLA  
1871





[illegible]

مرحوم فایم مقام

[illegible][illegible][illegible]

آقام ایل  
 آمد در شهر محل طایفه  
 آفتابا که هیچ  
 آفرین در آستان  
 آنگاه که  
 آفاق اعمال

هزلیات ملاً دویماره

التواضع **آخر** خفته که از این روی سلیطه بر حق  
 التفتی **البقی** که خسته ای که درون داشته باشد  
 المحرم **العاقل** که هرگز از روی کدورت نکند  
 العزول **مجا** یعنی که هرگز رست نگونید  
 المحذول **اگر** ناپلیده و مبهم مردم رهو  
 الحاتم **سر** که در میان حصار باشد  
 القرآن **نحین** در نشو و کاره فوتم خویند  
 المظلوم **کسید** و سوسه سر از این گرفتار شود  
 آخر **میه** از او آسایش نند  
 الكامل **الکشم** که در فراوانی باشد  
 الأدعی **الکلیله** که مردم باشد **الفکر**  
 الذی **الشمند** که عقلش از **المجاهل**

*(Handwritten notes in Arabic script, likely from a manuscript or notebook.)*



از صدر جهان نشان ظلم آمد کم  
 وزیرای نظام ملک و شن الحکم  
 در نظم امور ملک چون لوح و قلم  
 آن شخص نخست آمد و این شخص دوم

در نظم امور ملک چون لوح و قلم  
 آن شخص نخست آمد و این شخص دوم

**نواب شهاب اشرف الا**

در ازل و زات ازل و کرم جلوه گو  
 خورشید باغ و دین جام با جبهه جم  
 بهر دم خند را زده مهر ایشانه  
 صانع و اولس و ابراهیم و عیدیک  
 شد ستوده از جهان بینی و اوستی و  
 پس بوسه موسی عمران و نادر و  
 کینه چوین کرد و در کار جهان جان افرو  
 زان نظاره چشم شد بر اهد و جید و  
 پس کای آمد و حیدر برای ممکن است

**نواب شهاب اشرف الا**

صدر عظم که بعصر قدر و شش  
 چون بگوگان قلم یازد دست  
 چون ندیا لب رسد حکم  
 در سر محکمت و حکم  
 شاه با صدر جو و الا باشد  
 صدر چون خواججه نصیر الدین است  
 نه که دارای جهان اسکندر  
 با که چون اکتف هم شد صدر  
 کردن صدر نباشد دریا

در نظم امور ملک چون لوح و قلم  
 آن شخص نخست آمد و این شخص دوم

در نظم امور ملک چون لوح و قلم  
 آن شخص نخست آمد و این شخص دوم

در نظم امور ملک چون لوح و قلم  
 آن شخص نخست آمد و این شخص دوم

دانی که خرد از که بر فرد جهان  
 صبر استی  
 از بر نوای زاده صدر جهان  
 فراهاست

در نظم امور ملک چون لوح و قلم  
 آن شخص نخست آمد و این شخص دوم

**نواب شهاب اشرف الا**

در ازل و زات ازل و کرم جلوه گو  
 خورشید باغ و دین جام با جبهه جم  
 بهر دم خند را زده مهر ایشانه  
 صانع و اولس و ابراهیم و عیدیک  
 شد ستوده از جهان بینی و اوستی و  
 پس بوسه موسی عمران و نادر و  
 کینه چوین کرد و در کار جهان جان افرو  
 زان نظاره چشم شد بر اهد و جید و  
 پس کای آمد و حیدر برای ممکن است

**نواب شهاب اشرف الا**

صدر عظم که بعصر قدر و شش  
 چون بگوگان قلم یازد دست  
 چون ندیا لب رسد حکم  
 در سر محکمت و حکم  
 شاه با صدر جو و الا باشد  
 صدر چون خواججه نصیر الدین است  
 نه که دارای جهان اسکندر  
 با که چون اکتف هم شد صدر  
 کردن صدر نباشد دریا

در نظم امور ملک چون لوح و قلم  
 آن شخص نخست آمد و این شخص دوم

در نظم امور ملک چون لوح و قلم  
 آن شخص نخست آمد و این شخص دوم

در نظم امور ملک چون لوح و قلم  
 آن شخص نخست آمد و این شخص دوم

در نظم امور ملک چون لوح و قلم  
 آن شخص نخست آمد و این شخص دوم

در نظم امور ملک چون لوح و قلم  
 آن شخص نخست آمد و این شخص دوم

در نظم امور ملک چون لوح و قلم  
 آن شخص نخست آمد و این شخص دوم















































[illegible][illegible]

در عطا  
و منع آن بخیل  
توانیم بود

کتاب در معرفت و معادلات  
یک هزار از فرموده خدایان مبدء  
پنج صحنی است که در آنست و نفوذ  
در شرق و غرب و آفاق و در زمان  
فروج است

سهم زمان گفتی لب میبوسد  
ضراحت گفتی لاف بکشی بر باد  
لب بوسم مدامم که را نگویند  
قب موی که خوشتر گفتی بر باد  
خوبتر از لب موی که را نگویند  
خوبتر از لب موی که را نگویند  
خوبتر از لب موی که را نگویند  
خوبتر از لب موی که را نگویند

[illegible][illegible][illegible]



























































































































شیر الدین علی بن ابی  
نویس صاحب دیوان  
چلیق است که در کتب قدیم  
آن که به او منسوب اند

وزار الشرف  
وزار الشرف  
وزار الشرف  
وزار الشرف  
وزار الشرف

برضا الشیخ محمد  
شیخ محمد بن علی بن  
محمد بن علی بن  
محمد بن علی بن

[illegible]

فصل فی شرح

عبدل ربانی نقی  
شکوہ و ہمدرد

عن ابن عباس عن النبي صلى الله عليه وآله وسلم  
عن ابن عباس عن النبي صلى الله عليه وآله وسلم  
عن ابن عباس عن النبي صلى الله عليه وآله وسلم

میرزا محمد علی خان  
نشین سمرقند

میرزا فتح علی خان قزوینی

[illegible]

استادان و استادان  
مدرسین و مدرسین  
مدرسین و مدرسین

شیخ عطار

سبح عطار

۷

مدرسه عالی

از این کتاب

[illegible]

مضمون نامہ: حضرت امام رضا علیہ السلام کی زندگی



[illegible][illegible]

مکتبہ مولوی ابوبکر عثمانی  
بازار کٹرہ سرائے  
لاہور

لا ادرى  
خون بهارم از دود خون که  
معمول است از دود خون که  
بار بار که کام را که

این دوایر کتب باوایل  
صاحب این دایره در روزی  
در ظاهر کتب کتب  
نقد این کتاب را از این روز



















[illegible]

100

[illegible]















افا محمد عاشق صفہا نے درگی ارداس صفہا شغل

بخیا طرب - میگذراند

آنم که در بوی افغانان خراب  
طاموس و اریکندلم دیایان خلد  
راهی که کم کنند بدو صد دیدار  
که در چشم کمان که بری دهم زد  
کوشم کران زیری و صبر نه از دفا  
آبم دیده برزد دهر سوهلا فنه

حاجی سلیمان حاجی	ہیکہ لی پدکلی کاشی
------------------	--------------------

چون تحت علاج خرامان خدیو رس  
شد سرگون رتوسن کردن چشم  
آهست ترک زوق زرقان لباس  
حورای صبح سیم زهم کشاد  
هر وقت کرده ملازمت زال حاج  
کف بجعل کرد چو کند انبر و دوش  
کفتابزای انزله بر صباغ رو  
ارامگاه و در غمشده رضا

نماز رسیده که بعد از آن  
اقامت رسیده که هزار سال

در مملکتی که در نظام است  
نموده می باشد که او را

جامع مسلي صافي

اورانی مکمل  
از توفیق رفیع  
دل برغان حجب از غیب  
و این دل برغان حجب از غیب

کاشن بیرون شد از بند  
که آمدین به مرغ کز قمار  
منتهای عشق و غیر آن شده  
که این کوثر را در

سید داود

امد نیازی از ارحامدار خلیف سلطان اعتماد الدوله صفویه

دل به کمر شمشیر ز لایق خوشی دل **دلم**  
 فغان زینبر دل که دایم در فغان **دلم**  
 جرس را به زمر شرک و فغان **دلم**  
 دل گرفتار است به شکست خدا **دلم**  
 جی ن جو که یوسف دل لایق **دلم**  
 دل به کمر شمشیر ز لایق خوشی **دلم**  
 فغان زینبر دل که دایم در فغان **دلم**  
 جرس را به زمر شرک و فغان **دلم**  
 دل گرفتار است به شکست خدا **دلم**

از آتش بجز سوختن چو سبزه  
مایل بر فاد مهر شد دلبر ما

درویش عبدالحمید طالقانی

دلم	که شوق توام رختنه بدان دیرا کجا
دلم	بنداشت که ز چشم از خود خیر انجی
دلم	که از بهر تو نگردد داو جوی دایم او
دلم	کجا کند تو را با نر ششانی
دلم	که گفت تو نه با یغ نه منتری و نه
دلم	که از تو شهادت تر نباشد
دلم	اگر شور تو در محشر نباشد
دلم	فغان که بجا به هم زد دانی بختی
دلم	توان شد که حفا به توانی و غنی

<p>شادی که دلمشادی عالم با اوست کفنی کجای غم ندارد دل من</p>	<p>آگاه نه از کجای غم با اوست داری دل که جهان با اوست</p>
<p>ای دوست ز رخ کناره نما خند بس حرم شد و باز نه نشستی بگیم</p>	<p>یک لحظه مرا با تو نشستی و بس نشستی کنون که آخر نفس است</p>

تقدیر و صلاح است که در این کتاب  
نقش برادران ای کرام را بجا آورده  
و بهر حال که در این کتاب  
میدانند از او اثر کرده اند

محاضرات  
برای  
تفہیم  
و  
تعمق  
در  
مباحث  
فلسفہ  
و  
تفکر  
در  
مکتبہ  
الامین

This image shows a blank, aged, cream-colored page, likely an endpaper or flyleaf of a book. The paper has a slightly textured appearance with some faint smudges and discoloration, characteristic of old paper. The left edge of the page shows the binding of the book, with visible stitching and the inner hinge. The overall tone is warm and slightly yellowed, suggesting the age of the document.

[illegible]







[illegible]

دولت  
ایمروز چون میوه آید صبح  
از رخ و گلک انداخته چو گلزار  
میخندد زلفش بر لبان  
گلزار در آن زمان که  
سعدی از آن سر گذرانده  
بهر نامش برون که درین  
نقشه لوح کون بهر نام  
در پیشانی پرستش  
آدم کشیدن نفس  
گلکشیدن تن  
چوب این سبیل را در خم  
میخندد زلفش بر لبان  
در صحن خلعت

۱۵۰

از شکلی که این چنین که آفریده به سبب  
 زمین که برنج نیکن کرد این را بنا را کنون  
 از حیدر سدی بند و در هر سدی بند  
 باری برج چون در خون جوی بر چوین بران  
 توان کرد از نرنگ لایمی سفید مشکلا  
 بر کج چشم آفرده بر حسن اشهر رزه  
 ناز بر بر سرش و دل بر بر چوین و نم  
 اندر باری سما کرده عثمان هر  
 که بماند و در کج چشم و در سنبر

کوه در بند الجبر و شر حشرت بر من  
 و بنا که کرد و کنون کرد و بار بار  
 در جملہ ایست بند کوه عالم رخ  
 سرودی بوی خرم روان بای فید خرم روان  
 از خضر سنگی دلا و نوبی لبی سیم دهن  
 در نفس هر بند کرد و جید چشم جیج و کش  
 مشکلم همه کاف و زشت دهن و زشت  
 در هر سبب از دلا و سر خدای امر من  
 که از رفیق قمر گاه از نمان برن

از شکلی که این چنین که آفریده به سبب  
 زمین که برنج نیکن کرد این را بنا را کنون  
 از حیدر سدی بند و در هر سدی بند  
 باری برج چون در خون جوی بر چوین بران  
 توان کرد از نرنگ لایمی سفید مشکلا  
 بر کج چشم آفرده بر حسن اشهر رزه  
 ناز بر بر سرش و دل بر بر چوین و نم  
 اندر باری سما کرده عثمان هر  
 که بماند و در کج چشم و در سنبر

کوه در بند الجبر و شر حشرت بر من  
 و بنا که کرد و کنون کرد و بار بار  
 در جملہ ایست بند کوه عالم رخ  
 سرودی بوی خرم روان بای فید خرم روان  
 از خضر سنگی دلا و نوبی لبی سیم دهن  
 در نفس هر بند کرد و جید چشم جیج و کش  
 مشکلم همه کاف و زشت دهن و زشت  
 در هر سبب از دلا و سر خدای امر من  
 که از رفیق قمر گاه از نمان برن

بجزایر و چشم و دم و آب شش منظم  
 تا بل و صوفی تیز و اندک و بسیار دو  
 تا مون کدرا که خوش و خوش  
 ستاره در آنگاه حمران پس نرنگ  
 که چون بلاش میانه آخر ماه پس یافته  
 در شب و در قمر و در کام او و در قمر  
 منظم خود فایده افزون دفعه نرنگ

[illegible]

الحمد لله الذي جعل في كل شيء دليلا على قدرته وقوته

تحت ملا سعادت احرر خوشی بکاشت ایام برج بزرگ خوشی ایام دهنی سخن رانست کرم  
و ز منصفه دیر دست کمر خوشی مادر بر تاج کرد احرر خوشی وی موی یار عشق موی کرم

[illegible]

کل چون شود شکفته یک روز بزمزد کل را کند با شکر آینه بقصد کل کینه خار و برود بزمند پای کل را ز نور شمس و خورشید بکوب هرگز کلاه نبود و بنشد بر بزم صفت در سیم چرخه بخش و اندو خام شاف	این کل غلط الدوام بود ابدار و سر و نیز کل نضع خویش آردی سر و نیز کل بود که کرام چرخ سر و نیز کل بود هست به الهی و افر پوند او ز غنم و دپای خوشتر و ز آفتاب کیش و ز ما تاب بر	بر چنین اور نشین مشکین و غریب کله از او مجلس دستور داد کر	دله
--	---	--	-----

از زلف مشک بران روی چون بهار  
 شد بهار میر کنه چون گوشتی  
 در زبر اندو سنبیل مشکین نهفته بود  
 لعلی از آن در سنبیل مشکین بجا نشد  
 از زلف که در این راه شل بود جفت  
 کرد و جفت در شش کون گشت یا کوشش  
 کاشم سخن کنم از زلف تا نگر  
 با بهر سینه کرد و سرش ابر بود کرد  
 کر کونه است کوشتی از زلف بهار  
 از زلف چون شیار آمد از روی چو بهار  
 آن عارضی بسجو ستم زار و لاله زار  
 ناکش لاله زار و ستم از شش ناکش  
 کونه شد از بریدن و با کوشش  
 یا کوشش بر چون شد گرفت کوشتوار  
 بهر کوشش زنده زنده آن دختار  
 کشتار و دختار زنده زنده بر سر برار

او فی نامه بنی است بنابر آنکه  
 که نواز او در زبیر به  
 فتح آنرا یکی مکر و عیب و کینه  
 قهر به او بنی و دهنه آن بنی

١٠٠

۱۰۰  
 ۱۰۱  
 ۱۰۲  
 ۱۰۳  
 ۱۰۴  
 ۱۰۵  
 ۱۰۶  
 ۱۰۷  
 ۱۰۸  
 ۱۰۹  
 ۱۱۰  
 ۱۱۱  
 ۱۱۲  
 ۱۱۳  
 ۱۱۴  
 ۱۱۵  
 ۱۱۶  
 ۱۱۷  
 ۱۱۸  
 ۱۱۹  
 ۱۲۰  
 ۱۲۱  
 ۱۲۲  
 ۱۲۳  
 ۱۲۴  
 ۱۲۵  
 ۱۲۶  
 ۱۲۷  
 ۱۲۸  
 ۱۲۹  
 ۱۳۰  
 ۱۳۱  
 ۱۳۲  
 ۱۳۳  
 ۱۳۴  
 ۱۳۵  
 ۱۳۶  
 ۱۳۷  
 ۱۳۸  
 ۱۳۹  
 ۱۴۰  
 ۱۴۱  
 ۱۴۲  
 ۱۴۳  
 ۱۴۴  
 ۱۴۵  
 ۱۴۶  
 ۱۴۷  
 ۱۴۸  
 ۱۴۹  
 ۱۵۰  
 ۱۵۱  
 ۱۵۲  
 ۱۵۳  
 ۱۵۴  
 ۱۵۵  
 ۱۵۶  
 ۱۵۷  
 ۱۵۸  
 ۱۵۹  
 ۱۶۰  
 ۱۶۱  
 ۱۶۲  
 ۱۶۳  
 ۱۶۴  
 ۱۶۵  
 ۱۶۶  
 ۱۶۷  
 ۱۶۸  
 ۱۶۹  
 ۱۷۰  
 ۱۷۱  
 ۱۷۲  
 ۱۷۳  
 ۱۷۴  
 ۱۷۵  
 ۱۷۶  
 ۱۷۷  
 ۱۷۸  
 ۱۷۹  
 ۱۸۰  
 ۱۸۱  
 ۱۸۲  
 ۱۸۳  
 ۱۸۴  
 ۱۸۵  
 ۱۸۶  
 ۱۸۷  
 ۱۸۸  
 ۱۸۹  
 ۱۹۰  
 ۱۹۱  
 ۱۹۲  
 ۱۹۳  
 ۱۹۴  
 ۱۹۵  
 ۱۹۶  
 ۱۹۷  
 ۱۹۸  
 ۱۹۹  
 ۲۰۰  
 ۲۰۱  
 ۲۰۲  
 ۲۰۳  
 ۲۰۴  
 ۲۰۵  
 ۲۰۶  
 ۲۰۷  
 ۲۰۸  
 ۲۰۹  
 ۲۱۰  
 ۲۱۱  
 ۲۱۲  
 ۲۱۳  
 ۲۱۴  
 ۲۱۵  
 ۲۱۶  
 ۲۱۷  
 ۲۱۸  
 ۲۱۹  
 ۲۲۰  
 ۲۲۱  
 ۲۲۲  
 ۲۲۳  
 ۲۲۴  
 ۲۲۵  
 ۲۲۶  
 ۲۲۷  
 ۲۲۸  
 ۲۲۹  
 ۲۳۰  
 ۲۳۱  
 ۲۳۲  
 ۲۳۳  
 ۲۳۴  
 ۲۳۵  
 ۲۳۶  
 ۲۳۷  
 ۲۳۸  
 ۲۳۹  
 ۲۴۰  
 ۲۴۱  
 ۲۴۲  
 ۲۴۳  
 ۲۴۴  
 ۲۴۵  
 ۲۴۶  
 ۲۴۷  
 ۲۴۸  
 ۲۴۹  
 ۲۵۰  
 ۲۵۱  
 ۲۵۲  
 ۲۵۳  
 ۲۵۴  
 ۲۵۵  
 ۲۵۶  
 ۲۵۷  
 ۲۵۸  
 ۲۵۹  
 ۲۶۰  
 ۲۶۱  
 ۲۶۲  
 ۲۶۳  
 ۲۶۴  
 ۲۶۵  
 ۲۶۶  
 ۲۶۷  
 ۲۶۸  
 ۲۶۹  
 ۲۷۰  
 ۲۷۱  
 ۲۷۲  
 ۲۷۳  
 ۲۷۴  
 ۲۷۵  
 ۲۷۶  
 ۲۷۷  
 ۲۷۸  
 ۲۷۹  
 ۲۸۰  
 ۲۸۱  
 ۲۸۲  
 ۲۸۳  
 ۲۸۴  
 ۲۸۵  
 ۲۸۶  
 ۲۸۷  
 ۲۸۸  
 ۲۸۹  
 ۲۹۰  
 ۲۹۱  
 ۲۹۲  
 ۲۹۳  
 ۲۹۴  
 ۲۹۵  
 ۲۹۶  
 ۲۹۷  
 ۲۹۸  
 ۲۹۹  
 ۳۰۰  
 ۳۰۱  
 ۳۰۲  
 ۳۰۳  
 ۳۰۴  
 ۳۰۵  
 ۳۰۶  
 ۳۰۷  
 ۳۰۸  
 ۳۰۹  
 ۳۱۰  
 ۳۱۱  
 ۳۱۲  
 ۳۱۳  
 ۳۱۴  
 ۳۱۵  
 ۳۱۶  
 ۳۱۷  
 ۳۱۸  
 ۳۱۹  
 ۳۲۰  
 ۳۲۱  
 ۳۲۲  
 ۳۲۳  
 ۳۲۴  
 ۳۲۵  
 ۳۲۶  
 ۳۲۷  
 ۳۲۸  
 ۳۲۹  
 ۳۳۰  
 ۳۳۱  
 ۳۳۲  
 ۳۳۳  
 ۳۳۴  
 ۳۳۵  
 ۳۳۶  
 ۳۳۷  
 ۳۳۸  
 ۳۳۹  
 ۳۴۰  
 ۳۴۱  
 ۳۴۲  
 ۳۴۳  
 ۳۴۴  
 ۳۴۵  
 ۳۴۶  
 ۳۴۷  
 ۳۴۸  
 ۳۴۹  
 ۳۵۰  
 ۳۵۱  
 ۳۵۲  
 ۳۵۳  
 ۳۵۴  
 ۳۵۵  
 ۳۵۶  
 ۳۵۷  
 ۳۵۸  
 ۳۵۹  
 ۳۶۰  
 ۳۶۱  
 ۳۶۲  
 ۳۶۳  
 ۳۶۴  
 ۳۶۵  
 ۳۶۶  
 ۳۶۷  
 ۳۶۸  
 ۳۶۹  
 ۳۷۰  
 ۳۷۱  
 ۳۷۲  
 ۳۷۳  
 ۳۷۴  
 ۳۷۵  
 ۳۷۶  
 ۳۷۷  
 ۳۷۸  
 ۳۷۹  
 ۳۸۰  
 ۳۸۱  
 ۳۸۲  
 ۳۸۳  
 ۳۸۴  
 ۳۸۵  
 ۳۸۶  
 ۳۸۷  
 ۳۸۸  
 ۳۸۹  
 ۳۹۰  
 ۳۹۱  
 ۳۹۲  
 ۳۹۳  
 ۳۹۴  
 ۳۹۵  
 ۳۹۶  
 ۳۹۷  
 ۳۹۸  
 ۳۹۹  
 ۴۰۰  
 ۴۰۱  
 ۴۰۲  
 ۴۰۳  
 ۴۰۴  
 ۴۰۵  
 ۴۰۶  
 ۴۰۷  
 ۴۰۸  
 ۴۰۹  
 ۴۱۰  
 ۴۱۱  
 ۴۱۲  
 ۴۱۳  
 ۴۱۴  
 ۴۱۵  
 ۴۱۶  
 ۴۱۷  
 ۴۱۸  
 ۴۱۹  
 ۴۲۰  
 ۴۲۱  
 ۴۲۲  
 ۴۲۳  
 ۴۲۴  
 ۴۲۵  
 ۴۲۶  
 ۴۲۷  
 ۴۲۸  
 ۴۲۹  
 ۴۳۰  
 ۴۳۱  
 ۴۳۲  
 ۴۳۳  
 ۴۳۴  
 ۴۳۵  
 ۴۳۶  
 ۴۳۷  
 ۴۳۸  
 ۴۳۹  
 ۴۴۰  
 ۴۴۱  
 ۴۴۲  
 ۴۴۳  
 ۴۴۴  
 ۴۴۵  
 ۴۴۶  
 ۴۴۷  
 ۴۴۸  
 ۴۴۹  
 ۴۵۰  
 ۴۵۱  
 ۴۵۲  
 ۴۵۳  
 ۴۵۴  
 ۴۵۵  
 ۴۵۶  
 ۴۵۷  
 ۴۵۸  
 ۴۵۹  
 ۴۶۰  
 ۴۶۱  
 ۴۶۲  
 ۴۶۳  
 ۴۶۴  
 ۴۶۵  
 ۴۶۶  
 ۴۶۷  
 ۴۶۸  
 ۴۶۹  
 ۴۷۰  
 ۴۷۱







































۱۰۰  
 ۱۰۱  
 ۱۰۲  
 ۱۰۳  
 ۱۰۴  
 ۱۰۵  
 ۱۰۶  
 ۱۰۷  
 ۱۰۸  
 ۱۰۹  
 ۱۱۰  
 ۱۱۱  
 ۱۱۲  
 ۱۱۳  
 ۱۱۴  
 ۱۱۵  
 ۱۱۶  
 ۱۱۷  
 ۱۱۸  
 ۱۱۹  
 ۱۲۰  
 ۱۲۱  
 ۱۲۲  
 ۱۲۳  
 ۱۲۴  
 ۱۲۵  
 ۱۲۶  
 ۱۲۷  
 ۱۲۸  
 ۱۲۹  
 ۱۳۰  
 ۱۳۱  
 ۱۳۲  
 ۱۳۳  
 ۱۳۴  
 ۱۳۵  
 ۱۳۶  
 ۱۳۷  
 ۱۳۸  
 ۱۳۹  
 ۱۴۰  
 ۱۴۱  
 ۱۴۲  
 ۱۴۳  
 ۱۴۴  
 ۱۴۵  
 ۱۴۶  
 ۱۴۷  
 ۱۴۸  
 ۱۴۹  
 ۱۵۰  
 ۱۵۱  
 ۱۵۲  
 ۱۵۳  
 ۱۵۴  
 ۱۵۵  
 ۱۵۶  
 ۱۵۷  
 ۱۵۸  
 ۱۵۹  
 ۱۶۰  
 ۱۶۱  
 ۱۶۲  
 ۱۶۳  
 ۱۶۴  
 ۱۶۵  
 ۱۶۶  
 ۱۶۷  
 ۱۶۸  
 ۱۶۹  
 ۱۷۰  
 ۱۷۱  
 ۱۷۲  
 ۱۷۳  
 ۱۷۴  
 ۱۷۵  
 ۱۷۶  
 ۱۷۷  
 ۱۷۸  
 ۱۷۹  
 ۱۸۰  
 ۱۸۱  
 ۱۸۲  
 ۱۸۳  
 ۱۸۴  
 ۱۸۵  
 ۱۸۶  
 ۱۸۷  
 ۱۸۸  
 ۱۸۹  
 ۱۹۰  
 ۱۹۱  
 ۱۹۲  
 ۱۹۳  
 ۱۹۴  
 ۱۹۵  
 ۱۹۶  
 ۱۹۷  
 ۱۹۸  
 ۱۹۹  
 ۲۰۰  
 ۲۰۱  
 ۲۰۲  
 ۲۰۳  
 ۲۰۴  
 ۲۰۵  
 ۲۰۶  
 ۲۰۷  
 ۲۰۸  
 ۲۰۹  
 ۲۱۰  
 ۲۱۱  
 ۲۱۲  
 ۲۱۳  
 ۲۱۴  
 ۲۱۵  
 ۲۱۶  
 ۲۱۷  
 ۲۱۸  
 ۲۱۹  
 ۲۲۰  
 ۲۲۱  
 ۲۲۲  
 ۲۲۳  
 ۲۲۴  
 ۲۲۵  
 ۲۲۶  
 ۲۲۷  
 ۲۲۸  
 ۲۲۹  
 ۲۳۰  
 ۲۳۱  
 ۲۳۲  
 ۲۳۳  
 ۲۳۴  
 ۲۳۵  
 ۲۳۶  
 ۲۳۷  
 ۲۳۸  
 ۲۳۹  
 ۲۴۰  
 ۲۴۱  
 ۲۴۲  
 ۲۴۳  
 ۲۴۴  
 ۲۴۵  
 ۲۴۶  
 ۲۴۷  
 ۲۴۸  
 ۲۴۹  
 ۲۵۰  
 ۲۵۱  
 ۲۵۲  
 ۲۵۳  
 ۲۵۴  
 ۲۵۵  
 ۲۵۶  
 ۲۵۷  
 ۲۵۸  
 ۲۵۹  
 ۲۶۰  
 ۲۶۱  
 ۲۶۲  
 ۲۶۳  
 ۲۶۴  
 ۲۶۵  
 ۲۶۶  
 ۲۶۷  
 ۲۶۸  
 ۲۶۹  
 ۲۷۰  
 ۲۷۱  
 ۲۷۲  
 ۲۷۳  
 ۲۷۴  
 ۲۷۵  
 ۲۷۶  
 ۲۷۷  
 ۲۷۸  
 ۲۷۹  
 ۲۸۰  
 ۲۸۱  
 ۲۸۲  
 ۲۸۳  
 ۲۸۴  
 ۲۸۵  
 ۲۸۶  
 ۲۸۷  
 ۲۸۸  
 ۲۸۹  
 ۲۹۰  
 ۲۹۱  
 ۲۹۲  
 ۲۹۳  
 ۲۹۴  
 ۲۹۵  
 ۲۹۶  
 ۲۹۷  
 ۲۹۸  
 ۲۹۹  
 ۳۰۰  
 ۳۰۱  
 ۳۰۲  
 ۳۰۳  
 ۳۰۴  
 ۳۰۵  
 ۳۰۶  
 ۳۰۷  
 ۳۰۸  
 ۳۰۹  
 ۳۱۰  
 ۳۱۱  
 ۳۱۲  
 ۳۱۳  
 ۳۱۴  
 ۳۱۵  
 ۳۱۶  
 ۳۱۷  
 ۳۱۸  
 ۳۱۹  
 ۳۲۰  
 ۳۲۱  
 ۳۲۲  
 ۳۲۳  
 ۳۲۴  
 ۳۲۵  
 ۳۲۶  
 ۳۲۷  
 ۳۲۸  
 ۳۲۹  
 ۳۳۰  
 ۳۳۱  
 ۳۳۲  
 ۳۳۳  
 ۳۳۴  
 ۳۳۵  
 ۳۳۶  
 ۳۳۷  
 ۳۳۸  
 ۳۳۹  
 ۳۴۰  
 ۳۴۱  
 ۳۴۲  
 ۳۴۳  
 ۳۴۴  
 ۳۴۵  
 ۳۴۶  
 ۳۴۷  
 ۳۴۸  
 ۳۴۹  
 ۳۵۰  
 ۳۵۱  
 ۳۵۲  
 ۳۵۳  
 ۳۵۴  
 ۳۵۵  
 ۳۵۶  
 ۳۵۷  
 ۳۵۸  
 ۳۵۹  
 ۳۶۰  
 ۳۶۱  
 ۳۶۲  
 ۳۶۳  
 ۳۶۴  
 ۳۶۵  
 ۳۶۶  
 ۳۶۷  
 ۳۶۸  
 ۳۶۹  
 ۳۷۰  
 ۳۷۱  
 ۳۷۲  
 ۳۷۳  
 ۳۷۴  
 ۳۷۵  
 ۳۷۶  
 ۳۷۷  
 ۳۷۸  
 ۳۷۹  
 ۳۸۰  
 ۳۸۱  
 ۳۸۲  
 ۳۸۳  
 ۳۸۴  
 ۳۸۵  
 ۳۸۶  
 ۳۸۷  
 ۳۸۸  
 ۳۸۹  
 ۳۹۰  
 ۳۹۱  
 ۳۹۲  
 ۳۹۳  
 ۳۹۴  
 ۳۹۵  
 ۳۹۶  
 ۳۹۷  
 ۳۹۸  
 ۳۹۹  
 ۴۰۰  
 ۴۰۱  
 ۴۰۲  
 ۴۰۳  
 ۴۰۴  
 ۴۰۵  
 ۴۰۶  
 ۴۰۷  
 ۴۰۸  
 ۴۰۹  
 ۴۱۰  
 ۴۱۱  
 ۴۱۲  
 ۴۱۳  
 ۴۱۴  
 ۴۱۵  
 ۴۱۶  
 ۴۱۷  
 ۴۱۸  
 ۴۱۹  
 ۴۲۰  
 ۴۲۱  
 ۴۲۲  
 ۴۲۳  
 ۴۲۴  
 ۴۲۵  
 ۴۲۶  
 ۴۲۷  
 ۴۲۸  
 ۴۲۹  
 ۴۳۰  
 ۴۳۱  
 ۴۳۲  
 ۴۳۳  
 ۴۳۴  
 ۴۳۵  
 ۴۳۶  
 ۴۳۷  
 ۴۳۸  
 ۴۳۹  
 ۴۴۰  
 ۴۴۱  
 ۴۴۲  
 ۴۴۳  
 ۴۴۴  
 ۴۴۵  
 ۴۴۶  
 ۴۴۷  
 ۴۴۸  
 ۴۴۹  
 ۴۵۰  
 ۴۵۱  
 ۴۵۲  
 ۴۵۳  
 ۴۵۴  
 ۴۵۵  
 ۴۵۶  
 ۴۵۷  
 ۴۵۸  
 ۴۵۹  
 ۴۶۰  
 ۴۶۱  
 ۴۶۲  
 ۴۶۳  
 ۴۶۴  
 ۴۶۵  
 ۴۶۶  
 ۴۶۷  
 ۴۶۸  
 ۴۶۹  
 ۴۷۰  
 ۴۷۱

مردم کما و زبیر کما  
 مشهور است کما  
 که بر شکل آبی و  
 نرود و باکد کرم  
 اغوش کند کونه  
 کار کما است بر  
 هر کسی از کما  
 هر آنکه در وقت  
 کند کما  
 بر و سینه کما  
 از کما کما  
 کما کما

کتابخانه دارالمطبعین  
کتابخانه دارالمطبعین

در خجسته که زهرم مخرج است باغ را  
نفس بنایه از نه بغیر جانم بایشد  
یاد صبا که غل غلبه نایب است  
از جوشش شود یک باغ باغ خوش  
در باغ بر که زهرم مخرج است  
کز دست و زهرم مخرج است

صدر که در غم از به نوبه لایق  
خاکه در سبزه ملک جهان بود شمع  
دل

ای زمان شهر باری روزگار است  
ای تو را پروری و سادی سلم  
ای کجاست که آسمان منت پذیرد  
هر کجا رای نونش را نمی فصلی  
هر کجا خرم نونش جهان بگریه  
خنده و خنجر رنج به قیاس است  
دایح طاعت بر سر بنج و حسن و برکت  
در مقام سبوح و طاعت هر یک  
حق و باطل را که پیدا کرد و پنهان  
هر مرادی که آسمان در جمیع از

ویرجی کاسان  
رتق بندر درو کار  
رخه در کوه بلند که کوه زیت  
نیزه بیضی بلند که کوه زیت  
وز فلک و طبیعت کردار  
حکم بود ملک آن در زیت  
در عدد افزون غایب غیث  
ساده و سبک و سوار و سوار  
نیزه و سوار و سوار و سوار  
سوار و سوار و سوار و سوار

سایه از قرین تو که آگاه کرد  
جمع کرد و جزو جزو نشاند کرد  
بسته چون نامون کند نامون نشاند  
بیکه رسم رخ و رسم ناله بستنی

وله	خسروا ایمنو شعر از زندوبانی	بفأ
-----	-----------------------------	-----

ای ارکمال حسن تو جزوی بر آهش  
نجا که زلف نیست هم کبره آهش  
با غیبت حیره نو که دار و ندار کبر  
بر ماه مشک داری سر و کشتن  
کرنا پست بر زلف تو چسرا  
زلف تو مشکناست برانده مشکنا  
گر خود آفتاب نیمه نو تو است  
خالدیت سر رخ تو نابیزد انجمنه

دوله گویا که نوک خانه دستور بادشاه  
نما که منشا نظم زد بر آفتاب

The image shows a blank ledger page. At the top, there is a header section with a table structure. The table has two columns and two rows. The first row is partially filled with text, and the second row is empty. Below the header, there is a large, empty rectangular area, likely for recording data or calculations. The page is divided by a horizontal line separating the header from the main body.







۱۰۸

[illegible]

میدارند و در قدر  
سراسر این بر  
میدارند کم  
میشود

بسم الله الرحمن الرحيم  
الحمد لله الذي هدانا لهذا  
ما كنا لنهتدي لولا أن هدانا الله

بها بعد او و کل کار از  
بها بعد او و کل کار از

فاحصه

نیشتم بهم عاشقی دمشق همتی  
می در نوب ارم لغز عشق جام  
چرخه رخ خاک مهر سرم ارجام شراب  
ما جو اغرد وی خاک از قعر مر

نه سلامت کرد با و نه نظاره فریب  
از کف رسم نباشد کوش با کف خست  
جز سر بر خاک میسازد مردان و دین

بسیار خوب بود  
روحان و نصیب

لیما

بدیهه‌فان کدو بر گفت احوال  
کما پیش صد و هشتاد و سه روز  
میان ما نه عقد و نه نقاحی  
بنیم سخت مسنور و بخودند  
شدم البقیه از خوشید روشن  
خداوند تعالی علین کرد  
من از اول <sup>عقد</sup> بهشتی دار بدم  
خداوند زبانه روی کرده است  
کما ریده است ز بتوران بنم بر  
همی خواهم من اسرودان که امروز  
بنجخر خجر من باز بری  
کوبی ز سر بای حویس خوردم

مرا خوانند کرد البین از ۱۵  
بدوم در سینه خورشید ۱۶ نور  
نه آیین عروس بود نه سوره  
گذشته ما را غم نیز سوره  
نه معذورم نه معذورم معذور  
سباده و سر کوفتم کرد و مبدور  
زنج لری چون زنج بر اینهم جور  
سباده و لحن و مار یک رنجور  
چشم بر روی همه بر تویت زنجور  
بکمر جگر خنجر بنشد ساطور  
نشانی مرمر ابر پشت مرمر  
که گفتن نمیدانم از حش پور

که همگی را بر سر خود آورد و

در کتب معتبره  
که در این کتاب  
مکتوب است  
و در کتب معتبره  
مکتوب است

جواب آن

ما هو كذا  
را كذا  
فلا والله

مستفاد  
کننده سوگواری

در این کتاب

دل نم بود از تو نشستم که می  
بر زبان صفا کا بدید آن نه  
مهر نه منی بود و هم طلبی  
روان بود و هم از آن سر نه  
خود غافل می بود آن نارنج  
نسبتی بی کس که از میان آن نه  
خوبی را می کرد که از سر نه  
آن دوران را می کرد که از سر نه  
آن دوران را می کرد که از سر نه  
آن دوران را می کرد که از سر نه

در آن روز چو لشکر بران افروخته شد  
 با لشکر آریست و پیش پیر محمد کلام  
 و پیش از شمشیر تند سپید بار  
 لیفا

او فدای تو همه جان و دلم  
با یکسر کاخ آید شدن گشت  
که جو مستر ایام گذشته  
غم غم باور باور دفع نم  
در صفحان منام جو بزم  
کز پنج بکندی زلفم حزن نم  
انجا همه که بشد آمدن نم  
انجا همه رسم طلال و دلم نم  
یاور کف نم باور و دلم نم  
در سنج ترنم باور بشوید نم

له	اروانه اکورب زبد جنوط وزر یک زر بر جنوط و کفتم	نیفا
که در سرم چند هم کرده که نگین و زور هم و عده و ای دو غایت فرغانه در مکره	رشتنی از روی گورنت بجز کرده یا بکنم عده برانچه که آن توان که پدر از اوست اندازد به فرغانه	که بچشم من عید را در آفرینی نوبالبدان عفو و بخشش که با اوست بفرماند همواره اندازد

*(Faint handwritten Persian text)*

بدوان از بر جوش و بران از جوش  
ز رستم آن مسکینان جامه سندی بود  
مخل کش داد و شیر کس بدیده شراف  
آخر بر آن پیری کرک فرخ بود  
شیر بودی که خواسته خواند مسلم

بر او که چو یوز بر تنه کج باز  
باو خوردا سپهر جلد کج باز  
تبع کش یاره کفنه نیز زنی و تر انداز  
که میکش بلا س غنوی ای طراز  
بهم چنان زرق محاسن و سحر و سحر  
و سحر و سحر و سحر و سحر

ای مادی فدای تو همه جان و دهر  
هر جا یکسر کا کا آمدن نوشت  
و کا که بود ستر امام گدشته  
باد غم ز باد و خضوع من  
از آده افغان مناسخ جو عمر

و خوش بیدارید کام  
چشم بیدارید بار  
لیقا  
کز رخ بکنده زولم حزن  
انجام هر که بشد آتش  
انجام آتش رسم طلال  
یا کوفه غم بادی و غم  
در رخ ترنم باد و لب  
بیدار

دله

بسیار بد جنو طم  
بسیار جنو ط و قنم  
لیفا  
رشتنی از روی نوشت بود کرد اف  
یا بکنم عدو برا نخر که آن توان  
که پدید از اوست اندازه پیرمان

بسم الله الرحمن الرحيم  
الحمد لله رب العالمين  
والصلاة والسلام على سيدنا محمد وآله  
الطاهرين الطيبين الطاهرين

بسم الله الرحمن الرحيم  
الحمد لله رب العالمين  
والصلاة والسلام على  
سيدنا محمد وآله الطيبين  
الطاهرين



سید

بهری نه نامش را بگو  
تا بدو عیب کفرش نماند

بهری نه نامش را بگو  
تا بدو عیب کفرش نماند  
بهری نه نامش را بگو  
تا بدو عیب کفرش نماند

بهری نه نامش را بگو  
تا بدو عیب کفرش نماند

بدای خانه پستانه شدم  
یکی خانه دیدم چو سنگ سیاه  
کشادم در او با فسون کری  
جراغ کرشمه جهان چون بو  
در آنجا دیدم بکاهی در  
سایین عروس مهر خدای  
بسته سالی که منتهی منت  
چو آستان شکم آورده پیش  
بسه پاک بکنم بر فرق او  
بر او کردن زخم چون پای بیل  
دویدم فر از مهر نزدیک او  
ز فرق سر کس باز کردم سبک  
سردم خوش ما لبه استن  
فکندم کلاه کلان از سر کس  
دیدم بزرگلا ملس خزان  
مرا و بوی ز نیکانه سطر  
و لبیکه یکا سبک سپل

عربی  
کتاب  
نور

عربی  
کتاب  
نور

عربی  
کتاب  
نور

عربی  
کتاب  
نور

نخج  
ی  
اللف  
الذاته

دله

بهری نه نامش را بگو  
تا بدو عیب کفرش نماند  
بهری نه نامش را بگو  
تا بدو عیب کفرش نماند

سکین زرک

بهری نه نامش را بگو  
تا بدو عیب کفرش نماند

بهری نه نامش را بگو  
تا بدو عیب کفرش نماند

بهری نه نامش را بگو  
تا بدو عیب کفرش نماند

بهری نه نامش را بگو  
تا بدو عیب کفرش نماند  
بهری نه نامش را بگو  
تا بدو عیب کفرش نماند

بهری نه نامش را بگو  
تا بدو عیب کفرش نماند

در زمره شد به طربان عیال  
ماند و نشان بیقری کبری  
در رفته به هم برقصی کبری  
ضمیده کشید الف به مری  
از به فقر و یاز به جبری  
با مردم روستای و شهری  
از بهرم سوز لاکل عجبی  
شوار و آسین و عجبی  
باز فایاز و دیده بگری  
بکسی که دواز از عجبی  
ماند بکمل مصری و عجبی  
شاعر بود مدینه کوشی  
و باج مسقط منوهری  
بر بکجه خرابه می عجبی  
بر کردن کونش ز عجبی  
افسرد شد از زنب عجبی  
بر یک شرب خور و زکسری

عربی  
کتاب  
نور

عربی  
کتاب  
نور

دله

بهری نه نامش را بگو  
تا بدو عیب کفرش نماند  
بهری نه نامش را بگو  
تا بدو عیب کفرش نماند



آن اوج خداوند علی قیام تو  
و این کفر تو که با کمال  
از کفر تو که با کمال  
از کفر تو که با کمال  
از کفر تو که با کمال

دله

ماه شدن و آمدن راه رزان  
انیم راه رز اکنون چه راه کاه  
که جلد اعصابم او و و و و و  
انیم راه رز اکنون چه راه کاه  
که جلد اعصابم او و و و و و  
انیم راه رز اکنون چه راه کاه  
که جلد اعصابم او و و و و و

دله

او در لب تو هست یک این ابداد  
مخاطبانه اندازد داد و داد

منجی دل انگیز  
عین خورشید  
میدان خورشید

خوبتر از این نیست  
و خشنود که در این

آن اوج خداوند علی قیام تو  
و این کفر تو که با کمال  
از کفر تو که با کمال  
از کفر تو که با کمال

در این کفر تو که با کمال  
از کفر تو که با کمال  
از کفر تو که با کمال  
از کفر تو که با کمال

بوتنک با جان و جگر  
از کفر تو که با کمال  
از کفر تو که با کمال  
از کفر تو که با کمال

بوتنک با جان و جگر  
از کفر تو که با کمال  
از کفر تو که با کمال  
از کفر تو که با کمال

دله

ای لبت حصار شیخ و کرماری  
چون که تو نبی دی روزی میگردم  
کردن سارافه از کرم خوب جسد  
چون که تو نبی دی روزی میگردم  
کردن سارافه از کرم خوب جسد  
چون که تو نبی دی روزی میگردم  
کردن سارافه از کرم خوب جسد

دله

از کرم که نشسته معبود با سادات  
از کرم که نشسته معبود با سادات  
از کرم که نشسته معبود با سادات  
از کرم که نشسته معبود با سادات

از کرم که نشسته معبود با سادات  
از کرم که نشسته معبود با سادات  
از کرم که نشسته معبود با سادات  
از کرم که نشسته معبود با سادات

آن اوج خداوند علی قیام تو  
و این کفر تو که با کمال  
از کفر تو که با کمال  
از کفر تو که با کمال

آن اوج خداوند علی قیام تو  
و این کفر تو که با کمال  
از کفر تو که با کمال  
از کفر تو که با کمال

آن اوج خداوند علی قیام تو  
و این کفر تو که با کمال  
از کفر تو که با کمال  
از کفر تو که با کمال

آن اوج خداوند علی قیام تو  
و این کفر تو که با کمال  
از کفر تو که با کمال  
از کفر تو که با کمال

آن اوج خداوند علی قیام تو  
و این کفر تو که با کمال  
از کفر تو که با کمال  
از کفر تو که با کمال

آن اوج خداوند علی قیام تو  
و این کفر تو که با کمال  
از کفر تو که با کمال  
از کفر تو که با کمال



و منی که در این راه بود  
باز می شود از او جدا  
که بگوید تا موقت که در راه است  
خداوند را دعا کند

A detail of a manuscript page from the Voynich manuscript, showing musical notation on staves and decorated initials. The notation consists of vertical lines with small circles or dots at the top, resembling a form of musical notation. The initials are decorated with red and blue ink, featuring stylized floral or foliate motifs.

*[Handwritten Persian text at the bottom of the page]*









Handwritten marginal notes in the top right corner of the right page, including the name 'میرزا محمد علی'.

Handwritten notes in the top right section of the right page, including the word 'دولت'.

Handwritten notes in the middle right section of the right page.

افضل الدين حكيم خاقاني شيرازي

Main body of handwritten text in the right column of the right page.

Handwritten notes in the bottom right section of the right page.

Handwritten marginal note on the right side of the right page.

Handwritten marginal note on the right side of the right page.

Handwritten marginal note on the right side of the right page.

Handwritten marginal note on the right side of the right page.

Handwritten marginal note on the right side of the right page.

Handwritten marginal note on the right side of the right page.

Handwritten marginal note on the right side of the right page.

Handwritten marginal note on the right side of the right page.

Handwritten marginal note on the right side of the right page.

Handwritten marginal note on the right side of the right page.

Handwritten marginal notes in the top left corner of the left page.

Handwritten notes in the top left section of the left page.

Handwritten notes in the middle left section of the left page.

افضل الدين حكيم خاقاني شيرازي

Main body of handwritten text in the left column of the left page.

Handwritten notes in the bottom left section of the left page.

Main body of handwritten text in the right column of the left page.

Handwritten notes in the bottom right section of the left page.



Handwritten text in the top margin of the right page, likely a continuation or commentary on the main text.

Handwritten text in the top section of the right page, enclosed in a red border.

Handwritten text in the middle section of the right page, enclosed in a red border.

Handwritten text in the bottom section of the right page, enclosed in a red border.

Vertical handwritten text in the right margin of the right page.

Handwritten text in the top margin of the left page, likely a continuation or commentary on the main text.

Handwritten text in the top section of the left page, enclosed in a red border.

Handwritten text in the middle section of the left page, enclosed in a red border.

Handwritten text in the bottom section of the left page, enclosed in a red border.

Handwritten text in the bottom margin of the left page, likely a continuation or commentary on the main text.

Vertical handwritten text in the left margin of the right page.

Vertical handwritten text in the left margin of the left page.







و این کتاب را در روز شنبه ۱۲۰۴ هجری قمری  
در شهر تبریز در کتبخانه عظمی  
مکتب خانان به خط نستعلیق  
تألیف و تصحیف فرموده است

دولت و دین را با هم می آمیزد و در میان آنها  
تمایز قائل نیست و هر دو را به یک اندازه  
مقدس میداند و هر دو را از دست دادن  
یکسان بداند

داده ام که در این کتاب  
نویسندگان و نویسندگانی  
که در این کتاب نوشته اند  
و در این کتاب نوشته اند



شماره اول در این کتاب  
که در این کتاب  
در این کتاب  
در این کتاب

در این کتاب  
در این کتاب  
در این کتاب  
در این کتاب

در این کتاب  
در این کتاب  
در این کتاب  
در این کتاب

در این کتاب  
در این کتاب  
در این کتاب  
در این کتاب

در این کتاب  
در این کتاب  
در این کتاب  
در این کتاب

در این کتاب  
در این کتاب  
در این کتاب  
در این کتاب

در این کتاب  
در این کتاب  
در این کتاب  
در این کتاب

در این کتاب  
در این کتاب  
در این کتاب  
در این کتاب

در این کتاب  
در این کتاب  
در این کتاب  
در این کتاب

در این کتاب  
در این کتاب  
در این کتاب  
در این کتاب



چهارم کنیز از ترکها و قطع علاقی از آنها رسو کرد و **ثلث آفاق** خند ماهیبن بناس حیوان را برای در جوی کهنه تدوّل از هم و از هر طرف کرکس است







بافان دی از عبادت  
خداوند در زمان  
نفسان در کمال  
الکریم با کمال  
نفسان در کمال  
الکریم با کمال  
نفسان در کمال  
الکریم با کمال

شکوه را حلیص طبعه کردی	نشد روز از به نعمت هریدن
نشد آن حلاله از حرامی	بسیخو اید کجوف خود کشیدن
خدا با طول و عرض عالمیت را	نواخته و در دل مور آفریدن
نه وسعت در درون مواری	نه از عالم سرمونه بریدن
عموم کوه بنی شرق و مغرب	نواخته و صدف جمع آوریدن
نواخته نیز در یک طرفه العین	ز عینی آسمان آفریدن
نوادای بر نباتات و نبات	ز قدرت یاد را حکم و زین
نهالی قشقه در دلها تو کشنی	در آغاز خلایق آفریدن
نمودی خلقی از نوده خاک	بر این زجر در عقبا کشیدن
نوک خلق غفور بر طاعت	چرا بابت شیطان آفریدن
سخنی بسیار شد جزایم نیت	نفس از ترس نتوان کشیدن
اگر منگو آستی اینها برسم	مرا بابت حیوان آفریدن
اگر در جسر سازم با تو دعوی	زبان را با بیدار کام کشیدن
اگر گیری زبانم چون عدل است	چرا بابت پس عدل آفریدن
اگر اندم خودت با بر خلیب	حسابی را ز من باید کشیدن

خلفی بابت  
نفسی بابت  
نفسی بابت  
نفسی بابت  
نفسی بابت  
نفسی بابت  
نفسی بابت  
نفسی بابت

بافان دی از عبادت  
خداوند در زمان  
نفسان در کمال  
الکریم با کمال  
نفسان در کمال  
الکریم با کمال  
نفسان در کمال  
الکریم با کمال

کل بار آید و با دام جلد آید	چند کوزه که چله به کام بهار آید
نور شکوه رخ و نور به غدار آید	روی بسندان را چون چهره دل آید
عسل از کف لعل آید	روی کف از چهره آید
زبان زار آید از وی کف آید	راز دار است کنون بگویم چند
چون بهار آید و لعل آید	باغ از وی کافور آید
لااله در پیش چون غایب آید	کل سوار آید بر مرکب باغ آید
بر کوهی آید با آل و تبار آید	کله سوار آید آل همه در بار آید
لااله باز کس در بوسه آید	بید با باد بصل اندر درین آید
زهره از جرح سحر که بظن آید	باغ نهند که چون شود آید
که مراد از سخن تهنیت آید	اچنین تهنیت با نیز کو باغ آید
چرا بابت نیت اگر نشد آید	شخص بار آید روز را همان آید
باغ آرند او بوی کافور آید	هر که زوشت استکار فلک آید
کر بچشم تو هم نفس و طهار آید	بوی خواب و خیال آید
خفتش با کرم و با کرم آید	نعت و شدت او از پس کرم آید
از پیشش از تو باغ نیت آید	روز خشنده که روش و شوهر دم آید
که بهی بابت زی باغ نیت آید	فلک که در نیت بابت آید

خلفی بابت  
نفسی بابت  
نفسی بابت  
نفسی بابت  
نفسی بابت  
نفسی بابت  
نفسی بابت  
نفسی بابت







بسیار از این که در این کتاب است  
از این که در این کتاب است  
از این که در این کتاب است  
از این که در این کتاب است

ای سبب که در جبین و خشن کند  
خشن بر و خشن بر و خشن بر  
خشن بر و خشن بر و خشن بر  
خشن بر و خشن بر و خشن بر

دوش بر منظره لطیفه  
از سر کوی خرواند  
ماه غنای زنده از پیش  
کوی از انکه بکشد و در غایت

از این که در این کتاب است  
از این که در این کتاب است  
از این که در این کتاب است  
از این که در این کتاب است

بسیار از این که در این کتاب است  
از این که در این کتاب است  
از این که در این کتاب است  
از این که در این کتاب است

از این که در این کتاب است  
از این که در این کتاب است  
از این که در این کتاب است  
از این که در این کتاب است

بسیار از این که در این کتاب است  
از این که در این کتاب است  
از این که در این کتاب است  
از این که در این کتاب است

خواب بستانه در آن خطه و در آن  
صد شبانه غمش از یک چشم  
مهر چو طوطی چو لب بستانه و از لب  
بره چشم و لب بستانه و از لب

دوش از این که در این کتاب است  
از این که در این کتاب است  
از این که در این کتاب است  
از این که در این کتاب است

از این که در این کتاب است  
از این که در این کتاب است  
از این که در این کتاب است  
از این که در این کتاب است

از این که در این کتاب است  
از این که در این کتاب است  
از این که در این کتاب است  
از این که در این کتاب است











کرم کج روح با هر فرغ است عارفی      سرکش نشد ز نانی برب بر مینای  
ما را اگر به قصد نیستیم تو مگر      طغرای عجز بن کلمه نشاندن درک  
بارب ز قصد خویش ز قصد تویم      بر مهر ترک نفس جو بود جسم ما  
ای رهمنه خلق خدا رحیم      مشغول است شعل ذهاب الهم ما

[illegible]

بهندم میبوس و علم و مطلب ز بهر آنکه  
 علم و دین را با بهای چشم و دل و عذر  
 تا فورا جدا شد و عذر سودت که کند  
 علم چو دوزخ آتشین حقایق را بلبلد  
 کبر که چو دکنند و زنجیری ز زبر با پای  
 کبر که کباد و زنجیر طلب ز بهر آنکه  
 کبر و زنجیر است بجا باند و انکار کرد  
 ای صانع دایمان خود سو که نارضا شو  
 از به آسایش زنجیری و علم و دین  
 بنده که کند آسایش را بجان تا خود زنجیر

از یور دیوان خود را میفرستاد از آنکه  
چاره بنود تو و مردم ز زبور و سخن

در چشم سیم گشته بدمت بزم  
 چون سیم رفت از پادشاهت بزم  
 سیم است کوه اصفهان و دینم  
 سیم است و یکصد بلای غنیم  
 کوه برادرند بهم سیم و بزم  
 سیم سید کرد و سیاه اینم بزم

فانما دارا و در سال  
حون در آرد اسر و عسل  
الافند که بود صدق است بکوز و سال  
کرد او را و نیست به نفعی الف ستم  
حون و ال نهی الف ستم  
آن فست قنوم حوسم  
استغنی حوسم حوسم  
باور از افول خطه حوسم  
بسیار حوسم حوسم  
از نام حوسم حوسم

۱۲۰

Handwritten text in Persian script, likely a manuscript or document, showing dense cursive writing across several lines. The text is written in a dark ink on a light-colored background.

**د**

آیا بکنند نه از انفسه که کار ننگی  
نشان قریح و عجز بر زبان کوی  
بر آید اندک زانفت سلف شمر دعو  
تغیر عن لبیب یا بنابر سر بی  
همینست شمع را به شکسته دلش  
که گویم غنج عشق را اماری  
سازد خفا

حکیم غنمری ملخصی

چو چهرت رخساره زلف دگر  
کل اندر شده زبر نورسته بشنود  
همانا که خورشید رنگش را  
ز رنگ خورش بر کله سرخ مجبوس  
نکوتر روشن شبیره زلفش  
نکوتر ز فریب لاغر مایلش  
عجای متورش نمند کردم  
ششم روز شد با چون پرشستم

ولہ  
جہاندار محمود کاندھمید  
یک غایت از لغات مفتوحہ  
نفا  
لاہور ۱۲۰۲  
مفتی محمد اسحاق خان  
سنہ

فروشنک نورانیست و نه بر من  
چو جعد سکه کوی زهر لبین دل  
لفظ را مان تو از راه و خط و نسی  
تو مشت زنی میکنی تو را بکن است

وله  
علیه السلام من نظر نمرود  
که جان او خرد و شست اجنه

[illegible]







نکرفت و آن بر لب کمر زفت  
هر از کمر که در بیدار

نکرفت و آن بر لب کمر زفت  
هر از کمر که در بیدار

نکرفت و آن بر لب کمر زفت  
هر از کمر که در بیدار

نکرفت و آن بر لب کمر زفت  
هر از کمر که در بیدار

نکرفت و آن بر لب کمر زفت  
هر از کمر که در بیدار

نکرفت و آن بر لب کمر زفت  
هر از کمر که در بیدار

نکرفت و آن بر لب کمر زفت  
هر از کمر که در بیدار

نکرفت و آن بر لب کمر زفت  
هر از کمر که در بیدار

نکرفت و آن بر لب کمر زفت  
هر از کمر که در بیدار

نکرفت و آن بر لب کمر زفت  
هر از کمر که در بیدار

نکرفت و آن بر لب کمر زفت  
هر از کمر که در بیدار

نکرفت و آن بر لب کمر زفت  
هر از کمر که در بیدار

نکرفت و آن بر لب کمر زفت  
هر از کمر که در بیدار

دانی ز رفتن دوستی چو چای  
از خافله نماند جز آتش بخت

دانی ز رفتن دوستی چو چای  
از خافله نماند جز آتش بخت

دانی ز رفتن دوستی چو چای  
از خافله نماند جز آتش بخت

دانی ز رفتن دوستی چو چای  
از خافله نماند جز آتش بخت

دانی ز رفتن دوستی چو چای  
از خافله نماند جز آتش بخت

دانی ز رفتن دوستی چو چای  
از خافله نماند جز آتش بخت

دانی ز رفتن دوستی چو چای  
از خافله نماند جز آتش بخت

دانی ز رفتن دوستی چو چای  
از خافله نماند جز آتش بخت

دانی ز رفتن دوستی چو چای  
از خافله نماند جز آتش بخت

دانی ز رفتن دوستی چو چای  
از خافله نماند جز آتش بخت

دانی ز رفتن دوستی چو چای  
از خافله نماند جز آتش بخت



ای غزالی نه نوشه در بارگاه  
معرفت مملکتی خسرو تاژک  
بجده باه خوشن می آیم  
برخود اگر بگری گشت خوشن  
داری جمالی در این سببی خوشن  
خال خوشن و این خوشن

بدر زوی عقل و بصیرت  
بدر زوی عقل و بصیرت  
بدر زوی عقل و بصیرت  
بدر زوی عقل و بصیرت  
بدر زوی عقل و بصیرت  
بدر زوی عقل و بصیرت  
بدر زوی عقل و بصیرت  
بدر زوی عقل و بصیرت

چشم آید بکشی هر تاشی بهار	عیل آید بر عیال عیال
کبر در اقصی هوا طبع جوانه دارد	خفت اسود لاسک در عید
بس که هر خار سی کرد و عجبست اگر	با بنم شکست از نشتر زبور
جو کبیر بماند لسته در آید بحسن	تا لب کند از سبزه و کبر
بکدر سبزه و کبر در آید بحسن	کبر و سبزه و کبر در آید بحسن
لیس از کوشه غسل بجهت نقاب	با بولا که سر سر زده از کوشه
اشبهر فروز در بهر سبزه	چشم روح القدس از روشنی
مزه بریم نوزدم و سس که در چرخ	تا صبح و در کوفت نقاب
نفت ثقی رود نو اگر سرج و دم	نوشه ارد بر ستم سلطام
چند از سس و سس و سس و سس	ای خوش جوهری از جن
استی و فایز و ام کس حسد	بوشم از چشم تر از سس و سس
نوشه از سس و سس و سس و سس	و دمان که از سس و سس و سس
آن سبزه که در چرخ و سس و سس	از ازل سوزد و زاید آید بازل
خطره و از سس و سس و سس و سس	ششم سس و سس و سس و سس
بکتابت قدم از سس و سس و سس و سس	حرکت فلک از سس و سس و سس و سس

بدر زوی عقل و بصیرت  
بدر زوی عقل و بصیرت  
بدر زوی عقل و بصیرت  
بدر زوی عقل و بصیرت  
بدر زوی عقل و بصیرت  
بدر زوی عقل و بصیرت  
بدر زوی عقل و بصیرت  
بدر زوی عقل و بصیرت

سرا چشم بکشی هر تاشی بهار  
کبر در اقصی هوا طبع جوانه دارد

صد هزاران دوست از پشت بهار برگشت  
تا کند بپشت اگر در دشت باو  
چون یک پاره پوست شهر کوکب  
غیر بود در دشت کوره دم و دشت

بدر زوی عقل و بصیرت  
بدر زوی عقل و بصیرت  
بدر زوی عقل و بصیرت  
بدر زوی عقل و بصیرت  
بدر زوی عقل و بصیرت  
بدر زوی عقل و بصیرت  
بدر زوی عقل و بصیرت  
بدر زوی عقل و بصیرت

من اهلانه کزیم در اکبره حصار	زمنی فلک سست شده بهار
که شیشه خله و فرج در جیم رخسار	عجب که شکم از کمر کاره عید
عجب که از نشتر بیاویم چو جبار	چنین که ناله زول و جوشم نفس زخم
نه آفریم ز بیم بشنود نه ز نهار	اگر گزیده بادم کشد و کرم دست
خشم چو نهشت بویفد به و دیار	دل و جگر بکشی شکسته در دلت
اجل نمیزند از کتب بر سر و ستار	کل حجاب نما از لبه منت بزده
سفید کرد و زلفی شادمان تار	عجب بختم اگر زلفان بهار آید
که صبحدم نشد از خواب و بزم مدار	که ام غم شنبی سر نهاد بر باین
بکشت ناخن کرد و رمانه غدار	جر احتم چو بخار و عجزم خار
کند لبره و دمان مار و سس و سس	و کمر طلب و دمان مار و سس و سس
لجی از لاله و روده ام خندان خار	و کمر بونه خاری زنب کیم باین
دمان مار سس و سس و سس و سس	بصید موری اگر ناله که نره بیدم
که وارید زمانه بکبری دار	یعنی شمس که منصور از آن
که او شاد و خروار و برین خرا بیدار	شکسته شده برافروخته بودم سر
خشمی خبا که نصیب میاد و دیگر بار	سری چنین که بباری شنبه بیدار

بدر زوی عقل و بصیرت  
بدر زوی عقل و بصیرت  
بدر زوی عقل و بصیرت  
بدر زوی عقل و بصیرت  
بدر زوی عقل و بصیرت  
بدر زوی عقل و بصیرت  
بدر زوی عقل و بصیرت  
بدر زوی عقل و بصیرت

سرا چشم بکشی هر تاشی بهار  
کبر در اقصی هوا طبع جوانه دارد  
بدر زوی عقل و بصیرت  
بدر زوی عقل و بصیرت  
بدر زوی عقل و بصیرت  
بدر زوی عقل و بصیرت  
بدر زوی عقل و بصیرت  
بدر زوی عقل و بصیرت



دشمن با بدجای میسازد  
با اخگر آغوش می زند دم  
تغافل کند بر رخ آن لوح که بر کز  
از بزم خوشتر نماشد اخ و لغت

چون صاحب حسن و جمال  
و فتح در لال ابو شعرا  
ملک که اندر

۱۷۵

صیبری چو توری      میر حیدر اخی دیلوی      جماله      دیلوی

عشق زارم و عشق کز زار دین      صق میان کجوست عشق بیابان      دو کرک بوریا و پوستی      عاشق و زندلا ابائی را

خیز زار و برستم کسی که سزایم      سر زار ناکت غار میخان      دلکی بزدرد دو شکلی      اینقدر بس بود مجامی را

فروتنی در دوازده حبیب و از طرف  
عبدالله علیه السلام که در میان شریفان  
الکرام است و این کتاب را در دار  
که برادرش است بنویسند و در  
از این جهان می آید و این کتاب را  
در این دنیا می نویسد و در این  
نیم خورشیدی که در این  
از این جهان

ز سق کینش مهت بر سر آمد  
 سپه خدر هیچ نشاند بر گنبد  
 کمر آفتاب را بد کعبه کشید  
 ز فرمای پیران سماع نور افش  
 غبار فرسوس میسایج فرخ نشین  
 کلست در جفم ضعیف کعبه او  
 بس غمنا که خدام او ز آمد و شد  
 ز آستانه او طعنه می فرستاده  
 لجه جوئش زاریت زبانه او  
 فلک به خنجر خورشید را میو اکبر د  
 بلاغ لاله نول دید با سیم زردی  
 در کچه اسب ایضا دیده سهد خیم  
 جو صبح برفه خورشید برود شکم  
 ز نور غیب مهور رسد در مردم  
 در انزوی که خادش نظر ثبته او  
 ذاعام البطلان العاف سیدی یانه

بر آن صدا که داد و در میسایج  
 که بر جوامع او شام برانوده کنگار  
 که در عیان فائوس کمر کش طیار  
 بنجوم معبود آسمان درو سبهار  
 اگر ز خنیش موری غنچه غبار  
 که عرشش آینه بر در او زنگنه خدر  
 کند کنگره عرشش بازین عمار  
 بیا به بیا به خود عرشش میکند انهار  
 که آسمان به کفش کند و کنار  
 اگر عمامه شد ز نارک زو آرد  
 جوینود ز سرش مهر سایه دیوار  
 شمشیرش بهو اکینه نیم بهار  
 که آستانه کند شمشیرش بر دیوار  
 جو خاطر که مهور بود در سهار  
 شد آفتاب بر آفتاب دیوار  
 که از هر احوالت پاک کنم احوار

ز سق کینش مهت بر سر آمد  
 سپه خدر هیچ نشاند بر گنبد  
 کمر آفتاب را بد کعبه کشید  
 ز فرمای پیران سماع نور افش  
 غبار فرسوس میسایج فرخ نشین  
 کلست در جفم ضعیف کعبه او  
 بس غمنا که خدام او ز آمد و شد  
 ز آستانه او طعنه می فرستاده  
 لجه جوئش زاریت زبانه او  
 فلک به خنجر خورشید را میو اکبر د  
 بلاغ لاله نول دید با سیم زردی  
 در کچه اسب ایضا دیده سهد خیم  
 جو صبح برفه خورشید برود شکم  
 ز نور غیب مهور رسد در مردم  
 در انزوی که خادش نظر ثبته او  
 ذاعام البطلان العاف سیدی یانه

نخستین نمود و در میان  
کتابخانه است که در  
مراغه و در میان  
همه کارکنان که در  
مراغه و در میان  
همه کارکنان که در  
مراغه و در میان  
همه کارکنان که در

شع فیض دکنی

ای هفتان محصل ما لوی کورتر با حرم جو میسده فی بای سلا لامتیه با یه لیدر میس و لری بای زهر سر  
 رسته دلی سارا ول ما طبعین دل و دلفان رسته دلی با با دوم بقضی عین کورتر و سینه کورتر  
 دلف و کورتر طبعی است که بخود در دلفستان عین کورتر میسده بد جوشن اشکان که لوی کورتر و دوم در دلف و کورتر  
 طبعی است که بخود در دلفستان عین کورتر میسده بد جوشن اشکان که لوی کورتر و دوم در دلف و کورتر

[illegible][illegible][illegible][illegible]



الکندر وال جلی در راه چاه شکر	ای کبریا که بر سر درخت ای طمان آرام	چو کرد طبع مرا بر صلا و دم	چو کرد طبع مرا بر صلا و دم
و ای که بر سر درخت ای طمان آرام	ای کبریا که بر سر درخت ای طمان آرام	چو کرد طبع مرا بر صلا و دم	چو کرد طبع مرا بر صلا و دم
ای کبریا که بر سر درخت ای طمان آرام	ای کبریا که بر سر درخت ای طمان آرام	چو کرد طبع مرا بر صلا و دم	چو کرد طبع مرا بر صلا و دم

دلی که در دلم زده ای کبریا  
دلی که در دلم زده ای کبریا  
دلی که در دلم زده ای کبریا  
دلی که در دلم زده ای کبریا

بیاواری رخ و ناگزینی مرگ	بهر مدار عس و دهر و بخت
بلای دہلوی بیا مرگ	بدر و زانوی جویای شمع
نخی اندر سوختنای مہر افرو	که نرود علم تو حاشا نہ شمع

دله

که کمر سو سو کوئی نوید شمع جز

کشم بر لب و بدلی شمع راز

ارز و است کچھ کچھ عنوان	بہ شوق آمد ہوم ہر یار شمع
بہر و از دم سبک رہی کچھ	آدم مت سرا سیمہ و جہان شمع
رخم را کوئی نشینہ کلکون	نیک شمع کہ نہ افشان و نہ خزان
دل و دہم و خرد و ہوس چو دایم	ناگوشہ ز دروست لسان شمع
آدم نمونک از لب سید و یاس	در کسہ رہی در رخسار شمع
آدم صبح جو بعد کچھ در نوم	شام چون ماعر از خاک سہیل شمع
ہر دندان زہر کر کہ رخ نام	دندان فوسل خندہ کہ کرون شمع
رخم و موم رخسار و شمع	کہ جگر سو ز آہ بہت شمع
شم آن خطہ کہ سبکہ ہر کدہ چاک	تاز نو کہ مژغہ غلطہ ہر ایمان شمع
شم آن بویف ہر روز کہ مازہ صبر	نایرون آدم را چاہہ نرمان شمع

دلی که در دلم زده ای کبریا  
دلی که در دلم زده ای کبریا  
دلی که در دلم زده ای کبریا  
دلی که در دلم زده ای کبریا

شربت شوق دل چمن کہ رنگ	روزی کہ آبروی پاک ترخت	ای احمدی بر سر تو مانع	ای تو کہ مرا درج تو مال مرشد
یک شربت آب خوش گوارم	کان فیروز را و دود و خاک ترخت	ای او و سہمان شمع تو مانع	یک قامت احمدی زمرعہ بخت
عاقبت ہر دم کمر ج و دست کند	معشوقہ کہ رنگہ کہ نیکوت کند	باجرم و کونکہ کلم او لطف و عطا	ہر کس کہ لایق اوست کند

خدا از این شمع شمع  
خدا از این شمع شمع  
خدا از این شمع شمع  
خدا از این شمع شمع

معم اہل دل از ہر نو کہ غم شریان	ما دہم جگر کز کلمہ شمع
عبدی با طبع از ہر نو کہ شمع	نہست کو لب خاک شمع
راہ مجنونی و فرا دم آمد و رفت	رخم از ہر راہ و سبک نہ چون ظلم
ناخن و تیرہ بر آدم مرگ نہ شد	کوہ غم در نہ ما جو جولان شمع

دله

انہم جرم و شمع کہ شرم و غم

تجہ صابر از لب ہندان شمع

سر و عہد ما سمان ندارد	کے کراسے اردن ندارد
منو منہ در شمس جہان فاس	کہ در غصہ لسان ندارد
بشرتی سخا و سجان مونس	کے کوزر ندارد جان ندارد
چنان عام ست بہ آہ و زخم	کہ ہر ام آبے ریحان ندارد
ز قضا نمان عجب عیس	بجہر کینان خلک و خون ندارد
ہنر و نمان کجا سہد عیس	بکر ہون رفت و خبر کینان ندارد
ہم این شمع شمع شمع	و کونہ نبل حق مان ندارد
محو نو نو کہ از بس شمع	خرف ہم و صدف عیان ندارد
حدنم از زبان و دگر انت	زمنہ این کفش کو مکان ندارد

دلی که در دلم زده ای کبریا  
دلی که در دلم زده ای کبریا  
دلی که در دلم زده ای کبریا  
دلی که در دلم زده ای کبریا



عاشق که چشم من برود غلط نیست  
 اگر کسی برون آید که نباشد  
 با این چشم من برود غلط نیست  
 اگر کسی برون آید که نباشد  
 با این چشم من برود غلط نیست  
 اگر کسی برون آید که نباشد

**خالص کاشانی**  
 هیچ و شکر و شکر و شکر و شکر  
 هر طرف بود که دل از سر و سر  
 در شمع جان و در دیده قیام  
 بر خیال و در دیده قیام  
 بیدار و در دیده قیام  
 بیدار و در دیده قیام  
 بیدار و در دیده قیام  
 بیدار و در دیده قیام

ببین و بگو که در این کتاب  
 در این کتاب است  
 در این کتاب است  
 در این کتاب است

عاشق که چشم من برود غلط نیست  
 اگر کسی برون آید که نباشد  
 با این چشم من برود غلط نیست  
 اگر کسی برون آید که نباشد  
 با این چشم من برود غلط نیست  
 اگر کسی برون آید که نباشد

**مرا طبع بر این نهضت نام برار**  
 در این کتاب است  
 در این کتاب است  
 در این کتاب است  
 در این کتاب است  
 در این کتاب است  
 در این کتاب است  
 در این کتاب است

ببین و بگو که در این کتاب  
 در این کتاب است  
 در این کتاب است  
 در این کتاب است







نمونه و غیره...  
نمونه و غیره...  
نمونه و غیره...

نمونه و غیره...  
نمونه و غیره...  
نمونه و غیره...

نمونه و غیره...  
نمونه و غیره...  
نمونه و غیره...

شرد

ای بخت یار تو مانند کج خلق  
نرگس سیم قصه کیش نواد فریاد  
گر نبود بخت تو که لب میبکشم  
ز آنکه خورشید رسل احمد رسل لغت  
کروا از تو نباشد بدل و بدل  
مبود مدح که طوطی نطق کو یا  
کاش میبود مدح سواد که شد و نه  
عاشق مع محشر علی آن اوست  
آن شهنش و فلک شست کو نه ماه  
کو نه شب سیم شهر او را نشود  
چون به زرم بر آرد بد و بد  
و انفعالش و بدل و بدل  
قطعه و شتر و خلاق مع و دم  
جا کران نو که زرم جو خطا نشد  
اگر نیرزه و خشم تو بر من نشد

نمونه و غیره...  
نمونه و غیره...  
نمونه و غیره...

ربان جابر  
کمال است  
کمال و کمال  
کمال و کمال  
کمال و کمال

نمونه و غیره...

نمونه و غیره...  
نمونه و غیره...  
نمونه و غیره...

نمونه و غیره...  
نمونه و غیره...  
نمونه و غیره...

نمونه و غیره...  
نمونه و غیره...  
نمونه و غیره...

استقامت و غیره

نمونه و غیره...  
نمونه و غیره...  
نمونه و غیره...

انصاف

نمونه و غیره...  
نمونه و غیره...  
نمونه و غیره...

نمونه و غیره...  
نمونه و غیره...  
نمونه و غیره...

نمونه و غیره...  
نمونه و غیره...  
نمونه و غیره...















































[illegible]

معانی هرگز اند حرف ناید  
 چرا از حرف خود تدرسگنا نیم  
 جهان را سر بسر در خویش بین  
 حکیم فلسفی چون هست چرا  
 ز امکان میکند اثبات  
 ندارد ممکن از وجب بخونه  
 زهی نادان که او خورشیدبان  
 در چشم فلسفی چون بود احوال  
 همه ذرات عالم چه منظور  
 درین تسبیح و تهلیل اندوایم  
 بر آنکس را که اندر دل شایست  
 بود و او به باقی غیر ظاهر لک  
 جو ممکن کرد امکان بر نشاند  
 بر آنکس را که مذنب غیر خیر است  
 چنان که بگردان اهریمن است  
 بر آنچه کرد و اندر خشر سپید است  
 پس او چون زمین سر آستان است  
 چگونه است سخواساف که کف است  
 تنه در قف مردن از دست  
 دماغ آشفته و جان خمیره کرد  
 بهم چسبیده کرد و ساسی درین  
 جو در دست ازین پاکت جدا شد  
 باین نوال بشد حال عالم

که بجز سیرکان در طرف ناید  
 چرا چیزی در کمر بروی خزانیم  
 بر آنچه او آفرید پیش می بین  
 نمی پسند ز اشیا غیر امکان  
 از آن جبران بود و ذرات حجاب  
 چگونه در آتش آستر چگونه  
 بنور شمع جوید و رسپان  
 ز وحدت دیدن حق نمیدمطل  
 تو خواهی است باشی و خواه مخور  
 باین معنی هستی مانند قایم  
 بقین دانند که هستی خیر بی نیست  
 کی کرد و سلوک سیر سالک  
 بغیر از هستی و حب نماند  
 بنی خرمود کان مانند کبر است  
 مر این نادان احمق با تو گفت  
 ز نو در نزع میگرد و هویدا  
 هوامت انجم خورشید بان است  
 نبات موی و اطراف و قوت است  
 بلر ز چون زمین روز قیامت  
 حواس همه انجم تیره گردد  
 بهر حقیق شود از حقیق خود طاق  
 زمین طاق صدف لاری شد  
 که تو در خویش می بینی و مادم

[illegible]

سایه ام تر افق سامیر  
خلف بصورت شاه اجداد  
مشتو غم و دلاد بخت  
عاشق زایا کو بخت بخت  
آبادی کر

حسینی اسم سرافراز سلطان حسین میرزای باغی خرد و عدل سرور	حسینی اسم سرافراز سلطان حسین میرزای باغی خرد و عدل سرور
ملک شاهی درین کشت	ملک شاهی درین کشت
جانان جفا برای وفا میکنم	ترک وفا کن که جفا میکنم ما
بیج الزان خلف الصدق سلطان حسین میرزای باغی است	در قتل پسر محمد مؤمن میرزا که باغی و والده مظفر حسین میرزا باغی است
بیج الزان و صاحب الحکم سلطان حسین میرزا باغی است	در قتل پسر محمد مؤمن میرزا که باغی و والده مظفر حسین میرزا باغی است
وزیری ایصابه نزدی کلهای میبار	شکستی زان بیان شایع کجی تو رسد بار
محمد مؤمن میرزا خلف بیج الزان میرزا است جوانی از اهد و سرور نو	خواستند و میبوی و مال حکیم که خود سلطان حسین میرزای باغی است
مباشرت قتل محمد مؤمن میرزا مظفر حسین میرزای عموی او بود	مباشرت قتل محمد مؤمن میرزا مظفر حسین میرزای عموی او بود
مستم که فرستیم بنه خانی از غوغه	ز بازی فلک اید وستان و شمس غوغه
عادل اسم سرافراز شاه اسماعیل ثانی بر یکسخت نامزدی کافور با وجود کلم	اندک و الاطین شرفا که دظالم و بدیا که تر بود باز غادی لقب کرده بازده
نفران جوانان مظلوم پیکانه صفویه را با یک هزار نفر از صفویان اردو کش	صفویه را در کروز نهال غریبان را از بار آورده از صفوی یک الی صفیه
ملک شاهی قید و تاثیر نه جوانان مظلوم به بعضی مرضی شنی در خرمن آورد	مسموم شد بعضی جو که در مال آمد
ساقی جیل	ساقی جیل
شادم که بگذرد تو که نادر که گذار	سوی بد و غولش نهانی نظری هست
چون غنچه چیده ای تو که در خلوت نازی	کز بهر تو چون باد جاد در بدی است
از خنده به پنهانی لعل تو توان یافت	کز حال ملک کشه او را خبری است
شاه عباس ثانی	خلف
باد و قافانی در پای روی کیم کردیم	بهر زمان برک برکش با آب و سده تر کردیم
نثر به دلام شد جو شیر دلام به	چون می جرام گشت لباه حرام به

[illegible]



فرمانی از پادشاه  
 که در روز دوشنبه  
 در شهر تبریز  
 در روز دوشنبه  
 در شهر تبریز  
 در روز دوشنبه  
 در شهر تبریز

ملک شمس الدین اقل شهباز است از ملوک که بر حکومت  
 بادشاهی بدو است بسیار است  
 برهنه از آن عمل که باز بر تخت  
 در آنکه در شراب و صفت بنک این دو باغی است  
 میخواره اگر غنی بود غور شود و در غریبه اش جهان پراثر شود  
 در حق و عدل از آن تندر بریزم نادیده افقی غم کور شود  
 هر که که از سر به طرباک شود شایسته بر تخت افلاک شود  
 با بنیر طغان سبزه خرم در سبزه زان بیش که سبزه دهان شود  
 طغزل وی از غن سلطین سلاجقه است این باغی از دوست  
 دیروز جهان وصال عالم نوبی امروز جهان فراق عالم نوبی  
 افسوس که در دفتر غم ایام انرا روزی نویسد انرا روزی  
 امیر محمد صالح جغتای خلیف امیر لویو جید از اخلاص امیرش ملک از  
 امرای امیر محمود کورگان است  
 روز وصل است کنش مع و کنش زار با شمع بکون بازگشت مرا  
 بر شمع ناخت جهان تو میمیرم میکند با سحر زنده بوی تو مرا  
 طفیلی امش امیر حسینی حلا برادر امرای سلطان خن میرای باغی  
 نعل لب خنده زود غیر نعل شوق قدرت جلوه کرد و صفت نعل  
 بنده ی دربان او جویند بنده از کف خاقان بر جگر خیر شکست  
 بی نظاره ستاده است جهانی بر شمع فاطمی من در اندیشه کیارب کلاه خورشید

در دوشنبه  
 در شهر تبریز  
 در روز دوشنبه  
 در شهر تبریز  
 در روز دوشنبه  
 در شهر تبریز

فرمانی از پادشاه  
 که در روز دوشنبه  
 در شهر تبریز  
 در روز دوشنبه  
 در شهر تبریز  
 در روز دوشنبه  
 در شهر تبریز

فرمانی از پادشاه  
 که در روز دوشنبه  
 در شهر تبریز  
 در روز دوشنبه  
 در شهر تبریز  
 در روز دوشنبه  
 در شهر تبریز

امیر محمد الدین محمود بن بهمن مدعی سلطنت دار کربان است  
 کافر که کشتن او دین نیست هم جان نیست هم جهان نیست  
 کسی نداند زنده خود را هرگز این نداند زنده بودن انی نیست  
 از بهر طلال عید خورشید سپاه بر بام بر آرد و می کرد نگاه  
 هر که که بدید بخت جهان است خورشید بر آید است بخور ماه  
 امیر علی شیر از امرای سلطان خن میرای باغی است باغی و نعل  
 تالیف و وضعه الصفی خا و ندر شاه او بوده است  
 ایکه کشتی بریزد آل و اولاد کنی زانکه ش بدست علی کرده شمشیر  
 الجبار آل نبی او کرد و اگر بخیر خدا هم بخیرید را کرده شمشیر  
 ای ششم از بهر روزی میبختی زنده میدارم تو را هر چه تمام میکنی  
 امیر جمالیون از اولاد امیر تیمور کورگان است و بایران آمده و در شاهی  
 پادشاه  
 باور با خسر و اعتقادی عالی هم قوت خفاست را شمشیر کرده  
 روزگار خطه گندم غای جعفر خوش طوطی طبع مرا قانع با زدن کرده  
 دشمن شربت و عمری بخت بر کرد انیم از راه عدالت روی بر کرده  
 دارم اکنون اناس از شاه با ناکند آنچه همان علی درشت از آن کرده  
 سلطان یعقوب خلف حسن پادشاه ترکان است اخطای باغی و نعل  
 دنیا که در ثبات کم می بینیم در هر خوش خیر از غم می بینیم  
 چون که ندر باغی است که از غم راهی بیابان عدم می بینیم  
 برانه شمشیر آبی برانه بوست من جگنی بدر نداری حکیم بر ندازم

در دوشنبه  
 در شهر تبریز  
 در روز دوشنبه  
 در شهر تبریز  
 در روز دوشنبه  
 در شهر تبریز

فرمانی از پادشاه  
 که در روز دوشنبه  
 در شهر تبریز  
 در روز دوشنبه  
 در شهر تبریز  
 در روز دوشنبه  
 در شهر تبریز



















































از این مود حکم  
بر سر کس نشسته  
آوردن حق که عاقل  
روا شده که در  
که کوشش صفتی کرد  
بر کس که کوشش  
بیشتر شده

از این مود حکم  
بر سر کس نشسته  
آوردن حق که عاقل  
روا شده که در  
که کوشش صفتی کرد  
بر کس که کوشش  
بیشتر شده

از این مود حکم  
بر سر کس نشسته  
آوردن حق که عاقل  
روا شده که در  
که کوشش صفتی کرد  
بر کس که کوشش  
بیشتر شده

از این مود حکم  
بر سر کس نشسته  
آوردن حق که عاقل  
روا شده که در  
که کوشش صفتی کرد  
بر کس که کوشش  
بیشتر شده

از این مود حکم  
بر سر کس نشسته  
آوردن حق که عاقل  
روا شده که در  
که کوشش صفتی کرد  
بر کس که کوشش  
بیشتر شده

ای دای بر آری گزیدار و شمس  
در دام زنده باشد خدا و شمس  
شوم کار و دنیا و دگرگانی گزید  
کوشش خاک مایه بر آری و شمس

**بسیج طعنه**  
استشخ الواسخی و از اهل شیراز است شغلش حلاجی بود  
و ریشی در از قاعده بیرون داشت و معاصر مدینه زاده میسر  
نیز امیر کورکانی بود و شواره ندیم مجلس دی بوی از قضا چند  
روز مجلس آن باطن زاده و طرازش تا روزیکه مجلس بر آمدن  
زاده فرمود در بن خنجر و در کافه که هم مشغول بودی زمین  
خدمت بوسیده عرض گوی سلطان فخر کور خلاصی میگویم و سرور  
پنبه از ریش خود بر میچیدم و اینر بیت بوسه بر من بر آید  
منع کل نقدی کردن  
از ریش حلاجی پنبه بر من آید  
مردی لطیف طبع و ضریف و سعد در شهر شیراز معاصر کابر  
و عاظم و حکام بودی در از خراسان خنجر و امیر شهر سو  
اجتاه که بوسه و تفنگ کرده و بیت می گوید رانده باب کسی چون  
سخنی گفته در سایل او باب طبع و شهر بر مشهور است اگر چه  
مستحق اجتهاد بر رفته اند و آورده و رفع میرسد اما معلوم  
را ضرری است چه آورده و زیاده میگرداند و چون پست بر نیاید  
محبوب و محروم مسرود **مهر** علی کوئی و قفسه شرب نکرد و  
ابو اسحق بن نفیث اندوه و ارادتی داشت زمانیکه شرفعت  
بشیراز آمد چون یک از نبات کور کانه و ربه کله او و اوج  
بر رسید از غزل ارادت

**غزل**  
ارشته لاک معرفت ما نیم که غنیمت و کاه بهر آیم  
بسی عرض کور کون ما با صدان نیست که بیاغ ابریم پسند  
مداح نفیقه اندیم لایحی لطفه و اینر سخن در نظر طبع  
مستحق آید پس از وفات کون غنیمت که بر بن خلیل آید  
بسر و حلیه او و اوست میور به چنانکه از این بر می آید

از این مود حکم  
بر سر کس نشسته  
آوردن حق که عاقل  
روا شده که در  
که کوشش صفتی کرد  
بر کس که کوشش  
بیشتر شده

از این مود حکم  
بر سر کس نشسته  
آوردن حق که عاقل  
روا شده که در  
که کوشش صفتی کرد  
بر کس که کوشش  
بیشتر شده

از این مود حکم  
بر سر کس نشسته  
آوردن حق که عاقل  
روا شده که در  
که کوشش صفتی کرد  
بر کس که کوشش  
بیشتر شده

از این مود حکم  
بر سر کس نشسته  
آوردن حق که عاقل  
روا شده که در  
که کوشش صفتی کرد  
بر کس که کوشش  
بیشتر شده

از این مود حکم  
بر سر کس نشسته  
آوردن حق که عاقل  
روا شده که در  
که کوشش صفتی کرد  
بر کس که کوشش  
بیشتر شده

ای دای بر آری گزیدار و شمس  
در دام زنده باشد خدا و شمس  
شوم کار و دنیا و دگرگانی گزید  
کوشش خاک مایه بر آری و شمس

**داغی قهر لیشی**  
اشمش مولانا محمد مؤمن  
شبی زلف صهبای بخودی سرسار  
چون شب بیکس جادوی حسن سر بر نش  
درون زخمش رو حاسن کرد چندی  
نشسته بر خرد جا جان بهر کاه  
بشکنی طرفی استاده عشق بای  
وصال بیزه و امان مجلس آرائی  
عروس حسن شده جلوه ناز و طراز  
طراز ناز بر شقه کمر شمش بدوش  
فکند و کیوی خشم و غرور درین کوش  
لبه از فروغ سبیل جفا عقیق نک  
باین صفت صنمی با همه جلالت  
نشسته با پیشی خسروانه بر سینه  
همه مطالع فریادش از وضع و شریف  
بکار خورش چو حیرانین فرو مایم  
کسی از خویش فرور آمدن ملائم که  
یکی ز مجلسان گفت کاین دل و کعب  
ز فطرت ملکی یا سرشت کردویی است  
خجسته خلوت و حسانان بوی آید  
چو این حکایت بکانه سو کرد آغاز

از این مود حکم  
بر سر کس نشسته  
آوردن حق که عاقل  
روا شده که در  
که کوشش صفتی کرد  
بر کس که کوشش  
بیشتر شده

از این مود حکم  
بر سر کس نشسته  
آوردن حق که عاقل  
روا شده که در  
که کوشش صفتی کرد  
بر کس که کوشش  
بیشتر شده

از این مود حکم  
بر سر کس نشسته  
آوردن حق که عاقل  
روا شده که در  
که کوشش صفتی کرد  
بر کس که کوشش  
بیشتر شده

از این مود حکم  
بر سر کس نشسته  
آوردن حق که عاقل  
روا شده که در  
که کوشش صفتی کرد  
بر کس که کوشش  
بیشتر شده

از این مود حکم  
بر سر کس نشسته  
آوردن حق که عاقل  
روا شده که در  
که کوشش صفتی کرد  
بر کس که کوشش  
بیشتر شده

شاد افغانی  
خاطر آشوبی  
و مایه











دست نهاده بر سر کوه و در میان کوه ها  
دست نهاده بر سر کوه و در میان کوه ها  
دست نهاده بر سر کوه و در میان کوه ها

میان بخت و خلاص نهاده  
ز نام مقدس است موافق نهاده  
شمار آوردیم این بر سر کوه  
طریق معرفت است بخلاف و ملک  
چو دیده دید و در دست فضا نهاده  
باده مرد کند سوار است و ملک  
شمار آوردیم این بر سر کوه  
که چند از بر طبع است موت و ادب  
بسیار نهاده و در از حبس بر جسم  
که سخت است بگرد و در و ملک  
خون و جگر است و در دست نهاده  
کشتن که چنین ز فضا نهاده  
کدام است بر سر کوه و ملک  
خزان را در ملک و سر نهاده  
هر آنکه هر یک در دست نهاده

دست نهاده بر سر کوه و در میان کوه ها  
دست نهاده بر سر کوه و در میان کوه ها  
دست نهاده بر سر کوه و در میان کوه ها

دست نهاده بر سر کوه و در میان کوه ها  
دست نهاده بر سر کوه و در میان کوه ها  
دست نهاده بر سر کوه و در میان کوه ها

دست نهاده بر سر کوه و در میان کوه ها  
دست نهاده بر سر کوه و در میان کوه ها  
دست نهاده بر سر کوه و در میان کوه ها

دست نهاده بر سر کوه و در میان کوه ها  
دست نهاده بر سر کوه و در میان کوه ها  
دست نهاده بر سر کوه و در میان کوه ها

دست نهاده بر سر کوه و در میان کوه ها  
دست نهاده بر سر کوه و در میان کوه ها  
دست نهاده بر سر کوه و در میان کوه ها

دست نهاده بر سر کوه و در میان کوه ها  
دست نهاده بر سر کوه و در میان کوه ها  
دست نهاده بر سر کوه و در میان کوه ها

دست نهاده بر سر کوه و در میان کوه ها  
دست نهاده بر سر کوه و در میان کوه ها  
دست نهاده بر سر کوه و در میان کوه ها







غیاثی خان یار  
کاحه و کاسیل  
استان

بازوفت است در این ملک  
بر برکت و سعادت  
چون در این ملک  
شاهین و طایف  
هر که در این ملک  
عمر و سلامت  
بهر برکت و سعادت  
عمر و سلامت  
در این ملک  
عمر و سلامت  
در این ملک  
عمر و سلامت

بنای طاهر اجدادی

بازوفت است در این ملک  
بر برکت و سعادت  
چون در این ملک  
شاهین و طایف  
هر که در این ملک  
عمر و سلامت  
بهر برکت و سعادت  
عمر و سلامت  
در این ملک  
عمر و سلامت  
در این ملک  
عمر و سلامت

در این ملک  
عمر و سلامت  
در این ملک  
عمر و سلامت  
در این ملک  
عمر و سلامت  
در این ملک  
عمر و سلامت

بازوفت است در این ملک  
بر برکت و سعادت  
چون در این ملک  
شاهین و طایف  
هر که در این ملک  
عمر و سلامت  
بهر برکت و سعادت  
عمر و سلامت  
در این ملک  
عمر و سلامت  
در این ملک  
عمر و سلامت

بازوفت است در این ملک  
بر برکت و سعادت  
چون در این ملک  
شاهین و طایف  
هر که در این ملک  
عمر و سلامت  
بهر برکت و سعادت  
عمر و سلامت  
در این ملک  
عمر و سلامت  
در این ملک  
عمر و سلامت

بازوفت است در این ملک  
بر برکت و سعادت  
چون در این ملک  
شاهین و طایف  
هر که در این ملک  
عمر و سلامت  
بهر برکت و سعادت  
عمر و سلامت  
در این ملک  
عمر و سلامت  
در این ملک  
عمر و سلامت

در این ملک  
عمر و سلامت  
در این ملک  
عمر و سلامت  
در این ملک  
عمر و سلامت  
در این ملک  
عمر و سلامت

بازوفت است در این ملک  
بر برکت و سعادت  
چون در این ملک  
شاهین و طایف  
هر که در این ملک  
عمر و سلامت  
بهر برکت و سعادت  
عمر و سلامت  
در این ملک  
عمر و سلامت  
در این ملک  
عمر و سلامت

بازوفت است در این ملک  
بر برکت و سعادت  
چون در این ملک  
شاهین و طایف  
هر که در این ملک  
عمر و سلامت  
بهر برکت و سعادت  
عمر و سلامت  
در این ملک  
عمر و سلامت  
در این ملک  
عمر و سلامت



Handwritten text in red ink at the top of page 247, including the number 247.

Handwritten text in black ink at the top of page 247, below the red header.

Main body of handwritten text in black ink on page 247, organized in columns.

Handwritten text in red ink at the bottom of page 247.

Handwritten text in red ink at the top of page 248.

کوشا

Handwritten text in black ink at the top of page 248, below the red header.

Main body of handwritten text in black ink on page 248, organized in columns.

Handwritten text in red ink at the bottom of page 248.

Vertical handwritten text in red ink along the left margin of page 248.















درین سال فرزند خال  
بچی نمک و درخت کزدار  
و این هفتاد و هفت  
بجایست و ولایت  
فرزند نام که در شاه  
نشین باشد و دولت  
بزرگ در هر هفتاد

دولت یکس و دولت ثور  
دولت یکس و دولت ثور  
دولت یکس و دولت ثور  
دولت یکس و دولت ثور  
دولت یکس و دولت ثور  
دولت یکس و دولت ثور  
دولت یکس و دولت ثور  
دولت یکس و دولت ثور  
دولت یکس و دولت ثور  
دولت یکس و دولت ثور

اعنی سینه که در کعبه  
خواب کرده و در اسرار  
آورده در سجده که در  
وین سینه و می باشد که  
عفت کبری بود و آنکه  
عکس بر کرده و در کعبه  
کشیده می باشد  
و این هفتاد و هفت  
بجایست و ولایت  
فرزند نام که در شاه  
نشین باشد و دولت  
بزرگ در هر هفتاد

این احمد و از  
موت کفایت نیست  
که در ولایت نام  
آورد که از میان  
نشین که در ولایت  
آورده که از میان  
برای اجتناب است  
را از این سلطان  
و میگوید که از این  
موت کفایت نیست  
که در ولایت نام  
آورد که از میان  
نشین که در ولایت  
آورده که از میان  
برای اجتناب است  
را از این سلطان  
و میگوید که از این

در معراج احمد  
چنان آمدن بود که  
بموت کفایت نیست  
که در ولایت نام  
آورد که از میان  
نشین که در ولایت  
آورده که از میان  
برای اجتناب است  
را از این سلطان  
و میگوید که از این  
موت کفایت نیست  
که در ولایت نام  
آورد که از میان  
نشین که در ولایت  
آورده که از میان  
برای اجتناب است  
را از این سلطان  
و میگوید که از این

و تعداد اولاد ارشاد  
کینار و دولت و هفتاد  
چهار هزار کس  
و این هفتاد و هفت  
بجایست و ولایت  
فرزند نام که در شاه  
نشین باشد و دولت  
بزرگ در هر هفتاد

درین سال فرزند خال  
بچی نمک و درخت کزدار  
و این هفتاد و هفت  
بجایست و ولایت  
فرزند نام که در شاه  
نشین باشد و دولت  
بزرگ در هر هفتاد

دولت یکس و دولت ثور  
دولت یکس و دولت ثور  
دولت یکس و دولت ثور  
دولت یکس و دولت ثور  
دولت یکس و دولت ثور  
دولت یکس و دولت ثور  
دولت یکس و دولت ثور  
دولت یکس و دولت ثور  
دولت یکس و دولت ثور  
دولت یکس و دولت ثور

اعنی سینه که در کعبه  
خواب کرده و در اسرار  
آورده در سجده که در  
وین سینه و می باشد که  
عفت کبری بود و آنکه  
عکس بر کرده و در کعبه  
کشیده می باشد  
و این هفتاد و هفت  
بجایست و ولایت  
فرزند نام که در شاه  
نشین باشد و دولت  
بزرگ در هر هفتاد

اولاد

درین سال فرزند خال  
بچی نمک و درخت کزدار  
و این هفتاد و هفت  
بجایست و ولایت  
فرزند نام که در شاه  
نشین باشد و دولت  
بزرگ در هر هفتاد

اولاد خاقان مغفور  
تاجدار نورالدین  
تاجدار نورالدین  
تاجدار نورالدین  
تاجدار نورالدین  
تاجدار نورالدین  
تاجدار نورالدین  
تاجدار نورالدین  
تاجدار نورالدین  
تاجدار نورالدین  
تاجدار نورالدین

و تعداد اولاد ارشاد  
کینار و دولت و هفتاد  
چهار هزار کس  
و این هفتاد و هفت  
بجایست و ولایت  
فرزند نام که در شاه  
نشین باشد و دولت  
بزرگ در هر هفتاد

و تعداد اولاد ارشاد  
کینار و دولت و هفتاد  
چهار هزار کس  
و این هفتاد و هفت  
بجایست و ولایت  
فرزند نام که در شاه  
نشین باشد و دولت  
بزرگ در هر هفتاد

و تعداد اولاد ارشاد  
کینار و دولت و هفتاد  
چهار هزار کس  
و این هفتاد و هفت  
بجایست و ولایت  
فرزند نام که در شاه  
نشین باشد و دولت  
بزرگ در هر هفتاد











در وصف شکر

آنکه بانی عالم است و خالق کائنات  
و مدبر کونین و معبر اوقات  
و مدبر کونین و معبر اوقات  
و مدبر کونین و معبر اوقات

در معجزه شریعت غرا

فعلت بیضا

بوالله در قادیان در وصف شریعت غرا

که بخان بیاورم و آن چون بر سر برافشانم  
تا بگویم که این است که ملک مصلوب است  
تا بگویم که این است که ملک مصلوب است  
تا بگویم که این است که ملک مصلوب است

فلان در وصف شریعت غرا  
فلان در وصف شریعت غرا  
فلان در وصف شریعت غرا

الیه در وصف شریعت غرا  
الیه در وصف شریعت غرا  
الیه در وصف شریعت غرا

مرحوم فتح علی خان ملک شعر المتخلص بصبا

تعالی خداوند جهان را جهان را  
مرحوم فتح علی خان ملک شعر المتخلص بصبا  
مرحوم فتح علی خان ملک شعر المتخلص بصبا  
مرحوم فتح علی خان ملک شعر المتخلص بصبا

الیه در وصف شریعت غرا  
الیه در وصف شریعت غرا  
الیه در وصف شریعت غرا

مرحوم فتح علی خان ملک شعر المتخلص بصبا  
مرحوم فتح علی خان ملک شعر المتخلص بصبا  
مرحوم فتح علی خان ملک شعر المتخلص بصبا

الیه در وصف شریعت غرا  
الیه در وصف شریعت غرا  
الیه در وصف شریعت غرا



مجلسی است که در آن روز  
مجلسی است که در آن روز  
مجلسی است که در آن روز  
مجلسی است که در آن روز  
مجلسی است که در آن روز  
مجلسی است که در آن روز  
مجلسی است که در آن روز  
مجلسی است که در آن روز  
مجلسی است که در آن روز  
مجلسی است که در آن روز

بهر آفتاب ز تابش صاف روز  
صاحب حسن خفا که در آن روز  
نوازه ملک از بهر کوه که در آن روز  
بغیر که به بیان کوه که در آن روز  
سبب مطایم که در آن روز  
خفا که در آن روز  
رضی رحمان که در آن روز  
درین عالم ز غایت سعادت که در آن روز  
فانده که در آن روز  
مزدی که در آن روز  
چو دیدم که در آن روز  
چو دیدم که در آن روز  
زبان که در آن روز  
چو دیدم که در آن روز  
چو دیدم که در آن روز  
چو دیدم که در آن روز  
چو دیدم که در آن روز  
چو دیدم که در آن روز  
چو دیدم که در آن روز

طبعی است که در آن روز  
کند از آن که در آن روز  
چو دیدم که در آن روز  
چو دیدم که در آن روز  
چو دیدم که در آن روز  
چو دیدم که در آن روز  
چو دیدم که در آن روز  
چو دیدم که در آن روز  
چو دیدم که در آن روز  
چو دیدم که در آن روز

مجلسی است که در آن روز  
مجلسی است که در آن روز  
مجلسی است که در آن روز  
مجلسی است که در آن روز  
مجلسی است که در آن روز  
مجلسی است که در آن روز  
مجلسی است که در آن روز  
مجلسی است که در آن روز  
مجلسی است که در آن روز  
مجلسی است که در آن روز

نور از نورم که در آن روز  
آر که در آن روز  
طواف که در آن روز  
زغنی که در آن روز  
خجاست که در آن روز  
جاده که در آن روز  
نبه که در آن روز  
کس که در آن روز  
سندی که در آن روز  
زغنی که در آن روز  
کس که در آن روز  
چو دیدم که در آن روز  
کند از آن که در آن روز  
هر که در آن روز  
کند از آن که در آن روز  
کند از آن که در آن روز  
کند از آن که در آن روز  
کند از آن که در آن روز  
کند از آن که در آن روز  
کند از آن که در آن روز  
کند از آن که در آن روز  
کند از آن که در آن روز

طبعی است که در آن روز  
کند از آن که در آن روز  
چو دیدم که در آن روز  
چو دیدم که در آن روز  
چو دیدم که در آن روز  
چو دیدم که در آن روز  
چو دیدم که در آن روز  
چو دیدم که در آن روز  
چو دیدم که در آن روز  
چو دیدم که در آن روز

صلی کاشی















در دایره کون امکان نیست و حرکت  
بما سر لغتین خود را در سر و کار  
از سر فی قشقه می چنان است و بی نام  
چرا و سر را که نه نام است و نه

یا کس کس کا فرد مریں بد رج است و کس کن ایانی اگر بہت عالم  
بد دین دے لے را کہ ناین است و نانی در کفر زلف بد رج بربانی است  
آن اہل سجادہ و والدہ صبر الہ است

Handwritten text in Persian script, likely a continuation of the letter or a separate note. The text is written in a cursive style and includes phrases such as "و اینها را به شما می‌فرستم" (And I am sending these to you).

پس اینک خدمت فرمودند و چنانچه سابقه مذکور است  
نیم نعلی که آخر کدایی فروخ حیوان بود  
نه آب نه آتش نه کرد و کرد اهر دم  
مراسر افغان جان ساد و اگر چه همچون  
دنیای بود و از دست انداخته شد  
و در میان مردم که را عروصی در میان  
سکان کوهی که سحاب فایم و در برست  
پس آنکه چنین حالت فکرها را در دل

وله خدا گوید بعضی از شما و بعضی از شما را خداوند بزرگوار و بزرگوار است

از سخت بدای صاحب جانم  
 از خرم عمر از نور بادم  
 بزم کوکب سعد از تو خوش  
 قوت از تو تو به هم آیم  
 عمر لب که ز لب بهم آری  
 این خصل که میزبان شوند بد  
 خون سازد اگر دهد مرا آیم  
 جلا بخل شد داده بکشاید  
 از وید نوگشته صدم ما بم  
 از خانه صبر از تو و بر ایم  
 بزم ما به نفع از تو نفع ما بم  
 با تو به نفع ما بم  
 بر خوان جبار جرح هم آیم  
 جز خصل با بس و صبر ما بم  
 جان خواهد کرد و بد لب ما بم  
 از شیر در و دشمن رک جبار ما بم

بسم الله الرحمن الرحيم  
الحمد لله الذي جعل القرآن الكريم  
موسى بن جعفر الزاهد

کتابخانه ملی ایران

*(Faint handwritten Persian script visible through the paper)*



اگر آنکه بخیر کند زیاده و درم  
 چشم دگران مجله بر دست گران است  
 چون است که بنام عشق تو در اینج نذر  
 بماند و در صد تو بکلام دگران است  
 ایضا که صین است بن ایلی شکست ز اشرا را تا ملک که احوالین است  
 گرام ز نام ز نام ز جان و نقد است ز انجا ز نیم چه دلدار جان است

در حق فیض انصاف کما قرآن ما  
ازین راهی بود که هر کس  
چون مصلحت را بداند هر کس  
مخفایان بدانند که هر کس  
بر کبریا بدانند که هر کس

[illegible]

لا حول ولا قوة الا بالله العلي العظيم  
الحمد لله رب العالمين  
والله اعلم  
لبنان وکراس طرح دارند  
درمان وکراس پوست مانع  
بغیا

کرد و در جهان کام و در حیات  
 فرخ کوی و جوی که به از رخسای رخ  
 تابا سر زلفی خود ایم سر و کار  
 در کیش رخسار ای که است عالم  
 کرد و عظمی مسیحی رخسار که منشو  
 گرد و صلب اسلام چنان است که اورا

فرخ و صدف و جوی که به از رخسار جهان  
 فرخ کوی و جوی که به از رخسار جهان  
 در کیش رخسار ای که است عالم  
 آن احسن بهار و چو دانه چون است  
 حق در ظرف معجز بر مغان است

<p>ادخون دل غم خورد این غم خون خستنی          باد و خون کرد که این غم نیز ارادت</p>	<p>وله          کمر بسته است</p>	<p>کوه          از غم عالم افسانست</p>
<p>هر نو با غم گشته ز دل بر کبریم          دوزخ کبریم و دل در بره دیگر کبریم</p>	<p>نوبهار است به خاطر با سر کبریم          چون ربح در رمضان هر چه کباب آید</p>	<p>وله          هوا بسین بختی خفته است          هوا بسین بختی خفته است</p>

و بدین احوال که در این کتاب مذکور است  
فخر منقذ بود به شرح کلام  
استبصار علم از نبی و مرشد  
ناجیه خواجه ابوالحسن  
محدث مدد الشریان کردید  
دیگر

آق زاهد علم که باز در خود شد  
انها هم که از اعدا دادند که مراد  
ان را فر مغسوس را مرز و چاکوس  
خود را همه دان دید مرا هیچ ندان گشت  
که ز مهر آن همه کس هیچ ندانست  
باید و کان زو بنگار و طبر آن است  
لا یحزن من و ادم - جهان است

[illegible][illegible][illegible][illegible]















جان  
برو کاند شه و دیار  
کند نعل  
مهر از افلاک کند باران  
دوم در سحر و جادو  
همه خداوند که بنامش خدایا  
صدف

This image shows a blank, aged, cream-colored page, likely an endpaper or flyleaf from an old book. The paper has a slightly textured appearance with some minor discoloration and faint, irregular brown spots, characteristic of old paper. The page is framed by a dark border, possibly the book's cover or binding. There is no text or other markings on the page.

در میان قوی از آن  
از نوین ساخته که در آن  
از غایتی و فانی  
خرد در بران باستان  
باید که بنده به پادشاهان  
باقی اندر نیکیان و دستان

باب فی بیان احوال و حال  
حاکم آن



داده ام خزان که کلاه  
از ده جامه را بفرست  
بازار که کلاه  
از ده جامه را بفرست  
بازار که کلاه  
از ده جامه را بفرست

کوشش بر جفا و ادخواه دهی کرده راز و در خاک بهجسر بر خذر با بستی از طاق و خویش هم آویخته اند هنوز شده بجا نرسش نه باز آمده بکوی تو انگ در سپردن و مهر مه است سنبل آورده بر کس سوری کز نو ماه منبر را و مهر است نارنگم کن که ننگ و شار بو خون عاقل و جلوت بر او عاشق صادق تو آن محبوب عاشقان سر نهاده بر در او منکر عاقلانه او دلسته در کس او غنچه	که نیست تو آمده ببقاع برده با غمت ز تاب تو نوجوانه بنرس از بزدان بوی شیر آید کس هم زد سیر گشته ز جور تو از جان نارنگ دارد او بجهو در زینت صفات خفته سج و غم داده است ز باختران نور ماه است از آفتاب عی بردن بار زیره بر کرمان بر بهار است جلوه در خزان ناشع عباس شاه شاه جوان جمعی در طاعت و سران سکر مشه از کران بکران کرده تسخیر عالم احسان
--	---

داده ام خزان که کلاه  
از ده جامه را بفرست  
بازار که کلاه  
از ده جامه را بفرست  
بازار که کلاه  
از ده جامه را بفرست

داده ام خزان که کلاه  
از ده جامه را بفرست  
بازار که کلاه  
از ده جامه را بفرست  
بازار که کلاه  
از ده جامه را بفرست

داده ام خزان که کلاه  
از ده جامه را بفرست  
بازار که کلاه  
از ده جامه را بفرست  
بازار که کلاه  
از ده جامه را بفرست

سید سید کمال را رم کر بخوابی که رخ ماندی در شاه تغیر مهر و فا از صحن سده کسم آبی لر ساید در اذ قیرانه	در لای هر کسند سهرانه دیده ای ای بوس کفتم	لا بهاء لا دواء لا بیان لا عیان ای قیصر اتم او بقدرک المشرق قوام قل من فرغت یا بید و شطح التلک فماذا انشیا مدح مشعل الورد ام بغدادی کل منهل الف ان یوافی انک العظم یوما باحقان
---	--	---

داده ام خزان که کلاه  
از ده جامه را بفرست  
بازار که کلاه  
از ده جامه را بفرست  
بازار که کلاه  
از ده جامه را بفرست



در جهان را از زانو و سر برآورد  
 و او را بر سرافراز افکند کرد  
 و او را بر سرافراز افکند کرد  
 و او را بر سرافراز افکند کرد

بجز از زانو و سر برآورد  
 و او را بر سرافراز افکند کرد  
 و او را بر سرافراز افکند کرد  
 و او را بر سرافراز افکند کرد

مرحوم میرزا آقا خلف الصدق میرزا که علی آبادی مانورده بود در عهد  
 وزارت محمد علی میرزا متخلص برادر دهم و زکات وزیر بود و چون  
 شد مرحوم آقا مفتی المالک خاقان شهر لاری را بر سرافراز  
 و میرزا ابن الدوله اصفهانی بود و در عهد محمد علی میرزا بود  
 که با میرزا نصر الله صدر الحاکم میرزا الیاسی بود و در مقام  
 و خانه نشین بود

مرحوم میرزا فتی علی آبادی المتخلص بـ  
 عهد خوش احوال جانم  
 از مهر نو و نفروز و دلخواهم  
 خوش روز شربت که در گنات  
 تا دیو چشم کجاست نه بخاند  
 که بوسته از آن خفین بر بام  
 کشنده موکم در شیطان  
 فرمان بر بندم آن چهر زین پس  
 آدم نه نیست راند از شیطان  
 او کینه زلفان بر جگر ره

خند لب که با برت بهرام  
 صحت تو آرزو در مانم  
 کفنی همه عسر و کنتانم  
 زلفین تو بویو شیره جانم  
 که کاسته از آن رختی بنام  
 بعد در ملک اگر نگهبانم  
 زیرا که من این هر سو فخر نام  
 این هر طره بخند از شیطانم  
 چون شکست یوزان و جبرانم

که در کف کعبه زلفان  
 که در کف کعبه زلفان  
 که در کف کعبه زلفان  
 که در کف کعبه زلفان

و در لیصل  
 علی آن تال که در کعبه زلفان  
 علی آن تال که در کعبه زلفان  
 علی آن تال که در کعبه زلفان

نشره یقونہ  
یوگو بند



















نابین دی بواورد را گشتن جمع  
با ذرا مردی به ستر خردای

ای افسانه صورت اسرار  
کیتی جدار زوی نو با غنیت بهار  
آفرین از جن جهان خوف ز کوفت  
صبر صباغ خلد نو کوه مکر درید  
با کبره کان برای شیشه باورخ  
کفی گشت سپه نیرنگی و کوی  
شکن سبیر برش از غفیری هر  
اندرون منکس خشن بر دوشی  
بس جلد خورن رخسار کندی  
هم جلد گشته بر زشتی و دوشی  
برای روی موسته نو نو از کوی  
بار بوی گشته دلان بکشت  
برو بکران نهفته اگر زار و کار  
زین سبیر جهان می از بار بکشت  
زان در هر جهان نهان بکشت  
اکاهی جهان نو کفنا شمشیر  
نامه را میسر جوهر را شمشیر

کشتن بکشت آن کشتن بکشت  
نابین دی بواورد را گشتن جمع  
با ذرا مردی به ستر خردای

نابین دی بواورد را گشتن جمع  
با ذرا مردی به ستر خردای

نابین دی بواورد را گشتن جمع  
با ذرا مردی به ستر خردای

ای افسانه صورت اسرار  
کیتی جدار زوی نو با غنیت بهار  
آفرین از جن جهان خوف ز کوفت  
صبر صباغ خلد نو کوه مکر درید  
با کبره کان برای شیشه باورخ  
کفی گشت سپه نیرنگی و کوی  
شکن سبیر برش از غفیری هر  
اندرون منکس خشن بر دوشی  
بس جلد خورن رخسار کندی  
هم جلد گشته بر زشتی و دوشی  
برای روی موسته نو نو از کوی  
بار بوی گشته دلان بکشت  
برو بکران نهفته اگر زار و کار  
زین سبیر جهان می از بار بکشت  
زان در هر جهان نهان بکشت  
اکاهی جهان نو کفنا شمشیر  
نامه را میسر جوهر را شمشیر

نابین دی بواورد را گشتن جمع  
با ذرا مردی به ستر خردای







توجه به این که در این کتاب  
 در هر دو طرف عمل در هر یک  
 از هر دو طرف عمل در هر یک  
 از هر دو طرف عمل در هر یک

این کتاب در هر دو طرف عمل در هر یک  
 از هر دو طرف عمل در هر یک  
 از هر دو طرف عمل در هر یک

این کتاب در هر دو طرف عمل در هر یک  
 از هر دو طرف عمل در هر یک  
 از هر دو طرف عمل در هر یک

مجموع میرزا احپ شیرازی المتخلفات

ساقی در این کتاب در هر یک  
 از هر دو طرف عمل در هر یک  
 از هر دو طرف عمل در هر یک

این کتاب در هر دو طرف عمل در هر یک  
 از هر دو طرف عمل در هر یک  
 از هر دو طرف عمل در هر یک

توجه به این که در این کتاب  
 در هر دو طرف عمل در هر یک  
 از هر دو طرف عمل در هر یک

این کتاب در هر دو طرف عمل در هر یک  
 از هر دو طرف عمل در هر یک  
 از هر دو طرف عمل در هر یک

این کتاب در هر دو طرف عمل در هر یک  
 از هر دو طرف عمل در هر یک  
 از هر دو طرف عمل در هر یک

این کتاب در هر دو طرف عمل در هر یک  
 از هر دو طرف عمل در هر یک  
 از هر دو طرف عمل در هر یک

توجه به این که در این کتاب  
 در هر دو طرف عمل در هر یک  
 از هر دو طرف عمل در هر یک























































در فضیلت نگاه داشتن کبوتر  
 صاحب مجمع البحرین میگوید حمامه راغب که جنس است از کبوتر و حدیثی است  
 میکند که معصوم فرمودند اتخذوها فی منازلکم فانها تلحق علی قتلته  
 الحسن بن علی علیه السلام صاحب قاموس میگوید کبوتر راغبی است  
 آنکه صدای خود را بلند میکند و یکصد و شصت میخواند و همین معنی بود که  
 نقل کرده است لاکنم در وصف قاموس میگوید که راغب کبری و کبری یک راغب  
 که در کتاب کبوتر راغب بعد میاید صاحب کتاب حیوة الحیوان  
 میگوید که کبوتر راغبی است که پدرش فرمود و مادرش همین کبوتر متعارف است  
 و در کتاب سماء العالم از کبار الانوار حدیثی نقل میکند از حضرت  
 صادق علیه السلام که حیوانیکه از جو جنه مختلف بعد باید از دست جو جنه  
 و حال آنکه حمام راغب صاحب نجم و جویت و احادیث بسیاری در فضیلت  
 حمام راغبی نقل میکند یک حدیث از حضرت امیر المومنین علیه السلام است  
 که حمام راغبی لعن میکند بر زنان فاحشه و بر اهل زنا و طنبور و نه و سایر زانیان  
 و چند حدیث معتبر از اصول کافی و کامل الزیاده و عمیون اخبار رقیه  
 و علل التشرایع نقل میکنند که حضرات ائمه علیه السلام کبوتر راغبی نزد خود  
 میباشند و با و انس میکردند زیرا که ما لعن بر قاتلان امام حسین علیه السلام است  
 و در حدیث دیگر وارد شده است که مطلق کبوتر راغبی را بنیاد علیه السلام است  
 و در او شاد شیع فقیل ۲ حدیث طولانی در باب کبوتر و راغبی است  
 در آخر حضرت که هر که بدون ضرورت و حاجت کبوتر نوذبح نماید بکفر است

در فضیلت نگاه داشتن کبوتر  
 صاحب مجمع البحرین میگوید حمامه راغب که جنس است از کبوتر و حدیثی است  
 میکند که معصوم فرمودند اتخذوها فی منازلکم فانها تلحق علی قتلته  
 الحسن بن علی علیه السلام صاحب قاموس میگوید کبوتر راغبی است  
 آنکه صدای خود را بلند میکند و یکصد و شصت میخواند و همین معنی بود که  
 نقل کرده است لاکنم در وصف قاموس میگوید که راغب کبری و کبری یک راغب  
 که در کتاب کبوتر راغب بعد میاید صاحب کتاب حیوة الحیوان  
 میگوید که کبوتر راغبی است که پدرش فرمود و مادرش همین کبوتر متعارف است  
 و در کتاب سماء العالم از کبار الانوار حدیثی نقل میکند از حضرت  
 صادق علیه السلام که حیوانیکه از جو جنه مختلف بعد باید از دست جو جنه  
 و حال آنکه حمام راغب صاحب نجم و جویت و احادیث بسیاری در فضیلت  
 حمام راغبی نقل میکند یک حدیث از حضرت امیر المومنین علیه السلام است  
 که حمام راغبی لعن میکند بر زنان فاحشه و بر اهل زنا و طنبور و نه و سایر زانیان  
 و چند حدیث معتبر از اصول کافی و کامل الزیاده و عمیون اخبار رقیه  
 و علل التشرایع نقل میکنند که حضرات ائمه علیه السلام کبوتر راغبی نزد خود  
 میباشند و با و انس میکردند زیرا که ما لعن بر قاتلان امام حسین علیه السلام است  
 و در حدیث دیگر وارد شده است که مطلق کبوتر راغبی را بنیاد علیه السلام است  
 و در او شاد شیع فقیل ۲ حدیث طولانی در باب کبوتر و راغبی است  
 در آخر حضرت که هر که بدون ضرورت و حاجت کبوتر نوذبح نماید بکفر است

در فضیلت نگاه داشتن کبوتر  
 صاحب مجمع البحرین میگوید حمامه راغب که جنس است از کبوتر و حدیثی است  
 میکند که معصوم فرمودند اتخذوها فی منازلکم فانها تلحق علی قتلته  
 الحسن بن علی علیه السلام صاحب قاموس میگوید کبوتر راغبی است  
 آنکه صدای خود را بلند میکند و یکصد و شصت میخواند و همین معنی بود که  
 نقل کرده است لاکنم در وصف قاموس میگوید که راغب کبری و کبری یک راغب  
 که در کتاب کبوتر راغب بعد میاید صاحب کتاب حیوة الحیوان  
 میگوید که کبوتر راغبی است که پدرش فرمود و مادرش همین کبوتر متعارف است  
 و در کتاب سماء العالم از کبار الانوار حدیثی نقل میکند از حضرت  
 صادق علیه السلام که حیوانیکه از جو جنه مختلف بعد باید از دست جو جنه  
 و حال آنکه حمام راغب صاحب نجم و جویت و احادیث بسیاری در فضیلت  
 حمام راغبی نقل میکند یک حدیث از حضرت امیر المومنین علیه السلام است  
 که حمام راغبی لعن میکند بر زنان فاحشه و بر اهل زنا و طنبور و نه و سایر زانیان  
 و چند حدیث معتبر از اصول کافی و کامل الزیاده و عمیون اخبار رقیه  
 و علل التشرایع نقل میکنند که حضرات ائمه علیه السلام کبوتر راغبی نزد خود  
 میباشند و با و انس میکردند زیرا که ما لعن بر قاتلان امام حسین علیه السلام است  
 و در حدیث دیگر وارد شده است که مطلق کبوتر راغبی را بنیاد علیه السلام است  
 و در او شاد شیع فقیل ۲ حدیث طولانی در باب کبوتر و راغبی است  
 در آخر حضرت که هر که بدون ضرورت و حاجت کبوتر نوذبح نماید بکفر است

در فضیلت نگاه داشتن کبوتر

صاحب مجمع البحرین میگوید حمامه راغب که جنس است از کبوتر و حدیثی است  
 میکند که معصوم فرمودند اتخذوها فی منازلکم فانها تلحق علی قتلته  
 الحسن بن علی علیه السلام صاحب قاموس میگوید کبوتر راغبی است  
 آنکه صدای خود را بلند میکند و یکصد و شصت میخواند و همین معنی بود که  
 نقل کرده است لاکنم در وصف قاموس میگوید که راغب کبری و کبری یک راغب  
 که در کتاب کبوتر راغب بعد میاید صاحب کتاب حیوة الحیوان  
 میگوید که کبوتر راغبی است که پدرش فرمود و مادرش همین کبوتر متعارف است  
 و در کتاب سماء العالم از کبار الانوار حدیثی نقل میکند از حضرت  
 صادق علیه السلام که حیوانیکه از جو جنه مختلف بعد باید از دست جو جنه  
 و حال آنکه حمام راغب صاحب نجم و جویت و احادیث بسیاری در فضیلت  
 حمام راغبی نقل میکند یک حدیث از حضرت امیر المومنین علیه السلام است  
 که حمام راغبی لعن میکند بر زنان فاحشه و بر اهل زنا و طنبور و نه و سایر زانیان  
 و چند حدیث معتبر از اصول کافی و کامل الزیاده و عمیون اخبار رقیه  
 و علل التشرایع نقل میکنند که حضرات ائمه علیه السلام کبوتر راغبی نزد خود  
 میباشند و با و انس میکردند زیرا که ما لعن بر قاتلان امام حسین علیه السلام است  
 و در حدیث دیگر وارد شده است که مطلق کبوتر راغبی را بنیاد علیه السلام است  
 و در او شاد شیع فقیل ۲ حدیث طولانی در باب کبوتر و راغبی است  
 در آخر حضرت که هر که بدون ضرورت و حاجت کبوتر نوذبح نماید بکفر است











دوایم از این که در این کتاب  
دوایم از این که در این کتاب  
دوایم از این که در این کتاب  
دوایم از این که در این کتاب  
دوایم از این که در این کتاب

جز چشم خون فانی و کج نه خرم  
در دلش چنانکه نه قطع و نه جور با  
نه قدری که او را بخوان نه طبع  
بچاره عاشقی که نه او را بسیم زور  
که در جهان ایستاده مال بر زن  
کشم که آن سبب سلطان و پادشاه  
کشم که بجز خونم اما غم سوز  
کشم در آن خرابی که آرد مکر و دست  
جزر که داشتیم که هنوزم از آن  
از خرقه باره و سکه در جیب دار  
نزدیک شد که فرغ و غم بی جلی  
ناری و طراوتی که مرا بود و دل  
جستم زان خویش که ناول نهم کرد  
غمم در دلم و بیکه نه بیکه بپای  
حیران طیار خویش که بیکه رسید کشت  
هم روزه زدم طبعی و در میان و بود

دوایم از این که در این کتاب  
دوایم از این که در این کتاب  
دوایم از این که در این کتاب  
دوایم از این که در این کتاب  
دوایم از این که در این کتاب

افغانان بعد از شش کشت  
شیدای بیکه در شش کشت  
در کوش که در شش کشت

دوایم از این که در این کتاب  
دوایم از این که در این کتاب  
دوایم از این که در این کتاب  
دوایم از این که در این کتاب  
دوایم از این که در این کتاب

و سگ نان بعد و در برش فوی  
و سگ نان بعد و در برش فوی  
و سگ نان بعد و در برش فوی  
و سگ نان بعد و در برش فوی  
و سگ نان بعد و در برش فوی

دوایم از این که در این کتاب  
دوایم از این که در این کتاب  
دوایم از این که در این کتاب  
دوایم از این که در این کتاب  
دوایم از این که در این کتاب























بشارت کمال مسروری  
بردم کجاست کدورت کوی  
ایستاده سر از زنده کافیه  
حوت بودی اگر نه ترک در بر

بشارت کمال مسروری  
بردم کجاست کدورت کوی  
ایستاده سر از زنده کافیه  
حوت بودی اگر نه ترک در بر

بشارت کمال مسروری  
بردم کجاست کدورت کوی  
ایستاده سر از زنده کافیه  
حوت بودی اگر نه ترک در بر

بشارت کمال مسروری  
بردم کجاست کدورت کوی  
ایستاده سر از زنده کافیه  
حوت بودی اگر نه ترک در بر

بشارت کمال مسروری  
بردم کجاست کدورت کوی  
ایستاده سر از زنده کافیه  
حوت بودی اگر نه ترک در بر

بشارت کمال مسروری  
بردم کجاست کدورت کوی  
ایستاده سر از زنده کافیه  
حوت بودی اگر نه ترک در بر

بشارت کمال مسروری  
بردم کجاست کدورت کوی  
ایستاده سر از زنده کافیه  
حوت بودی اگر نه ترک در بر

بشارت کمال مسروری  
بردم کجاست کدورت کوی  
ایستاده سر از زنده کافیه  
حوت بودی اگر نه ترک در بر

بشارت کمال مسروری  
بردم کجاست کدورت کوی  
ایستاده سر از زنده کافیه  
حوت بودی اگر نه ترک در بر

بشارت کمال مسروری  
بردم کجاست کدورت کوی  
ایستاده سر از زنده کافیه  
حوت بودی اگر نه ترک در بر

بشارت کمال مسروری  
بردم کجاست کدورت کوی  
ایستاده سر از زنده کافیه  
حوت بودی اگر نه ترک در بر

بشارت کمال مسروری  
بردم کجاست کدورت کوی  
ایستاده سر از زنده کافیه  
حوت بودی اگر نه ترک در بر































[illegible]

عمود ۴	خاور از دریا چانی	دریا
--------	-------------------	------

رد گشت آمد روی بخش جهان را  
 در خاک را بوییده بر سر کوه  
 را و در آرد هوای آلوده صاف  
 خوش نسیم آید که برده کاشن  
 و بیکه دوش کرد و غیر نظر کردن  
 نه برق شبنم زرد و نه برون  
 در شب رات سخن قانون نظم

جوهره هفت خرد چون خمر است و از  
 مهار کوهر را بگفته و بر خست و با  
 جوهر او بل بخت صفای  
 و در شوق زار طبل بخان کرد  
 در انوشیروانه خون اهرم کرد غیر  
 نشاندند شیرت برین و صخره صفا  
 ز نظم افکنده قانون صواب و سبب

و کله <sup>شماره</sup> و له وردیج نو عاخر حواری اندیشه ناخبرد ۲ صفحه

و لا از مع تو مهر حواری را نینماید  
 دست از تیغ خنجر طعن سیمین عدل  
 در بر از سر و پستان کرده زلف تابدل  
 از شمشیر خط لبودی او دارد حساب  
 که از لعل غدا می آید که در کنار  
 می راوندی سوسن که ناز ناز  
 که صد گزندی از جوسن در دودگار  
 دیده مادر یک گلگون شده مرهم کار  
 که چون ماهر حریفه را رود از لعل  
 که چون ماهر حریفه را رود از لعل

[illegible]

در میان استادی  
 معج است فصل گل می و بارانم از دست  
 در میان استادی  
 در جهان دعا می نمودن بود  
 در میان استادی  
 در وادی انیم انشی بود  
 در میان استادی  
 در وادی انیم انشی بود  
 در میان استادی  
 در وادی انیم انشی بود

[illegible]

میرزا موسیٰ خاوری کوزه کلا فی مهر فتحی شاه یو

[illegible]

طبا طباطبائی

<p>راغب غم یاده ببرد سیری بود است این منت کلی که گشته خشنود</p>	<p>بماند حریف که مری بود است می خوارد عاقبت بخیر سیر</p>
<p>راغب بجز تیره خو یار نشد آمد بسیر چو بس از مرن من</p>	<p>وز ناله منو دوشی خبر دار نشد تا دیده بخت گفت بیدار نشد</p>
<p>صد لاله شگفت از گل ما</p>	<p>دوای تو نرفت از دل ما</p>

اسپی صنف سہانی

فصل در مباحث

عقود



سلطان محمد سلطان  
 در زمانه این شاه  
 در زمانه این شاه  
 در زمانه این شاه

جای

۳۶۱

لیکن ره نجاته زیاده ادائی  
 راجعت کشته با مقصد تو  
 در جای نجاته زده دگر است  
 راجعت که نجاته میوان ادبیت

در زمانه این شاه  
 در زمانه این شاه  
 در زمانه این شاه  
 در زمانه این شاه

بدر اصفهان خادش شاهی

از ترک باران سرخ خنجر  
 ترس از دین و دم رنج  
 بر جبهه گن روزان رنج  
 جفا همه در خنجر رنج  
 همه در دین رنج  
 از رنج که در دین رنج

بیم

دم

کاس حضرت کوکله  
 نشسته در دین کوه  
 جبهه گن روزان رنج  
 جان کشته بر رنج  
 در دین رنج  
 در دین رنج  
 در دین رنج

عشق نامه خورشید خورشید  
 بمان بهتر که با خورشید  
 در زمانه این شاه  
 در زمانه این شاه

۳۶۲

داعی انجذافی

تبارک الله از آن شهاب آیین  
 عقاب صوت و طوق و کین  
 زین کون و دین و کین  
 طبعه کردن و کون و کین  
 از آن کشته خنجر و کین  
 کوه کون و کین

ایما

بیم

شعبه این صبا کجی سرشار  
 صد شمشیر و دین و کین  
 کشته در دین و کین  
 در دین و کین  
 در دین و کین  
 در دین و کین

در زمانه این شاه  
 در زمانه این شاه  
 در زمانه این شاه  
 در زمانه این شاه

در زمانه این شاه  
 در زمانه این شاه  
 در زمانه این شاه  
 در زمانه این شاه

در زمانه این شاه  
 در زمانه این شاه  
 در زمانه این شاه  
 در زمانه این شاه







دله

چو شبیه خواب آمد بخت فرخ ر	ارک شکر گزان خواب بخت شرم
چون دهم بپای لاله و خمر روح بر یک	چون غنچه سر سبزه و خمر نور بر یک
آن زلف سیرام مرا فانی کلکون	خبر نهد سر اسیر و خمر بخت کلکون

**دبیو میرزا حسین لیس** **اقا علی الله محمدی**

دل را رخسار بخت بهشت روشن	مهر را رنگ سر بوشه و جوشن
رخسار ماهیست ماه عالیله مو	قدت سر و لبت سر و پاشان مو
غلام چهیره تو بخت جبین	اسیر طراره تو شوق ارمن
تنی بس نرم تر داری رخسار	دل بس سخت تر داری زانهار
ترا زلف سبزه چاه رخسار	گفت در سنجی و چاه پیشتر
دل ز بخت ترا ز بخت کل	و نامت شک تر بس از دل نام
خبر بر کمر ز کلکون می که اینک	دلم بر کرده از کل جیب و دلم
شعر را چاره جز خمری نیست	که نام بدخار بر برون جز سوزن
بهار را که بشمار خمر و بگرام	خوش و خندان خمر حرف کشن
خوش الوقت که ز مستی بود تو	میان باغ با کوبان و کف زن
زبا ختمیم همچون جبین سبیل	رجا خرمیم همچون نور سوسن
کنار جوی بختیم و نوشیم	منی چون رازی حواجه صافه و سن

دله

دله

ناله بخت و خمر از دل و جان  
 بخت و خمر از دل و جان  
 بخت و خمر از دل و جان  
 بخت و خمر از دل و جان

نشاطی خان مانند رانی

زاده کمان شاد را شای ملک شای	بخت تخت از خمر و دهر مهر شای
شای بهت از خمر و دهر مهر شای	بخت تخت از خمر و دهر مهر شای
ملک ملک ملک ملک ملک ملک	بخت تخت از خمر و دهر مهر شای
سلطان بر کران خمر و دهر مهر	بخت تخت از خمر و دهر مهر شای
بخت تخت از خمر و دهر مهر شای	بخت تخت از خمر و دهر مهر شای
خون گند از سنجی و چاه پیشتر	بخت تخت از خمر و دهر مهر شای
بد جهان بین کشت و بخت از جهان	بخت تخت از خمر و دهر مهر شای
شای بهت از خمر و دهر مهر شای	بخت تخت از خمر و دهر مهر شای
دست حق را بر شای و خمر و دهر	بخت تخت از خمر و دهر مهر شای
رافض حکمت کین بر بهت ملک	بخت تخت از خمر و دهر مهر شای
نور و سوسن ملک او با و بد و جوش	بخت تخت از خمر و دهر مهر شای
مردنه در صحنه انشا و ملک عشق	بخت تخت از خمر و دهر مهر شای
اکدا و راجعه و خمر و دهر مهر	بخت تخت از خمر و دهر مهر شای
شای بهت از خمر و دهر مهر شای	بخت تخت از خمر و دهر مهر شای

مهر را رنگ سر بوشه و جوشن

قدت سر و لبت سر و پاشان مو

اسیر طراره تو شوق ارمن

دل بس سخت تر داری زانهار

گفت در سنجی و چاه پیشتر















مراجهت به دست منت مع و کزان کوه  
نه شمره و اغم و نه شمره و نه شمره  
که میگوید بهمان زلفی شمره از زمان هم  
نخون معوه غنفا غنفا لاله زلفی اند  
سبک لاله بر کوهی غنفا غنفا لاله زلفی اند

نظمی

اند زلفی غنفا غنفا لاله زلفی اند  
با کشت برنده و راد ملک با لاری  
بشیر لبها بر بویان بود سپر شمع  
با لاله شمع بویان بود سپر شمع  
احمران حریف را بر جهان افروزند  
مست شمع بر سر بر لاله شمع  
در بویان شمع بر سر بر لاله شمع  
که در بویان شمع بر سر بر لاله شمع  
که در بویان شمع بر سر بر لاله شمع  
با حقیق ملک و شمع و چندی لاله  
دوره و لاله زلفی اند غنفا غنفا لاله  
قهر و ملک با حقیق ملک و شمع  
بره جهان لاله زلفی اند غنفا غنفا لاله

مراجهت به دست منت مع و کزان کوه  
نه شمره و اغم و نه شمره و نه شمره  
که میگوید بهمان زلفی شمره از زمان هم  
نخون معوه غنفا غنفا لاله زلفی اند  
سبک لاله بر کوهی غنفا غنفا لاله زلفی اند

مراجهت به دست منت مع و کزان کوه  
نه شمره و اغم و نه شمره و نه شمره  
که میگوید بهمان زلفی شمره از زمان هم  
نخون معوه غنفا غنفا لاله زلفی اند  
سبک لاله بر کوهی غنفا غنفا لاله زلفی اند

نظمی

مراجهت به دست منت مع و کزان کوه  
نه شمره و اغم و نه شمره و نه شمره  
که میگوید بهمان زلفی شمره از زمان هم  
نخون معوه غنفا غنفا لاله زلفی اند  
سبک لاله بر کوهی غنفا غنفا لاله زلفی اند

مراجهت به دست منت مع و کزان کوه  
نه شمره و اغم و نه شمره و نه شمره  
که میگوید بهمان زلفی شمره از زمان هم  
نخون معوه غنفا غنفا لاله زلفی اند  
سبک لاله بر کوهی غنفا غنفا لاله زلفی اند



























مجلسی در این روز...  
مجلسی در این روز...  
مجلسی در این روز...

مجلسی در این روز...  
مجلسی در این روز...  
مجلسی در این روز...

مجلسی در این روز...  
مجلسی در این روز...  
مجلسی در این روز...

مجلسی در این روز...  
مجلسی در این روز...  
مجلسی در این روز...

مجلسی در این روز...  
مجلسی در این روز...  
مجلسی در این روز...

مجلسی در این روز...  
مجلسی در این روز...  
مجلسی در این روز...

مجلسی در این روز...  
مجلسی در این روز...  
مجلسی در این روز...

مجلسی در این روز...  
مجلسی در این روز...  
مجلسی در این روز...

مجلسی در این روز...  
مجلسی در این روز...  
مجلسی در این روز...















بند و خطه لبت معطر که خاک است	باز از خورشید او سر در تو نه	ارشم به پروا که او چنان است	بخرام و مشغوره باغیان نام
آرد چون ناله مشکین خط	بست زین به تپا و گرم در شتا	تیز در میان نه خوی ز در شتا	زیر که شد وقف تو به کعبه

باز از خورشید او سر در تو نه / ارشم به پروا که او چنان است / تیز در میان نه خوی ز در شتا / زیر که شد وقف تو به کعبه

هاتف اضفانی

سحر آنکه در قیام کند سحر	عبان شد روح خون از کاشان
دم روح العنصر زده بر سر	نایان شد ممد و صلیب
بش رقصه خضر اردان شد سحر	کنا حشر بدین آمد لاله حسرا
ز دلان شمع شد سحر	حسب رنج رانگار آمد کشت
در فک کرد از سادگی کشت سحر	بر آمد خمر ز فطرت سحر
مکرم صبح زبانه کردن سحر	بش سحر در سحر سحر
در آمد ز لعل صبح اردور سحر	ز دانش کرد سحر سحر
بر آمد ترکی از فاد جهان سحر	پنجاه در علمم زردان سحر
نوشک صبح کبک ز دین سحر	هزاران کون سحر سحر
بر آمد زان سحر سحر	کردن سحر سحر
چنان که صحرای خوراک سحر	شان کرد صحرای دین سحر
خبر بر جان غالب سحر	لام سحر سحر
سحر خبر بر سحر سحر	دین خبر بر سحر سحر

باز از خورشید او سر در تو نه / ارشم به پروا که او چنان است / تیز در میان نه خوی ز در شتا / زیر که شد وقف تو به کعبه

در برد از خانه سلطنت	مجدد در سر ترس مت رفت	چنین بد سرای که نیت
ز لاجو که منب کوثر است	اکثره اگر بنده ارست	چنین بد جزای او که بد

در برد از خانه سلطنت / مجدد در سر ترس مت رفت / چنین بد سرای که نیت / چنین بد جزای او که بد

باز از خورشید او سر در تو نه / ارشم به پروا که او چنان است / تیز در میان نه خوی ز در شتا / زیر که شد وقف تو به کعبه

باز از خورشید او سر در تو نه / ارشم به پروا که او چنان است / تیز در میان نه خوی ز در شتا / زیر که شد وقف تو به کعبه

باز از خورشید او سر در تو نه / ارشم به پروا که او چنان است / تیز در میان نه خوی ز در شتا / زیر که شد وقف تو به کعبه

باز از خورشید او سر در تو نه / ارشم به پروا که او چنان است / تیز در میان نه خوی ز در شتا / زیر که شد وقف تو به کعبه



دلیر و زبردست بکبر است زار  
 شش همان در دماغ اول همان  
 سرشک بخین روز آید بجا  
 غصه همان قصه مشکل همان  
 آن که هنوز نو پدید آمده بود  
 بچاره بستی امید و چاره داشت

آن که هنوز نو پدید آمده بود  
 بچاره بستی امید و چاره داشت  
 آن که هنوز نو پدید آمده بود  
 بچاره بستی امید و چاره داشت

الا حوسته رسته از دهنش بیکر  
 همان که در دهنش بود بیکر  
 سودان تدریجاً بر روز و در هر  
 ایضا

کرده ام از وی بار همدیگر  
 از کف خود امکان دامن از دامن  
 خون نهاده خور تر با سبب این  
 خنوعیست که تیار کرده ام از دامن  
 رسم فشان هر جیب بر این  
 رسم از این جیب بر این  
 از این خورتم بیکر بودستم  
 چو میسر برسم دیده هر مجسم  
 از آن خبر که کون فکرت خور  
 دیو و دنیای بوی خوش سیج در دامن  
 بجهت یاد ملک و نه رسم از دامن  
 طاق در دامن سبب فاقه کباب  
 ابد هم از دامن دامن و دامن در کار

بجهت یاد ملک و نه رسم از دامن  
 طاق در دامن سبب فاقه کباب  
 ابد هم از دامن دامن و دامن در کار

با دوست که آید کرد کار  
 اگر کرداری که در دهنش بود  
 جوهر را که شعله خشم کند  
 هم در آن روی که کرد کار

خفت محو بیکر است هر بار  
 ماحوم مار و دمه شمر شمر  
 که بکایت که از تو تم از بر سر  
 بکایت که از تو تم از بر سر

پس هر چه از این شمر شمر  
 در شش و کج غنیمت در دامن  
 که بکایت که از تو تم از بر سر  
 که بکایت که از تو تم از بر سر  
 که بکایت که از تو تم از بر سر  
 که بکایت که از تو تم از بر سر  
 که بکایت که از تو تم از بر سر  
 که بکایت که از تو تم از بر سر

خفت محو بیکر است هر بار  
 ماحوم مار و دمه شمر شمر  
 که بکایت که از تو تم از بر سر  
 که بکایت که از تو تم از بر سر

خفت محو بیکر است هر بار  
 ماحوم مار و دمه شمر شمر  
 که بکایت که از تو تم از بر سر  
 که بکایت که از تو تم از بر سر







وله ايضا

جای از درخت شمشیر میوه میوه  
در درخت آید از درخت شمشیر  
از درخت شمشیر میوه میوه  
نهاد و میوه میوه میوه

و کله  
برای کاسیم سر ولایت  
ارضا

سپاه جلالتش منسجم  
 یکه دیو دریا و دلائی خلایق  
 و فرشته فیه و دوسر و سدر  
 تارن و نسیم کز فیه آید بویست  
 از چهار کتابش کرد و مفسر  
 مایه خورشید کشف باطنش  
 نسیم کز لایزال است و زان  
 که رحمت روح آینه باطنش

زادشهری و روز جمعه در مهر بر بدست  
 کاتب بزرگ کوزه بنام بنام

در وصف آن که در این عالم  
خود را زان جهان جدا کرده  
بهر در این عالم که در این عالم  
بالا از هر عالم که در این عالم  
از این عالم که در این عالم  
از این عالم که در این عالم  
از این عالم که در این عالم  
از این عالم که در این عالم

[illegible]

خوشه تو نایه درین ملک است  
در این محفل همه تاج و تخت دارند  
چو ای که در میان دهر و دیار  
شد مغرور باین غلبه نهان  
نه بر کوه پندرج شکسته بیند  
تا بهت را بفهمد با هر چه گوید  
بنا رفیعت بر بنا رسوخ کنند

۱۰۰  
 ۱۰۱  
 ۱۰۲  
 ۱۰۳  
 ۱۰۴  
 ۱۰۵  
 ۱۰۶  
 ۱۰۷  
 ۱۰۸  
 ۱۰۹  
 ۱۱۰  
 ۱۱۱  
 ۱۱۲  
 ۱۱۳  
 ۱۱۴  
 ۱۱۵  
 ۱۱۶  
 ۱۱۷  
 ۱۱۸  
 ۱۱۹  
 ۱۲۰  
 ۱۲۱  
 ۱۲۲  
 ۱۲۳  
 ۱۲۴  
 ۱۲۵  
 ۱۲۶  
 ۱۲۷  
 ۱۲۸  
 ۱۲۹  
 ۱۳۰  
 ۱۳۱  
 ۱۳۲  
 ۱۳۳  
 ۱۳۴  
 ۱۳۵  
 ۱۳۶  
 ۱۳۷  
 ۱۳۸  
 ۱۳۹  
 ۱۴۰  
 ۱۴۱  
 ۱۴۲  
 ۱۴۳  
 ۱۴۴  
 ۱۴۵  
 ۱۴۶  
 ۱۴۷  
 ۱۴۸  
 ۱۴۹  
 ۱۵۰  
 ۱۵۱  
 ۱۵۲  
 ۱۵۳  
 ۱۵۴  
 ۱۵۵  
 ۱۵۶  
 ۱۵۷  
 ۱۵۸  
 ۱۵۹  
 ۱۶۰  
 ۱۶۱  
 ۱۶۲  
 ۱۶۳  
 ۱۶۴  
 ۱۶۵  
 ۱۶۶  
 ۱۶۷  
 ۱۶۸  
 ۱۶۹  
 ۱۷۰  
 ۱۷۱  
 ۱۷۲  
 ۱۷۳  
 ۱۷۴  
 ۱۷۵  
 ۱۷۶  
 ۱۷۷  
 ۱۷۸  
 ۱۷۹  
 ۱۸۰  
 ۱۸۱  
 ۱۸۲  
 ۱۸۳  
 ۱۸۴  
 ۱۸۵  
 ۱۸۶  
 ۱۸۷  
 ۱۸۸  
 ۱۸۹  
 ۱۹۰  
 ۱۹۱  
 ۱۹۲  
 ۱۹۳  
 ۱۹۴  
 ۱۹۵  
 ۱۹۶  
 ۱۹۷  
 ۱۹۸  
 ۱۹۹  
 ۲۰۰  
 ۲۰۱  
 ۲۰۲  
 ۲۰۳  
 ۲۰۴  
 ۲۰۵  
 ۲۰۶  
 ۲۰۷  
 ۲۰۸  
 ۲۰۹  
 ۲۱۰  
 ۲۱۱  
 ۲۱۲  
 ۲۱۳  
 ۲۱۴  
 ۲۱۵  
 ۲۱۶  
 ۲۱۷  
 ۲۱۸  
 ۲۱۹  
 ۲۲۰  
 ۲۲۱  
 ۲۲۲  
 ۲۲۳  
 ۲۲۴  
 ۲۲۵  
 ۲۲۶  
 ۲۲۷  
 ۲۲۸  
 ۲۲۹  
 ۲۳۰  
 ۲۳۱  
 ۲۳۲  
 ۲۳۳  
 ۲۳۴  
 ۲۳۵  
 ۲۳۶  
 ۲۳۷  
 ۲۳۸  
 ۲۳۹  
 ۲۴۰  
 ۲۴۱  
 ۲۴۲  
 ۲۴۳  
 ۲۴۴  
 ۲۴۵  
 ۲۴۶  
 ۲۴۷  
 ۲۴۸  
 ۲۴۹  
 ۲۵۰  
 ۲۵۱  
 ۲۵۲  
 ۲۵۳  
 ۲۵۴  
 ۲۵۵  
 ۲۵۶  
 ۲۵۷  
 ۲۵۸  
 ۲۵۹  
 ۲۶۰  
 ۲۶۱  
 ۲۶۲  
 ۲۶۳  
 ۲۶۴  
 ۲۶۵  
 ۲۶۶  
 ۲۶۷  
 ۲۶۸  
 ۲۶۹  
 ۲۷۰  
 ۲۷۱  
 ۲۷۲  
 ۲۷۳  
 ۲۷۴  
 ۲۷۵  
 ۲۷۶  
 ۲۷۷  
 ۲۷۸  
 ۲۷۹  
 ۲۸۰  
 ۲۸۱  
 ۲۸۲  
 ۲۸۳  
 ۲۸۴  
 ۲۸۵  
 ۲۸۶  
 ۲۸۷  
 ۲۸۸  
 ۲۸۹  
 ۲۹۰  
 ۲۹۱  
 ۲۹۲  
 ۲۹۳  
 ۲۹۴  
 ۲۹۵  
 ۲۹۶  
 ۲۹۷  
 ۲۹۸  
 ۲۹۹  
 ۳۰۰  
 ۳۰۱  
 ۳۰۲  
 ۳۰۳  
 ۳۰۴  
 ۳۰۵  
 ۳۰۶  
 ۳۰۷  
 ۳۰۸  
 ۳۰۹  
 ۳۱۰  
 ۳۱۱  
 ۳۱۲  
 ۳۱۳  
 ۳۱۴  
 ۳۱۵  
 ۳۱۶  
 ۳۱۷  
 ۳۱۸  
 ۳۱۹  
 ۳۲۰  
 ۳۲۱  
 ۳۲۲  
 ۳۲۳  
 ۳۲۴  
 ۳۲۵  
 ۳۲۶  
 ۳۲۷  
 ۳۲۸  
 ۳۲۹  
 ۳۳۰  
 ۳۳۱  
 ۳۳۲  
 ۳۳۳  
 ۳۳۴  
 ۳۳۵  
 ۳۳۶  
 ۳۳۷  
 ۳۳۸  
 ۳۳۹  
 ۳۴۰  
 ۳۴۱  
 ۳۴۲  
 ۳۴۳  
 ۳۴۴  
 ۳۴۵  
 ۳۴۶  
 ۳۴۷  
 ۳۴۸  
 ۳۴۹  
 ۳۵۰  
 ۳۵۱  
 ۳۵۲  
 ۳۵۳  
 ۳۵۴  
 ۳۵۵  
 ۳۵۶  
 ۳۵۷  
 ۳۵۸  
 ۳۵۹  
 ۳۶۰  
 ۳۶۱  
 ۳۶۲  
 ۳۶۳  
 ۳۶۴  
 ۳۶۵  
 ۳۶۶  
 ۳۶۷  
 ۳۶۸  
 ۳۶۹  
 ۳۷۰  
 ۳۷۱  
 ۳۷۲  
 ۳۷۳  
 ۳۷۴  
 ۳۷۵  
 ۳۷۶  
 ۳۷۷  
 ۳۷۸  
 ۳۷۹  
 ۳۸۰  
 ۳۸۱  
 ۳۸۲  
 ۳۸۳  
 ۳۸۴  
 ۳۸۵  
 ۳۸۶  
 ۳۸۷  
 ۳۸۸  
 ۳۸۹  
 ۳۹۰  
 ۳۹۱  
 ۳۹۲  
 ۳۹۳  
 ۳۹۴  
 ۳۹۵  
 ۳۹۶  
 ۳۹۷  
 ۳۹۸  
 ۳۹۹  
 ۴۰۰  
 ۴۰۱  
 ۴۰۲  
 ۴۰۳  
 ۴۰۴  
 ۴۰۵  
 ۴۰۶  
 ۴۰۷  
 ۴۰۸  
 ۴۰۹  
 ۴۱۰  
 ۴۱۱  
 ۴۱۲  
 ۴۱۳  
 ۴۱۴  
 ۴۱۵  
 ۴۱۶  
 ۴۱۷  
 ۴۱۸  
 ۴۱۹  
 ۴۲۰  
 ۴۲۱  
 ۴۲۲  
 ۴۲۳  
 ۴۲۴  
 ۴۲۵  
 ۴۲۶  
 ۴۲۷  
 ۴۲۸  
 ۴۲۹  
 ۴۳۰  
 ۴۳۱  
 ۴۳۲  
 ۴۳۳  
 ۴۳۴  
 ۴۳۵  
 ۴۳۶  
 ۴۳۷  
 ۴۳۸  
 ۴۳۹  
 ۴۴۰  
 ۴۴۱  
 ۴۴۲  
 ۴۴۳  
 ۴۴۴  
 ۴۴۵  
 ۴۴۶  
 ۴۴۷  
 ۴۴۸  
 ۴۴۹  
 ۴۵۰  
 ۴۵۱  
 ۴۵۲  
 ۴۵۳  
 ۴۵۴  
 ۴۵۵  
 ۴۵۶  
 ۴۵۷  
 ۴۵۸  
 ۴۵۹  
 ۴۶۰  
 ۴۶۱  
 ۴۶۲  
 ۴۶۳  
 ۴۶۴  
 ۴۶۵  
 ۴۶۶  
 ۴۶۷  
 ۴۶۸  
 ۴۶۹  
 ۴۷۰  
 ۴۷۱

۱۰۰  
 ۱۰۱  
 ۱۰۲  
 ۱۰۳  
 ۱۰۴  
 ۱۰۵  
 ۱۰۶  
 ۱۰۷  
 ۱۰۸  
 ۱۰۹  
 ۱۱۰  
 ۱۱۱  
 ۱۱۲  
 ۱۱۳  
 ۱۱۴  
 ۱۱۵  
 ۱۱۶  
 ۱۱۷  
 ۱۱۸  
 ۱۱۹  
 ۱۲۰  
 ۱۲۱  
 ۱۲۲  
 ۱۲۳  
 ۱۲۴  
 ۱۲۵  
 ۱۲۶  
 ۱۲۷  
 ۱۲۸  
 ۱۲۹  
 ۱۳۰  
 ۱۳۱  
 ۱۳۲  
 ۱۳۳  
 ۱۳۴  
 ۱۳۵  
 ۱۳۶  
 ۱۳۷  
 ۱۳۸  
 ۱۳۹  
 ۱۴۰  
 ۱۴۱  
 ۱۴۲  
 ۱۴۳  
 ۱۴۴  
 ۱۴۵  
 ۱۴۶  
 ۱۴۷  
 ۱۴۸  
 ۱۴۹  
 ۱۵۰  
 ۱۵۱  
 ۱۵۲  
 ۱۵۳  
 ۱۵۴  
 ۱۵۵  
 ۱۵۶  
 ۱۵۷  
 ۱۵۸  
 ۱۵۹  
 ۱۶۰  
 ۱۶۱  
 ۱۶۲  
 ۱۶۳  
 ۱۶۴  
 ۱۶۵  
 ۱۶۶  
 ۱۶۷  
 ۱۶۸  
 ۱۶۹  
 ۱۷۰  
 ۱۷۱  
 ۱۷۲  
 ۱۷۳  
 ۱۷۴  
 ۱۷۵  
 ۱۷۶  
 ۱۷۷  
 ۱۷۸  
 ۱۷۹  
 ۱۸۰  
 ۱۸۱  
 ۱۸۲  
 ۱۸۳  
 ۱۸۴  
 ۱۸۵  
 ۱۸۶  
 ۱۸۷  
 ۱۸۸  
 ۱۸۹  
 ۱۹۰  
 ۱۹۱  
 ۱۹۲  
 ۱۹۳  
 ۱۹۴  
 ۱۹۵  
 ۱۹۶  
 ۱۹۷  
 ۱۹۸  
 ۱۹۹  
 ۲۰۰  
 ۲۰۱  
 ۲۰۲  
 ۲۰۳  
 ۲۰۴  
 ۲۰۵  
 ۲۰۶  
 ۲۰۷  
 ۲۰۸  
 ۲۰۹  
 ۲۱۰  
 ۲۱۱  
 ۲۱۲  
 ۲۱۳  
 ۲۱۴  
 ۲۱۵  
 ۲۱۶  
 ۲۱۷  
 ۲۱۸  
 ۲۱۹  
 ۲۲۰  
 ۲۲۱  
 ۲۲۲  
 ۲۲۳  
 ۲۲۴  
 ۲۲۵  
 ۲۲۶  
 ۲۲۷  
 ۲۲۸  
 ۲۲۹  
 ۲۳۰  
 ۲۳۱  
 ۲۳۲  
 ۲۳۳  
 ۲۳۴  
 ۲۳۵  
 ۲۳۶  
 ۲۳۷  
 ۲۳۸  
 ۲۳۹  
 ۲۴۰  
 ۲۴۱  
 ۲۴۲  
 ۲۴۳  
 ۲۴۴  
 ۲۴۵  
 ۲۴۶  
 ۲۴۷  
 ۲۴۸  
 ۲۴۹  
 ۲۵۰  
 ۲۵۱  
 ۲۵۲  
 ۲۵۳  
 ۲۵۴  
 ۲۵۵  
 ۲۵۶  
 ۲۵۷  
 ۲۵۸  
 ۲۵۹  
 ۲۶۰  
 ۲۶۱  
 ۲۶۲  
 ۲۶۳  
 ۲۶۴  
 ۲۶۵  
 ۲۶۶  
 ۲۶۷  
 ۲۶۸  
 ۲۶۹  
 ۲۷۰  
 ۲۷۱  
 ۲۷۲  
 ۲۷۳  
 ۲۷۴  
 ۲۷۵  
 ۲۷۶  
 ۲۷۷  
 ۲۷۸  
 ۲۷۹  
 ۲۸۰  
 ۲۸۱  
 ۲۸۲  
 ۲۸۳  
 ۲۸۴  
 ۲۸۵  
 ۲۸۶  
 ۲۸۷  
 ۲۸۸  
 ۲۸۹  
 ۲۹۰  
 ۲۹۱  
 ۲۹۲  
 ۲۹۳  
 ۲۹۴  
 ۲۹۵  
 ۲۹۶  
 ۲۹۷  
 ۲۹۸  
 ۲۹۹  
 ۳۰۰  
 ۳۰۱  
 ۳۰۲  
 ۳۰۳  
 ۳۰۴  
 ۳۰۵  
 ۳۰۶  
 ۳۰۷  
 ۳۰۸  
 ۳۰۹  
 ۳۱۰  
 ۳۱۱  
 ۳۱۲  
 ۳۱۳  
 ۳۱۴  
 ۳۱۵  
 ۳۱۶  
 ۳۱۷  
 ۳۱۸  
 ۳۱۹  
 ۳۲۰  
 ۳۲۱  
 ۳۲۲  
 ۳۲۳  
 ۳۲۴  
 ۳۲۵  
 ۳۲۶  
 ۳۲۷  
 ۳۲۸  
 ۳۲۹  
 ۳۳۰  
 ۳۳۱  
 ۳۳۲  
 ۳۳۳  
 ۳۳۴  
 ۳۳۵  
 ۳۳۶  
 ۳۳۷  
 ۳۳۸  
 ۳۳۹  
 ۳۴۰  
 ۳۴۱  
 ۳۴۲  
 ۳۴۳  
 ۳۴۴  
 ۳۴۵  
 ۳۴۶  
 ۳۴۷  
 ۳۴۸  
 ۳۴۹  
 ۳۵۰  
 ۳۵۱  
 ۳۵۲  
 ۳۵۳  
 ۳۵۴  
 ۳۵۵  
 ۳۵۶  
 ۳۵۷  
 ۳۵۸  
 ۳۵۹  
 ۳۶۰  
 ۳۶۱  
 ۳۶۲  
 ۳۶۳  
 ۳۶۴  
 ۳۶۵  
 ۳۶۶  
 ۳۶۷  
 ۳۶۸  
 ۳۶۹  
 ۳۷۰  
 ۳۷۱  
 ۳۷۲  
 ۳۷۳  
 ۳۷۴  
 ۳۷۵  
 ۳۷۶  
 ۳۷۷  
 ۳۷۸  
 ۳۷۹  
 ۳۸۰  
 ۳۸۱  
 ۳۸۲  
 ۳۸۳  
 ۳۸۴  
 ۳۸۵  
 ۳۸۶  
 ۳۸۷  
 ۳۸۸  
 ۳۸۹  
 ۳۹۰  
 ۳۹۱  
 ۳۹۲  
 ۳۹۳  
 ۳۹۴  
 ۳۹۵  
 ۳۹۶  
 ۳۹۷  
 ۳۹۸  
 ۳۹۹  
 ۴۰۰  
 ۴۰۱  
 ۴۰۲  
 ۴۰۳  
 ۴۰۴  
 ۴۰۵  
 ۴۰۶  
 ۴۰۷  
 ۴۰۸  
 ۴۰۹  
 ۴۱۰  
 ۴۱۱  
 ۴۱۲  
 ۴۱۳  
 ۴۱۴  
 ۴۱۵  
 ۴۱۶  
 ۴۱۷  
 ۴۱۸  
 ۴۱۹  
 ۴۲۰  
 ۴۲۱  
 ۴۲۲  
 ۴۲۳  
 ۴۲۴  
 ۴۲۵  
 ۴۲۶  
 ۴۲۷  
 ۴۲۸  
 ۴۲۹  
 ۴۳۰  
 ۴۳۱  
 ۴۳۲  
 ۴۳۳  
 ۴۳۴  
 ۴۳۵  
 ۴۳۶  
 ۴۳۷  
 ۴۳۸  
 ۴۳۹  
 ۴۴۰  
 ۴۴۱  
 ۴۴۲  
 ۴۴۳  
 ۴۴۴  
 ۴۴۵  
 ۴۴۶  
 ۴۴۷  
 ۴۴۸  
 ۴۴۹  
 ۴۵۰  
 ۴۵۱  
 ۴۵۲  
 ۴۵۳  
 ۴۵۴  
 ۴۵۵  
 ۴۵۶  
 ۴۵۷  
 ۴۵۸  
 ۴۵۹  
 ۴۶۰  
 ۴۶۱  
 ۴۶۲  
 ۴۶۳  
 ۴۶۴  
 ۴۶۵  
 ۴۶۶  
 ۴۶۷  
 ۴۶۸  
 ۴۶۹  
 ۴۷۰  
 ۴۷۱

*(Faint handwritten notes in Persian script, likely bleed-through from the reverse side of the page.)*



































ارباب کسی مرده در نوک د مکر از جیب غنیت ناپرده بر	گفت آری بهیلوی یاران خوش است لیک در خانه اگر نتوان نشست	دینداران نشانی بدین میکند و بهر موم از پیش	آوردن فرزند است که خدا را نشانی کند	دست انوشاخ موکد در دم مستلای کمره جفا	مروا تعلیم شایع بر باد ای و صد لغت بران تعلیم	خود رفت خرفست افکار کرد از خرافات جدا آید کرد
<p>از غم زاری که در دل از غم زاری که در دل از غم زاری که در دل از غم زاری که در دل</p>		<p>از غم زاری که در دل از غم زاری که در دل از غم زاری که در دل از غم زاری که در دل</p>				
خنده نوفا هر چه در غنیت آنکه راند جان جید و غنای گشت	سخته انعم دم به دم ز ابروی مشک دست که مهر با لبها به لبش	<p>از غم زاری که در دل از غم زاری که در دل از غم زاری که در دل از غم زاری که در دل</p>				
خیر دانی از غنای جود از ده چشم زهره زار ز ده گونت مبار	بسیج نه بر آن خورشید کی گزیند با چرخه مهر نه بر لبها به لبش	<p>از غم زاری که در دل از غم زاری که در دل از غم زاری که در دل از غم زاری که در دل</p>				
مهره مهر خجسته از ده مهر سیر مهره مهر که ساز مهر در ده	کینه نه بر آن خورشید کی گزیند از زبان که گزید دیا به لبش	<p>از غم زاری که در دل از غم زاری که در دل از غم زاری که در دل از غم زاری که در دل</p>				
سینه ما تو که در آید ز ده مهر دور در ده با غنای مهر در ده	از غم زاری که در دل از غم زاری که در دل از غم زاری که در دل از غم زاری که در دل	<p>از غم زاری که در دل از غم زاری که در دل از غم زاری که در دل از غم زاری که در دل</p>				
<p>از غم زاری که در دل از غم زاری که در دل از غم زاری که در دل از غم زاری که در دل</p>		<p>از غم زاری که در دل از غم زاری که در دل از غم زاری که در دل از غم زاری که در دل</p>				
کمال کشفه نماند تو را زور من به چشم تو بوز خور دا	تا جوشد زبانه زبانه زور بالای تو من تو به زور	<p>از غم زاری که در دل از غم زاری که در دل از غم زاری که در دل از غم زاری که در دل</p>				
ما خود عظیم جسم در ده جسم در ده کشفه مهر در ده مهر	در ده کشفه مهر در ده مهر در ده کشفه مهر در ده مهر	<p>از غم زاری که در دل از غم زاری که در دل از غم زاری که در دل از غم زاری که در دل</p>				
گرفت دلت ز مهر در ده مهر بانات جایت در ده مهر	بر علم چنان تو به مهر در ده مهر ازبان در ده مهر در ده مهر	<p>از غم زاری که در دل از غم زاری که در دل از غم زاری که در دل از غم زاری که در دل</p>				
صبر کشفه مهر در ده مهر دلت کشفه مهر در ده مهر	دلت کشفه مهر در ده مهر دلت کشفه مهر در ده مهر	<p>از غم زاری که در دل از غم زاری که در دل از غم زاری که در دل از غم زاری که در دل</p>				
<p>از غم زاری که در دل از غم زاری که در دل از غم زاری که در دل از غم زاری که در دل</p>		<p>از غم زاری که در دل از غم زاری که در دل از غم زاری که در دل از غم زاری که در دل</p>				

من ندیم در چهره جسته هیچ ایلست به از خلق کو	بس می دقت بهم افول است خواه از نسل شمس خواه افول است	دینداران نشانی بدین میکند و بهر موم از پیش	آوردن فرزند است که خدا را نشانی کند	دست انوشاخ موکد در دم مستلای کمره جفا	مروا تعلیم شایع بر باد ای و صد لغت بران تعلیم	خود رفت خرفست افکار کرد از خرافات جدا آید کرد
<p>از غم زاری که در دل از غم زاری که در دل از غم زاری که در دل از غم زاری که در دل</p>		<p>از غم زاری که در دل از غم زاری که در دل از غم زاری که در دل از غم زاری که در دل</p>				
در ده مهر از ده مهر سیر پوسته نه بر آن خورشید کی گزیند	بسیج نه بر آن خورشید کی گزیند با چرخه مهر نه بر لبها به لبش	<p>از غم زاری که در دل از غم زاری که در دل از غم زاری که در دل از غم زاری که در دل</p>				
دعشده ز ده مهر سیر دعشده ز ده مهر سیر	دعشده ز ده مهر سیر دعشده ز ده مهر سیر	<p>از غم زاری که در دل از غم زاری که در دل از غم زاری که در دل از غم زاری که در دل</p>				
دعشده ز ده مهر سیر دعشده ز ده مهر سیر	دعشده ز ده مهر سیر دعشده ز ده مهر سیر	<p>از غم زاری که در دل از غم زاری که در دل از غم زاری که در دل از غم زاری که در دل</p>				
<p>از غم زاری که در دل از غم زاری که در دل از غم زاری که در دل از غم زاری که در دل</p>		<p>از غم زاری که در دل از غم زاری که در دل از غم زاری که در دل از غم زاری که در دل</p>				
در ده مهر از ده مهر سیر پوسته نه بر آن خورشید کی گزیند	بسیج نه بر آن خورشید کی گزیند با چرخه مهر نه بر لبها به لبش	<p>از غم زاری که در دل از غم زاری که در دل از غم زاری که در دل از غم زاری که در دل</p>				
دعشده ز ده مهر سیر دعشده ز ده مهر سیر	دعشده ز ده مهر سیر دعشده ز ده مهر سیر	<p>از غم زاری که در دل از غم زاری که در دل از غم زاری که در دل از غم زاری که در دل</p>				
دعشده ز ده مهر سیر دعشده ز ده مهر سیر	دعشده ز ده مهر سیر دعشده ز ده مهر سیر	<p>از غم زاری که در دل از غم زاری که در دل از غم زاری که در دل از غم زاری که در دل</p>				
<p>از غم زاری که در دل از غم زاری که در دل از غم زاری که در دل از غم زاری که در دل</p>		<p>از غم زاری که در دل از غم زاری که در دل از غم زاری که در دل از غم زاری که در دل</p>				







قبضہ کے دانہ کہ اینہ بیخ ارکا ہے  
کوہار ۴ راوہ مرکش دردی ہے

آرمودم فعل دور اندیش سو  
فدا رنم دیو نه سازم خویش ۹

۱۰۰  
 ۱۰۱  
 ۱۰۲  
 ۱۰۳  
 ۱۰۴  
 ۱۰۵  
 ۱۰۶  
 ۱۰۷  
 ۱۰۸  
 ۱۰۹  
 ۱۱۰  
 ۱۱۱  
 ۱۱۲  
 ۱۱۳  
 ۱۱۴  
 ۱۱۵  
 ۱۱۶  
 ۱۱۷  
 ۱۱۸  
 ۱۱۹  
 ۱۲۰  
 ۱۲۱  
 ۱۲۲  
 ۱۲۳  
 ۱۲۴  
 ۱۲۵  
 ۱۲۶  
 ۱۲۷  
 ۱۲۸  
 ۱۲۹  
 ۱۳۰  
 ۱۳۱  
 ۱۳۲  
 ۱۳۳  
 ۱۳۴  
 ۱۳۵  
 ۱۳۶  
 ۱۳۷  
 ۱۳۸  
 ۱۳۹  
 ۱۴۰  
 ۱۴۱  
 ۱۴۲  
 ۱۴۳  
 ۱۴۴  
 ۱۴۵  
 ۱۴۶  
 ۱۴۷  
 ۱۴۸  
 ۱۴۹  
 ۱۵۰  
 ۱۵۱  
 ۱۵۲  
 ۱۵۳  
 ۱۵۴  
 ۱۵۵  
 ۱۵۶  
 ۱۵۷  
 ۱۵۸  
 ۱۵۹  
 ۱۶۰  
 ۱۶۱  
 ۱۶۲  
 ۱۶۳  
 ۱۶۴  
 ۱۶۵  
 ۱۶۶  
 ۱۶۷  
 ۱۶۸  
 ۱۶۹  
 ۱۷۰  
 ۱۷۱  
 ۱۷۲  
 ۱۷۳  
 ۱۷۴  
 ۱۷۵  
 ۱۷۶  
 ۱۷۷  
 ۱۷۸  
 ۱۷۹  
 ۱۸۰  
 ۱۸۱  
 ۱۸۲  
 ۱۸۳  
 ۱۸۴  
 ۱۸۵  
 ۱۸۶  
 ۱۸۷  
 ۱۸۸  
 ۱۸۹  
 ۱۹۰  
 ۱۹۱  
 ۱۹۲  
 ۱۹۳  
 ۱۹۴  
 ۱۹۵  
 ۱۹۶  
 ۱۹۷  
 ۱۹۸  
 ۱۹۹  
 ۲۰۰  
 ۲۰۱  
 ۲۰۲  
 ۲۰۳  
 ۲۰۴  
 ۲۰۵  
 ۲۰۶  
 ۲۰۷  
 ۲۰۸  
 ۲۰۹  
 ۲۱۰  
 ۲۱۱  
 ۲۱۲  
 ۲۱۳  
 ۲۱۴  
 ۲۱۵  
 ۲۱۶  
 ۲۱۷  
 ۲۱۸  
 ۲۱۹  
 ۲۲۰  
 ۲۲۱  
 ۲۲۲  
 ۲۲۳  
 ۲۲۴  
 ۲۲۵  
 ۲۲۶  
 ۲۲۷  
 ۲۲۸  
 ۲۲۹  
 ۲۳۰  
 ۲۳۱  
 ۲۳۲  
 ۲۳۳  
 ۲۳۴  
 ۲۳۵  
 ۲۳۶  
 ۲۳۷  
 ۲۳۸  
 ۲۳۹  
 ۲۴۰  
 ۲۴۱  
 ۲۴۲  
 ۲۴۳  
 ۲۴۴  
 ۲۴۵  
 ۲۴۶  
 ۲۴۷  
 ۲۴۸  
 ۲۴۹  
 ۲۵۰  
 ۲۵۱  
 ۲۵۲  
 ۲۵۳  
 ۲۵۴  
 ۲۵۵  
 ۲۵۶  
 ۲۵۷  
 ۲۵۸  
 ۲۵۹  
 ۲۶۰  
 ۲۶۱  
 ۲۶۲  
 ۲۶۳  
 ۲۶۴  
 ۲۶۵  
 ۲۶۶  
 ۲۶۷  
 ۲۶۸  
 ۲۶۹  
 ۲۷۰  
 ۲۷۱  
 ۲۷۲  
 ۲۷۳  
 ۲۷۴  
 ۲۷۵  
 ۲۷۶  
 ۲۷۷  
 ۲۷۸  
 ۲۷۹  
 ۲۸۰  
 ۲۸۱  
 ۲۸۲  
 ۲۸۳  
 ۲۸۴  
 ۲۸۵  
 ۲۸۶  
 ۲۸۷  
 ۲۸۸  
 ۲۸۹  
 ۲۹۰  
 ۲۹۱  
 ۲۹۲  
 ۲۹۳  
 ۲۹۴  
 ۲۹۵  
 ۲۹۶  
 ۲۹۷  
 ۲۹۸  
 ۲۹۹  
 ۳۰۰  
 ۳۰۱  
 ۳۰۲  
 ۳۰۳  
 ۳۰۴  
 ۳۰۵  
 ۳۰۶  
 ۳۰۷  
 ۳۰۸  
 ۳۰۹  
 ۳۱۰  
 ۳۱۱  
 ۳۱۲  
 ۳۱۳  
 ۳۱۴  
 ۳۱۵  
 ۳۱۶  
 ۳۱۷  
 ۳۱۸  
 ۳۱۹  
 ۳۲۰  
 ۳۲۱  
 ۳۲۲  
 ۳۲۳  
 ۳۲۴  
 ۳۲۵  
 ۳۲۶  
 ۳۲۷  
 ۳۲۸  
 ۳۲۹  
 ۳۳۰  
 ۳۳۱  
 ۳۳۲  
 ۳۳۳  
 ۳۳۴  
 ۳۳۵  
 ۳۳۶  
 ۳۳۷  
 ۳۳۸  
 ۳۳۹  
 ۳۴۰  
 ۳۴۱  
 ۳۴۲  
 ۳۴۳  
 ۳۴۴  
 ۳۴۵  
 ۳۴۶  
 ۳۴۷  
 ۳۴۸  
 ۳۴۹  
 ۳۵۰  
 ۳۵۱  
 ۳۵۲  
 ۳۵۳  
 ۳۵۴  
 ۳۵۵  
 ۳۵۶  
 ۳۵۷  
 ۳۵۸  
 ۳۵۹  
 ۳۶۰  
 ۳۶۱  
 ۳۶۲  
 ۳۶۳  
 ۳۶۴  
 ۳۶۵  
 ۳۶۶  
 ۳۶۷  
 ۳۶۸  
 ۳۶۹  
 ۳۷۰  
 ۳۷۱  
 ۳۷۲  
 ۳۷۳  
 ۳۷۴  
 ۳۷۵  
 ۳۷۶  
 ۳۷۷  
 ۳۷۸  
 ۳۷۹  
 ۳۸۰  
 ۳۸۱  
 ۳۸۲  
 ۳۸۳  
 ۳۸۴  
 ۳۸۵  
 ۳۸۶  
 ۳۸۷  
 ۳۸۸  
 ۳۸۹  
 ۳۹۰  
 ۳۹۱  
 ۳۹۲  
 ۳۹۳  
 ۳۹۴  
 ۳۹۵  
 ۳۹۶  
 ۳۹۷  
 ۳۹۸  
 ۳۹۹  
 ۴۰۰  
 ۴۰۱  
 ۴۰۲  
 ۴۰۳  
 ۴۰۴  
 ۴۰۵  
 ۴۰۶  
 ۴۰۷  
 ۴۰۸  
 ۴۰۹  
 ۴۱۰  
 ۴۱۱  
 ۴۱۲  
 ۴۱۳  
 ۴۱۴  
 ۴۱۵  
 ۴۱۶  
 ۴۱۷  
 ۴۱۸  
 ۴۱۹  
 ۴۲۰  
 ۴۲۱  
 ۴۲۲  
 ۴۲۳  
 ۴۲۴  
 ۴۲۵  
 ۴۲۶  
 ۴۲۷  
 ۴۲۸  
 ۴۲۹  
 ۴۳۰  
 ۴۳۱  
 ۴۳۲  
 ۴۳۳  
 ۴۳۴  
 ۴۳۵  
 ۴۳۶  
 ۴۳۷  
 ۴۳۸  
 ۴۳۹  
 ۴۴۰  
 ۴۴۱  
 ۴۴۲  
 ۴۴۳  
 ۴۴۴  
 ۴۴۵  
 ۴۴۶  
 ۴۴۷  
 ۴۴۸  
 ۴۴۹  
 ۴۵۰  
 ۴۵۱  
 ۴۵۲  
 ۴۵۳  
 ۴۵۴  
 ۴۵۵  
 ۴۵۶  
 ۴۵۷  
 ۴۵۸  
 ۴۵۹  
 ۴۶۰  
 ۴۶۱  
 ۴۶۲  
 ۴۶۳  
 ۴۶۴  
 ۴۶۵  
 ۴۶۶  
 ۴۶۷  
 ۴۶۸  
 ۴۶۹  
 ۴۷۰  
 ۴۷۱

محمود خان دہلی	نور محمد دولت محمد زکریا	محمود خان دہلی
سکریا محمد زکریا	سکریا محمد زکریا	سکریا محمد زکریا

در همچون رفته سیم لعلش  
 مرا ز کجی نماند که در خون  
 های خویش انداخته برادرش  
 از لعل مانی بر که در شکران  
 نه بریده در دود لعلش  
 فصل سحر ز غریب که بر روی  
 در سبزه بی ثمر خورشید  
 اندین موسم مراد او نه از خونش  
 گشت احوال کعبه گوشت مراد  
 جود دنیا استنسی قانی سوزن

خادد  
 هر دی  
 بوجن جسم اولی از او  
 زفا دهن من خود کد بر کوهن

جهان سیم که در دود و دین  
 مهر ختم که در لایبرک مجنون  
 دود و دین که در لایبرک مجنون  
 مهر ختم که در لایبرک مجنون

[illegible]

که بعد از آن بر باد کهنه می آید سخن دارد و بدین دیو و دیوانه مردی که میخیزد و میخیزد	بهر نفس که در آن زمان از بی گردد با آن حسن و عیال شیر را که در آن زمان نوبت به شربت می رسد	خفت از آن که در آن زمان در آن زمان که در آن زمان
--	---	---

373

کود مگر ندبار انت بدشت  
کود مگر نیغ در کوه بدشت

کرما خود قوت ریش بدی  
خانه خور ضمیر و نیز که شدی

را از کل حوا  
کل بحر کل را

[illegible][illegible]

فتنه است بفرقه که کسب بر هوش  
 رسته نظمی که گوید قنوت و اوراد  
 فتنه اندر جوق سلاطین ملک  
 جنت اندر گزینان که انان  
 از هم خشم اندر صفای دهر  
 خشم مهر که رسم در بلی عفتی  
 من اگر امانت بر سپید خوشتر  
 تا که جنت بر درگاه است نامی

در مزار ادب و مفاخر  
 آمد است اندر راه هر صفا  
 شمع از خوف تو که هر کلمه  
 نه چهار زبان است با هر کلمه  
 ایچو سپید اندر کوی کبریا  
 بویج در بان مجوی آن کلام  
 از خوف تو که هر کلمه  
 تا که بر هوش آخر دین بر کبریا

خادری  
 خادری

جس کے لئے مشعر کو بنایا

دین بر سینه خود بنویس که من  
هرگز تو را نسیم اگر کعبه بر من  
مردم را رهنمون بیاکنم نه ۲

*(Faint handwritten Persian script)*

[illegible]

کلی محکم را محکم کل را محکم	دایره خندان را با شش جوان	در سفر کردم معنی حسن	در بلا بهم میخیزد لذت او	مایل مراد حاصل ما بود و
را کل محکم خندان را محکم	آنچه است هرات چون افروز	که او از خست خست الوان	مات ابر مات ابر مات او	مسیح فخر خدا را کرد











مهر خوردم تا چون شاد بشمارم هزار سال	کو سها کو بشمارم کو کوه خدا ز آفتاب جبهه وجود روز
---	--

در این دیار که در این دیار  
در این دیار که در این دیار  
در این دیار که در این دیار  
در این دیار که در این دیار

نوبت دفعه پنجم  
کشتن برش مار رخ و کشتن  
کشتن گش که در یک در جهان

کشتن اجازه ده که در کوه سلس  
کشتن از آن دانه که در کوه سلس  
کشتن به عارض تو بر آید  
کشتن عیار روی تو روشن نمود  
کشتن که در کوه سلس  
کشتن که در کوه سلس

کشتن که در کوه سلس  
کشتن که در کوه سلس

کشتن که در کوه سلس  
کشتن که در کوه سلس

کشتن که در کوه سلس  
کشتن که در کوه سلس

در این دیار که در این دیار  
در این دیار که در این دیار  
در این دیار که در این دیار  
در این دیار که در این دیار

در این دیار که در این دیار  
در این دیار که در این دیار  
در این دیار که در این دیار  
در این دیار که در این دیار

در این دیار که در این دیار  
در این دیار که در این دیار  
در این دیار که در این دیار  
در این دیار که در این دیار

در این دیار که در این دیار  
در این دیار که در این دیار  
در این دیار که در این دیار  
در این دیار که در این دیار

در این دیار که در این دیار  
در این دیار که در این دیار  
در این دیار که در این دیار  
در این دیار که در این دیار

سده چون شد آب نایب جگر که خورد در بار نو جای دگر	آفتاب کفند نو میدی بد است فصل در عهد ناری جگر است	تا برین در که طولان تا برین در که طولان
---	--	--

در این دیار که در این دیار  
در این دیار که در این دیار  
در این دیار که در این دیار  
در این دیار که در این دیار

در این دیار که در این دیار  
در این دیار که در این دیار  
در این دیار که در این دیار  
در این دیار که در این دیار

در این دیار که در این دیار  
در این دیار که در این دیار  
در این دیار که در این دیار  
در این دیار که در این دیار

در این دیار که در این دیار  
در این دیار که در این دیار  
در این دیار که در این دیار  
در این دیار که در این دیار

در این دیار که در این دیار  
در این دیار که در این دیار  
در این دیار که در این دیار  
در این دیار که در این دیار

در این دیار که در این دیار  
در این دیار که در این دیار  
در این دیار که در این دیار  
در این دیار که در این دیار

در این دیار که در این دیار  
در این دیار که در این دیار  
در این دیار که در این دیار  
در این دیار که در این دیار

در این دیار که در این دیار  
در این دیار که در این دیار  
در این دیار که در این دیار  
در این دیار که در این دیار

در این دیار که در این دیار  
در این دیار که در این دیار  
در این دیار که در این دیار  
در این دیار که در این دیار

در این دیار که در این دیار  
در این دیار که در این دیار  
در این دیار که در این دیار  
در این دیار که در این دیار

در این دیار که در این دیار  
در این دیار که در این دیار  
در این دیار که در این دیار  
در این دیار که در این دیار







































جہوں و صدف  
ع آہ اہنی

۱۰۰  
 ۱۰۱  
 ۱۰۲  
 ۱۰۳  
 ۱۰۴  
 ۱۰۵  
 ۱۰۶  
 ۱۰۷  
 ۱۰۸  
 ۱۰۹  
 ۱۱۰  
 ۱۱۱  
 ۱۱۲  
 ۱۱۳  
 ۱۱۴  
 ۱۱۵  
 ۱۱۶  
 ۱۱۷  
 ۱۱۸  
 ۱۱۹  
 ۱۲۰  
 ۱۲۱  
 ۱۲۲  
 ۱۲۳  
 ۱۲۴  
 ۱۲۵  
 ۱۲۶  
 ۱۲۷  
 ۱۲۸  
 ۱۲۹  
 ۱۳۰  
 ۱۳۱  
 ۱۳۲  
 ۱۳۳  
 ۱۳۴  
 ۱۳۵  
 ۱۳۶  
 ۱۳۷  
 ۱۳۸  
 ۱۳۹  
 ۱۴۰  
 ۱۴۱  
 ۱۴۲  
 ۱۴۳  
 ۱۴۴  
 ۱۴۵  
 ۱۴۶  
 ۱۴۷  
 ۱۴۸  
 ۱۴۹  
 ۱۵۰  
 ۱۵۱  
 ۱۵۲  
 ۱۵۳  
 ۱۵۴  
 ۱۵۵  
 ۱۵۶  
 ۱۵۷  
 ۱۵۸  
 ۱۵۹  
 ۱۶۰  
 ۱۶۱  
 ۱۶۲  
 ۱۶۳  
 ۱۶۴  
 ۱۶۵  
 ۱۶۶  
 ۱۶۷  
 ۱۶۸  
 ۱۶۹  
 ۱۷۰  
 ۱۷۱  
 ۱۷۲  
 ۱۷۳  
 ۱۷۴  
 ۱۷۵  
 ۱۷۶  
 ۱۷۷  
 ۱۷۸  
 ۱۷۹  
 ۱۸۰  
 ۱۸۱  
 ۱۸۲  
 ۱۸۳  
 ۱۸۴  
 ۱۸۵  
 ۱۸۶  
 ۱۸۷  
 ۱۸۸  
 ۱۸۹  
 ۱۹۰  
 ۱۹۱  
 ۱۹۲  
 ۱۹۳  
 ۱۹۴  
 ۱۹۵  
 ۱۹۶  
 ۱۹۷  
 ۱۹۸  
 ۱۹۹  
 ۲۰۰  
 ۲۰۱  
 ۲۰۲  
 ۲۰۳  
 ۲۰۴  
 ۲۰۵  
 ۲۰۶  
 ۲۰۷  
 ۲۰۸  
 ۲۰۹  
 ۲۱۰  
 ۲۱۱  
 ۲۱۲  
 ۲۱۳  
 ۲۱۴  
 ۲۱۵  
 ۲۱۶  
 ۲۱۷  
 ۲۱۸  
 ۲۱۹  
 ۲۲۰  
 ۲۲۱  
 ۲۲۲  
 ۲۲۳  
 ۲۲۴  
 ۲۲۵  
 ۲۲۶  
 ۲۲۷  
 ۲۲۸  
 ۲۲۹  
 ۲۳۰  
 ۲۳۱  
 ۲۳۲  
 ۲۳۳  
 ۲۳۴  
 ۲۳۵  
 ۲۳۶  
 ۲۳۷  
 ۲۳۸  
 ۲۳۹  
 ۲۴۰  
 ۲۴۱  
 ۲۴۲  
 ۲۴۳  
 ۲۴۴  
 ۲۴۵  
 ۲۴۶  
 ۲۴۷  
 ۲۴۸  
 ۲۴۹  
 ۲۵۰  
 ۲۵۱  
 ۲۵۲  
 ۲۵۳  
 ۲۵۴  
 ۲۵۵  
 ۲۵۶  
 ۲۵۷  
 ۲۵۸  
 ۲۵۹  
 ۲۶۰  
 ۲۶۱  
 ۲۶۲  
 ۲۶۳  
 ۲۶۴  
 ۲۶۵  
 ۲۶۶  
 ۲۶۷  
 ۲۶۸  
 ۲۶۹  
 ۲۷۰  
 ۲۷۱  
 ۲۷۲  
 ۲۷۳  
 ۲۷۴  
 ۲۷۵  
 ۲۷۶  
 ۲۷۷  
 ۲۷۸  
 ۲۷۹  
 ۲۸۰  
 ۲۸۱  
 ۲۸۲  
 ۲۸۳  
 ۲۸۴  
 ۲۸۵  
 ۲۸۶  
 ۲۸۷  
 ۲۸۸  
 ۲۸۹  
 ۲۹۰  
 ۲۹۱  
 ۲۹۲  
 ۲۹۳  
 ۲۹۴  
 ۲۹۵  
 ۲۹۶  
 ۲۹۷  
 ۲۹۸  
 ۲۹۹  
 ۳۰۰  
 ۳۰۱  
 ۳۰۲  
 ۳۰۳  
 ۳۰۴  
 ۳۰۵  
 ۳۰۶  
 ۳۰۷  
 ۳۰۸  
 ۳۰۹  
 ۳۱۰  
 ۳۱۱  
 ۳۱۲  
 ۳۱۳  
 ۳۱۴  
 ۳۱۵  
 ۳۱۶  
 ۳۱۷  
 ۳۱۸  
 ۳۱۹  
 ۳۲۰  
 ۳۲۱  
 ۳۲۲  
 ۳۲۳  
 ۳۲۴  
 ۳۲۵  
 ۳۲۶  
 ۳۲۷  
 ۳۲۸  
 ۳۲۹  
 ۳۳۰  
 ۳۳۱  
 ۳۳۲  
 ۳۳۳  
 ۳۳۴  
 ۳۳۵  
 ۳۳۶  
 ۳۳۷  
 ۳۳۸  
 ۳۳۹  
 ۳۴۰  
 ۳۴۱  
 ۳۴۲  
 ۳۴۳  
 ۳۴۴  
 ۳۴۵  
 ۳۴۶  
 ۳۴۷  
 ۳۴۸  
 ۳۴۹  
 ۳۵۰  
 ۳۵۱  
 ۳۵۲  
 ۳۵۳  
 ۳۵۴  
 ۳۵۵  
 ۳۵۶  
 ۳۵۷  
 ۳۵۸  
 ۳۵۹  
 ۳۶۰  
 ۳۶۱  
 ۳۶۲  
 ۳۶۳  
 ۳۶۴  
 ۳۶۵  
 ۳۶۶  
 ۳۶۷  
 ۳۶۸  
 ۳۶۹  
 ۳۷۰  
 ۳۷۱  
 ۳۷۲  
 ۳۷۳  
 ۳۷۴  
 ۳۷۵  
 ۳۷۶  
 ۳۷۷  
 ۳۷۸  
 ۳۷۹  
 ۳۸۰  
 ۳۸۱  
 ۳۸۲  
 ۳۸۳  
 ۳۸۴  
 ۳۸۵  
 ۳۸۶  
 ۳۸۷  
 ۳۸۸  
 ۳۸۹  
 ۳۹۰  
 ۳۹۱  
 ۳۹۲  
 ۳۹۳  
 ۳۹۴  
 ۳۹۵  
 ۳۹۶  
 ۳۹۷  
 ۳۹۸  
 ۳۹۹  
 ۴۰۰  
 ۴۰۱  
 ۴۰۲  
 ۴۰۳  
 ۴۰۴  
 ۴۰۵  
 ۴۰۶  
 ۴۰۷  
 ۴۰۸  
 ۴۰۹  
 ۴۱۰  
 ۴۱۱  
 ۴۱۲  
 ۴۱۳  
 ۴۱۴  
 ۴۱۵  
 ۴۱۶  
 ۴۱۷  
 ۴۱۸  
 ۴۱۹  
 ۴۲۰  
 ۴۲۱  
 ۴۲۲  
 ۴۲۳  
 ۴۲۴  
 ۴۲۵  
 ۴۲۶  
 ۴۲۷  
 ۴۲۸  
 ۴۲۹  
 ۴۳۰  
 ۴۳۱  
 ۴۳۲  
 ۴۳۳  
 ۴۳۴  
 ۴۳۵  
 ۴۳۶  
 ۴۳۷  
 ۴۳۸  
 ۴۳۹  
 ۴۴۰  
 ۴۴۱  
 ۴۴۲  
 ۴۴۳  
 ۴۴۴  
 ۴۴۵  
 ۴۴۶  
 ۴۴۷  
 ۴۴۸  
 ۴۴۹  
 ۴۵۰  
 ۴۵۱  
 ۴۵۲  
 ۴۵۳  
 ۴۵۴  
 ۴۵۵  
 ۴۵۶  
 ۴۵۷  
 ۴۵۸  
 ۴۵۹  
 ۴۶۰  
 ۴۶۱  
 ۴۶۲  
 ۴۶۳  
 ۴۶۴  
 ۴۶۵  
 ۴۶۶  
 ۴۶۷  
 ۴۶۸  
 ۴۶۹  
 ۴۷۰  
 ۴۷۱

لیک رہے ہیں: بہ ہمارے  
ناجوہر و ضعیفان کے ساتھ

چون طبعاً از طبیعت اهل شعر  
دانی و ادراکات هم کرده شعر

دیده یا بدست خواند کن  
با حس و برکت از آنجا

چهار را ناید که خانی سبزه بود  
را نیکو حبس جوینده نامیده بود

۱۰۰  
 ۱۰۱  
 ۱۰۲  
 ۱۰۳  
 ۱۰۴  
 ۱۰۵  
 ۱۰۶  
 ۱۰۷  
 ۱۰۸  
 ۱۰۹  
 ۱۱۰  
 ۱۱۱  
 ۱۱۲  
 ۱۱۳  
 ۱۱۴  
 ۱۱۵  
 ۱۱۶  
 ۱۱۷  
 ۱۱۸  
 ۱۱۹  
 ۱۲۰  
 ۱۲۱  
 ۱۲۲  
 ۱۲۳  
 ۱۲۴  
 ۱۲۵  
 ۱۲۶  
 ۱۲۷  
 ۱۲۸  
 ۱۲۹  
 ۱۳۰  
 ۱۳۱  
 ۱۳۲  
 ۱۳۳  
 ۱۳۴  
 ۱۳۵  
 ۱۳۶  
 ۱۳۷  
 ۱۳۸  
 ۱۳۹  
 ۱۴۰  
 ۱۴۱  
 ۱۴۲  
 ۱۴۳  
 ۱۴۴  
 ۱۴۵  
 ۱۴۶  
 ۱۴۷  
 ۱۴۸  
 ۱۴۹  
 ۱۵۰  
 ۱۵۱  
 ۱۵۲  
 ۱۵۳  
 ۱۵۴  
 ۱۵۵  
 ۱۵۶  
 ۱۵۷  
 ۱۵۸  
 ۱۵۹  
 ۱۶۰  
 ۱۶۱  
 ۱۶۲  
 ۱۶۳  
 ۱۶۴  
 ۱۶۵  
 ۱۶۶  
 ۱۶۷  
 ۱۶۸  
 ۱۶۹  
 ۱۷۰  
 ۱۷۱  
 ۱۷۲  
 ۱۷۳  
 ۱۷۴  
 ۱۷۵  
 ۱۷۶  
 ۱۷۷  
 ۱۷۸  
 ۱۷۹  
 ۱۸۰  
 ۱۸۱  
 ۱۸۲  
 ۱۸۳  
 ۱۸۴  
 ۱۸۵  
 ۱۸۶  
 ۱۸۷  
 ۱۸۸  
 ۱۸۹  
 ۱۹۰  
 ۱۹۱  
 ۱۹۲  
 ۱۹۳  
 ۱۹۴  
 ۱۹۵  
 ۱۹۶  
 ۱۹۷  
 ۱۹۸  
 ۱۹۹  
 ۲۰۰  
 ۲۰۱  
 ۲۰۲  
 ۲۰۳  
 ۲۰۴  
 ۲۰۵  
 ۲۰۶  
 ۲۰۷  
 ۲۰۸  
 ۲۰۹  
 ۲۱۰  
 ۲۱۱  
 ۲۱۲  
 ۲۱۳  
 ۲۱۴  
 ۲۱۵  
 ۲۱۶  
 ۲۱۷  
 ۲۱۸  
 ۲۱۹  
 ۲۲۰  
 ۲۲۱  
 ۲۲۲  
 ۲۲۳  
 ۲۲۴  
 ۲۲۵  
 ۲۲۶  
 ۲۲۷  
 ۲۲۸  
 ۲۲۹  
 ۲۳۰  
 ۲۳۱  
 ۲۳۲  
 ۲۳۳  
 ۲۳۴  
 ۲۳۵  
 ۲۳۶  
 ۲۳۷  
 ۲۳۸  
 ۲۳۹  
 ۲۴۰  
 ۲۴۱  
 ۲۴۲  
 ۲۴۳  
 ۲۴۴  
 ۲۴۵  
 ۲۴۶  
 ۲۴۷  
 ۲۴۸  
 ۲۴۹  
 ۲۵۰  
 ۲۵۱  
 ۲۵۲  
 ۲۵۳  
 ۲۵۴  
 ۲۵۵  
 ۲۵۶  
 ۲۵۷  
 ۲۵۸  
 ۲۵۹  
 ۲۶۰  
 ۲۶۱  
 ۲۶۲  
 ۲۶۳  
 ۲۶۴  
 ۲۶۵  
 ۲۶۶  
 ۲۶۷  
 ۲۶۸  
 ۲۶۹  
 ۲۷۰  
 ۲۷۱  
 ۲۷۲  
 ۲۷۳  
 ۲۷۴  
 ۲۷۵  
 ۲۷۶  
 ۲۷۷  
 ۲۷۸  
 ۲۷۹  
 ۲۸۰  
 ۲۸۱  
 ۲۸۲  
 ۲۸۳  
 ۲۸۴  
 ۲۸۵  
 ۲۸۶  
 ۲۸۷  
 ۲۸۸  
 ۲۸۹  
 ۲۹۰  
 ۲۹۱  
 ۲۹۲  
 ۲۹۳  
 ۲۹۴  
 ۲۹۵  
 ۲۹۶  
 ۲۹۷  
 ۲۹۸  
 ۲۹۹  
 ۳۰۰  
 ۳۰۱  
 ۳۰۲  
 ۳۰۳  
 ۳۰۴  
 ۳۰۵  
 ۳۰۶  
 ۳۰۷  
 ۳۰۸  
 ۳۰۹  
 ۳۱۰  
 ۳۱۱  
 ۳۱۲  
 ۳۱۳  
 ۳۱۴  
 ۳۱۵  
 ۳۱۶  
 ۳۱۷  
 ۳۱۸  
 ۳۱۹  
 ۳۲۰  
 ۳۲۱  
 ۳۲۲  
 ۳۲۳  
 ۳۲۴  
 ۳۲۵  
 ۳۲۶  
 ۳۲۷  
 ۳۲۸  
 ۳۲۹  
 ۳۳۰  
 ۳۳۱  
 ۳۳۲  
 ۳۳۳  
 ۳۳۴  
 ۳۳۵  
 ۳۳۶  
 ۳۳۷  
 ۳۳۸  
 ۳۳۹  
 ۳۴۰  
 ۳۴۱  
 ۳۴۲  
 ۳۴۳  
 ۳۴۴  
 ۳۴۵  
 ۳۴۶  
 ۳۴۷  
 ۳۴۸  
 ۳۴۹  
 ۳۵۰  
 ۳۵۱  
 ۳۵۲  
 ۳۵۳  
 ۳۵۴  
 ۳۵۵  
 ۳۵۶  
 ۳۵۷  
 ۳۵۸  
 ۳۵۹  
 ۳۶۰  
 ۳۶۱  
 ۳۶۲  
 ۳۶۳  
 ۳۶۴  
 ۳۶۵  
 ۳۶۶  
 ۳۶۷  
 ۳۶۸  
 ۳۶۹  
 ۳۷۰  
 ۳۷۱  
 ۳۷۲  
 ۳۷۳  
 ۳۷۴  
 ۳۷۵  
 ۳۷۶  
 ۳۷۷  
 ۳۷۸  
 ۳۷۹  
 ۳۸۰  
 ۳۸۱  
 ۳۸۲  
 ۳۸۳  
 ۳۸۴  
 ۳۸۵  
 ۳۸۶  
 ۳۸۷  
 ۳۸۸  
 ۳۸۹  
 ۳۹۰  
 ۳۹۱  
 ۳۹۲  
 ۳۹۳  
 ۳۹۴  
 ۳۹۵  
 ۳۹۶  
 ۳۹۷  
 ۳۹۸  
 ۳۹۹  
 ۴۰۰  
 ۴۰۱  
 ۴۰۲  
 ۴۰۳  
 ۴۰۴  
 ۴۰۵  
 ۴۰۶  
 ۴۰۷  
 ۴۰۸  
 ۴۰۹  
 ۴۱۰  
 ۴۱۱  
 ۴۱۲  
 ۴۱۳  
 ۴۱۴  
 ۴۱۵  
 ۴۱۶  
 ۴۱۷  
 ۴۱۸  
 ۴۱۹  
 ۴۲۰  
 ۴۲۱  
 ۴۲۲  
 ۴۲۳  
 ۴۲۴  
 ۴۲۵  
 ۴۲۶  
 ۴۲۷  
 ۴۲۸  
 ۴۲۹  
 ۴۳۰  
 ۴۳۱  
 ۴۳۲  
 ۴۳۳  
 ۴۳۴  
 ۴۳۵  
 ۴۳۶  
 ۴۳۷  
 ۴۳۸  
 ۴۳۹  
 ۴۴۰  
 ۴۴۱  
 ۴۴۲  
 ۴۴۳  
 ۴۴۴  
 ۴۴۵  
 ۴۴۶  
 ۴۴۷  
 ۴۴۸  
 ۴۴۹  
 ۴۵۰  
 ۴۵۱  
 ۴۵۲  
 ۴۵۳  
 ۴۵۴  
 ۴۵۵  
 ۴۵۶  
 ۴۵۷  
 ۴۵۸  
 ۴۵۹  
 ۴۶۰  
 ۴۶۱  
 ۴۶۲  
 ۴۶۳  
 ۴۶۴  
 ۴۶۵  
 ۴۶۶  
 ۴۶۷  
 ۴۶۸  
 ۴۶۹  
 ۴۷۰  
 ۴۷۱

قطره  
بیا ازین تو خنجر ابروی تو بخت مرا  
چون مستعدم بهر آزار و کینه

زلف مشکین به بهر کجاست  
 که رسیدی زلف خود را خط  
 مشکین را این موی از آسمان چون خط  
 به حسن لطافت شکسته بار بار بین  
 هر که چندی زلف تو حکم اهرار  
 میکند به دلها و پنهان زلف  
 طرّه طرّه از آن موی سوز جو  
 سب سحر کرد که زلف زلف به جو  
 این شعر را می نویسد از حارر

زلف مشکین به بهر کجاست  
 روز دوقه زلف تو را هر مشکین کند  
 بین زلف تو خنده را چه مشکین آید کند  
 طرّه طرّه از آن موی سوز جو  
 تا جو در بوی تو باز در این کند  
 کاظم را با بوی مشکین نای کند  
 غمزه غمزه از آن موی سوز جو  
 روی موی تو بخور غمزه از مشکین کند  
 در او کشید نای موی سوز جو کند

[illegible]

ہیں کہ امروز اول سے روز ہفت  
روز ہر روز ہفت نہ ہر روز ہفت

[illegible]

داری چند سرود آید تو رسد  
 سرود بر سر و کلاه غمزه به  
 از غمزه غارت کرد از غمزه حذر  
 بدی تو خور است که کفن خوشی  
 در خنجر و زرنگی خان بر از تاب  
 پادشاه غنی نام سترگ تاب  
 تا خبر پادشاهی از مراد بهر خبر خود  
 خواب جگر بسته نام از نام سراب  
 در خنجر و زرنگی نام خبر که کفن

از این تو سرود آید تو رسد  
 سرود بر سر و کلاه غمزه به  
 از غمزه غارت کرد از غمزه حذر  
 بدی تو خور است که کفن خوشی  
 در خنجر و زرنگی خان بر از تاب  
 پادشاه غنی نام سترگ تاب  
 تا خبر پادشاهی از مراد بهر خبر خود  
 خواب جگر بسته نام از نام سراب  
 در خنجر و زرنگی نام خبر که کفن

<p>درب</p>	<p>بشیر نو کمر کم نعل را در دهن مرغش کمر زنده از در شکم بران</p>	<p>خرامه</p>
<p>دشمن بهر سینه سخن خیر را بی کسر داد و نهم بخت ساد و فسخ بخت ز آردی نهفت و با دو بهرین بهر دو شک دان و بعد مغلوب آتش رخ ساقبت کج از بدن نه کسین ساس بر خور از کس سالی</p>	<p>ساد و فسخ سخن کلام داده خیر ساد و فسخ بخت ساد و فسخ آب روانه بهر نصیحت آرد جسم خردان خود به نصیحت کبوتر از بهر بر جعفر مغفوف به آرد زلف سخن پاکش بر زبان سبیر</p>	<p>ساد و فسخ سخن کلام داده خیر ساد و فسخ بخت ساد و فسخ آب روانه بهر نصیحت آرد جسم خردان خود به نصیحت کبوتر از بهر بر جعفر مغفوف به آرد زلف سخن پاکش بر زبان سبیر</p>

۱۰۰  
 ۱۰۱  
 ۱۰۲  
 ۱۰۳  
 ۱۰۴  
 ۱۰۵  
 ۱۰۶  
 ۱۰۷  
 ۱۰۸  
 ۱۰۹  
 ۱۱۰  
 ۱۱۱  
 ۱۱۲  
 ۱۱۳  
 ۱۱۴  
 ۱۱۵  
 ۱۱۶  
 ۱۱۷  
 ۱۱۸  
 ۱۱۹  
 ۱۲۰  
 ۱۲۱  
 ۱۲۲  
 ۱۲۳  
 ۱۲۴  
 ۱۲۵  
 ۱۲۶  
 ۱۲۷  
 ۱۲۸  
 ۱۲۹  
 ۱۳۰  
 ۱۳۱  
 ۱۳۲  
 ۱۳۳  
 ۱۳۴  
 ۱۳۵  
 ۱۳۶  
 ۱۳۷  
 ۱۳۸  
 ۱۳۹  
 ۱۴۰  
 ۱۴۱  
 ۱۴۲  
 ۱۴۳  
 ۱۴۴  
 ۱۴۵  
 ۱۴۶  
 ۱۴۷  
 ۱۴۸  
 ۱۴۹  
 ۱۵۰  
 ۱۵۱  
 ۱۵۲  
 ۱۵۳  
 ۱۵۴  
 ۱۵۵  
 ۱۵۶  
 ۱۵۷  
 ۱۵۸  
 ۱۵۹  
 ۱۶۰  
 ۱۶۱  
 ۱۶۲  
 ۱۶۳  
 ۱۶۴  
 ۱۶۵  
 ۱۶۶  
 ۱۶۷  
 ۱۶۸  
 ۱۶۹  
 ۱۷۰  
 ۱۷۱  
 ۱۷۲  
 ۱۷۳  
 ۱۷۴  
 ۱۷۵  
 ۱۷۶  
 ۱۷۷  
 ۱۷۸  
 ۱۷۹  
 ۱۸۰  
 ۱۸۱  
 ۱۸۲  
 ۱۸۳  
 ۱۸۴  
 ۱۸۵  
 ۱۸۶  
 ۱۸۷  
 ۱۸۸  
 ۱۸۹  
 ۱۹۰  
 ۱۹۱  
 ۱۹۲  
 ۱۹۳  
 ۱۹۴  
 ۱۹۵  
 ۱۹۶  
 ۱۹۷  
 ۱۹۸  
 ۱۹۹  
 ۲۰۰  
 ۲۰۱  
 ۲۰۲  
 ۲۰۳  
 ۲۰۴  
 ۲۰۵  
 ۲۰۶  
 ۲۰۷  
 ۲۰۸  
 ۲۰۹  
 ۲۱۰  
 ۲۱۱  
 ۲۱۲  
 ۲۱۳  
 ۲۱۴  
 ۲۱۵  
 ۲۱۶  
 ۲۱۷  
 ۲۱۸  
 ۲۱۹  
 ۲۲۰  
 ۲۲۱  
 ۲۲۲  
 ۲۲۳  
 ۲۲۴  
 ۲۲۵  
 ۲۲۶  
 ۲۲۷  
 ۲۲۸  
 ۲۲۹  
 ۲۳۰  
 ۲۳۱  
 ۲۳۲  
 ۲۳۳  
 ۲۳۴  
 ۲۳۵  
 ۲۳۶  
 ۲۳۷  
 ۲۳۸  
 ۲۳۹  
 ۲۴۰  
 ۲۴۱  
 ۲۴۲  
 ۲۴۳  
 ۲۴۴  
 ۲۴۵  
 ۲۴۶  
 ۲۴۷  
 ۲۴۸  
 ۲۴۹  
 ۲۵۰  
 ۲۵۱  
 ۲۵۲  
 ۲۵۳  
 ۲۵۴  
 ۲۵۵  
 ۲۵۶  
 ۲۵۷  
 ۲۵۸  
 ۲۵۹  
 ۲۶۰  
 ۲۶۱  
 ۲۶۲  
 ۲۶۳  
 ۲۶۴  
 ۲۶۵  
 ۲۶۶  
 ۲۶۷  
 ۲۶۸  
 ۲۶۹  
 ۲۷۰  
 ۲۷۱  
 ۲۷۲  
 ۲۷۳  
 ۲۷۴  
 ۲۷۵  
 ۲۷۶  
 ۲۷۷  
 ۲۷۸  
 ۲۷۹  
 ۲۸۰  
 ۲۸۱  
 ۲۸۲  
 ۲۸۳  
 ۲۸۴  
 ۲۸۵  
 ۲۸۶  
 ۲۸۷  
 ۲۸۸  
 ۲۸۹  
 ۲۹۰  
 ۲۹۱  
 ۲۹۲  
 ۲۹۳  
 ۲۹۴  
 ۲۹۵  
 ۲۹۶  
 ۲۹۷  
 ۲۹۸  
 ۲۹۹  
 ۳۰۰  
 ۳۰۱  
 ۳۰۲  
 ۳۰۳  
 ۳۰۴  
 ۳۰۵  
 ۳۰۶  
 ۳۰۷  
 ۳۰۸  
 ۳۰۹  
 ۳۱۰  
 ۳۱۱  
 ۳۱۲  
 ۳۱۳  
 ۳۱۴  
 ۳۱۵  
 ۳۱۶  
 ۳۱۷  
 ۳۱۸  
 ۳۱۹  
 ۳۲۰  
 ۳۲۱  
 ۳۲۲  
 ۳۲۳  
 ۳۲۴  
 ۳۲۵  
 ۳۲۶  
 ۳۲۷  
 ۳۲۸  
 ۳۲۹  
 ۳۳۰  
 ۳۳۱  
 ۳۳۲  
 ۳۳۳  
 ۳۳۴  
 ۳۳۵  
 ۳۳۶  
 ۳۳۷  
 ۳۳۸  
 ۳۳۹  
 ۳۴۰  
 ۳۴۱  
 ۳۴۲  
 ۳۴۳  
 ۳۴۴  
 ۳۴۵  
 ۳۴۶  
 ۳۴۷  
 ۳۴۸  
 ۳۴۹  
 ۳۵۰  
 ۳۵۱  
 ۳۵۲  
 ۳۵۳  
 ۳۵۴  
 ۳۵۵  
 ۳۵۶  
 ۳۵۷  
 ۳۵۸  
 ۳۵۹  
 ۳۶۰  
 ۳۶۱  
 ۳۶۲  
 ۳۶۳  
 ۳۶۴  
 ۳۶۵  
 ۳۶۶  
 ۳۶۷  
 ۳۶۸  
 ۳۶۹  
 ۳۷۰  
 ۳۷۱  
 ۳۷۲  
 ۳۷۳  
 ۳۷۴  
 ۳۷۵  
 ۳۷۶  
 ۳۷۷  
 ۳۷۸  
 ۳۷۹  
 ۳۸۰  
 ۳۸۱  
 ۳۸۲  
 ۳۸۳  
 ۳۸۴  
 ۳۸۵  
 ۳۸۶  
 ۳۸۷  
 ۳۸۸  
 ۳۸۹  
 ۳۹۰  
 ۳۹۱  
 ۳۹۲  
 ۳۹۳  
 ۳۹۴  
 ۳۹۵  
 ۳۹۶  
 ۳۹۷  
 ۳۹۸  
 ۳۹۹  
 ۴۰۰  
 ۴۰۱  
 ۴۰۲  
 ۴۰۳  
 ۴۰۴  
 ۴۰۵  
 ۴۰۶  
 ۴۰۷  
 ۴۰۸  
 ۴۰۹  
 ۴۱۰  
 ۴۱۱  
 ۴۱۲  
 ۴۱۳  
 ۴۱۴  
 ۴۱۵  
 ۴۱۶  
 ۴۱۷  
 ۴۱۸  
 ۴۱۹  
 ۴۲۰  
 ۴۲۱  
 ۴۲۲  
 ۴۲۳  
 ۴۲۴  
 ۴۲۵  
 ۴۲۶  
 ۴۲۷  
 ۴۲۸  
 ۴۲۹  
 ۴۳۰  
 ۴۳۱  
 ۴۳۲  
 ۴۳۳  
 ۴۳۴  
 ۴۳۵  
 ۴۳۶  
 ۴۳۷  
 ۴۳۸  
 ۴۳۹  
 ۴۴۰  
 ۴۴۱  
 ۴۴۲  
 ۴۴۳  
 ۴۴۴  
 ۴۴۵  
 ۴۴۶  
 ۴۴۷  
 ۴۴۸  
 ۴۴۹  
 ۴۵۰  
 ۴۵۱  
 ۴۵۲  
 ۴۵۳  
 ۴۵۴  
 ۴۵۵  
 ۴۵۶  
 ۴۵۷  
 ۴۵۸  
 ۴۵۹  
 ۴۶۰  
 ۴۶۱  
 ۴۶۲  
 ۴۶۳  
 ۴۶۴  
 ۴۶۵  
 ۴۶۶  
 ۴۶۷  
 ۴۶۸  
 ۴۶۹  
 ۴۷۰  
 ۴۷۱

که میباید اکتفا فرمایید

هر صخره خود را در کف غلج میخیزد  
اینکه در کف او در کف کرده اند

امام محمد بن ادریس کرور سرور  
امام محمد بن کسندر کرور

همچو سیه بنش او را بچیدند  
آن امیران جلد و در غدر آمدند

بش زنه مضرب و فتح و گفت  
قد آن کرم و لاف



























































نصف جهان و جهان فخر و کبر  
که چون او دیده استی نه دیده دادی  
زنده ای منی کز منم زنده ای منم  
زنده ای منی کز منم زنده ای منم

پهل اصحاب	
خواجهان و رشید که جسته قند چاه	کرمه و آفتاب بدینده که کش شاه را
شکل فتنه چو کی سپهر فتنه	عشق تپان بخت و پادشاه
بدل نو پا فتنه زانکه کار جهانم	از عشق جان فتنه ای بود حسن و زلف و قوت
جنگ چو بزرگ شیر و کوهان	چشم توام میگرد با بر و و فرکان
کس ندیدم کس که اندیشه ای چو	بجز از هم کج زلف و توان و دانه خال
من تو را خواهم کردم کس که نیست	تو را ندیده نخواهی کردی کس که نیست
در نه از جور و جفا تو بیا به فقیر	خود میباید و جفا تو بیا به فقیر

فانصاف  
نصف جهان و جهان فخر و کبر  
که چون او دیده استی نه دیده دادی  
زنده ای منی کز منم زنده ای منم  
زنده ای منی کز منم زنده ای منم

از آن که سبزه در  
ایمانی و بد بیان است  
فخر و نصرت و فخر و نصرت  
ایمانی و بد بیان است  
فخر و نصرت و فخر و نصرت

افان حضرت

اصحاب فی

افان حضرت	
برو در می پرده از پهل و مشیل	ما خود گذاری لبری بوش و بری دل
نور و کس که از فی و دوری زبر ما	در ما فی و از ما تو بسبار منزل
یکدانه دارنست فتنه و هم شیدا	یک شمع و از بر تو نور تو منم
یک ساقی و یک ساق و یک ساق و یک ساق	این یک ساقی چو یک ساق شده آن یک ساق
ما در عشق از برای خدا و یکدیگر	آن که گفته اند بیا با آن رسیده ایم
گر خضر را و دیدیم بر عجب مدار	کوهک با ی حسره و دور رسیده ایم

ما خود گذاری لبری بوش و بری دل  
در ما فی و از ما تو بسبار منزل  
یک شمع و از بر تو نور تو منم  
این یک ساقی چو یک ساق شده آن یک ساق

میرزا فضل الله خاوند  
زین خورشید ماه بهار  
فانصاف  
نصف جهان و جهان فخر و کبر  
که چون او دیده استی نه دیده دادی  
زنده ای منی کز منم زنده ای منم  
زنده ای منی کز منم زنده ای منم

از آن که سبزه در  
ایمانی و بد بیان است  
فخر و نصرت و فخر و نصرت  
ایمانی و بد بیان است  
فخر و نصرت و فخر و نصرت

ما خود گذاری لبری بوش و بری دل  
در ما فی و از ما تو بسبار منزل  
یک شمع و از بر تو نور تو منم  
این یک ساقی چو یک ساق شده آن یک ساق

از آن که سبزه در  
ایمانی و بد بیان است  
فخر و نصرت و فخر و نصرت  
ایمانی و بد بیان است  
فخر و نصرت و فخر و نصرت























مجلسی که در روز دوشنبه  
مجلسی که در روز دوشنبه  
مجلسی که در روز دوشنبه

کام برگی نه با غم غم آورد  
چون خنجر کشوی بنده غم غم  
نام دو سه خوشی بر برجم اورم کنم  
دل از بر ز رفت تمام کج رفت  
نری غم کز کج رفت غم غم  
هر جگرست غم غم غم غم  
کرد و از او بد اندر کج رفت  
افسوس کج غم غم غم غم

چند خوراک روس و ایران  
در قفسه حکم شاه ایران  
سوختن کج غم غم غم غم

ما بفرست فتح و غم غم غم غم  
شیر و شیر و شیر و شیر

ای سر و خوش اندام مرا  
ای تو در بند و غم غم غم غم  
ای جان تو خوش و غم غم غم غم  
سایه بر اندام ای سر و خوش  
هر جمیع غم غم غم غم غم  
از پیش غم غم غم غم غم  
خور در کف غم غم غم غم  
شد غم غم غم غم غم  
کرد و غم غم غم غم غم

مجلسی که در روز دوشنبه  
مجلسی که در روز دوشنبه  
مجلسی که در روز دوشنبه

مجلسی که در روز دوشنبه  
مجلسی که در روز دوشنبه  
مجلسی که در روز دوشنبه

مجلسی که در روز دوشنبه  
مجلسی که در روز دوشنبه  
مجلسی که در روز دوشنبه

مجلسی که در روز دوشنبه  
مجلسی که در روز دوشنبه  
مجلسی که در روز دوشنبه

مجلسی که در روز دوشنبه  
مجلسی که در روز دوشنبه  
مجلسی که در روز دوشنبه

مجلسی که در روز دوشنبه  
مجلسی که در روز دوشنبه  
مجلسی که در روز دوشنبه

مجلسی که در روز دوشنبه  
مجلسی که در روز دوشنبه  
مجلسی که در روز دوشنبه

مجلسی که در روز دوشنبه  
مجلسی که در روز دوشنبه  
مجلسی که در روز دوشنبه

مجلسی که در روز دوشنبه  
مجلسی که در روز دوشنبه  
مجلسی که در روز دوشنبه







بانی در این عالم که از کونین و کونین  
 عالم را در این عالم که از کونین و کونین  
 عالم را در این عالم که از کونین و کونین  
 عالم را در این عالم که از کونین و کونین

چو میدانم غیاثی که در عالم کونین  
 بجایه پس دهم و در کونین کونین  
 زینم غیر در این عالم کونین کونین

حسین بن علی بن ابی طالب

مست است زینم از کونین کونین  
 چون از کونین کونین کونین کونین  
 همسره در کونین کونین کونین

میرزا علی بن ابی طالب

با نیکو تو کونین کونین کونین  
 به بین دلم و در کونین کونین  
 چگونه دلم تو فرقی کونین کونین  
 چه غم کونین کونین کونین کونین  
 زینم کونین کونین کونین کونین

حسین بن علی بن ابی طالب

رخ زینم کونین کونین کونین  
 میل کونین کونین کونین کونین

رجبعلی بن علی بن ابی طالب

دلش د کونین کونین کونین کونین  
 ترا افلاک د کونین کونین کونین  
 نشد آن کونین کونین کونین کونین  
 چون کونین کونین کونین کونین

میرزا علی بن ابی طالب

آن کونین کونین کونین کونین  
 کونین کونین کونین کونین کونین

بانی در این عالم که از کونین و کونین  
 عالم را در این عالم که از کونین و کونین  
 عالم را در این عالم که از کونین و کونین  
 عالم را در این عالم که از کونین و کونین

بانی در این عالم که از کونین و کونین  
 عالم را در این عالم که از کونین و کونین  
 عالم را در این عالم که از کونین و کونین  
 عالم را در این عالم که از کونین و کونین

بانی در این عالم که از کونین و کونین  
 عالم را در این عالم که از کونین و کونین  
 عالم را در این عالم که از کونین و کونین  
 عالم را در این عالم که از کونین و کونین

در طریقت و کونین کونین کونین  
 از کونین کونین کونین کونین

علاءالدین علی بن ابی طالب

دقیق کونین کونین کونین کونین  
 فقیر کونین کونین کونین کونین  
 در عین کونین کونین کونین کونین  
 کونین کونین کونین کونین کونین  
 افتاد پس کونین کونین کونین کونین  
 در خانه دل کونین کونین کونین کونین  
 کونین کونین کونین کونین کونین  
 چون کونین کونین کونین کونین کونین  
 بشی خود کونین کونین کونین کونین  
 کونین کونین کونین کونین کونین

حسن بن علی بن ابی طالب

باز قف کونین کونین کونین کونین  
 از سر غره کونین کونین کونین کونین  
 دشت کونین کونین کونین کونین کونین  
 ز قلم کونین کونین کونین کونین کونین  
 شکوه کونین کونین کونین کونین کونین  
 عیان کونین کونین کونین کونین کونین

میرزا علی بن ابی طالب

در برده کونین کونین کونین کونین  
 واقف کونین کونین کونین کونین  
 کونین کونین کونین کونین کونین  
 کونین کونین کونین کونین کونین

بانی در این عالم که از کونین و کونین  
 عالم را در این عالم که از کونین و کونین  
 عالم را در این عالم که از کونین و کونین  
 عالم را در این عالم که از کونین و کونین

بانی در این عالم که از کونین و کونین  
 عالم را در این عالم که از کونین و کونین  
 عالم را در این عالم که از کونین و کونین  
 عالم را در این عالم که از کونین و کونین







باز منم که در این عالم زنده باشم و در این دنیا بمانم و در این راه بگردم و در این کار بکوشم و در این وقت بگذرانم و در این حال بمانم و در این راه بگردم و در این کار بکوشم و در این وقت بگذرانم و در این حال بمانم

عبد الواسع دای بهمانی	
دگر است که نشسته و در دل گرفتار	خوایم کرم بر لبو رستم
بخت بد بران و جوانان نماند	بدران انبیران و دلسران
بد و بد و کعبه دعوی نماند	که نه مستند منان و نه پندار
برستی جام و دوستی خورشید	لرزان خون می در سارخوش
حال مسیح نشناختی بر کسی	یا معین حال یا منبر سی
آنگون که از دیر بهر آید بهار	ساقی باو جام می نماند
کوچری که در جفت لاله آورده	مکتوبه آردی سوی فرجی

محمد ابراهیم بی صفه	
بهر که که شستم زین خوشبخت باد	آمد و دلفتم گرفت نفس زده
من خوش شستم بر کشتی که بر تر	قدق او به کشته در نو آتش
نرسد و نواز او کرده کرم شستی	غنیه شوم ساز او کشته پاش
از وطنی خواصفه ان و شریف و جلیل	کس تو بود بر زبان کسی نماند
بنام مرا یک نفسی به نظر به کسی	یا جوینی و اینج و من و جوینی

میرزا محمد علی رفیعی نوری	
گند و بویانه را بر خور غل می دادم	که از زجر رفتن بوی دود بود
در طر و جعفر رخ دل آرام ندارد	بیدست که غیر از عوس و ام ندارد
شب دیر و منم و صراحی در دست	وای بر من اگر از زده شبی خرد
تا خبر آید غم آریا و بغام برد	انقدر دهر ای آریا و صبا بخورم
رفتار کار دلم و دلی با یکدیگر	عالمی همه از غرق فتنه بود

محمد باقر سردوش اصفهانی	
با تو کویم شمه از سر گذشت	عجب آب و دود ام از سر گذشت
خوایم کردن در سوار کوی تو جای	یا باب زای جوفا و فرخه

در جبهه

باز منم که در این عالم زنده باشم و در این دنیا بمانم و در این راه بگردم و در این کار بکوشم و در این وقت بگذرانم و در این حال بمانم

باز منم که در این عالم زنده باشم و در این دنیا بمانم و در این راه بگردم و در این کار بکوشم و در این وقت بگذرانم و در این حال بمانم

باز منم که در این عالم زنده باشم و در این دنیا بمانم و در این راه بگردم و در این کار بکوشم و در این وقت بگذرانم و در این حال بمانم

محمد سعید سبیل نوری

در جبهه و نوبی پری و اندر روی	در کد یک بری در پشت آهوی
مست آن سینه زده و مکتوبی	چون نور آید و جلوه آهوی
از کائنات میگرد که سر زدن	صاف است دل با غمی و زدن
بشم و در شرفه کویس و بنر	لا بد کسی ز جانی و از غمی
داده ملک است از نام تو بر و از مرا	کو فریب تو که نماند کند
و نه کرم که بر روی من نیست	دل خوش کنم با مکتوب عالم
گردش بر جوهر و زخم غم و سر	تا بود مرغ کدوس از غم خوشتر
چو خواندی یک خط و خوشبختی	کمانش امیکه باو بر این خط
زلفت مرا حلقه و حلقه صد گشت	در هر گشت او دل آرد به
خبر حال چون سینه تو بر روی	ساکت نه بده بر سر آتش

میرزا ابوالحسن شیدا یزدی	
آمد نام بهار و وقت آن شد زلف	هر کی در و بستان شربت کند
شد زلفش لاله و جوشن باجی	طرف که صحن گلشن چون غنای
خند لب زنده و ابروی از طهر	بر خیزد امیکه غار خندان
مکتوبه گلستان از آن خط	از جوی نایران و کلاه سپید
انبر غم و عطف یعنی شاعر	باب سیر و کبر و فرمان ردا
خاک امی که کس چون در جبهه	گر بر روح الا بین امر

سید محمد شعله اصفهانی	
بود کمره المثل حسد و ادای	چو آب اندر بر آینه چون راند
لعل و مهر و وقت کین کفی	ز صلیب لعل اینج و کین
با یقی که موسی چشمه از عاده	بگرداری که صبا تا قهر

در جبهه

باز منم که در این عالم زنده باشم و در این دنیا بمانم و در این راه بگردم و در این کار بکوشم و در این وقت بگذرانم و در این حال بمانم

باز منم که در این عالم زنده باشم و در این دنیا بمانم و در این راه بگردم و در این کار بکوشم و در این وقت بگذرانم و در این حال بمانم

باز منم که در این عالم زنده باشم و در این دنیا بمانم و در این راه بگردم و در این کار بکوشم و در این وقت بگذرانم و در این حال بمانم

باز منم که در این عالم زنده باشم و در این دنیا بمانم و در این راه بگردم و در این کار بکوشم و در این وقت بگذرانم و در این حال بمانم

باز منم که در این عالم زنده باشم و در این دنیا بمانم و در این راه بگردم و در این کار بکوشم و در این وقت بگذرانم و در این حال بمانم



نمودن که کسب بر سران دارند  
دانه که بکشتن غلات دارند  
ز آنکه نمودار است بر این  
مغی که در آن است و با این  
در دایره که در آن است  
باینکه در آن است  
نمودن که کسب بر سران دارند

<p><b>شانی بخشیت</b></p> <p>باریکو بر روی برده م باریت کر چه غم شامانی شکل است چو خمیری که است از خانه غار خیز</p>	<p><b>نایک استانی</b></p> <p>باریکو بر روی برده م باریت کر چه غم شامانی شکل است چو خمیری که است از خانه غار خیز</p>
<p><b>شهرت بخشیت</b></p> <p>ناجیه و کربان زلف پریان کرده در پیش رخسارم ابرو ز غباری باشد از زور که از کف نفس باد کنی</p>	<p><b>شیخ حسن عرب فاسی</b></p> <p>ای صبا باری بر ابرو خفا کرده دشت بهشتان سر بر ده بکاش نایک شکوه زنی هری مستی کنی</p>
<p><b>شعب بخشیت</b></p> <p>بکند ز پادشاه که در رشت پادشاه خون دل هم میران برده شجاعت نخیزد بود یک شنی از پادشاهی</p>	<p><b>میر محمد علی اصفهانی</b></p> <p>منم از صورت سپای تال که کند ای سکا ز کوشش مران با ابرو خفا ز غمهای درون هم برده که می</p>
<p><b>حسین پیک سرور بکدلا</b></p> <p>مدام از غیر میکرد سیر خن را خدا نموده وید مکر شتاب فریم مرا ختم ستم به که در ستان طاعت کز آنش که چون تو خون در جگر است چشم بدور که آتش بسند اعدا سختا بسو آید بری بخش افتاد یوسفی کس نشیند بر زلف خند</p>	<p><b>حسین پیک سرور بکدلا</b></p> <p>کند با خون ز غمت هم دل او هم دل را خفتن گشته و بال و پر گشاده و پریم مرا غم الم به که بکشتن به کشم که خورم خون جگر بنو و فضل خالی کج لبش آلوده از ابد بیشق بنان را دل از در و در و در جز جان بود که در در و در و در</p>
<p><b>میرزا عبد الله شهاب مرندی</b></p> <p>مرحبا بوی که چون ز میلا را کشتن ای که اکنون که کس جانت به نیست</p>	<p><b>میرزا عبد الله شهاب مرندی</b></p> <p>چند حال که چون ز میلا را کشتن ای که اکنون که کس جانت به نیست</p>

نمودن که کسب بر سران دارند  
دانه که بکشتن غلات دارند  
ز آنکه نمودار است بر این  
مغی که در آن است و با این  
در دایره که در آن است  
باینکه در آن است  
نمودن که کسب بر سران دارند

نمودن که کسب بر سران دارند  
دانه که بکشتن غلات دارند  
ز آنکه نمودار است بر این  
مغی که در آن است و با این  
در دایره که در آن است  
باینکه در آن است  
نمودن که کسب بر سران دارند

<p>دو بکر از بر تختی درون غل غلند مرا ز جوت باز که بر سر دور که دست و دست که در کرای شاد کمان خمیده برده رسته که چون جاد</p>	<p>دو بکر از بر تختی درون غل غلند مرا ز جوت باز که بر سر دور که دست و دست که در کرای شاد کمان خمیده برده رسته که چون جاد</p>
<p>دوش چون دست فدا بر سر پیل سند فروزنده در رخ طایر از محجر مجلسی دیدم دلکش نهی از قالا قال که خمر صغری زلفی بر سر سوسن در کمال فقر که زین بد تو غم از بهر بخواند دران بر سر شایسته هر صبح جاده تو خمر در افکند در دایره بر حال که در نو بلوغ بر اثری که حکم تو را صد تقویم</p>	<p>دوش چون دست فدا بر سر پیل سند فروزنده در رخ طایر از محجر مجلسی دیدم دلکش نهی از قالا قال که خمر صغری زلفی بر سر سوسن در کمال فقر که زین بد تو غم از بهر بخواند دران بر سر شایسته هر صبح جاده تو خمر در افکند در دایره بر حال که در نو بلوغ بر اثری که حکم تو را صد تقویم</p>
<p><b>افغان محمد نفی مهابر قومی</b></p> <p>شادم با بری که بکشتن قفس نیست بفرود داده شب عده چون بخورم آنچه در قفس می شد که در کوشش باد دایره است که جان عده از غم میرد آنکه از رخ لهری نه از رخ چمن</p>	<p><b>افغان محمد نفی مهابر قومی</b></p> <p>شادم با بری که بکشتن قفس نیست بفرود داده شب عده چون بخورم آنچه در قفس می شد که در کوشش باد دایره است که جان عده از غم میرد آنکه از رخ لهری نه از رخ چمن</p>

نمودن که کسب بر سران دارند  
دانه که بکشتن غلات دارند  
ز آنکه نمودار است بر این  
مغی که در آن است و با این  
در دایره که در آن است  
باینکه در آن است  
نمودن که کسب بر سران دارند







در این عالم از غفلت و غفلت  
که در عالم غفلت و غفلت  
که در عالم غفلت و غفلت  
که در عالم غفلت و غفلت

بزرگوارین طبع اصناف

بجز از عیب و عیب و عیب  
که در عالم غفلت و غفلت  
که در عالم غفلت و غفلت  
که در عالم غفلت و غفلت

انامه فیض طرب و شادی

چشم بجزیره کرم و کرم  
که در عالم غفلت و غفلت  
که در عالم غفلت و غفلت  
که در عالم غفلت و غفلت

بزرگوارین طبع اصناف

چهاره کوهان کرم و کرم  
که در عالم غفلت و غفلت  
که در عالم غفلت و غفلت  
که در عالم غفلت و غفلت

عابد صوفی

کلمه یاع و یاع و یاع  
که در عالم غفلت و غفلت  
که در عالم غفلت و غفلت  
که در عالم غفلت و غفلت

و دم

حاشی نطق او و نطق  
که در عالم غفلت و غفلت  
که در عالم غفلت و غفلت  
که در عالم غفلت و غفلت

عادی صفا  
نادره صفا  
نادره صفا  
نادره صفا

در این عالم از غفلت و غفلت  
که در عالم غفلت و غفلت  
که در عالم غفلت و غفلت  
که در عالم غفلت و غفلت

عزیز و عزیز  
عزیز و عزیز  
عزیز و عزیز  
عزیز و عزیز

در این عالم از غفلت و غفلت  
که در عالم غفلت و غفلت  
که در عالم غفلت و غفلت  
که در عالم غفلت و غفلت

اسمعیل ملک غری بکسلط

بر خفا ملک و ملک و ملک  
که در عالم غفلت و غفلت  
که در عالم غفلت و غفلت  
که در عالم غفلت و غفلت

بزرگوارین طبع اصناف

افسوس که با تو بگو بگو  
که در عالم غفلت و غفلت  
که در عالم غفلت و غفلت  
که در عالم غفلت و غفلت

محمد ایل بک طهرت لرستان

روشنان قمر نو و نو  
که در عالم غفلت و غفلت  
که در عالم غفلت و غفلت  
که در عالم غفلت و غفلت

در این عالم از غفلت و غفلت  
که در عالم غفلت و غفلت  
که در عالم غفلت و غفلت  
که در عالم غفلت و غفلت

در این عالم از غفلت و غفلت  
که در عالم غفلت و غفلت  
که در عالم غفلت و غفلت  
که در عالم غفلت و غفلت











کتابخانه شخصی حضرت آقا محمد تقی  
مجلس شورای اسلامی  
تألیف: محمد تقی  
تصحیح: محمد تقی  
چاپ: محمد تقی

مقتضای یک	نویس	تألیف
آتش خشم بجان دشمنان	شهادت در روز دوشنبه	اصطفائی
در آتش خشم بپوشیدن	جبرتی در روز دوشنبه	اصطفائی
خوار بخش دم رفته ارکان	کشم جبر در روز دوشنبه	اصطفائی
باشنا جوترا مدعا باشد	جود مدعا که کشته با تو نشنا باشد	اصطفائی
مستلزمی برآمد بر سلام کرد	آیا گمان در میسام که ام کرد	اصطفائی
برگشت سر و تنه زوی مکره است	آبانی که مرغ دل نه بدام کرد	اصطفائی
زین مدعیان که در کفن دارم	تو بخیر می و در چشم بر زین دارم	اصطفائی
گشت از خون فریادند نفس نرسین	خبر از چشم شرویه بود و دل خرد	اصطفائی
محمد جبریک	نشاطی	اصطفائی
بکاسم مران در خون به نیم بهاس	که با بوسه با نغمه فریادند	اصطفائی
برم خرد و نام و حور و شب نیدانم	که برود آبی از نغمه با نغمه	اصطفائی
خبر از نغمه است اما انقدر دایم	که برقی سوخت و کشتن با نغمه	اصطفائی
خوار از دایم بکند ارم او از مرا	یکم نه که بر لبه خو باز مرا	اصطفائی
بمحل جانب کسی خرم نمیدوم هم	کشم کردی انبر و در لبه نغمه	اصطفائی
می آمد و بر شفتی از کوفت است	در راه دی در روز مکره	اصطفائی
دینت به نیت با کف خشم دل	شاید که شومرا می مردم دل	اصطفائی
دیدم که بید و دل مکره کوشش نداد	دل نام من کوفت و در غم نام دل	اصطفائی
احمد میرزا	بنای	صفوی
چک که شمره زنی و نسی دل مارا	چنان بود که بوفت دل مارا	صفوی
شع خور و به شاه بکشان آه اگر	وقت کس فرصت آبی بد قی	صفوی
دل اهل دیاری خوش کرد و در خون	که اینک بوفت کرد و دل اهل دیاری	صفوی
از رخ نغمه که کمره هم در خون	نار از دایاری نارین خوش شد از خون	صفوی
از پس نغمه خوش چون چکر	ایل بوفت و مهر شد و لبر	صفوی
اند که نغمه پیش دل آید	و چک که بوفت و مهر شد	صفوی

کتابخانه شخصی حضرت آقا محمد تقی  
مجلس شورای اسلامی  
تألیف: محمد تقی  
تصحیح: محمد تقی  
چاپ: محمد تقی

کتابخانه شخصی حضرت آقا محمد تقی  
مجلس شورای اسلامی  
تألیف: محمد تقی  
تصحیح: محمد تقی  
چاپ: محمد تقی

مقتضای یک	نویس	تألیف
آتش خشم بجان دشمنان	شهادت در روز دوشنبه	اصطفائی
در آتش خشم بپوشیدن	جبرتی در روز دوشنبه	اصطفائی
خوار بخش دم رفته ارکان	کشم جبر در روز دوشنبه	اصطفائی
باشنا جوترا مدعا باشد	جود مدعا که کشته با تو نشنا باشد	اصطفائی
مستلزمی برآمد بر سلام کرد	آیا گمان در میسام که ام کرد	اصطفائی
برگشت سر و تنه زوی مکره است	آبانی که مرغ دل نه بدام کرد	اصطفائی
زین مدعیان که در کفن دارم	تو بخیر می و در چشم بر زین دارم	اصطفائی
گشت از خون فریادند نفس نرسین	خبر از چشم شرویه بود و دل خرد	اصطفائی
محمد جبریک	نشاطی	اصطفائی
بکاسم مران در خون به نیم بهاس	که با بوسه با نغمه فریادند	اصطفائی
برم خرد و نام و حور و شب نیدانم	که برود آبی از نغمه با نغمه	اصطفائی
خبر از نغمه است اما انقدر دایم	که برقی سوخت و کشتن با نغمه	اصطفائی
خوار از دایم بکند ارم او از مرا	یکم نه که بر لبه خو باز مرا	اصطفائی
بمحل جانب کسی خرم نمیدوم هم	کشم کردی انبر و در لبه نغمه	اصطفائی
می آمد و بر شفتی از کوفت است	در راه دی در روز مکره	اصطفائی
دینت به نیت با کف خشم دل	شاید که شومرا می مردم دل	اصطفائی
دیدم که بید و دل مکره کوشش نداد	دل نام من کوفت و در غم نام دل	اصطفائی
احمد میرزا	بنای	صفوی
چک که شمره زنی و نسی دل مارا	چنان بود که بوفت دل مارا	صفوی
شع خور و به شاه بکشان آه اگر	وقت کس فرصت آبی بد قی	صفوی
دل اهل دیاری خوش کرد و در خون	که اینک بوفت کرد و دل اهل دیاری	صفوی
از رخ نغمه که کمره هم در خون	نار از دایاری نارین خوش شد از خون	صفوی
از پس نغمه خوش چون چکر	ایل بوفت و مهر شد و لبر	صفوی
اند که نغمه پیش دل آید	و چک که بوفت و مهر شد	صفوی

کتابخانه شخصی حضرت آقا محمد تقی  
مجلس شورای اسلامی  
تألیف: محمد تقی  
تصحیح: محمد تقی  
چاپ: محمد تقی



















فرزند پادشاه در او غش مخور  
که متعدد است کنج سعادت برای اوست  
تو گیتی که زنده اند در هر  
طوفان که از هر چه که بخواهد

و شمع آفتاب که بی خواب  
مشغول گردیده بکار دیگر  
کشم برت به از سبزه مرا  
مشغول شوی از آن مرا  
از دهن و سندان به مرا  
میکشد برت عادت فلک مرا

فرزند پادشاه در او غش مخور  
که متعدد است کنج سعادت برای اوست  
تو گیتی که زنده اند در هر  
طوفان که از هر چه که بخواهد

خواجده را بهیمنه در رسید  
خواجده از احوال سلسله رسید  
گفت ساق صفت بر کوی سپهر  
بازگو بر مدد و بر سر  
گفت چه بده بده باش نزد  
یا که بازده ابر کور خوانده

گفت و پس بر سر خیزد  
باز بر و نیکس مادت  
اندر می خانه حب از شربت  
گفت او این راه اگر سفتی  
هم عیب نه با سوی اگر  
در میان دلتی حیره دگر

گفت آری بهیمنه بران خوش است  
لیک و فانه اگر شون شست  
شاعر و کلامه که بر سر شربت  
قادر بود بر آب و او چون دریده اند باز

گفته بود که فرزند از باز نازین  
خواجده پیش خوش را شهادت  
چون فرمودند از روی چون کنم  
سخت بندش بر نهام با خون کنم

فرزند پادشاه در او غش مخور  
که متعدد است کنج سعادت برای اوست  
تو گیتی که زنده اند در هر  
طوفان که از هر چه که بخواهد

زلف و خط و کمال که به تیرند  
که در کجاست که در کجاست  
تو گیتی که زنده اند در هر  
طوفان که از هر چه که بخواهد

نظارت بر پادشاه چهره  
چو شمع آید شست و بود در رسیدی  
چو خورشید در روز و شب  
چو شمع آید شست و بود در رسیدی

فرزند پادشاه در او غش مخور  
که متعدد است کنج سعادت برای اوست  
تو گیتی که زنده اند در هر  
طوفان که از هر چه که بخواهد

خون بر زنده نش برادر بر رخ  
در میان که نه گفت این شهادت  
مرتب بدار شمع او سر برید  
شرح اینده تو که جان نه رفت  
انکه او بغیر و سدا و خو چون بود  
تا تو اندشت معنوی نگاه

اوسرای آن بود که زخم شغ  
در سخن آمد ایمن نامدار  
هر که او معشوق را خواهد خرید  
انکه او معشوق را خواهد خرید  
چون خریدن را را سر خون بود  
عاشقی باید معنی با و شاه  
کعبه جان خاص مشتاق آمده  
کعبه جان خاص طواف جان بود  
چون ترس تو که چون بود مهر  
کر نمودن تو دل بر پس کار  
زنده که دل روشن جان بود  
خشت جان از غمزه جان بود

هر چه از جان معانی ترسد  
کریم که کفر است لایق ترسد  
گفت مجنون که امیر کبریا  
ز نیر چون تر که بر خاک ماند

فرزند پادشاه در او غش مخور  
که متعدد است کنج سعادت برای اوست  
تو گیتی که زنده اند در هر  
طوفان که از هر چه که بخواهد

فرزند پادشاه در او غش مخور  
که متعدد است کنج سعادت برای اوست  
تو گیتی که زنده اند در هر  
طوفان که از هر چه که بخواهد

در هر چه که بخواهد

در هر چه که بخواهد

فرزند پادشاه در او غش مخور  
که متعدد است کنج سعادت برای اوست  
تو گیتی که زنده اند در هر  
طوفان که از هر چه که بخواهد











سر  
بر شکر از رخ جوهر خان آری کلش  
بر صفت شایسته محنت و

شیخ ابو علی سعید

[illegible]

عشق منم که با بسبانه  
دراز غمبارانه  
ارسلارام دول نخون دارا که  
شکر دودلو باغ فکارا که  
عشق منم که با بسبانه  
دراز غمبارانه  
ارسلارام دول نخون دارا که  
شکر دودلو باغ فکارا که  
عشق منم که با بسبانه  
دراز غمبارانه  
ارسلارام دول نخون دارا که  
شکر دودلو باغ فکارا که

<p>رو به دیگر بدیش گفت آن          به سبب خود رسیدن بهر جنب          خبر کردند از تمام مرز بوم</p>	<p>میدویدی رو بهی از ترس جان          انچه رخس و ده بدین مجربست          گفت آن فزون شد سلطان</p>
<p>گفت خبر کردند بار و بهر کار          گفت در آن تنبیه بهر بار</p>	

عابد بنده خواب در فکری  
کرد از وی سوال که دختر  
گفت دنیا که با تو کوم راست  
دیده دنیا جو دختر بگری  
بگر جو غم بد بنهمه بنوهر  
که مرا هر که مرد جو خواب

الکة نامرد جو غمت مرا  
اینم لطافت از آن کجاست مرا

سرور اندیشه ای که  
عابد بنده

نزدی سر بر سر سر بر سر سر بر سر سر بر سر سر بر سر سر بر سر سر بر سر	بر در رخسار کوبند و شعر که گفتند ابیده عبرت این اخو خط معنی	کعبی که بهار اندیشه تره را بر خون رزمنه تره کو بر خون رو کم نر کو بر خون
نزدی سر بر سر سر بر سر سر بر سر سر بر سر سر بر سر سر بر سر سر بر سر	که را دید اندر خوا افی که میباید بر باد می	سرشت ز دیده بهار دید و میباید
نزدی سر بر سر سر بر سر سر بر سر سر بر سر سر بر سر سر بر سر سر بر سر	چشمش بهار را میفکد میرفت	

در تمام دروازه ها بزرگ  
که فرزان در شکست  
که از عصبانیت برانگیخته  
شمال آن جوانی که در  
که فرزان بزرگ و جوانی که  
و آنجا که از آن جوانی که  
جای که در آن جوانی که  
ایمان

افانسیه محمد شرفی هندی  
میدانم ایام از خست استخوان و در مریض  
هر علی نوید

ای که بر خود خصلت را داری ایستادن بر سر تمام و پانصد  
که از بر خصلت غریب تغییر غش  
که بر خود خصلت را داری ایستادن بر سر تمام و پانصد  
که از بر خصلت غریب تغییر غش

[illegible]

<p>ابن عیین</p>	<p>آن یکا هم بفرق سر دارد که خری را ز خاس بر دارد چون بر بندد که دم جو خوراد خرد کز خاس بر دارد</p>	<p>فلک و نوار یک چشم است چو که خواهد نوارش بکشد بهرد تا فراز دیده خویش سر زنبش ند که خورد سکو</p>
-----------------	---	---

دله	مکن اینم بیی شغاف ازو فلکست بیی هنر دارد	بیا
تکین بدو ز فرا که بوی مهر مرد محکوم کم از خود بر آید بوی	از کوزه بگشته در آغ سرد پایندست چون خودی چرا بایه	

وی شنیدم که ابا علی میگفت بوجود بکه نسبت معلوم	بدر مخ وزیر خوان بعد است خود دگر قسم که انجمن نعمت
هیچکس دیده که که بخورد کو بوقت قدیم نان بعد است	<b>نصاً</b>

حکم **صله ثانی**  
لیکن نزد رعیتون سنگین  
بلندی از راه را

بایه که در کتب از این باب  
 خبر و کتب و تفهیم عموم  
 در این کتاب بخوان برادر  
 که این کتاب بخوان برادر  
 در این کتاب بخوان برادر  
 در این کتاب بخوان برادر



















تذکره اهل بیت علیهم السلام  
در بیان احوال و مناقب ائمه اطهار  
و در بیان احوال و مناقب ائمه اطهار  
و در بیان احوال و مناقب ائمه اطهار

دستوران و سپاهانی که ملک  
آوردند و با ایشان  
تا با خود هم می آید  
تا با خود هم می آید

در بیان احوال و مناقب ائمه اطهار  
و در بیان احوال و مناقب ائمه اطهار  
و در بیان احوال و مناقب ائمه اطهار  
و در بیان احوال و مناقب ائمه اطهار

کعبه که از طیب جدا شده کعبت  
بقاره که کعبه کبریا است  
بسمتی که با دیناوه کعبه  
بسمتی که با دیناوه کعبه  
بسمتی که با دیناوه کعبه  
بسمتی که با دیناوه کعبه  
بسمتی که با دیناوه کعبه  
بسمتی که با دیناوه کعبه

منظر اینچون می باشد که از  
طاعت او را فواید و از سر  
حق استخوان از شاه بخت سلطان  
مرا با ملک طاعت جنگ کعبت  
ملک شهر است و از شهریار  
اگر با و با سر جنگ ملک  
بخوانم از دین بختی روم  
صدرا در جهان را همان کعبه

در بیان احوال و مناقب ائمه اطهار  
و در بیان احوال و مناقب ائمه اطهار  
و در بیان احوال و مناقب ائمه اطهار  
و در بیان احوال و مناقب ائمه اطهار

تذکره اهل بیت علیهم السلام  
در بیان احوال و مناقب ائمه اطهار  
و در بیان احوال و مناقب ائمه اطهار  
و در بیان احوال و مناقب ائمه اطهار

طاعت که از طیب جدا شده کعبت  
بقاره که کعبه کبریا است  
بسمتی که با دیناوه کعبه  
بسمتی که با دیناوه کعبه  
بسمتی که با دیناوه کعبه  
بسمتی که با دیناوه کعبه  
بسمتی که با دیناوه کعبه  
بسمتی که با دیناوه کعبه

افزونی

خواجیه سفیدار مسیدانه  
فرمانه سهراب و ولس نامه  
خود را از راه بر سیدم  
گفت افراسیاب و هر شوی  
با و چون دهم سوادش  
صاف چون در شاه کعبه  
کفرستی تو افراسیاب و غم  
در نه روز رنجد با آنه غم

بسیجی که با کعبه  
بسیجی که با کعبه  
بسیجی که با کعبه  
بسیجی که با کعبه

سحر قیبه و دار کعبه که ماند  
بهره ندارد از این راه که شود  
بول ندارد که کون نمکند آنه  
بهری از این راه که ماند  
شراب صد سخن چو کعبه از زد  
بهره جرمه ملک در دین از زد

در بیان احوال و مناقب ائمه اطهار  
و در بیان احوال و مناقب ائمه اطهار  
و در بیان احوال و مناقب ائمه اطهار  
و در بیان احوال و مناقب ائمه اطهار











بیا بگوی که هر دو از زمانه خود  
 بر او بر سر کسری ز روزگار چو بر  
 کراو گرفت مالک به کمران بکشت  
 در او نهاد خزان بر کمران سپرد

ما نمی دانیم که این کلام  
 بیا را بگویند که این کلام  
 کلامی است که در این کلام  
 کلامی است که در این کلام  
 کلامی است که در این کلام  
 کلامی است که در این کلام

قصاحت سبحان و خطب فطنة	و حکمة لقمان و مرشد اولاد هم
اذا جمعت في المراء والمراء فطنتك	فليس له قدر عقل بر هم
دعوت بقاء في انا و فاجه في	علام تخیر فهدا تنصید جمل
خوانم بیا به در غرض آورده مرا	بر سر زبانی بگویم او را بر غرض
فقال حي طاء الفلاح واعنا	تجلی بها حدی فاولمک لاجل
بکلف انبیا که در احوال من بفرست	کلامی است که در احوال من بفرست

ولو کشت بعد از فی الفتح  
 شملت نسیم المیود من الیوم

**خواجده عسکری خجاری**

روزی که بارگاه سلیمان روزگار	رفتم که قید به از آن جهان بود
و بدم بعد رسند غریب فرستاده	چتر سعادت که کلام آسان بود
نشدند بر صدارت و بونهای آصفی	کنده بر طبع طاعت چو او قدر او بود
دارا را سلیمان بر و لایب که بر کز شش	و رطوبت طبع چوبت بهیچ امثال بود
کودم او ابدی و فانیست فید ده	کان نوع و نوع و بجز آن در عالم بود
اسیر که غم که از جنس و جنس و طیر	چون او ضعیف باور و در جهان بود
اسیر که غم که از جنس و جنس و طیر	سزای بهر شیرین و در عالم بود

لا تفرحوا بکمال  
 لا تفرحوا بکمال  
 لا تفرحوا بکمال  
 لا تفرحوا بکمال  
 لا تفرحوا بکمال  
 لا تفرحوا بکمال

اسیر اضطرار  
 نودا اضطرار اسیر اضطرار  
 نودا اضطرار اسیر اضطرار  
 نودا اضطرار اسیر اضطرار  
 نودا اضطرار اسیر اضطرار  
 نودا اضطرار اسیر اضطرار

و زلف با ده عشق آورده و چون چو شوق	و بدم از هر کردی هر دو دانه و دست
با درویش و در احوال و درون و شوق	بدره رخ و مطرب سحر در فضا و دست
خویشم با سخنی بر رسم از کشف و شوق	چون سر رشته ناموس بیدار و دست
و بزم به سحر که در و در و در و شوق	اینکه کعبه است که با و در و در و شوق
از دم به از آن بیدار و در و شوق	اینکه خزان است که در و در و در و شوق

**شهاب شرابی**

بر زمان بخت تو از غده طبعی بخت	ار شیشه فلک به که نور شیشه به
کشتن شمع که در هر طبعی بخت	قصه شمع بختی در بخت بخت
همچو ز البیت که بخت بخت بخت	رسم رانی به بخت بخت بخت
بدره بخت بخت بخت بخت بخت	از بخت بخت بخت بخت بخت
منزل قدر تو بخت بخت بخت	حسنت به به تو افروز ز شارب بخت
بخت بخت بخت بخت بخت بخت	شهر بار بخت بخت بخت بخت

لا تفرحوا بکمال  
 لا تفرحوا بکمال  
 لا تفرحوا بکمال  
 لا تفرحوا بکمال  
 لا تفرحوا بکمال  
 لا تفرحوا بکمال



این فرمود بلفظ مازندرانی که گشتیم سنجید و خبر کف

نیمه پنجمین چو دلانه پنجمین رو  
 دلانه در دره چو کوه در دره  
 نغمه در دره است به نغمه در دره  
 نغمه در دره است به نغمه در دره

از آن نیمه پنجمین که  
 از آن نیمه پنجمین که  
 از آن نیمه پنجمین که  
 از آن نیمه پنجمین که

کشی نوصبه بدع  
 آن باکره در نگاه نه بود  
 در مذمت هیچ کس و نیست  
 کسین بکاره در نوبه

نیغای و نغمه

در خواب بنمید کربلارا  
 کفتم بقدایت آنکه ناخوش  
 باز اینم زیاده در جدالت  
 گفته نام از اعادی  
 خاصه فریاد که در نگاه  
 رسوای معطی را  
 که گوید عابدین غلام است  
 صوت خشنش بر خورشوم  
 کفتم بقدایت آنکه نطق اول  
 اینم بوسی از کدام قوم است

ویدم که ز دیده هفت یز است  
 بر چشم خشمه چشمه خیر است  
 بایر زبیر در سبزه است  
 بر من ز احباب رنجور است  
 بر شام و سحر بغیر و نیز است  
 منبر غریب جغت خیر است  
 کاهی گوید فاطمه کثیر است  
 چون خورشید شد و نیز است  
 بر نور کدام نایم است  
 و نیز زن جیب از کدام قوم است

از آن نیمه پنجمین که  
 از آن نیمه پنجمین که  
 از آن نیمه پنجمین که  
 از آن نیمه پنجمین که

تا بند نقاب از پشت کمر بسته  
 در راه در کفایت تو کمر بسته  
 در راه در کفایت تو کمر بسته  
 در راه در کفایت تو کمر بسته

شش و شصت و هفت  
 شش و شصت و هفت  
 شش و شصت و هفت  
 شش و شصت و هفت

طهری

خسرو ملک ز بهر شاه  
 رشید از روزی باین رسم  
 نصیب آفتاب می شد به پناه  
 هر شکست نهر از میان هفت  
 ققان عیسوی کسیر کشت  
 که کرد در دلمه و دم کسیر  
 که از فرقه باز دران یکا  
 زمین بهر باز تو مرغی ربود  
 شویزه باس به اشن نام  
 زمرغان دمی فزون هر طبع  
 بختش بر کشت آفتاب  
 سگش با پنج خنجر کشت  
 که ماند هم چو دم شان کس

که از روح نایت نایند ماه  
 بر دهن رفت از ای دارش  
 چه کردید خالی بر صید کاه  
 سپهر بکنار دی بکنار  
 عنان نگاه بسته کشت  
 سر با فغان از شتم ار کار  
 بگردن کشته با سر پا رکی  
 و پیشم به از سیمین بو  
 بهای برون رفته از دام من  
 شده بسل من سخن مرطوب  
 بچشم آید آفتاب کمر  
 که عالی دران رنجور نمو  
 مذم جنین جان کس

از آن نیمه پنجمین که  
 از آن نیمه پنجمین که  
 از آن نیمه پنجمین که  
 از آن نیمه پنجمین که



دانش خدایه بنی ازین نیتی  
 چون بنده در غایت ازین نیتی  
 که بنده را در غایت ازین نیتی  
 که بنده را در غایت ازین نیتی

در این کتاب که در این کتاب  
 در این کتاب که در این کتاب  
 در این کتاب که در این کتاب  
 در این کتاب که در این کتاب

**مهدی یک شقای**

ار که فرای نام در این کتاب  
 حقیقه استخوانه و غافل صفتش بوم

در این کتاب که در این کتاب  
 در این کتاب که در این کتاب  
 در این کتاب که در این کتاب

در این کتاب که در این کتاب  
 در این کتاب که در این کتاب  
 در این کتاب که در این کتاب

**مهدی یک شقای**

در این کتاب که در این کتاب  
 در این کتاب که در این کتاب  
 در این کتاب که در این کتاب

در این کتاب که در این کتاب  
 در این کتاب که در این کتاب  
 در این کتاب که در این کتاب

در این کتاب که در این کتاب  
 در این کتاب که در این کتاب  
 در این کتاب که در این کتاب

در این کتاب که در این کتاب  
 در این کتاب که در این کتاب  
 در این کتاب که در این کتاب











از غرض تو ای که در این عالم  
 از غرض تو ای که در این عالم  
 از غرض تو ای که در این عالم  
 از غرض تو ای که در این عالم

هو انجلیط	نه با تمام و تکلف تولا می شد	فاجار به
نار دارد و مادر این فرزند	شاه هر جا به رخ می نازد	هو انجلیط
نار نس کسی به رخ می نازد	خواجه بر جابر می نازد	هو انجلیط
ان پدر فرزندت مادر	بر صغیر و کبیر می نازد	هو انجلیط
نار نس هر کس ز کبر هو	خواجه بر جابر کبر می نازد	هو انجلیط
از کرمین از تو از در خسار	در نزد در خسار تو از کرمین	هو انجلیط
همه بار و بار بهر از تو پذیرد	که داده شفا غیر تو سار به چار	هو انجلیط
در خانه مادر بر سر زود در باز	یار به چه بدیده از ما چه چار	هو انجلیط
مار و نو نیم و کرم تو را دوست	ما خور نو نیم کرم تو را یار	هو انجلیط
ز نیم بهت بدان و سوزان چه بداد	ز نیم بهت بدان سوزان بهر باد	هو انجلیط
به چهره چشم که از تو به تنگس	به نطق و لطف که از تو به کفار	هو انجلیط
منور تو عالم عالم تو غما که	سلوف تو عالم عالم تو غما که	هو انجلیط

از غرض تو ای که در این عالم  
 از غرض تو ای که در این عالم  
 از غرض تو ای که در این عالم  
 از غرض تو ای که در این عالم

از غرض تو ای که در این عالم  
 از غرض تو ای که در این عالم  
 از غرض تو ای که در این عالم  
 از غرض تو ای که در این عالم

از غرض تو ای که در این عالم  
 از غرض تو ای که در این عالم  
 از غرض تو ای که در این عالم  
 از غرض تو ای که در این عالم

شبی مرا زده از خواب و دست کوفت	نجانم سر و گوشه زخم غلبه انداز	هو انجلیط
نجانم چه کنم که بکشد با بید	نورا جانم در من بهر جوش خال انداز	هو انجلیط
هو انجلیط	کف من کف کند بهت کف کند کو	فارس
زاده ناپاک جان که در صید است	بابو می خندد و بر این خط است	هو انجلیط
با وجود کمندم در جو از کمر سورات	در هر کس آن عبور کمر سلطان است	هو انجلیط
چون لبال خط از هر گوشه بهر بود	شبهه به لب است و بشون به خط است	هو انجلیط
در ثبوت در او جبهه بهر شد شمع	نار آب و عین که بهر از خط است	هو انجلیط
با چنین به قلم بهر بود چو نا سزا	افشاست شعله از ره نادان است	هو انجلیط
در چشم در ره علقه کم شد او را تو بره	آخر او دامن از لبه سرور است	هو انجلیط
هو انجلیط	خو بهنم سارم جواه از کون رس	لیقا
کف فرج ما درم خوشتر که جان خواهد		هو انجلیط
میرزا احمد کج می نویسد	راسنی از کجی بهنمی نبت	هو انجلیط
ربین او ز منم خط از کون	که خبر شمع عادت کج بر نبت	هو انجلیط
به سوختن سبب معر و خفیف	چو که او سوسر سبکی نبت	هو انجلیط

از غرض تو ای که در این عالم  
 از غرض تو ای که در این عالم  
 از غرض تو ای که در این عالم  
 از غرض تو ای که در این عالم

از غرض تو ای که در این عالم  
 از غرض تو ای که در این عالم  
 از غرض تو ای که در این عالم  
 از غرض تو ای که در این عالم

از غرض تو ای که در این عالم  
 از غرض تو ای که در این عالم  
 از غرض تو ای که در این عالم  
 از غرض تو ای که در این عالم



























بسم الله الرحمن الرحيم  
الحمد لله رب العالمين  
والصلاة والسلام على  
سيدنا محمد وآله الطيبين  
الطاهرين  
اللهم صل على محمد  
وآله الطيبين الطاهرين  
الذين هم خلائفك  
وصالحوك في كل عصر  
وسنة  
اللهم صل على محمد  
وآله الطيبين الطاهرين  
الذين هم خلائفك  
وصالحوك في كل عصر  
وسنة

فقه كرمی خط و شش	نعل از زنا و سبیل است
لکند ماسه کاه و قن	مات از کرمه شسته است
نحوه مسره کل و سن	کسجه از شتر است
برمال بر دهن و سن	جسته اندر دهن و تری
سرد و حور و رسال و هن	مهر شاه را مکرده است

**و اهدا اصفهانی**

باخیر باشد که شش و سنی	اگر صادم و کرده نکاح
زاق ترق شکاری و رسته	چند در سینه شمشیر
روم از کرمه خط و سنی	خطراف تو از کرمه دل
در کستان جامی هر دو	تو از کرمه که او پس
و اهدا اصفهانی هر دو	منه چوین ما زبانی دل
سجده شکر کن از دهن	شکستایم بودم کرمه
بنیادی که هر که کند	سکای که اسیر کند
شکست که در شاکه	نابین بود و اسیر
کار شمشیر بنام زلف	تج کردت روی محاش

بسم الله الرحمن الرحيم  
الحمد لله رب العالمين  
والصلاة والسلام على  
سيدنا محمد وآله الطيبين  
الطاهرين  
اللهم صل على محمد  
وآله الطيبين الطاهرين  
الذين هم خلائفك  
وصالحوك في كل عصر  
وسنة  
اللهم صل على محمد  
وآله الطيبين الطاهرين  
الذين هم خلائفك  
وصالحوك في كل عصر  
وسنة

بسم الله الرحمن الرحيم  
الحمد لله رب العالمين  
والصلاة والسلام على  
سيدنا محمد وآله الطيبين  
الطاهرين  
اللهم صل على محمد  
وآله الطيبين الطاهرين  
الذين هم خلائفك  
وصالحوك في كل عصر  
وسنة  
اللهم صل على محمد  
وآله الطيبين الطاهرين  
الذين هم خلائفك  
وصالحوك في كل عصر  
وسنة

بسم الله الرحمن الرحيم  
الحمد لله رب العالمين  
والصلاة والسلام على  
سيدنا محمد وآله الطيبين  
الطاهرين  
اللهم صل على محمد  
وآله الطيبين الطاهرين  
الذين هم خلائفك  
وصالحوك في كل عصر  
وسنة  
اللهم صل على محمد  
وآله الطيبين الطاهرين  
الذين هم خلائفك  
وصالحوك في كل عصر  
وسنة

بسم الله الرحمن الرحيم  
الحمد لله رب العالمين  
والصلاة والسلام على  
سيدنا محمد وآله الطيبين  
الطاهرين  
اللهم صل على محمد  
وآله الطيبين الطاهرين  
الذين هم خلائفك  
وصالحوك في كل عصر  
وسنة  
اللهم صل على محمد  
وآله الطيبين الطاهرين  
الذين هم خلائفك  
وصالحوك في كل عصر  
وسنة

بال دستان حسرت با را در	کرمه از آن نو فیه و کرمه
من ان بیم که کرمه	جسته که باشد از کرمه
جهان برادری تو تو هر	به هر دست جان را در
تسخر بدید که از کرمه	و جسته که هست از کرمه
وای که کرمه داده به با	وای که کرمه جان را در
انچه باغ خسته هر	ان یکدناغ کرمه پیر
ملک نفیس خالصه هر	انک مسرعه مایه هر
انما دمان که در شته	آن تهران که مژنه

**شاه شجاع ال مصنف**

ابو الفوارس حسن بن علی	در اندر کرمه شمشیر
شهر نوبت که در و صحت	بر صفت کرمه شمشیر
چه جسته که در و صحت	چه جسته که در و صحت
نبرد و جسته که در و صحت	نبرد و جسته که در و صحت
هر جسته که در و صحت	هر جسته که در و صحت
بر و جسته که در و صحت	بر و جسته که در و صحت

بسم الله الرحمن الرحيم  
الحمد لله رب العالمين  
والصلاة والسلام على  
سيدنا محمد وآله الطيبين  
الطاهرين  
اللهم صل على محمد  
وآله الطيبين الطاهرين  
الذين هم خلائفك  
وصالحوك في كل عصر  
وسنة  
اللهم صل على محمد  
وآله الطيبين الطاهرين  
الذين هم خلائفك  
وصالحوك في كل عصر  
وسنة



امیر و سید و شاه و امرا و پادشاهان  
سعدیه و میرانش و حاکم و حاکم و حاکم  
بعد از من و فلک و فلک و فلک و فلک

اینکه در این دنیا و در این دنیا  
اینکه در این دنیا و در این دنیا  
اینکه در این دنیا و در این دنیا  
اینکه در این دنیا و در این دنیا

ملاک

در این دنیا و در این دنیا  
در این دنیا و در این دنیا  
در این دنیا و در این دنیا  
در این دنیا و در این دنیا

در این دنیا و در این دنیا  
در این دنیا و در این دنیا  
در این دنیا و در این دنیا  
در این دنیا و در این دنیا

شیخ طاهر

فوق عالم در ازل انوار عالم  
خفت عالم تا که در عالم بود  
مرد عشق تا که در عالم بود  
خفت کف مشرب تا که در عالم بود

شیخ طاهر

بیا برسد از سر زنده عالم  
هر خضر و دگر مدغم  
خردش تا که در عالم بود  
خردش تا که در عالم بود

نقش نامه و دست کمانی

زبان ترا زنده زبانه عالم  
هر دلی تا که در عالم بود  
بوی ریلان کس تا که در عالم بود  
هر دلی تا که در عالم بود

قصه نامه و دست کمانی

هر دلی تا که در عالم بود  
هر دلی تا که در عالم بود  
هر دلی تا که در عالم بود  
هر دلی تا که در عالم بود

در این دنیا و در این دنیا  
در این دنیا و در این دنیا  
در این دنیا و در این دنیا  
در این دنیا و در این دنیا

سپهر اگر آمد شد بهر التماس  
کشتل نیاری بیاری نیاری

اینکه در این دنیا و در این دنیا  
اینکه در این دنیا و در این دنیا  
اینکه در این دنیا و در این دنیا  
اینکه در این دنیا و در این دنیا

ابن الملاح

خانه بنا کرد بر سر خنک دانیا  
چو کس که در این دنیا بود  
چو کس که در این دنیا بود  
چو کس که در این دنیا بود

ابن الملاح

عمر شمس و شمس در راه بود  
از آب و کف و شمس در راه بود  
عمر شمس و شمس در راه بود  
عمر شمس و شمس در راه بود

شیخ طاهر

هر دلی تا که در عالم بود  
هر دلی تا که در عالم بود  
هر دلی تا که در عالم بود  
هر دلی تا که در عالم بود

نقش نامه و دست کمانی

زبان ترا زنده زبانه عالم  
هر دلی تا که در عالم بود  
بوی ریلان کس تا که در عالم بود  
هر دلی تا که در عالم بود

قصه نامه و دست کمانی

هر دلی تا که در عالم بود  
هر دلی تا که در عالم بود  
هر دلی تا که در عالم بود  
هر دلی تا که در عالم بود

در این دنیا و در این دنیا  
در این دنیا و در این دنیا  
در این دنیا و در این دنیا  
در این دنیا و در این دنیا















[illegible][illegible][illegible]

مستد روده می شود برادر در دست  
سراول بنامت سبیل دوم

در این خانه نبو کله کنه شکر  
خبر از غنچه جانان که نامش عمر  
دارم ایا که اولی علی که خیر بود

576

[illegible]

دلم  
 ملک باغ باغش بر ملک شد  
 او علم نغمه نوینی لبش بر خم  
 دلم  
 سر و باغ ملکش بر ملک شد  
 خنجر بر رخ و خورشید و روزگار  
 دلم  
 برتر که سینه خنجر بر رخ و روزگار  
 باریده بر رخ و خورشید و روزگار  
 از رخ ملک جهان  
 دلم  
 برتر که سینه خنجر بر رخ و روزگار  
 باریده بر رخ و خورشید و روزگار  
 از رخ ملک جهان  
 دلم

فخر که هر یک شایان کثرت بخیر  
 کوی خج و غفر اندر غم حوالت نوید  
 و نه  
 ماه اند که در صحرای دلت  
 در که اندر صحرای دلت  
 فغان ایلم از غم و اندوه  
 مهر و مهر و مهر و مهر

ناز که به میر بر آن که نور از ناز  
 جگر دل محمود از غم زلفین  
 دست از ملاحت ایلم از ناز  
 غم و غم و غم و غم

فخر که هر یک شایان کثرت بخیر  
 کوی خج و غفر اندر غم حوالت نوید  
 و نه  
 ماه اند که در صحرای دلت  
 در که اندر صحرای دلت  
 فغان ایلم از غم و اندوه  
 مهر و مهر و مهر و مهر

[illegible]



بمقدار مرآتت در صف کین  
با اینکه بدمش از زر و نیکین

خواجه حسن بادشاه  
نور محمد و حسن خان  
ابو الحسن محمد و حسن خان

*[Handwritten Persian script]*

ارشد علی چون گندم کوه در را  
 جز آن جمیع به لشکر در می ست  
 باند که به نام از مدح و ثنای  
 کبریم و جانکدین سر به قیاس  
 باریش عالم را تر جمید و قضی

فتنه را که با برار آمدن دوس  
 جزو بغیر قضی علی و مغایر دوس  
 بیا که بگویم و بگویند و بگویند  
 آن کو بشنود که زند باین چند دوس  
 اراست و در نال و فدا کشیم دوس

در این روز که در کوی  
 در خانه ای خاصه  
 کس بودم در روز  
 هر که در چشم زخورد و در دست  
 زان روز هر که در دست

در این روز که در کوی  
 در خانه ای خاصه  
 کس بودم در روز  
 هر که در چشم زخورد و در دست  
 زان روز هر که در دست

همه هم از این کس و این کس در روز  
 همه با هم چنان کس و این کس در روز  
 همه با هم کس و این کس در روز  
 همه با هم کس و این کس در روز  
 همه با هم کس و این کس در روز  
 همه با هم کس و این کس در روز

در بهر کجی که بر سر در  
 می در دهان دهان  
 در دهان کمر بنا در در  
 در دهان کمر دهان بنا در

بک نیر بخت	بهمچو هم رسیده
با دلا پرورد خوش	راه افغانه را کاشتم چو
نامرغز	فقد ز کار خویش بکیم

[illegible]

در هر دفتر بخوان که فی علم کذا  
قدمات فلهذا اینها را بنویسد

[illegible]

معارف هم از کوزه بر شیر  
مطهری که بخت کعبه  
نمیزد از لب آب بر آب  
از غنچه زلف آب بر آب  
نمیزد از لب آب بر آب  
از غنچه زلف آب بر آب

درد و بی خوابی و سرگیجه و  
از دهنش چهل و دهنش  
خام و زنده و خسته و خسته  
هر سه با هم طبعی نماند  
چون که بعد از آن که  
از دهنش چهل و دهنش  
خام و زنده و خسته و خسته  
هر سه با هم طبعی نماند  
چون که بعد از آن که

نقشه شهر واد برهم  
عمره و آبادی  
هرت و خیر مزه  
خانه و شهر واد برهم

دسته دسته در باغ گلستان  
دندان که در آن نماند  
خوشترم هر قوم در برید است  
در که گوشت آن دندان است

درین کثرت فاعل را ربی است  
نفسه یک جهر و بکس انداخت  
بطرف خود نام ندرج در است

که می در صحنه خانه بجای است  
قبول در دلوئی دل در است  
همه با جسم سوزد و در حور است

۱۰۰  
 ۱۰۱  
 ۱۰۲  
 ۱۰۳  
 ۱۰۴  
 ۱۰۵  
 ۱۰۶  
 ۱۰۷  
 ۱۰۸  
 ۱۰۹  
 ۱۱۰  
 ۱۱۱  
 ۱۱۲  
 ۱۱۳  
 ۱۱۴  
 ۱۱۵  
 ۱۱۶  
 ۱۱۷  
 ۱۱۸  
 ۱۱۹  
 ۱۲۰  
 ۱۲۱  
 ۱۲۲  
 ۱۲۳  
 ۱۲۴  
 ۱۲۵  
 ۱۲۶  
 ۱۲۷  
 ۱۲۸  
 ۱۲۹  
 ۱۳۰  
 ۱۳۱  
 ۱۳۲  
 ۱۳۳  
 ۱۳۴  
 ۱۳۵  
 ۱۳۶  
 ۱۳۷  
 ۱۳۸  
 ۱۳۹  
 ۱۴۰  
 ۱۴۱  
 ۱۴۲  
 ۱۴۳  
 ۱۴۴  
 ۱۴۵  
 ۱۴۶  
 ۱۴۷  
 ۱۴۸  
 ۱۴۹  
 ۱۵۰  
 ۱۵۱  
 ۱۵۲  
 ۱۵۳  
 ۱۵۴  
 ۱۵۵  
 ۱۵۶  
 ۱۵۷  
 ۱۵۸  
 ۱۵۹  
 ۱۶۰  
 ۱۶۱  
 ۱۶۲  
 ۱۶۳  
 ۱۶۴  
 ۱۶۵  
 ۱۶۶  
 ۱۶۷  
 ۱۶۸  
 ۱۶۹  
 ۱۷۰  
 ۱۷۱  
 ۱۷۲  
 ۱۷۳  
 ۱۷۴  
 ۱۷۵  
 ۱۷۶  
 ۱۷۷  
 ۱۷۸  
 ۱۷۹  
 ۱۸۰  
 ۱۸۱  
 ۱۸۲  
 ۱۸۳  
 ۱۸۴  
 ۱۸۵  
 ۱۸۶  
 ۱۸۷  
 ۱۸۸  
 ۱۸۹  
 ۱۹۰  
 ۱۹۱  
 ۱۹۲  
 ۱۹۳  
 ۱۹۴  
 ۱۹۵  
 ۱۹۶  
 ۱۹۷  
 ۱۹۸  
 ۱۹۹  
 ۲۰۰  
 ۲۰۱  
 ۲۰۲  
 ۲۰۳  
 ۲۰۴  
 ۲۰۵  
 ۲۰۶  
 ۲۰۷  
 ۲۰۸  
 ۲۰۹  
 ۲۱۰  
 ۲۱۱  
 ۲۱۲  
 ۲۱۳  
 ۲۱۴  
 ۲۱۵  
 ۲۱۶  
 ۲۱۷  
 ۲۱۸  
 ۲۱۹  
 ۲۲۰  
 ۲۲۱  
 ۲۲۲  
 ۲۲۳  
 ۲۲۴  
 ۲۲۵  
 ۲۲۶  
 ۲۲۷  
 ۲۲۸  
 ۲۲۹  
 ۲۳۰  
 ۲۳۱  
 ۲۳۲  
 ۲۳۳  
 ۲۳۴  
 ۲۳۵  
 ۲۳۶  
 ۲۳۷  
 ۲۳۸  
 ۲۳۹  
 ۲۴۰  
 ۲۴۱  
 ۲۴۲  
 ۲۴۳  
 ۲۴۴  
 ۲۴۵  
 ۲۴۶  
 ۲۴۷  
 ۲۴۸  
 ۲۴۹  
 ۲۵۰  
 ۲۵۱  
 ۲۵۲  
 ۲۵۳  
 ۲۵۴  
 ۲۵۵  
 ۲۵۶  
 ۲۵۷  
 ۲۵۸  
 ۲۵۹  
 ۲۶۰  
 ۲۶۱  
 ۲۶۲  
 ۲۶۳  
 ۲۶۴  
 ۲۶۵  
 ۲۶۶  
 ۲۶۷  
 ۲۶۸  
 ۲۶۹  
 ۲۷۰  
 ۲۷۱  
 ۲۷۲  
 ۲۷۳  
 ۲۷۴  
 ۲۷۵  
 ۲۷۶  
 ۲۷۷  
 ۲۷۸  
 ۲۷۹  
 ۲۸۰  
 ۲۸۱  
 ۲۸۲  
 ۲۸۳  
 ۲۸۴  
 ۲۸۵  
 ۲۸۶  
 ۲۸۷  
 ۲۸۸  
 ۲۸۹  
 ۲۹۰  
 ۲۹۱  
 ۲۹۲  
 ۲۹۳  
 ۲۹۴  
 ۲۹۵  
 ۲۹۶  
 ۲۹۷  
 ۲۹۸  
 ۲۹۹  
 ۳۰۰  
 ۳۰۱  
 ۳۰۲  
 ۳۰۳  
 ۳۰۴  
 ۳۰۵  
 ۳۰۶  
 ۳۰۷  
 ۳۰۸  
 ۳۰۹  
 ۳۱۰  
 ۳۱۱  
 ۳۱۲  
 ۳۱۳  
 ۳۱۴  
 ۳۱۵  
 ۳۱۶  
 ۳۱۷  
 ۳۱۸  
 ۳۱۹  
 ۳۲۰  
 ۳۲۱  
 ۳۲۲  
 ۳۲۳  
 ۳۲۴  
 ۳۲۵  
 ۳۲۶  
 ۳۲۷  
 ۳۲۸  
 ۳۲۹  
 ۳۳۰  
 ۳۳۱  
 ۳۳۲  
 ۳۳۳  
 ۳۳۴  
 ۳۳۵  
 ۳۳۶  
 ۳۳۷  
 ۳۳۸  
 ۳۳۹  
 ۳۴۰  
 ۳۴۱  
 ۳۴۲  
 ۳۴۳  
 ۳۴۴  
 ۳۴۵  
 ۳۴۶  
 ۳۴۷  
 ۳۴۸  
 ۳۴۹  
 ۳۵۰  
 ۳۵۱  
 ۳۵۲  
 ۳۵۳  
 ۳۵۴  
 ۳۵۵  
 ۳۵۶  
 ۳۵۷  
 ۳۵۸  
 ۳۵۹  
 ۳۶۰  
 ۳۶۱  
 ۳۶۲  
 ۳۶۳  
 ۳۶۴  
 ۳۶۵  
 ۳۶۶  
 ۳۶۷  
 ۳۶۸  
 ۳۶۹  
 ۳۷۰  
 ۳۷۱  
 ۳۷۲  
 ۳۷۳  
 ۳۷۴  
 ۳۷۵  
 ۳۷۶  
 ۳۷۷  
 ۳۷۸  
 ۳۷۹  
 ۳۸۰  
 ۳۸۱  
 ۳۸۲  
 ۳۸۳  
 ۳۸۴  
 ۳۸۵  
 ۳۸۶  
 ۳۸۷  
 ۳۸۸  
 ۳۸۹  
 ۳۹۰  
 ۳۹۱  
 ۳۹۲  
 ۳۹۳  
 ۳۹۴  
 ۳۹۵  
 ۳۹۶  
 ۳۹۷  
 ۳۹۸  
 ۳۹۹  
 ۴۰۰  
 ۴۰۱  
 ۴۰۲  
 ۴۰۳  
 ۴۰۴  
 ۴۰۵  
 ۴۰۶  
 ۴۰۷  
 ۴۰۸  
 ۴۰۹  
 ۴۱۰  
 ۴۱۱  
 ۴۱۲  
 ۴۱۳  
 ۴۱۴  
 ۴۱۵  
 ۴۱۶  
 ۴۱۷  
 ۴۱۸  
 ۴۱۹  
 ۴۲۰  
 ۴۲۱  
 ۴۲۲  
 ۴۲۳  
 ۴۲۴  
 ۴۲۵  
 ۴۲۶  
 ۴۲۷  
 ۴۲۸  
 ۴۲۹  
 ۴۳۰  
 ۴۳۱  
 ۴۳۲  
 ۴۳۳  
 ۴۳۴  
 ۴۳۵  
 ۴۳۶  
 ۴۳۷  
 ۴۳۸  
 ۴۳۹  
 ۴۴۰  
 ۴۴۱  
 ۴۴۲  
 ۴۴۳  
 ۴۴۴  
 ۴۴۵  
 ۴۴۶  
 ۴۴۷  
 ۴۴۸  
 ۴۴۹  
 ۴۵۰  
 ۴۵۱  
 ۴۵۲  
 ۴۵۳  
 ۴۵۴  
 ۴۵۵  
 ۴۵۶  
 ۴۵۷  
 ۴۵۸  
 ۴۵۹  
 ۴۶۰  
 ۴۶۱  
 ۴۶۲  
 ۴۶۳  
 ۴۶۴  
 ۴۶۵  
 ۴۶۶  
 ۴۶۷  
 ۴۶۸  
 ۴۶۹  
 ۴۷۰  
 ۴۷۱

افضل الزواجر  
افضل الزواجر

در عرصه‌های مختلف  
در عرصه‌های مختلف

از دوست تو اخلاصی که که در هر

وینا  
بیمار

طهر در زمينه درعالي طلبه  
بهي ان رايست حاجان طلبه

الله عز وجل  
عز وجل

ایمراصلی علیہ السلام  
علاء الدین محمد







Handwritten text in the top right margin of page 581, likely a continuation or commentary on the main text.

Main body of handwritten text on page 581, organized in two columns. The text appears to be a medical or scientific treatise.

Handwritten text in the bottom right margin of page 581, possibly a summary or additional notes.

Handwritten text in the bottom left margin of page 581, continuing the marginal notes.

Handwritten text in the top right margin of page 582, likely a continuation or commentary on the main text.

Main body of handwritten text on page 582, organized in two columns. The text appears to be a medical or scientific treatise.

Handwritten text in the bottom right margin of page 582, possibly a summary or additional notes.

Handwritten text in the bottom left margin of page 582, continuing the marginal notes.

Handwritten text in the middle left margin of page 582, possibly a section header or a specific note.











[illegible]

دختر من کیم ایمن علی کف  
بایند انون طرفه ای کیم  
کیم ایمن علی کف

میر عبد اللطیف خان شوشتری متخلص بہ حزمین

رستم بش اگر چه از دود طالع بلند  
 نونق شد که چندی لجام دل  
 روی فلک سپاه که از پیر و تن  
 دوری بکلیط که کجا که سپاه بند  
 یوسفیم چرا بسیه حال محتم  
 مرکز نزدیک است کسی کعبه از رفیع  
 آینه ام سپهر بخاکسرم نشاند  
 تا کی کنم مقام در بن خاکسیره دل  
 عاربت هم نشین روی یک رنگ  
 داغی بود یکسره دل مهر و دغا  
 بار غنیمت بر دل جان ناز داشت رو  
 باشد ز دبو غمزه ردا غمزه جان کلر  
 خون و دلم را دوش منم قوم بر کردند  
 از بس کرده ام ز رفیقان بدگنم  
 از بس کشیده ام ز دغا بشکل خطر  
 دیگر غمزه دل رم خورد و رامم  
 می نمیدانم در مینو لعلی شمشیر  
 دل بفرود و دینمه بر از عهد دیده

لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ الْحَيُّ الْقَيُّومُ  
وَيُحْيِي الْمَوْتَى وَيَرِثُ كُلَّ شَيْءٍ  
وَلَا يَلْفِظُ مِنْ قَوْلٍ إِلَّا لَدُنْ  
رَبِّهِ أَلَمْ تَكُنْ تَعْلَمُ أَنَّ  
يَوْمَ الْقِيَامَةِ إِذَا دُعِيَ النَّاسُ  
لِلْحَيَاةِ أَوْ لِلْمَوْتِ أَنَّهُمْ  
يَقُولُونَ سُبْحَانَكَ لَا تِلْكَ  
أَعْيُنُنَا وَنَظَرْنَا لَكَ وَفَاشَى  
عَنْ قُلُوبِنَا إِنَّكَ عَلِيمُ  
غُيُوبٍ

وفاکم کہ اس  
سلسلہ کے  
میں سے

[illegible]

ادارہ کتبہ جامعہ اسلامیہ

والبیضا

بسم الله الرحمن الرحيم  
الحمد لله الذي هدانا لهذا  
الذي كنا لنهتدي لہ  
لعلنا نعبدہ  
ونعرفہ

عینی غائبانہ ۶۷۰

بسم الله الرحمن الرحيم

دعای اهل بیت علیهم السلام

بسم الله الرحمن الرحيم

قصاید	مختون	عامر
	هوشت	

فَهَلْ لِي إِلَى اللَّهِ مُخْرَجٌ  
وَلَوْ أَنَّهُ رَاقِبٌ أَلَمَ يَلْمِ الْفَاسِقِينَ

من لاهل و المال التلذذ  
از اهل و مال منم خوردن و لذت بردن

لَمْ يَبْدِلْ لِلْأَوَّلِ مِنْ مَقَالِهِمْ  
وَلَمْ يَسْأَلْهُمُ عَنْ مَقَالِهِمْ

إِلَى الْإِنِّ لَمْ تَكُنْ وَتَكُنْ إِلَهُكُمْ  
تأجل كبريتهم وکبریتند بره

امیرها  
نعم خود امیرند او  
بال ابوهم

باز مردم که میدانند  
چند روز دیگر بیست است در حق سده هزار

تو در دنیا ایضا

بسم الله الرحمن الرحيم

18























فردا روز منتهی به این روز  
بسیار خوشی و شادی است  
و در این روز منتهی به این روز  
بسیار خوشی و شادی است

نصرت بحفظه افای ترا بادی	سازند در المردشت جامع
این کتاب	مستطاب
ای جوان بدو باره زان می شناسد خانه دل مسکین از غلبه پریش عابدی بیخانه میکشند تسبیح مهر بحر حبیب خود حاجی بخوانم زلف و عارض یارم کردی به پیوسته تبع ابرون او باد و چشم شهلا آن بهار حسن فرحونی را یاد کردی جمله عاشقان هر صبح سجده بر در چون و نس و دیو و دوزخ و جن هر کسی بی دارد یار فوظی دارد یوسف عزیز ز یار با تینر من زین غمی که ز دلم جدا می گردی این ملا نصیبان خیرتم غرض بر چون رسید بیکار و جمله وین این غم رسیدم به صحنه غم نصرت پریشان ای سلم سکین	ما رفیق غم بریم ای تمسک تا توانی ای دلبر پیش کن بود گفتش که ای زاهد محراب از آن تو بخردن ما بر خود نیست این منهی مسلمانی بر سر مسلمانی گر بکشم تو نمشد از طلع جل منهد بر لب بر سر بر لب این بود مسلمانی این بود فنا خوا چون رفیقوی صحرا با حریفی ز بهر سر کویای خدا تو میدانی هر زمان دگر دیدم حال بر در رخت هم چنان را تا تو بند کوه کنگر ملا که توانی رو باد و سحر آمیز کندش بهر حفظ جان خود هم توانی برد رت بنه آرد که بمانی
وله	ایضا

صعده مردم در این روز  
منتهی به این روز  
بسیار خوشی و شادی است  
و در این روز منتهی به این روز  
بسیار خوشی و شادی است

ز شوق رویت زهر خوریت  
کنند مردم سراغ کویت  
همین ز نصرت که کویت  
ایا سلیم کوی سیم



702

701







[illegible]

در کتاب نجیب السیر  
مرقوم است

ارپاخان مغول که رانده اهنر کسیر بر خانیست نشسته بود با افغان  
که سلف ایران داشت بنای حرب سوخت مسعود یک پسر محمود  
یک بلواج بخارائی که وزیر و اتابک ابو بنجر گری و در ظاهر کرم  
و دقان و اتحاد و در باطن خوست که از وضع سلطنت او آگاه بود و در  
دار السلطنه نیز نشسته مسعود یک خیمه کجوا تر بر سر سید با افغان  
بجهت خشم و شوکت او مستقلین فرستاد از آنجمله صاحب  
دیوان ابو خیمه کجست مسعود یک رسید رسم کر نش کجائی آورد  
مسعود یک فرمود صاحب دیوان توئی عرض گوئی مسعود یک  
نمیتوانی حسن و دوست خوشتر با جمله مسعود یک خدمت  
پادشاه رسیده بر رسم خول شوک آ آورده پادشاه میفرماید  
نموده مسعود یک حضرت جلوسه شرف مسعود یک دست  
پادشاه بجهت کمال اطلاع را بهم رسانیده حضرت امر مختار  
نعمه همینکه با جمله رکاب گذشت و نخواهد آن دهنای حضرت  
بعرض رسانید که صید بلام اشاره و دشمن قوی و وران کردن  
مقتضای عهد و رزم پادشاه کسی فرستاده او و طلب نمود  
یک از کمال فرست ختمید گفت فرما سلطان حضرت  
حاضر اگر جهت بخون خوب نیست پادشاه در عقاب و وار  
رسان امور و نعمت عیبات منتهات مشرب و قیام در آن

کتابخانه شخصی حضرت امام خمینی (ره)

سبقتل محمد و خدیجه و سید اوس

دستور لریا جان کتر شد بختی که در بند باری از اولاد ملایک و فرشته را  
نکاه داشته بود که بخارزد برادر او  
مشهور است که شخصی زکریا بر سرید که چه نام داری گفت عمار بن قیس  
گفت این چه بدنامی است که تو داری زیرا که اگر عین واحد  
عائی **عاد** و اگر هم سو بقتد عار و اگر لفظی کنو بجا نیست  
نا بکار **دصر** این چه بدنامیست که عالم بقتد نام تو

سبب اتصال دقل امير جمال الدين شيخ الواسحاق

اول آنکه بدین موجب امر خارج ضراب و جاسمش آید که سرحد  
محاسبه که در قواعد و مقام طائی و معنی نویده بود خوش  
و رئیس ناصر الدین و کلوی طایع آید و بولغقل آورد و در قریع  
آنکه در محله شهر محرق و امام الدین حسین وفات یافت مثل او  
بکرم و خیرات در قانس بنور آید شاه بیت سلطان اشغرا  
مولانا حافظ شیرازی رحمة الله علیه نظم کشیده در مدح او است

دریای خوف فلک و کنی ملک  
را و جملگی وجود بود که در حالت محرمه شیرا شمع ارتفاع  
و ادوا فتنه دولت بخود که فرمود تا فرزند باخ امیر  
برقرار خواهد بود فی الواقع هم چنان بود **و در نیمه** در اینک  
شکر دشم اطراف شهر بومی مر که بود و هر روز از آن جنگ بود  
مرا فرشت امیر شمع بعثت و عشرت مشغول بود تا غایتی که در آن  
که جفا مبارزی میجوید و چون دروازه موید بستان داد آمد  
و در شهر آذانه و شادانیه آنرا برآمد امیر شمع مستطیع  
بر رسید که اینچه آشوب است بعثت که قناره امیر محمد مقصود

عدد نسخ ۱۰۰  
محل نگارش قزوین  
تاریخ نگارش ۱۲۸۵  
موضوع تاریخ



[illegible]

باد اسطغان بران طاهر  
 ازینکه کس نمی نشاند  
 بغیر ازده خواجی ایام  
 بکرد دیوار خیر اند  
 کوه را آورده سلطان  
 کوه ایمنی را و فخر  
 شیری را بیلکات

در مروج الذهب  
 در مروج الذهب  
 در مروج الذهب

که انصاف مرغ پادشاه است چون مقصد نهد انصاف خورد و بقیه خود را  
ببقیه مرغ نهد انصاف مقصود است که بقیه او است به پروردگار برگرداند  
چون پسند که انصاف یکم است بجز در سبب است که او در دنیا نام  
**در تاریخ نگارستان خوانند مرقوم شده است**  
خواجگاه ابوالعباس فضل ابن احمد سمرقانی در میان یکم سلطان محمود  
سرازمی را متعین شد تا جهات او را بموصله کرده از او جدا کرد که  
در یکم چیزی نداشت سلطان فرمود که بسوزان فرم بگویند با او که در کفری  
از برای ما باقی نماند است خطبه بسوزان سلطان قسم یاد نمود خطبه  
در یکم از طاع مجوس نمود علی حواله و اندک با او در مقام قدرت بود

بهر چه بود و از آنجا  
که چون برادرش علی بن ابراهیم  
فرماندهی داشت و خود را با او میبردند  
فصل ششم در بیان طبع و خلق  
و در بیان فرزندان و عیال

[illegible]

خرای سواد عظم ملک ختا و چین است  
در تاریخ و صاف نوشته است وضع شهر چین طولانیست  
چنانکه مرت و محیط آن هزاره پست و پنج چهار فرسنگ باشد  
و سطح زمین هم روش از خشت کشته نیک است و اما کفر مردم  
از خوب از خسته تکلف تمام تا مثل مرد خسته از ازار شهرتانی  
که موضع یام بسته اند و طول معظم احوال آن سه فرسنگ است  
داده اند متحد بر شصت و چهار مایه مثلاً کل ملک و متعادل  
کان و صاف بخای که مکرر نیک باشد در روزی هفتصد و شصت  
است که بنشیند هزاره آن از بنان است در هر روز و کثرت ارباب  
حرفه تا بکثرت که صنایع صنعت ضیعت که زرگری بکثرت  
سی و در آن غریبه تعداد آید است هفتصد و شصت که هر روز هزار  
باشد و هفتصد و شصت است اشار کرده اند هفتصد و شصت

مده است چهاردهان عسکری اعلی مرتبت دارد چهارصد شهر  
شهرها دارد که کوچه تر از آنها از شهر بغداد و شیراز معظم است  
**لش جادو** با اصطلاح این بجای سیرت که بهایه و دینار باشد  
تا با لش فقره و زر با صد مثقال است باش زر موازی است  
لش جادو است مقیر بجای رسیده و درین بیوهزار دینار باش فقره  
موازی است باش جادو است و معین بود است و بیار برین مرقع و  
**سلطان محمود دغزونی** در شیرین اربع ماه عراق و انزلی عمود بر سر خود  
مسعود دلو در خان انیر احوال در ده لویج پلج در دهان نشو و دینار  
رغافله عراق زده لغوی بولشند از انچه پسرنه بجو و زال سلطان  
دو خواهی نمود سلطان گفت چون آن ولایت از ملک در دست بجو

*(Handwritten Persian text, likely a continuation of the previous page's discussion on the nature of the soul and its faculties.)*

دن میں آزادی کے لیے جدوجہد کر رہا ہے۔ یہاں پر اس کی عطا کی گئی ہے۔











دو روزی که در آنجا بودیم  
 در آنجا بودیم که در آنجا بودیم  
 در آنجا بودیم که در آنجا بودیم  
 در آنجا بودیم که در آنجا بودیم

چون از دی سوال کردند گفت  
 در آنجا بودیم که در آنجا بودیم  
 در آنجا بودیم که در آنجا بودیم  
 در آنجا بودیم که در آنجا بودیم

**چنانچه شیخ محمد بن شیخ فرمود**

با دولت که آمد بر کدزگاه  
 جوهره که بنامش کند راه  
 مهر گفت که چه که حقیقت  
 معلوم شد ما اقوام را بعضی  
 معطر بیدشت و بعضی از  
 خود دور را برگرد چون موی  
 خمار و بغیر و بعضی در برون  
 و نبودن سادگی چون موی

در آنجا بودیم که در آنجا بودیم  
 در آنجا بودیم که در آنجا بودیم  
 در آنجا بودیم که در آنجا بودیم  
 در آنجا بودیم که در آنجا بودیم

چون دست نه فرمود و فرغ  
 وین باک مختلف شد روزی  
 بهر خبر دست که دست  
 کرده است فک که در آنجا بودیم

بر غیر تا فرغ شد کیم و فرغ  
 کین بهر متفق کند روزی  
 بهر خبر دست که دست  
 کرده است فک که در آنجا بودیم

**قطعه میرزا احمد علی سلیم**

گشت خروین خوب ضرر  
 و بهر از آن جهان بزر  
 سو که را چون پروردان  
 که در آنجا بودیم که در آنجا بودیم

در آنجا بودیم که در آنجا بودیم  
 در آنجا بودیم که در آنجا بودیم  
 در آنجا بودیم که در آنجا بودیم  
 در آنجا بودیم که در آنجا بودیم







































[illegible]

بشیر بر ارشد بر حبیب  
پر سنار زاده نباید کار  
سر سازمان را فراموش  
سر رشته خویش کم کردن است  
در حسرت گفت و بر سرشت  
در از جو فکشی نهی نام آب  
سراخیم کوه کار آورد  
بغیر خورشان اگر بکزی  
و کوه سوزن ز انگشت کرد  
ز به کوه ران به بنامد غیب  
ز نایک زاده مدارد به امید  
ز به حد چشم به روی دلش  
چو پرو دلمارش چنین آفرید  
بر ز که سرا سر کفایت  
حما دار اگر باک نامری  
سبید چونیم کوه کوه سنگین

دانشوران را میزد  
همه فرزند و فرزندان او  
و از هر یکی یک سینه  
بسیار بزرگ و خوشتر  
به نام سینه کلاه برادران پادشاه  
فرستاده که اگر گفته خوار

کتاب سب و نفع فی فقه  
وللنیزه نفعی

منور و طحا

[illegible]

منوی پیر و جوان میرزا نصیر طب شیرازی  
مقام کریم خان زند نویندستان در

بر تو جانانم هر که  
 چو جمیع حیل و تدبیر  
 در راه زاری و زاری  
 بهر کس که از دست تو  
 مدد و نصرت طلب کند  
 شرف و قدر که ابد  
 بجا ماند و نماند  
 صحت و عافیت و بهشت  
 و فیض و فیروز و فیض  
 قهر و قدرت و قهر  
 و هر چه در دستان  
 است و نیست و هر چه  
 در دستان تو است  
 و هر چه در دستان  
 تو است و هر چه  
 در دستان تو است

چنانچه در این  
 کتاب مذکور است  
 که در این کتاب  
 مذکور است که  
 در این کتاب  
 مذکور است که

[illegible]

مجلس دوم از تاریخ ۱۳۰۲

المؤمنين الذين آمنوا بالله ورسوله  
والذين هم على صراط مستقيم







در این کتب که در این کتاب  
 در این کتب که در این کتاب  
 در این کتب که در این کتاب  
 در این کتب که در این کتاب

جوان گشتن که امر بر سر مستند	سخن خمش که امر بر سر مستند
که فرخ خورشید را امر شناسم	سرشت آسمان را امر شناسم
فکد را عادت و بر سر نه است	که باز آرد کمان دایم که است
بجان سرور و دوی صبا را	کران مرگ که صبا را
در بنج خاک طمس شست مباد	ششم روز از فرزانه اسناد
خمش الحان بیله در پستانه	بش خورشید طرح آستانه
بمخت خا و خاشاک کشیدی	بر آن شمشیر صده شسته جدی
خمش که بر رخسار خودی	منور از شرف و کس سر دوی
چو طرغ ز آن خراب آباد کوی	رشت دی غمزه مباد کوی
چو وقت آمد که کشتی یاور آید	کد مینیس از کلبه بر آید
در آن فرخنده جانمزل گزیند	در آن خرم سرا خوشدل نشیند
که ابرو نه کهان و افراشته شد	وز آن بر نه عجب آشفته شد
شرار در کتب در گاشنه او	کد در هم سوخت عشرت خانه او
بجا که شست و اندک زمانه	از آن جز شست و کسرت خانه
چو بدان باز بر صحن غم اندوز	گشت باز در محرق آهر جانوز
نه است اندک با کرون سبزه	نه با بر اندک از دوران کزیرد

در این کتب که در این کتاب  
 در این کتب که در این کتاب  
 در این کتب که در این کتاب  
 در این کتب که در این کتاب

در این کتب که در این کتاب  
 در این کتب که در این کتاب  
 در این کتب که در این کتاب  
 در این کتب که در این کتاب

در این کتب که در این کتاب  
 در این کتب که در این کتاب  
 در این کتب که در این کتاب  
 در این کتب که در این کتاب

در این کتب که در این کتاب  
 در این کتب که در این کتاب  
 در این کتب که در این کتاب  
 در این کتب که در این کتاب

فلک تابویش آسپار قیامت	نه امروزش چنین رخسار قیامت
نه دینم دارد نه آئین دارد	بدینما به سبب کین دارد ایزال
زبان بندم سرا با کوشش باشم	مرا بگذر تا خواهمش باشم
سخنی دارم و نه ناکلفه باید	کز نیم پیشتر گفتن فتن بد
ز قیض دم دلم را زنده کوی	نوجون از لطف خویش مژده کوی
سخنی سر کوفه خاموش نشینی	چو در باد زان از خوش نشینی
حدیث از زم و از بخانه کشتی	و نه بگذر از بنم جهان کشتی
بمهری کایدش از نه حقش یک	مخوان از باغ و درخ و شست یک
جدا بر طایر سر و پنداشت	که جابر جسم و جان بر یک جانش
در بر سر مراد اندامی گشاده	خدا در بر سر سستی نهاده
بهر شتر کد و کمر سرشته است	بهر جا کز فضا کار کشیده است
کد بر کسب با بر سر سینه	چو بر لوح ارق حریفه نوشیده
هوایس خدمت صیدان است	کسی کو خاک با بر مقبلان است
بنای کینه و دخت جمشید	نیاید در سر فرواریم مشید
نه لحن با بر نه بزم پردیز	نه کجاست بجان خوانده کشید
و نه شوق شراب و کزیرت	ز منتر کرم نور در سر شست
سراسر مفرد و غیره نیست	شرایع ده کران میخانه نیست

در این کتب که در این کتاب  
 در این کتب که در این کتاب  
 در این کتب که در این کتاب  
 در این کتب که در این کتاب

در این کتب که در این کتاب  
 در این کتب که در این کتاب  
 در این کتب که در این کتاب  
 در این کتب که در این کتاب











[illegible]

من را مکر سرش خضر نماید  
 درون لاله راد غم نماید  
 بجز تبیل سنجید ز غم نماید  
 زلف لب لببت غما نماید  
 ز زلفان کوفه خط غما نماید  
 بآن نرنگ که خرم صف داد  
 حنا آن آرت آن باخ کرم سو

که رادت گشته غم نماید  
 میان ملبدان ز غم نماید  
 بجز ز کس نظر باز نماید  
 لب و باغ خیم آب و در غم نماید  
 بر لب لببت لب شهنش  
 ندزدان را بلع سر و داد  
 صف داد آن طارستان حرم سو

له چون بر کمال بر باد فسر  
کدام ارم از باد رخی

منوی خسرو شیرین عرف شیرازی

صباحی کفش چون خنده حور  
شوق مرست ابروهای را  
سنگ بر سر و سحر ابروهای  
مهدن از شیرین و شیر خواب

که شاد مرست بود اندوه محسوس  
چشم مشتاق شرم بود و یاران  
چراغ برق کشتن شمع غنای  
گلشن را خورشید نیم کرد و شاد

چندین افسانه در این باب  
من در این باب خبری ندارم  
چندین افسانه در این باب  
من در این باب خبری ندارم

قصه از فرمان غلط  
کود اندر که حکم کردند  
تا که غلبه می نمود  
از دکان سر از درون  
خبر کان کجاست اندر  
همه میزدند و میخیزند  
نفسی سرور میبرد  
از او ای کجاست

گفت اخلاص که ماه است نه باغ  
اگر حور آید این دروازه بسته است  
نسیم از در آید ز در دیوار  
و اگر سرو نماند باغ غماز  
گر آید نامه آور مرغی از شام  
و اگر از مستون مرغی آید  
چو لعلش برسد در درفش  
صبا در زلف سبزش نه بگذارد  
ضمیمه یوسف و زلیخا  
چو دیدی سرود شاه اردشیر  
سر اسراف او می کش  
ز آسب سبز رفد رباب  
چو اسرار و غبار و گل قیغ خوشی  
سر اسیمه نذر او حق نشاند  
ضمیمه دلدار و غزل هفتاد

که در این افسانه که در کتابهای قدیم و جدید  
آن صفتی که در آن است از آنست که در آن  
نموده اند از آنست که در آنست که در آن  
و در آنست که در آنست که در آنست که در آن











بانی دولت که در این عالم  
 ازین دین و جهان بی  
 بانی دولت که در این عالم  
 ازین دین و جهان بی  
 بانی دولت که در این عالم  
 ازین دین و جهان بی

جبهه در کشیدیم و گستم چون بهوش آمدیم دیدیم ناگهان از صوامع ملکوت	خانه از رخ عشق و صفت بهوش باقی را همه خطوط و نقوش انچه در پیش خویش رسیده بود
<b>دله</b>	که یک است بهیچ جزا وحده لا اله الا هو
چشم و هوش که کجاست گرماییم عشق رو آری بر همه اهل این دین برادر	انچه نماند از دست آن بیتی همه آفاق کسنان بیتی گرماییم عشق رو آری
انچه بپند دلت همان خواهد بسر و پا بکدای کج را هم در آن بایر همه جمعی را	انچه خواهد دلت همان بیتی سر ز ملک جهان گران بیتی بای بر فرق خرقدان بیتی
هم در آن سر بر نه قومی را گاه چو دوساخ هر یک را صبر ذره که بشکاف	بر سر از عرش پادشاه بیتی بر کون استغفار بیتی آفتاب در میان بیتی
هر چه داری اگر عشق دمی	کافرم که چون زبان بیتی

بانی دولت که در این عالم  
 ازین دین و جهان بی  
 بانی دولت که در این عالم  
 ازین دین و جهان بی  
 بانی دولت که در این عالم  
 ازین دین و جهان بی

بانی دولت که در این عالم  
 ازین دین و جهان بی  
 بانی دولت که در این عالم  
 ازین دین و جهان بی  
 بانی دولت که در این عالم  
 ازین دین و جهان بی

ز آب بر یک صد هزاران بند ببراه طلب نده از عشق منو اسان عشق کما چنبد	لا اله الا هو بهر این راه توشه بردار که بخور و عقد بسوینوار
انچه از این توشه این توانم منزل ورنه مرد راه چنبد و گران ناگفت از این معرفت که کی	گرماییم عشق رو آری باز میگرد و لبست سر بخار مت خوشندش و که مدار
آزمی و جام و مطرب و ساقی قصه بشن و نغمه اسراریت ببر بر سر برار زن دانه	وزنخ و بیرون بد و زنا گرماییم عشق رو آری که بهی است سر از سر

که یک است بهیچ جزا  
وحده لا اله الا هو

<b>منوی جناب معتمد الدوله مختص شایط</b>	خواجیه که بر میخیزد خواب نه گذر و کوفه نه در و مشق بس حرا بگونه از خود غافل
باز صبح است و در آمد آفتاب نه اثر از غنچه داری نه از عشق منکر عشقی تو یعنی عاشقی	

بانی دولت که در این عالم  
 ازین دین و جهان بی  
 بانی دولت که در این عالم  
 ازین دین و جهان بی  
 بانی دولت که در این عالم  
 ازین دین و جهان بی

بانی دولت که در این عالم  
 ازین دین و جهان بی  
 بانی دولت که در این عالم  
 ازین دین و جهان بی  
 بانی دولت که در این عالم  
 ازین دین و جهان بی







نوشته است در این کتاب  
در این کتاب نوشته است  
نوشته است در این کتاب  
در این کتاب نوشته است

ما و هر دویم و حق و صل بار	کوشنا و گریه با سزار زار
اینهمه در کار خود در مانده	با بر و کشت و کشت با نده
اینهمه با یک کله در نصف سال	منده که با میده مندم خاک مال
چون که در دست نه بر شد	از وفا و کردنش زنجیر شد
خوشتر هر روز کرد و بیشتر	غزلش افزون شود و بیشتر
از وفا و حقیقت چند کرد و نش	از وفات نیست بردن کرد و نش
مسکله که بگریست در اینمستان	از وفا و در سر کشتم استخوان
بر رخم امروز می بندند در	کاش که میده استم حاس در
اینهمه مرا که شالم بر سرم	کانه بنم در کاه از یک کترم
منده چون بر شد در منده که	نه نیستن هر چند آن از منده که
خو عدت را و بنم افاده که	میده مندمش سر خط ازاده که
نه میده مندمش زاف و نش	بفر و نش مندمش زاف و نش
و که این مندمش بر سرم چند	دوست را و نش مندمش می کنند
از رخ و کار منم در روزگار	اسمندان بگریست و عجب
ندت سر کشند در روزگار	رنجها بر دم زبیر اسنان

نوشته است در این کتاب  
در این کتاب نوشته است  
نوشته است در این کتاب  
در این کتاب نوشته است

نوشته است در این کتاب  
در این کتاب نوشته است  
نوشته است در این کتاب  
در این کتاب نوشته است

چشم اخگر بود و دنبال ما	بو کردن در کین حال ما
روزگار انداخت ما را در بر	عجب غزلت کرد چون در با اثر
با رخم بوجم و لبوزان جمع	شام چشون رشتنم نشامع
در بدر هر یک چه اوران فزان	صبح کردم از جگر آستان
هم نفس با بد و آه و فغان	هم یک عمر گشت در راه آستان
از شگاف خنده منم نفس	همچو آن میده که با جام موس
میکنند سیر و فزان یک کل	شسته است آرزو از جگر و کل
حال هر یک ابدانم افند	راضیم از کمر بوی اختر اگر
هر یک از یاران کجا افاده اند	که از آن شیرازه ناهاده اند
آه و او بلا حقا لا یطاق	آه و استوفاء منم ذکر الحراق
خامه و شکر کجاء اینم سیاق	آه و افشونه منم نش افغانی
نغمه نرزد و بنم و در بر اق	نه سواران از کج و اشتیاق
نا تو بوجم شیخ در دشتیاق	سینه خواهم شرمه شرمه افغان
در نفسی از شیان افاده	ای بیرون از فغان افاده

نوشته است در این کتاب  
در این کتاب نوشته است  
نوشته است در این کتاب  
در این کتاب نوشته است







قطعه

دعا علی لابن داود  
او ایام خجسته  
کشف کجاست  
دوم و دوم  
نارنگه  
چون نیکو  
لاغر اندام  
کرم

خار و درد منش آید بکشد	بر کلاه در پایش بکشد
گفت عارفم یاران بهمنی	رو بمرغان کرد عداوت بدنی
لکب جان غمرو جان شنا	کار ما سهرت اگر رشتم ما
کلر خان جان شاد و بلبلا	خار و بوی رشتم از میان
جان این غمخواران و جان تو	باغبان دست من و دانا تو
اولا البته یاد من کنید	بلبلا جان من حلقه بلبون کنید
غنج شکفته بر سر نیکوید	از هر سر خنجر من یاد آورید
در میان خاک و خنجر غنچه	هر کی بلند بخت دیدید
بعد از آنش گذرانید امری	میر منش خنجر از غلام
قدر مردان و قدر مردی	کمانچه که میگویند من یک
ایکه مرید بد دعا را اثر	امیده دارد بر شبنم ز به سحر
منزل و ماه امری اواره	چاره ساز کار عمری رده
چاره بخت بهر خبر مرگ نیست	این خنجر من هر شای و کز نیست
دو سوار خلق اگر در تو خوش	جمله صورت است منم و اگر خوش

مطلع از جوار طول کلام	از اسب زخمی
در این کلام	باز کلام

سیر در دله بهر چه  
کشتن زار دله بهر چه  
کشتن زار دله بهر چه  
کشتن زار دله بهر چه  
کشتن زار دله بهر چه  
کشتن زار دله بهر چه  
کشتن زار دله بهر چه  
کشتن زار دله بهر چه  
کشتن زار دله بهر چه  
کشتن زار دله بهر چه

اندری الوقت فین خانه از بهشت است  
شباب و مردم شکر گوای شده جمع است  
که لم یخترهم لای خیر احدی  
مهرش موی بر فست

دوم و دوم  
نارنگه  
چون نیکو  
لاغر اندام  
کرم

سرا پای مهری عرب

ارست جا کج شیرین حرکات	جلوه ناز تو چون آب حیات
و ده جلوه دم آموختن	موج مد شهر آموختن طایف
مرا کشف اوه سروش شنید	ندد فدو سرو آزاد
و ده قدمیت ارباب کرم	شاخ کدس و رول خدارم
چون سهرت سر لب موی سیاه	رخ از کشته نمودار چو ماه
و چرخ دارد از ایند	گر نیکو خیمه بر آید لب
شانه رفیق نواز آب حیات	بدو که کشف رول و غلات
فرق چه رکنه کلک تجریر	بدول نقره و غیر تجریر
آمده تا کثرت زلف نرینه	خیم بچم حلقه کشف می کنند
و ده جلوه سر زلف چو غم	همه سر رشته بداد و غم
در رمیت از غم کبوی رسا	هر قدم خاک نشین سدا
و ده کبویت من آه چو سو	موج غنچه شده منش کبوی
کلر خجرات افسرد حشر	ببید از آنش تو سوخته
و ده چرخاره رخ جانی فرد	مهرتا بنده صباغ نور روز
چون بخت احسن زلال	شده لیریز من خنجر و لال

دوم و دوم  
نارنگه  
چون نیکو  
لاغر اندام  
کرم

دوم و دوم  
نارنگه  
چون نیکو  
لاغر اندام  
کرم

دوم و دوم  
نارنگه  
چون نیکو  
لاغر اندام  
کرم

کوتاه نشسته

افزودن بار ویدی مهری

یک کج خنجر علا قش طلا

یک کج خنجر علا قش طلا

عمریک اندر نظر برایت

عمریک اندر نظر برایت



















بهره داری از این که در این دنیا  
 بهر چه داری از این که در این دنیا  
 بهر چه داری از این که در این دنیا  
 بهر چه داری از این که در این دنیا

که میجویم رخسار آشنای	خداست پس چون هر ناهدا
عطر او کند چون خون حیات	صدف انان دهد آفتاب دندان
قند لبش از لطفش آید از او	زبان را دانه مرغی موج
سحر لطفش از لطفش آید از او	بخارستان مایه میسر آب
چو کوهر را عصمت دید آری	مدت لبش سپرده برده داری
بجو از بر تو لطفش کرد آب	جراح چشم مایه روشن از آب
لج غم خاطر فریادش دارد	که او از رخ غم نمیشود دارد
فراغت چون مراد کار را نیست	رسمیاب جهانم به نثار نیست
جفا نمیشد بد با خان و دانت	جراح خانه چشم به میان است
زسان من از حاضر هوای	ز موج افتاده نفس بویای
چرا بر از لبه سبزه مظهر حال	زوریا بدم آید بغیر مال
ز فقرم آب بارید لب و جوی	که بر دریا زنده چشم موج بهلو
زوریا بدم آیم در سونیت	سر و کارم بجز با آید نیست
صدف نبود که مرصی بگرد آب	هنامان خست خست لب و آب
باین طرح کلام از مرص دندان	نگردم نیز بر جوارسوان
بپوشید که بکین هم دهنم سو	مرصیان و دهن رخت همان سو
ز خنده خنک انداز از آه	که دارد در شکم طغیان غوار
نگردم خضر راه بنوا	طبع را چنان سلام روستای

که در این دنیا بهر چه داری  
 که در این دنیا بهر چه داری  
 که در این دنیا بهر چه داری  
 که در این دنیا بهر چه داری

بهره داری از این که در این دنیا  
 بهر چه داری از این که در این دنیا  
 بهر چه داری از این که در این دنیا  
 بهر چه داری از این که در این دنیا

که مرا رود این دریا بر سر	بچشم خبر از ره
غنی چشم سینه مایه نمودار	شدار آن آب بعد از موج بهار
که کشتی باره می آورد آب	بکشم بار فنی خوشتر متاب
که آب کشیده بر روی خورشید	کشیده خشت بیرون جان بهر
چو کوهرش بداد کشتی بر ارم	مدت و بازون بهمت کهریم
که جاسک کشیده خاک آب	و همیشه جای دغا که در صبا آب
که فیش سرده عاشقانه	شماران کرد کشتی ارادانه
نغمه نغمه پس چون مایه انش	غزل بیرون آید که نیست
در آرد ویم با چند نغمه تنافس	چو عکس آفتاب از موج آتش
خروشان آخری از موج آید	غالبان شد با وج افش می
غنی به چون مدسار نازک	ز خبر چون بر کشتی بسیار نازک
بهر که عاشقان زلفش بهر کوش	بنور شر خط نرسد در بنا کوش
چرا سر موج در زنجیر خانه	ضم از لطف آرد در میان
سر و لبش بود رنگ زنده خانه	سر و کوم لطف از مهر خانه
که رستم در کنارش چون تیان	شدم نرو فک آن دل خسته گریان
حجاب کما غمور لبش کفایت	ز زلفش جبینش خبر موج بنمود
در غایت آب برکت آفتاب	نغمه سر نغمه به چون سبوی

که در این دنیا بهر چه داری  
 که در این دنیا بهر چه داری  
 که در این دنیا بهر چه داری  
 که در این دنیا بهر چه داری







[illegible]

قصه را گوش از ما بیشتر بود  
 نه گشتی راجحان جنب میراند  
 مانده که سستی علی شد مرقت  
 خواند آنکه مرگش سر به کرد  
 از آن ده نیرمید شد سیاهی  
 عیان بود از روی و بار او غم  
 نیز زد یک سر چون رسیدیم  
 و در آن سر حد کینه برانته نمود  
 خرابه بر دوشی نو غم فزوده  
 بجای مانده از آن ویرانه اسار  
 شده مشهور از ما با بای  
 گشته بخت با تیر او  
 غمبازد حوادث چون دیر پیش  
 کردند سائے آن گفته دیوار  
 جود ام از رخنه ما رسیده او  
 چو از نا تیر رخ کینه عیان  
 ز شوخ زانم آن نیرنگ نقشلم

افند و نیکوکاران را بپوشید  
از این روز که از دنیا رفته اند

منتهی  
موس در ایران دولتی  
از دور به سکه در  
بودن ایشان بود  
چو منتهی  
نست

کتابخانه  
موزه و مرکز اسناد  
سازمان اسناد و کتابخانه ملی جمهوری اسلامی ایران

فراوانی نشان میدیم  
که از این ملک که در دست  
است به ما رسیده است

که ایام پرش فی سر آمد  
چونام کوهر و دریا شنیدند  
بگریختند از کینه کوهر  
زبان رس ختم چون شعله کوش  
کنودم پیش آن آتش پیش  
ازین صوم که رلب آذر لب  
چنان جند از جای اهل عالم  
تافتا بر حرم مردم غلو کوه  
روان از ده غلاتی رود صحرا  
ندید کس زیر چرخ حلاب  
زیل باران عالم خند و خنیر  
سبه پوشش روانه فوج در فوج  
بدر در پیش پیش مقبره ان  
کشید مادر رخسار پر در پیش  
سنان کوراد بکانه و خوش  
پیش خطران وقتی رسیدند

بگویند که خود را با یکدیگر  
زین جهت از کوه غدا  
که از کوه غدا  
چون از کوه غدا  
ز کوه غدا

نیز از طرف دیگر  
تاریخ این کتاب  
نصفی برهمنه  
در این کتاب  
باز از طرف دیگر

کمال ادب و ادب کو



























































انصاف ده ای ملک منافع	خورشید جهان به از مطلع رخ	لهر لب بند است شهری بنیاد	بهر لب بر از و عادت دیگر کرد
تا زین دو که ام خوشتر کرد خسترام	یا ماه جهان کیم از لب شام	کشتاب در دخیای دیگر بنیاد	اکسندر در پیش محمد او باد

بکفایت جان مسکینان  
بکفایت جان مسکینان  
بکفایت جان مسکینان  
بکفایت جان مسکینان  
بکفایت جان مسکینان  
بکفایت جان مسکینان  
بکفایت جان مسکینان  
بکفایت جان مسکینان  
بکفایت جان مسکینان  
بکفایت جان مسکینان

دل به بید آید جان از ملک	که تواند زدن در کار خنک
اگر این جان و داری مایوس	و گرنه بای بر از و رخ نیل
بکفایت جان مسکینان	وجود غرض غرض غرض است
بجهت کار جورت امتحان بود	دل را ناب و جان را نون باد
اگر بر سر زنه میخ سبزم	مبادا قوت با کسیرم
مرا از آکنه نامیوانه	وفا دارم برین سخت جان
دل و جان کوم از نون باد	که برق این مهدیم شد به نور
نبایان کوره در منی غم	که تا پنی جو بولاد است جانم
بکفایت جان مسکینان	که از سختی بازم میبکشی یاد
جو خوی کرم اسلی بر فرزد	اگر با قوت هم بید لبوزد
جوابی که کم کفایتش آلود	که امیک جان برابر از زمین بود
در آن واد که مهدیم کلام	هم بید جان کس او بود نام
مزد و مبدون مبدون جان	و کرم جان را که خواهد جان جان
نگر لب کفایتی مبدون جان	کفایتی که حرف کفایت جان
بکفایت جان مسکینان	بکفایت جان مسکینان

عاقبت خوش است

بکفایت جان مسکینان  
بکفایت جان مسکینان  
بکفایت جان مسکینان  
بکفایت جان مسکینان  
بکفایت جان مسکینان  
بکفایت جان مسکینان  
بکفایت جان مسکینان  
بکفایت جان مسکینان  
بکفایت جان مسکینان  
بکفایت جان مسکینان

بکفایت جان مسکینان  
بکفایت جان مسکینان  
بکفایت جان مسکینان  
بکفایت جان مسکینان  
بکفایت جان مسکینان  
بکفایت جان مسکینان  
بکفایت جان مسکینان  
بکفایت جان مسکینان  
بکفایت جان مسکینان  
بکفایت جان مسکینان

بکفایت جان مسکینان	بکفایت جان مسکینان
بکفایت جان مسکینان	بکفایت جان مسکینان
بکفایت جان مسکینان	بکفایت جان مسکینان
بکفایت جان مسکینان	بکفایت جان مسکینان
بکفایت جان مسکینان	بکفایت جان مسکینان
بکفایت جان مسکینان	بکفایت جان مسکینان
بکفایت جان مسکینان	بکفایت جان مسکینان
بکفایت جان مسکینان	بکفایت جان مسکینان
بکفایت جان مسکینان	بکفایت جان مسکینان
بکفایت جان مسکینان	بکفایت جان مسکینان

بکفایت جان مسکینان  
بکفایت جان مسکینان  
بکفایت جان مسکینان  
بکفایت جان مسکینان  
بکفایت جان مسکینان  
بکفایت جان مسکینان  
بکفایت جان مسکینان  
بکفایت جان مسکینان  
بکفایت جان مسکینان  
بکفایت جان مسکینان

مستقیم



<p>درد از تنگی عروق و تنگی جوان از تنگی عروق و تنگی کلیه از تنگی عروق و تنگی جگر از تنگی عروق و تنگی مغز از تنگی عروق و تنگی قلب از تنگی عروق و تنگی کبد از تنگی عروق و تنگی طحال از تنگی عروق و تنگی معه از تنگی عروق و تنگی فم از تنگی عروق و تنگی بلع از تنگی عروق و تنگی حنجره از تنگی عروق و تنگی ریه از تنگی عروق و تنگی معه از تنگی عروق و تنگی فم از تنگی عروق و تنگی بلع از تنگی عروق و تنگی حنجره از تنگی عروق و تنگی ریه از تنگی عروق و تنگی</p>	
<p><b>مختص کمالات خضر و شیرین نظامی</b> با سحر و کفر از طهر و زهر از سلطان سلجوقی مراجه ابو الفتح خضر و شیرین نظامی هوالمسما</p>	
<p><b>برون خرد و غایب بود از شیرین بخت و دلشاد و وفه درستان</b></p>	
<p>ملک دهنده بود ازای پر نور کجاست خوانده کرد مشغول چونها ماند ماه سرد بالا چنگ آمد سببی از تنگی حال شب نره چو کوه تراغ بر سر شبی دم سرد و چون دهر بر سر کشیده در غنای بنی سپاهی دل زن رازده بر دستها مار خداوه پستان را چه کبل نیست</p>	<p>که غم برد از شیرین بخت زنده از ترک آن لولولا که بخت بود مانند یک سال کران جنبش چو تراغ کوه بر سر برآت آورده از شیرین بخت بر دستها مار و تراغ بر سر کوبیده در غنای بنی سپاهی دل زن رازده بر دستها مار خداوه پستان را چه کبل نیست</p>
<p>خود را ببرد از تنگی عروق و تنگی جوان از تنگی عروق و تنگی کلیه از تنگی عروق و تنگی جگر از تنگی عروق و تنگی مغز از تنگی عروق و تنگی قلب از تنگی عروق و تنگی کبد از تنگی عروق و تنگی طحال از تنگی عروق و تنگی معه از تنگی عروق و تنگی فم از تنگی عروق و تنگی بلع از تنگی عروق و تنگی حنجره از تنگی عروق و تنگی ریه از تنگی عروق و تنگی معه از تنگی عروق و تنگی فم از تنگی عروق و تنگی بلع از تنگی عروق و تنگی حنجره از تنگی عروق و تنگی ریه از تنگی عروق و تنگی</p>	

<p>درد از تنگی عروق و تنگی جوان از تنگی عروق و تنگی کلیه از تنگی عروق و تنگی جگر از تنگی عروق و تنگی مغز از تنگی عروق و تنگی قلب از تنگی عروق و تنگی کبد از تنگی عروق و تنگی طحال از تنگی عروق و تنگی معه از تنگی عروق و تنگی فم از تنگی عروق و تنگی بلع از تنگی عروق و تنگی حنجره از تنگی عروق و تنگی ریه از تنگی عروق و تنگی معه از تنگی عروق و تنگی فم از تنگی عروق و تنگی بلع از تنگی عروق و تنگی حنجره از تنگی عروق و تنگی ریه از تنگی عروق و تنگی</p>	
<p><b>مختص کمالات خضر و شیرین نظامی</b> با سحر و کفر از طهر و زهر از سلطان سلجوقی مراجه ابو الفتح خضر و شیرین نظامی هوالمسما</p>	
<p><b>برون خرد و غایب بود از شیرین بخت و دلشاد و وفه درستان</b></p>	
<p>ملک دهنده بود ازای پر نور کجاست خوانده کرد مشغول چونها ماند ماه سرد بالا چنگ آمد سببی از تنگی حال شب نره چو کوه تراغ بر سر شبی دم سرد و چون دهر بر سر کشیده در غنای بنی سپاهی دل زن رازده بر دستها مار خداوه پستان را چه کبل نیست</p>	<p>که غم برد از شیرین بخت زنده از ترک آن لولولا که بخت بود مانند یک سال کران جنبش چو تراغ کوه بر سر برآت آورده از شیرین بخت بر دستها مار و تراغ بر سر کوبیده در غنای بنی سپاهی دل زن رازده بر دستها مار خداوه پستان را چه کبل نیست</p>
<p>خود را ببرد از تنگی عروق و تنگی جوان از تنگی عروق و تنگی کلیه از تنگی عروق و تنگی جگر از تنگی عروق و تنگی مغز از تنگی عروق و تنگی قلب از تنگی عروق و تنگی کبد از تنگی عروق و تنگی طحال از تنگی عروق و تنگی معه از تنگی عروق و تنگی فم از تنگی عروق و تنگی بلع از تنگی عروق و تنگی حنجره از تنگی عروق و تنگی ریه از تنگی عروق و تنگی معه از تنگی عروق و تنگی فم از تنگی عروق و تنگی بلع از تنگی عروق و تنگی حنجره از تنگی عروق و تنگی ریه از تنگی عروق و تنگی</p>	























<p>فصلی در بیان سبب و اثر در بیان سبب و اثر در بیان سبب و اثر در بیان سبب و اثر</p>	<p>در بیان سبب و اثر در بیان سبب و اثر در بیان سبب و اثر در بیان سبب و اثر</p>	<p>در بیان سبب و اثر در بیان سبب و اثر در بیان سبب و اثر در بیان سبب و اثر</p>
<p>سید و پس دهد سبب بپایان دل بسنم و صد جان به بخشم در انکسین صد چون اوست قوس غبار از نار بسنم بر دور که او از کبری آید از پس بهوسته دل نوازی نیز دایم ز نرکان من حشمتی کوه ام بشیرا که در انجمن سازم نومرد از انهن نامور گیرد و فایه بوسه در جهان فرم شد دری در خضم دارم صد آرم سر زلفم همان دامن کش است سگر در دامن با دامن برینم همان عاشق کسی عاقل فرستم بزرگ نیکی فرود آمدن را تا لایه بچون بر که دست</p>	<p>چو سبب رخ نفهم بر دست نشان بهر دگر لب دندان به بخشم مبار نکشت گشت شد در کوه بهشت از قهرم دار دلی فور نبرد نار بسنم مرا کس بغیرد کرم تر که دلسنم ز بس کا و رده ام در چشمها نور جو بره منک را بخیر سازم جو بعلم بر شکر ماورد کرد شکر همیره دندان فرم شد جهان ما دارم صد جهان شرم لب بعلم همان شکر کن است ز خوشی نفع که مرد جام برینم اگر چه نار بسین گشت سپیم رغم روزیکه بغیرد جهان را از شعله که هست ارم نکس است</p>	<p>در بیان سبب و اثر در بیان سبب و اثر در بیان سبب و اثر در بیان سبب و اثر</p>
<p>در بیان سبب و اثر در بیان سبب و اثر در بیان سبب و اثر در بیان سبب و اثر</p>	<p>در بیان سبب و اثر در بیان سبب و اثر در بیان سبب و اثر در بیان سبب و اثر</p>	<p>در بیان سبب و اثر در بیان سبب و اثر در بیان سبب و اثر در بیان سبب و اثر</p>

<p>در بیان سبب و اثر در بیان سبب و اثر در بیان سبب و اثر در بیان سبب و اثر</p>	<p>در بیان سبب و اثر در بیان سبب و اثر در بیان سبب و اثر در بیان سبب و اثر</p>	<p>در بیان سبب و اثر در بیان سبب و اثر در بیان سبب و اثر در بیان سبب و اثر</p>
<p>که خرمای لب را نکند بسند بخرم کربا قیلر ضرر و شنی مپس در خود که خود پانی خرمگاه که زخم چشم خود را نکند رسی و طهت چون ارم زان ناپیدا سگر مولا و مولا زاده قوا طبر ز را دهنه پر آب کرد بصورتهای مؤخر جان در آرد کند در دام از آن دندان و فام بدین خون مزه و میکنای و کمر شربتی آخر سگرت کو نفاق آمیز و غدیری خند نیای در کرم که را صد میزارم کم در خاک که در خون فشان بتنی یا بنجر چون زهر دادن</p>	<p>رطب با سخوان آندم شکند اگر از سوی خود غیر خروشی بدین خوی که در لب شک است مبادا چشم کسی بر خوی خویش ارم را که روت کلبه است قمر و بکوه دل داده قوا کلت چون بشکریم خواب کرد بهر مجلس که شدت خون بر آرد صد خیزار کشید کام ناکام مربا آخر جو برض با دشت می اگر شایسته کومت کو را که خنک راه صلح بکشد نه بد کفتم نه بد کومت بکارم پس نه جفا بر نه و اندن بیشتری صلا در شهر دادن</p>	<p>در بیان سبب و اثر در بیان سبب و اثر در بیان سبب و اثر در بیان سبب و اثر</p>
<p>در بیان سبب و اثر در بیان سبب و اثر در بیان سبب و اثر در بیان سبب و اثر</p>	<p>در بیان سبب و اثر در بیان سبب و اثر در بیان سبب و اثر در بیان سبب و اثر</p>	<p>در بیان سبب و اثر در بیان سبب و اثر در بیان سبب و اثر در بیان سبب و اثر</p>











کلمه خوشی را هر که از آب  
 چه کارها کند که کار او تمام  
 چو دیرت بسنم از منار کنی  
 اگر خواهی حسابم را در کمر کنی  
 که بیکای زبانی ملاط  
 نخواهی که بریم در خانه خویش  
 بدینچه راه کدام دانه شدن باز  
 به او نه فراموشی کنم دست  
 به جلاست که نوین کنم جام  
 ز شیرین بهر بردم یکبار  
 نه بدینچه با او میگویم نوکس  
 دلم در بار کشی کارزار است

نوانه بر کشید ابروی منجاب  
 بدینچه روانه چون بخت بهادرم  
 زهم نزدیک شد و باز کنی  
 ره نزدیک از نزدیک تر کنی  
 خرسیم بر کمر کنی خانه خانه  
 مبارکباد و گریه راه در پیش  
 چنان که اول زدم دانه شدن باز  
 ز جام رخ و گریه شوم منت  
 کجاست که شیرین کنم کام  
 شکرانم است از دگر بار  
 به نغمه شیرین که کنم کوس  
 سخن کوتاه شد منزل را داد است

**پایستخ دادن شیرین خسر و دل**

بخت شمره نوین منجاب  
 که دایم شهر بار کامران باش  
 ازین راه بوی که داد و داد باش  
 به صاحب دلی صاحبان باش

آن روز که کشتی به دریا  
 چو بار بار به دریا  
 در آن روز که کشتی به دریا  
 چو بار بار به دریا

کلمه خوشی را هر که از آب  
 چه کارها کند که کار او تمام  
 چو دیرت بسنم از منار کنی  
 اگر خواهی حسابم را در کمر کنی  
 که بیکای زبانی ملاط  
 نخواهی که بریم در خانه خویش  
 بدینچه راه کدام دانه شدن باز  
 به او نه فراموشی کنم دست  
 به جلاست که نوین کنم جام  
 ز شیرین بهر بردم یکبار  
 نه بدینچه با او میگویم نوکس  
 دلم در بار کشی کارزار است

شکر گفت ربت چون منجاب  
 سخنم که زبانی و بخت گوشت  
 سخنم که زبانی و بخت گوشت  
 چو زبانی و بخت گوشت  
 قرار کار را در راه دیر  
 سخنم که زبانی و بخت گوشت  
 در زبانی و بخت گوشت  
 سر و شکست نام و شکست نام  
 سخنم که زبانی و بخت گوشت  
 سخنم که زبانی و بخت گوشت  
 عروسی را چو منجاب  
 به بین در یک بردم بوشم  
 به چرخه ران پی که به خود  
 تا به غیر بنم پی که چون است  
 مرد خدی که بنم زبانی و بخت

آن روز که کشتی به دریا  
 چو بار بار به دریا  
 در آن روز که کشتی به دریا  
 چو بار بار به دریا











اینکه در اندک وقت  
 مراد کا لبه بهمت غلبه  
 اگر با دقت بل خنجر  
 و در سراسر کینه  
 فزون که در کینه  
 فزون که در کینه

بدان زند که هرگز او نمیرد  
 بهار امان که هرگز او  
 که به کاین اگر چه با پیش  
 به پیش خدی خسرو روی فرست  
 شبها نمکام کاموی خنجر کرد

**نخستین دفعه خسرو از در قصر شیرین**

هر از آمو بره لبها بر آبر  
 ملک چون آمو نامه دریده  
 ز هر سو قطره بارش باران  
 بزیر خسرو از برف دم ریز  
 ز با نس موم شد در هیچ ردی  
 لبی کوشید ناصحت گفتار  
 بغیرش که هر دم تر تر شو  
 چو ماهی زان لب بگو بگشت  
 فرس برانه چون بیا ز خیران

ساز از او مشت به دست  
 ندیم و جبهه او را در دست  
 صفت بران سواد و سواد  
 زوی بر لب سواد و سواد  
 و سواد و سواد

اینکه در اندک وقت  
 مراد کا لبه بهمت غلبه  
 اگر با دقت بل خنجر  
 و در سراسر کینه  
 فزون که در کینه  
 فزون که در کینه

دلش دای که شیرین همان است  
 که شیرین که سر سبک دارد  
 اگر که هست شیرین است معذور  
 ملک چون جابر غلبه ویدار غبار  
 شکایت کرد با شپور لبها

**شکایت کردن خسرو از شیرین بشاپور**

که دیدی که گزنی آشوب باغ  
 چه به لهر غنچه آن به خدا ترس  
 که چندی زدن شمشیر نهادم  
 نیر بر بارون کشتی میزد  
 نه از سرمانو از شمشیر گزشت  
 ز با نس سر بر تیر و تیر بود  
 بی شدی غایب یار با یار  
 سخنها خوشی زهر رسم راهی  
 لبه روشتا هم نجشید

دلی که از زاری بر کاغذ  
 طغیان غنچه از لبه یار  
 دلی که از زاری بر کاغذ  
 طغیان غنچه از لبه یار  
 دلی که از زاری بر کاغذ

اینکه در اندک وقت  
 مراد کا لبه بهمت غلبه  
 اگر با دقت بل خنجر  
 و در سراسر کینه  
 فزون که در کینه  
 فزون که در کینه

دلی که از زاری بر کاغذ  
 طغیان غنچه از لبه یار  
 دلی که از زاری بر کاغذ  
 طغیان غنچه از لبه یار  
 دلی که از زاری بر کاغذ

دلی که از زاری بر کاغذ  
 طغیان غنچه از لبه یار  
 دلی که از زاری بر کاغذ  
 طغیان غنچه از لبه یار  
 دلی که از زاری بر کاغذ



و کفران استغفار و توبه  
که از او جدا کردی  
خداوند به او  
گناه را بخشد  
و او را در جنت  
قرار دهد

[illegible][illegible]

نقار در دره بارک  
خدا را در زینت  
جهان می کشد  
سبب کرده خردی  
تا بین خلکان راه برده  
به سبب برین شکر  
جهان را به خرد  
مردگار خرد

<p>میدم منت کین محنت سرا به          بدینم دنده ملک اش و میکرد          ز خلت بر رخ نشال میزد          بدینم تدبیرش پور غمزمند</p>	<p>پاسخ دادن شبانوار          همان صاحب سخنم بر کنش          که چون بن شد شیرین گفت          نزه بر نوک ن منت میزد          هوار ایسته کرد آناه بریان          ز نرکان خون به انداز میراند          چو مرغ غم گشت افغان غمزان          سر آن بهتر که در شمع بای دارد          حوا از مفاقی شویده هر گشت          بلبلگون بر کشید آن گفت ملک          برون آمد بر آن خوش محبته          به یک چون پلار ابرو سنی</p>
<p>مرادش بدینم زدوی بر آید          خراب را بر نخی آید میکرد          حوا حاضر میگشت اوفال میزد          دل خسرو را آورد از چنبد</p>	<p>خسرو پرویز را          چنین آگاه کرد از ضرورت حال          بدل بر میزد از سنگی و سنگ          ز دست خویش بر سرش میزد          زمین را آب او از چشم گریان          بهر نوک سرشک نازه میراند          ز نرکی بر سیم سیمای نرزان          دل آن بهتر که دل بر جاد دارد          وز آن گستاخ رو نهی محبت          فرس کلگون و آب ده کلکند          چو آینه بر سر آئین نشسته          شب یک چنین فحاش میسوزنی</p>

زبان اهادہ مستجاب  
مہر انبیاں خود مستجاب  
حاصلی کی مستجاب  
زبان پہنچان وید  
جنبہ اہل

بهر کس که در این نظاره کردن  
 غیبی نیست غفلت دارد کردن  
 از راه ملک جبرئیل  
 که هر که بخواهد از او  
 باقی نماند

در آن بنامه مهر  
بگویند که مولی  
باز آنکه ای  
بدر کمال کی  
یکی که نمی  
که بر این پایه  
دلدار که افتاده



بسم الله الرحمن الرحيم  
الحمد لله رب العالمين  
والصلاة والسلام على  
سيدنا محمد وآله الطيبين  
الطاهرين

بسم الله الرحمن الرحيم  
الحمد لله رب العالمين  
والصلاة والسلام على  
سيدنا محمد وآله الطيبين  
الطاهرين

چو کج وید ویرا بولیش	سبک جو را بگلو اندر آخت
عجب ویرا نش بورا پیش	خراش کرد کرد و رویش
نظر خیر جهان زنی زد	کله را آسمان سر بر زمین زد
به پرسیدش چو افتادش	که ما را تو باشد خاک یا لب
پری بگر نوازشها نمودش	بر سحر ما و مانا طبعی نمودش
گرفت دست و بگرفتش	حکایت کرد ما و قصه خویش
از آن سخن و نوا و آه نمود	خجسته کشی بشنا نمود
وزان چنانها خام کشی	سینه چون مرغ به شکم کشی
نمود آنکه چو خنده با برآید	دل و در بند غم بکار ماند
چنان در کار خویش چاره کشم	زمنزله های صبر اواره کشم
وزان میاره که کوه و دیری	کند وقت حرارت کور سیری
نوروت بین که قدر صدا داند	مراد است بدخواهی نیکنند
چو این بر خسته مرحوب آمد	بگم راه آمد است آمد
کنون جو را بنویسم کوم	من جو را بنویسم کوم
در چینه ارم و در بند آرم	بر آور آنکه چینه آرم
کاش بخواهم بر او نشانی کرد	جهان او از نو نشانی کرد

بسم الله الرحمن الرحيم  
الحمد لله رب العالمين  
والصلاة والسلام على  
سيدنا محمد وآله الطيبين  
الطاهرين

بسم الله الرحمن الرحيم  
الحمد لله رب العالمين  
والصلاة والسلام على  
سيدنا محمد وآله الطيبين  
الطاهرين

رمانه شمع را میگردوش	رمانه طوف میزد کرد و کشتن
نخواب خوش در آمد ناگهان	چپس افروخته خیمه خفت ماه
سندش کوه برین پور لپار	که اسر خفته و بخت نویدار
با قبل تو خواب خوب دیدم	کران سادی بکشتن سر کشیدم
چنان دیدم که اندر خیمه باغی	مدت آورد مر و دش چرخ
چراغ نور بود شمع مهتاب	بکنر تیر تا چون شد باغ
بنچهرش زبان بکشد و لپور	که چشمت روشن میاید از آن نور
روز آورد خدا این سره شب	بگری در کنان آن نور شب
بیا رانیم هوا مجلس نو	بیا و جانغری هر کس نو
چو از مشرق برآید چشمه نو	برایگر در دریا کرد کافور
می کافور کون در جام بریزم	و زین بر دیا بکشتی بریزم
رخ شاه از طرب چو لب کشد	چو تر کشی رخ شاه چو لب کشد
سحر که چون رود و نام حشید	زمین بوسید و نور باغ حشید
برآمد زدی از مشرق بکشد	عروس صبح از نور بکشد

بسم الله الرحمن الرحيم  
الحمد لله رب العالمين  
والصلاة والسلام على  
سيدنا محمد وآله الطيبين  
الطاهرين

بسم الله الرحمن الرحيم  
الحمد لله رب العالمين  
والصلاة والسلام على  
سيدنا محمد وآله الطيبين  
الطاهرين

بسم الله الرحمن الرحيم  
الحمد لله رب العالمين  
والصلاة والسلام على  
سيدنا محمد وآله الطيبين  
الطاهرين











مسکون شد که سلامت ما را درون پنج ترک دنیا کرده  
 اینست طرفی باینست ما را یعنی بر سر کلون گشتی رفته اند  
 که هر چه در عالم هست در دوزخ قرار دارد  
 هر طرفی که میگردم آنجاست

اینست طرفی باینست ما را  
 یعنی بر سر کلون گشتی رفته اند  
 که هر چه در عالم هست در دوزخ قرار دارد  
 هر طرفی که میگردم آنجاست

دو عالم در یک دره من که کعبه بهشت در کعبه مبارک است در دوزخ شغلی بایم آن جبهه کم که کیش در آمد کوس در کوس که در خاک آب روان در کوشم که در حالت دهم مور در م و طالع ما مکان بود ماه حوسکان ماران در کوشم سانی دهم بسمه ماه هم در کعبه در کوشم سحر و دوزخان آرد کوشم بنادی بانی کوشم در ماه بعد آمد نه سده دی حور رن برش گشت بر کوشم اسم در ماه من دوش	کعبه حور در خانه من سحری که در دوزخ کعبه سحری که در دوزخ کعبه در کعبه که در دوزخ کعبه در کعبه که در دوزخ کعبه در کعبه که در دوزخ کعبه در کعبه که در دوزخ کعبه در کعبه که در دوزخ کعبه در کعبه که در دوزخ کعبه در کعبه که در دوزخ کعبه در کعبه که در دوزخ کعبه در کعبه که در دوزخ کعبه در کعبه که در دوزخ کعبه
---	---

خوب گفتی باید از این  
 که در دوزخ است

جمال الدین شمس المصطفی  
 در این عالم که در دوزخ است

از نور که در دوزخ است  
 که در دوزخ است

که در دوزخ است  
 که در دوزخ است

که در دوزخ است  
 که در دوزخ است

که در دوزخ است  
 که در دوزخ است

سید من می بایم در دوزخ که در دوزخ است که در دوزخ است که در دوزخ است که در دوزخ است که در دوزخ است که در دوزخ است که در دوزخ است که در دوزخ است که در دوزخ است که در دوزخ است که در دوزخ است	حال که من در دوزخ که در دوزخ است که در دوزخ است که در دوزخ است که در دوزخ است که در دوزخ است که در دوزخ است که در دوزخ است که در دوزخ است که در دوزخ است که در دوزخ است
--	---

که در دوزخ است  
 که در دوزخ است



مجموع مع جمیع کلمات و معنی که در این کتاب است  
نیز که در این کتاب است و معنی که در این کتاب است

در این کتاب است و معنی که در این کتاب است  
نیز که در این کتاب است و معنی که در این کتاب است

مجموع کلمات و معنی که در این کتاب است  
نیز که در این کتاب است و معنی که در این کتاب است

سده کفایت کلک از زبان سبب

نهی چشم بیدار از نور روشن  
خیال مژغای خواب از نور روشن  
تو خوشدل و معشوقم  
هر چو چشمی در چشمم چو چو  
چو می خوردی که در دیت زوهار  
جمله حق و حقیقت جان نواز  
نویز از این در دیت یابی

در این کتاب است و معنی که در این کتاب است  
نیز که در این کتاب است و معنی که در این کتاب است

در این کتاب است و معنی که در این کتاب است  
نیز که در این کتاب است و معنی که در این کتاب است

در این کتاب است و معنی که در این کتاب است  
نیز که در این کتاب است و معنی که در این کتاب است

در این کتاب است و معنی که در این کتاب است  
نیز که در این کتاب است و معنی که در این کتاب است

در این کتاب است و معنی که در این کتاب است  
نیز که در این کتاب است و معنی که در این کتاب است

نور اگر دست بالایی پرستم  
چهره ابرام از خیمه خورشید  
جوانه را امانت میبندام  
خوش و فیکه از در دیت  
بنازیم لب لغت بگرم  
شبی که در سکونت تو دیت  
منم زین پس زین پس وقت  
بنود ادم عنان کار ری  
از آن بهتر که بنور زنده باشم  
سنا بر بد بدت همند  
رودن کو از غزل بود سپاس

سده کفایت با ربه انقباض

مراد کویت از شمع کوه  
فدک بر سر افکند است کوه

در این کتاب است و معنی که در این کتاب است  
نیز که در این کتاب است و معنی که در این کتاب است

در این کتاب است و معنی که در این کتاب است  
نیز که در این کتاب است و معنی که در این کتاب است

در این کتاب است و معنی که در این کتاب است  
نیز که در این کتاب است و معنی که در این کتاب است



سید دهری علی نقی  
 باری را با مال دل و دگر  
 که ای رفت و نماند ز او  
 که ای رفت و نماند ز او

چون نامدم ز تو بهر زشت	چو نامدم ز تو بهر زشت
چو در ملک جمال بهر زشت	چو در ملک جمال بهر زشت
تقری کو تو بهر زشت	تقری کو تو بهر زشت
وصال تو بهر زشت	وصال تو بهر زشت
پس از غری که کردم بعد بهر زشت	پس از غری که کردم بعد بهر زشت
وصال تو بهر زشت	وصال تو بهر زشت
بجز زبانی زشت در زشت	بجز زبانی زشت در زشت
مرا ز شرح بود روی تو دیدن	مرا ز شرح بود روی تو دیدن
میدان دان کریم چه در زشت	میدان دان کریم چه در زشت
عفاف باشد که از چشم بهر زشت	عفاف باشد که از چشم بهر زشت
خدا فی که در عشق کرده است	خدا فی که در عشق کرده است
اسم هم بهر زشت	اسم هم بهر زشت
چو شمع در زشت	چو شمع در زشت
نوائی بر زشت	نوائی بر زشت
زین راهی که شمع زده کرد	زین راهی که شمع زده کرد
نیک در تو غم جا دو بهر زشت	نیک در تو غم جا دو بهر زشت

بجای از روی زرد  
 که در زشت  
 که در زشت  
 که در زشت

سید دهری علی نقی  
 باری را با مال دل و دگر  
 که ای رفت و نماند ز او  
 که ای رفت و نماند ز او

چو بار ز تو بهر زشت	چو بار ز تو بهر زشت
تقری کو تو بهر زشت	تقری کو تو بهر زشت
وصال تو بهر زشت	وصال تو بهر زشت
پس از غری که کردم بعد بهر زشت	پس از غری که کردم بعد بهر زشت
وصال تو بهر زشت	وصال تو بهر زشت
بجز زبانی زشت در زشت	بجز زبانی زشت در زشت
مرا ز شرح بود روی تو دیدن	مرا ز شرح بود روی تو دیدن
میدان دان کریم چه در زشت	میدان دان کریم چه در زشت
عفاف باشد که از چشم بهر زشت	عفاف باشد که از چشم بهر زشت
خدا فی که در عشق کرده است	خدا فی که در عشق کرده است
اسم هم بهر زشت	اسم هم بهر زشت
چو شمع در زشت	چو شمع در زشت
نوائی بر زشت	نوائی بر زشت
زین راهی که شمع زده کرد	زین راهی که شمع زده کرد
نیک در تو غم جا دو بهر زشت	نیک در تو غم جا دو بهر زشت

بجای از روی زرد  
 که در زشت  
 که در زشت  
 که در زشت



چون باغ میل کشیدن امیر سبزه را درین موضع نشاندند و در آنجا نهادند و او هم در آنجا نشست و در آنجا نشست	چون باغ میل کشیدن امیر سبزه را درین موضع نشاندند و در آنجا نهادند و او هم در آنجا نشست و در آنجا نشست	چون باغ میل کشیدن امیر سبزه را درین موضع نشاندند و در آنجا نهادند و او هم در آنجا نشست و در آنجا نشست
---	---	---

در آنجا نشست و در آنجا نشست  
در آنجا نشست و در آنجا نشست  
در آنجا نشست و در آنجا نشست  
در آنجا نشست و در آنجا نشست

**سهروردی که با بیل انداخته است**

بخت می پندم رفیق خدای اگر روزی تو من سر کشیدم کرسم هر چه من کردم کنه شکر رخو کشش آیدم در در آن پس که رایت زنده ام کم در خانه کسم جایت سکه در سکت بتر نهان گویم نصبت کن ز تو در جگر من اگر محروم شدم کوش از سکت نداری دل که آلی در کنارم ز تو پی در پیم خوانند گویم اگر راضی شدی کن دل جگر است فانی که غمشان است منم عاقل مرا هم سار که است	که صد عهد آوردم بر یکت می بسی ز هر سمانی چشیدم نه آه و غم چه شدم عذر خواست شغف آرم تو به پیوسته ام را رخ اراک سر است زنده ام بد که چشم روی خاک است گفت خان ارمان جان مگویم سلامی بود و انهم باز بستی زبان در زبانم صد ارم حانت وکر داری من این طالع ندارم مرا آن بس که من دردی ابرم رضای دستان حسن دوست کوئی من کد من حکم امدور نومشوق زده چشم چکاوت
---	---

در آنجا نشست و در آنجا نشست  
در آنجا نشست و در آنجا نشست  
در آنجا نشست و در آنجا نشست  
در آنجا نشست و در آنجا نشست

در آنجا نشست و در آنجا نشست  
در آنجا نشست و در آنجا نشست  
در آنجا نشست و در آنجا نشست  
در آنجا نشست و در آنجا نشست

کرم که چشم تو را میل کشید در ذات شرف ز جهان نفس نهید	کرم که چشم تو را میل کشید در ذات شرف ز جهان نفس نهید	کرم که چشم تو را میل کشید در ذات شرف ز جهان نفس نهید
---	---	---

در آنجا نشست و در آنجا نشست  
در آنجا نشست و در آنجا نشست  
در آنجا نشست و در آنجا نشست  
در آنجا نشست و در آنجا نشست

چو از روز دو عاشق آفرین  
مکت فیه بود تا شای بورجانی  
بر آن آواز خسته که می برآز چش  
در آمد در زمان شای خسته مار  
اگر چه که خسته میشد از کت  
پس آنکه گفت این آواز دل  
مکتیت بگر خسته تا پیش پور  
پری بیکر برون آمد بگر خسته  
چه عیار آن بخت آن پر خسته  
چه شمشیرش در مولای خود دید  
زشت دی شمشیرش بر خنجر خسته  
به خد مت که شتر را ساز بگر خسته  
چه کار از پای بوسی بزر آید  
از آن کشتن که بر خاطر کد بگر خسته  
مکت حیران که آن جگر بگر خسته

سوی سطران از راه زخواست  
بجز خسته در راه کرده خانی  
سوی خسته که بشته مصر و پیش  
کر پیش دست کفها جا بگر خسته  
چه آواز است از پیش درین آواز  
چنان دید بکیر بود در روز  
چنان کر ز بر آب آید بدن با  
بیای شمشیر در افتاد از شمشیر  
شتر خود را بر زبانی آید دید  
که شمشیر رانج بر سر بکه بر پای  
مکت شمشیر که ده مار بگر خسته  
تقاضای این بوسی بر آید  
شش روی بشیرنی از کرد  
چسب شده شای و چون شمشیر بگر خسته

در آنجا نشست و در آنجا نشست  
در آنجا نشست و در آنجا نشست  
در آنجا نشست و در آنجا نشست  
در آنجا نشست و در آنجا نشست

در آنجا نشست و در آنجا نشست  
در آنجا نشست و در آنجا نشست  
در آنجا نشست و در آنجا نشست  
در آنجا نشست و در آنجا نشست















مهری در دست چرخ  
نکس بر دست بخت راسخ

طغزل سلجوقی

در روز خجسته وصال علی نقوی  
خواجه در روز خجسته مهری  
امروز خجسته خزان عالم نوری  
امروز روزی رسید بجز دوری

کند بایکستان از او  
باز بخت و بخت

سبیل

کند بایکستان از او  
باز بخت و بخت

کند بایکستان از او  
باز بخت و بخت

جمعیت

کند بایکستان از او  
باز بخت و بخت

کند بایکستان از او  
باز بخت و بخت

بخت و بخت

کند بایکستان از او  
باز بخت و بخت

کند بایکستان از او  
باز بخت و بخت

کند بایکستان از او  
باز بخت و بخت

وله

کند بایکستان از او  
باز بخت و بخت

کند بایکستان از او  
باز بخت و بخت

کند بایکستان از او  
باز بخت و بخت

سجاد کبی

هر چند سخته در دهر سبویا  
عجب مهری است در دهر سبویا  
خوشد در دهر سبویا  
ایون زنت خجسته بر سبویا

کند بایکستان از او  
باز بخت و بخت

کند بایکستان از او  
باز بخت و بخت

وله

کند بایکستان از او  
باز بخت و بخت

کند بایکستان از او  
باز بخت و بخت

کند بایکستان از او  
باز بخت و بخت

کند بایکستان از او  
باز بخت و بخت

کند بایکستان از او  
باز بخت و بخت

کند بایکستان از او  
باز بخت و بخت

کند بایکستان از او  
باز بخت و بخت

وله

کند بایکستان از او  
باز بخت و بخت

کند بایکستان از او  
باز بخت و بخت

کند بایکستان از او  
باز بخت و بخت

کند بایکستان از او  
باز بخت و بخت

کند بایکستان از او  
باز بخت و بخت

کند بایکستان از او  
باز بخت و بخت

کند بایکستان از او  
باز بخت و بخت

وله

کند بایکستان از او  
باز بخت و بخت

کند بایکستان از او  
باز بخت و بخت

کند بایکستان از او  
باز بخت و بخت

کند بایکستان از او  
باز بخت و بخت











که در حبس کز بستی جسم نرم  
که بر حبس کز بستی قلب عالم

محیر الدین بلعانی

کلمه صمیم از شاخ بر تنه و کوب  
و صفا که از لعل و کوب

بد عهد عمر بنی و الهفتمین  
کمر بنو صفی کوه فیض است

[illegible][illegible]

وقت باغیان نمایند مباد  
 سرت همه لاق در کشت و کور  
 درین چمن چه در آید خرقه جهان  
 در آن باغ حسن بود کفزار  
 هر گونه روی چه هر کس بداند  
 چه صورت مخفی هر کس بداند

صحو زارکند زنده کند مباد  
 بهیچ عارضه مخفی نودرند مباد  
 در شش لبرهای تفت بلند مباد  
 چهار طعنه بدین بدید مباد  
 بر شش زور چشم سینه مباد  
 زلف هفت زخم و دهان آخر مباد

و کلام  
 لب فانی  
 لب فانی

س که  
در جهت بعد از کلاه و باد  
که نوبت اول و دوم و نوبت  
اول و دوم و نوبت  
سیدان و نوبت  
علاج ضعف و نوبت  
میانچون خبر بد و سیدان

*(Handwritten notes in Persian script)*

شاہ سمن خان خانی

خدا می تواند در دنیا و آخرت  
به هر کسی که خواهد

کسی امر جو خود غرض سے ہو

شاه جهان قلی

[illegible]

بر منجیه نه غمگشت بدی  
و کوه در کعبه باغ می پند  
حافظ از آتش مهر خور تو خجسته  
که می رانازی گشتی ناله می پند

و آن چنانست که در قعر زمین  
 به شستن در درون غشای زبر  
 فروخته به هیچ نهد و صبر  
 گویند در حق گویند و مشرب  
 ترش نیست بختی سبزه  
 صبر و در سر زلف و آید

اینها نمیدید که در قعر زمین  
 غیب جهان و در نفس پاک  
 با قدر درین صبر که گزیند  
 مظهر کائنات و نور است  
 این سالکان حریف به این  
 نشان درین سال و قصه است

اینها را در قعر زمین  
 درین سال و قصه است

ما از برون بند و مغز در پ قوی بگردید نهادند	ما خود برون کرده ضد می کنند قوی دیگر علیه به تغیر میکنند
2. همو رفقه کمر زینات دهر	کین کار فاسیت و تغیر میکنند
3. چمن سبک نوری از دیر می کنند	خزنده شیخ دو خطا و غی و کتب
4. کس در قهقهه کسین تو بگو	تا در شب سحر ز سیدی تو بگو

در این کتاب که در این روزگار

خواجہ محمد

[illegible]

رونی خیم و کور  
سینه زدن و کور

الحق في الخلفاء

مسکو  
جنگل

خواص

في الدنيا

عقرب و ارباب  
لحق و ارباب

وینستون



از بزم فی رطبت از ادبی	<b>عبدالعزیز</b>	از کشتی آب جبهه بر سر نه	از شمع سحر از آذران
------------------------	------------------	--------------------------	---------------------

از بزم فی رطبت از ادبی  
از کشتی آب جبهه بر سر نه  
از شمع سحر از آذران

و دیگران قرعه تحت جبهه بر شمشیر	بد غنچه با بوی در شمع
نظری کرد پسند بجهان شمع	نیمه در آب دگر از عجم
خفا سر در طرباشی زوینت	در شمع بر آب سبیل گم

و دیگران قرعه تحت جبهه بر شمشیر  
نظری کرد پسند بجهان شمع  
خفا سر در طرباشی زوینت  
در شمع بر آب سبیل گم

رسم عالی تر سحر مهر آرد	جمله بوی در زینت لعل آرد
کفر زلفش بر این نیز در دگر	در شمع بوی از جبهه آرد
هر یک خطه دهنش آرد	لله الله در تفت لعل آرد
هر یک خطه دهنش آرد	روستی از جبهه سحر آرد
یار مغرور من دنیا بر بی تو کرد	لعل خفیف ز با صبر تو آرد
بناش سینه زخ تو میرد	در شمع جبهه بر این آرد
که به کف ز درت شمع میدیدم	در شمع نظری با در تو آرد

رسم عالی تر سحر مهر آرد  
کفر زلفش بر این نیز در دگر  
هر یک خطه دهنش آرد  
هر یک خطه دهنش آرد  
یار مغرور من دنیا بر بی تو کرد  
بناش سینه زخ تو میرد  
که به کف ز درت شمع میدیدم

که شمع زلفش بر جبهه آرد	بارب این زلفش بر جبهه آرد
-------------------------	---------------------------

که شمع زلفش بر جبهه آرد  
بارب این زلفش بر جبهه آرد

از بزم فی رطبت از ادبی  
از کشتی آب جبهه بر سر نه  
از شمع سحر از آذران

فانی

از بزم فی رطبت از ادبی	<b>مشاهیر</b>	از کشتی آب جبهه بر سر نه	از شمع سحر از آذران
------------------------	---------------	--------------------------	---------------------

از بزم فی رطبت از ادبی  
از کشتی آب جبهه بر سر نه  
از شمع سحر از آذران

و دیگران قرعه تحت جبهه بر شمشیر	بد غنچه با بوی در شمع
نظری کرد پسند بجهان شمع	نیمه در آب دگر از عجم
خفا سر در طرباشی زوینت	در شمع بر آب سبیل گم

و دیگران قرعه تحت جبهه بر شمشیر  
نظری کرد پسند بجهان شمع  
خفا سر در طرباشی زوینت  
در شمع بر آب سبیل گم

رسم عالی تر سحر مهر آرد	جمله بوی در زینت لعل آرد
کفر زلفش بر این نیز در دگر	در شمع بوی از جبهه آرد
هر یک خطه دهنش آرد	لله الله در تفت لعل آرد
هر یک خطه دهنش آرد	روستی از جبهه سحر آرد
یار مغرور من دنیا بر بی تو کرد	لعل خفیف ز با صبر تو آرد
بناش سینه زخ تو میرد	در شمع جبهه بر این آرد
که به کف ز درت شمع میدیدم	در شمع نظری با در تو آرد

رسم عالی تر سحر مهر آرد  
کفر زلفش بر این نیز در دگر  
هر یک خطه دهنش آرد  
هر یک خطه دهنش آرد  
یار مغرور من دنیا بر بی تو کرد  
بناش سینه زخ تو میرد  
که به کف ز درت شمع میدیدم

که شمع زلفش بر جبهه آرد	بارب این زلفش بر جبهه آرد
-------------------------	---------------------------

که شمع زلفش بر جبهه آرد  
بارب این زلفش بر جبهه آرد

از بزم فی رطبت از ادبی  
از کشتی آب جبهه بر سر نه  
از شمع سحر از آذران

فانی

از بزم فی رطبت از ادبی  
از کشتی آب جبهه بر سر نه  
از شمع سحر از آذران

از بزم فی رطبت از ادبی  
از کشتی آب جبهه بر سر نه  
از شمع سحر از آذران

از بزم فی رطبت از ادبی  
از کشتی آب جبهه بر سر نه  
از شمع سحر از آذران

از بزم فی رطبت از ادبی  
از کشتی آب جبهه بر سر نه  
از شمع سحر از آذران

از بزم فی رطبت از ادبی  
از کشتی آب جبهه بر سر نه  
از شمع سحر از آذران



برین کعبه غنچه رخسار ملام کرد	طالع شبی	دو کس رخسار نور ملام ملام کرد
برین کعبه غنچه رخسار ملام کرد	الدن	دو کس رخسار نور ملام ملام کرد

[illegible]

فیض روح القدس را بر او نازل  
دیوان سبکت دینیه میگوید  
عشق سوزن رفتن و آتش  
از کف مایه کوه در آب میبارد  
تا نور جسم بر مکنون کرد  
دیوانی در نیر را برید  
و نیت هر دو را در جویک برآورد  
و منبر در دریا غوطه  
و آنچه در سینه هر نفس  
از او در دستار درآورد  
در کف دینیه میگوید  
عشق سوزن رفتن و آتش  
از کف مایه کوه در آب میبارد  
تا نور جسم بر مکنون کرد  
دیوانی در نیر را برید  
و نیت هر دو را در جویک برآورد  
و منبر در دریا غوطه  
و آنچه در سینه هر نفس  
از او در دستار درآورد

<p>عازن از هم در صرب جام ای بس مرغ خور را در دم مهر چرخ زین در دست عظام گردن گنج ایمن پر دست م</p>	<p>عازن از هم در صرب جام ای بس مرغ خور را در دم مهر چرخ زین در دست عظام گردن گنج ایمن پر دست م</p>
--	--

[illegible]

ای محض نوشته و رونق می شود  
سودای تو در بقیع کفایت می شود

**سلطان**  
**بابین**

چهار لب میگویند لوله می رود  
از صومعه غایب در بطن می شود

قوله في قوله تعالى

سر من فقط زار و میرد  
تا صحت نیست نرسد

هر زیار کن جهان از کسوف نشسته  
هزار سکر بر باران شهر میخند  
همان یکم خوشرو دل گشت  
پیا راجه در این سالکان نه مردند  
چو بند کمان طرزد عمارت کند  
نه صلح کند در ارض لباس دیگر دهند  
در سالکان حسن مجربان با دستند

[illegible]

بسم الله الرحمن الرحيم  
الحمد لله الذي هدانا لهذا  
الذي كنا لنهتدي لہ  
والصلاة والسلام على من لا نبي بعده



<p>ایضا در مستند نه بال و نه بست و بی چشم و نه مجوز نه شب و نه</p>	<p><b>سعدی</b> <b>جای خیم</b></p>	<p>در غایت که در این عالم بازماند از این عالم</p>
<p>بازماند از این عالم بازماند از این عالم</p>	<p>بازماند از این عالم بازماند از این عالم</p>	<p>بازماند از این عالم بازماند از این عالم</p>
<p>بازماند از این عالم بازماند از این عالم</p>	<p>بازماند از این عالم بازماند از این عالم</p>	<p>بازماند از این عالم بازماند از این عالم</p>
<p>بازماند از این عالم بازماند از این عالم</p>	<p>بازماند از این عالم بازماند از این عالم</p>	<p>بازماند از این عالم بازماند از این عالم</p>
<p>بازماند از این عالم بازماند از این عالم</p>	<p>بازماند از این عالم بازماند از این عالم</p>	<p>بازماند از این عالم بازماند از این عالم</p>
<p>بازماند از این عالم بازماند از این عالم</p>	<p>بازماند از این عالم بازماند از این عالم</p>	<p>بازماند از این عالم بازماند از این عالم</p>

<p>کجا به باغ خسرو سبز گشته در غایت که در این عالم</p>	<p><b>افندی</b> <b>ابو جی</b></p>	<p>بازماند از این عالم بازماند از این عالم</p>
<p>بازماند از این عالم بازماند از این عالم</p>	<p>بازماند از این عالم بازماند از این عالم</p>	<p>بازماند از این عالم بازماند از این عالم</p>
<p>بازماند از این عالم بازماند از این عالم</p>	<p>بازماند از این عالم بازماند از این عالم</p>	<p>بازماند از این عالم بازماند از این عالم</p>
<p>بازماند از این عالم بازماند از این عالم</p>	<p>بازماند از این عالم بازماند از این عالم</p>	<p>بازماند از این عالم بازماند از این عالم</p>
<p>بازماند از این عالم بازماند از این عالم</p>	<p>بازماند از این عالم بازماند از این عالم</p>	<p>بازماند از این عالم بازماند از این عالم</p>
<p>بازماند از این عالم بازماند از این عالم</p>	<p>بازماند از این عالم بازماند از این عالم</p>	<p>بازماند از این عالم بازماند از این عالم</p>



























































وزن آن در وزن غنیر و ب	کافی	وزن آن در وزن غنیر و ب
از آن که در وزن غنیر و ب	از آن که در وزن غنیر و ب	از آن که در وزن غنیر و ب

از آن که در وزن غنیر و ب

از آن که در وزن غنیر و ب

از آن که در وزن غنیر و ب

از آن که در وزن غنیر و ب

از آن که در وزن غنیر و ب

از آن که در وزن غنیر و ب

از آن که در وزن غنیر و ب

از آن که در وزن غنیر و ب

از آن که در وزن غنیر و ب

وزن آن در وزن غنیر و ب	کافی	وزن آن در وزن غنیر و ب
از آن که در وزن غنیر و ب	از آن که در وزن غنیر و ب	از آن که در وزن غنیر و ب

از آن که در وزن غنیر و ب

از آن که در وزن غنیر و ب

از آن که در وزن غنیر و ب

از آن که در وزن غنیر و ب

از آن که در وزن غنیر و ب

از آن که در وزن غنیر و ب

از آن که در وزن غنیر و ب

از آن که در وزن غنیر و ب

از آن که در وزن غنیر و ب















شاه زین مر کلوک و کزین  
مطهر و نوره در کلوک و کزین

میرالدین  
بنفقا

ف و طیب کبریا  
اینج معجزات او هرگز نیست

۱- این کتاب در کتابخانه  
 ۲- این کتاب در کتابخانه  
 ۳- این کتاب در کتابخانه  
 ۴- این کتاب در کتابخانه  
 ۵- این کتاب در کتابخانه  
 ۶- این کتاب در کتابخانه  
 ۷- این کتاب در کتابخانه  
 ۸- این کتاب در کتابخانه  
 ۹- این کتاب در کتابخانه  
 ۱۰- این کتاب در کتابخانه

دردی در اندر دلم حمودی در اندر دلم  
از به ده صفا که در به ده صفا  
در به ده صفا که در به ده صفا  
نابغه ای که در به ده صفا  
که در به ده صفا که در به ده صفا  
که در به ده صفا که در به ده صفا  
که در به ده صفا که در به ده صفا  
که در به ده صفا که در به ده صفا

در همه در معانی علم سید ولد  
 در دگر نعمت غباری دارد  
 نهد تبه در صیقل خود خوش  
 حواس است از آرزو و مراد  
 خورشید را در بون دفتر  
 از نور در صیقل محبت روشن  
 در دگر هر حکم بیخ بزم  
 در دنیا نیست نیکو شهر

سر لایح که سرش بر آید زرد گاه  
 ز کس زلف او آید جسمش ز کس  
 سببی بد بیاد در مرز دل  
 سخن خیر کو با هم نگویند بر است

دوزخ بر دانه مرز در سخن  
 تا دهر دوشه مرز در کلام  
 زهره بر نظر از با  
 کشته هر کس جسم از هم مرز  
 زنی در جسم نیم نیست مگر

*(Faint handwritten Persian script)*

مکتبہ اشبہان لندن

نی بسندہ دارای  
ی عمری جمعہ دارای

شماره پنجم

هو حسن الله وجهه  
بسم الله الرحمن الرحيم

در منزلت مبرم  
موتی بنیاد

محمد

[illegible]

محراب بن کوسه البردبت  
نار برت جسته کبوت

بسم الله الرحمن الرحيم  
الحمد لله الذي جعل القرآن الكريم  
موسى بن جعفر الطوسي

[illegible]

هر دم نام یارضا در  
 بیج روی مهر کاس  
 الکلی در پیش نشسته  
 منظر از چشم بر  
 که همچو روح جود لسان  
 دریا و کوی دره

کرم بر سر بر سر بر سر  
 مقبول علی بن محمد  
 در هر روز یکبار  
 میگویم این دعا را

بسم الله الرحمن الرحيم  
الحمد لله رب العالمين  
والصلاة والسلام على  
سيدنا محمد وآله الطيبين  
الطاهرين

بسم الله الرحمن الرحيم  
الحمد لله رب العالمين

[illegible]

سنی  
الدور  
کدر  
آمر

محمد زاهد صالح

عمراد خندان به درون مسجد

بدره کوه قزوین

مب  
عنه  
نه

والتحفة السنية في معرفة النجوم  
والنجوم السنية في معرفة النجوم

چون دست مرا در دله و قلبی در گف  
درد و وجبای دلم صدهای ترا گف

بہی و کریمہ لغوی  
المنزل منہن حج

مکتبہ اسلامیہ

از فرزنی بدو غنیمت چو باد  
از کس از آن خند و دلجو

لکھنؤ جیوگرافیا  
کلاسی

卷之四  
 七

۱۰۰  
 ۱۰۱  
 ۱۰۲  
 ۱۰۳  
 ۱۰۴  
 ۱۰۵  
 ۱۰۶  
 ۱۰۷  
 ۱۰۸  
 ۱۰۹  
 ۱۱۰  
 ۱۱۱  
 ۱۱۲  
 ۱۱۳  
 ۱۱۴  
 ۱۱۵  
 ۱۱۶  
 ۱۱۷  
 ۱۱۸  
 ۱۱۹  
 ۱۲۰  
 ۱۲۱  
 ۱۲۲  
 ۱۲۳  
 ۱۲۴  
 ۱۲۵  
 ۱۲۶  
 ۱۲۷  
 ۱۲۸  
 ۱۲۹  
 ۱۳۰  
 ۱۳۱  
 ۱۳۲  
 ۱۳۳  
 ۱۳۴  
 ۱۳۵  
 ۱۳۶  
 ۱۳۷  
 ۱۳۸  
 ۱۳۹  
 ۱۴۰  
 ۱۴۱  
 ۱۴۲  
 ۱۴۳  
 ۱۴۴  
 ۱۴۵  
 ۱۴۶  
 ۱۴۷  
 ۱۴۸  
 ۱۴۹  
 ۱۵۰  
 ۱۵۱  
 ۱۵۲  
 ۱۵۳  
 ۱۵۴  
 ۱۵۵  
 ۱۵۶  
 ۱۵۷  
 ۱۵۸  
 ۱۵۹  
 ۱۶۰  
 ۱۶۱  
 ۱۶۲  
 ۱۶۳  
 ۱۶۴  
 ۱۶۵  
 ۱۶۶  
 ۱۶۷  
 ۱۶۸  
 ۱۶۹  
 ۱۷۰  
 ۱۷۱  
 ۱۷۲  
 ۱۷۳  
 ۱۷۴  
 ۱۷۵  
 ۱۷۶  
 ۱۷۷  
 ۱۷۸  
 ۱۷۹  
 ۱۸۰  
 ۱۸۱  
 ۱۸۲  
 ۱۸۳  
 ۱۸۴  
 ۱۸۵  
 ۱۸۶  
 ۱۸۷  
 ۱۸۸  
 ۱۸۹  
 ۱۹۰  
 ۱۹۱  
 ۱۹۲  
 ۱۹۳  
 ۱۹۴  
 ۱۹۵  
 ۱۹۶  
 ۱۹۷  
 ۱۹۸  
 ۱۹۹  
 ۲۰۰  
 ۲۰۱  
 ۲۰۲  
 ۲۰۳  
 ۲۰۴  
 ۲۰۵  
 ۲۰۶  
 ۲۰۷  
 ۲۰۸  
 ۲۰۹  
 ۲۱۰  
 ۲۱۱  
 ۲۱۲  
 ۲۱۳  
 ۲۱۴  
 ۲۱۵  
 ۲۱۶  
 ۲۱۷  
 ۲۱۸  
 ۲۱۹  
 ۲۲۰  
 ۲۲۱  
 ۲۲۲  
 ۲۲۳  
 ۲۲۴  
 ۲۲۵  
 ۲۲۶  
 ۲۲۷  
 ۲۲۸  
 ۲۲۹  
 ۲۳۰  
 ۲۳۱  
 ۲۳۲  
 ۲۳۳  
 ۲۳۴  
 ۲۳۵  
 ۲۳۶  
 ۲۳۷  
 ۲۳۸  
 ۲۳۹  
 ۲۴۰  
 ۲۴۱  
 ۲۴۲  
 ۲۴۳  
 ۲۴۴  
 ۲۴۵  
 ۲۴۶  
 ۲۴۷  
 ۲۴۸  
 ۲۴۹  
 ۲۵۰  
 ۲۵۱  
 ۲۵۲  
 ۲۵۳  
 ۲۵۴  
 ۲۵۵  
 ۲۵۶  
 ۲۵۷  
 ۲۵۸  
 ۲۵۹  
 ۲۶۰  
 ۲۶۱  
 ۲۶۲  
 ۲۶۳  
 ۲۶۴  
 ۲۶۵  
 ۲۶۶  
 ۲۶۷  
 ۲۶۸  
 ۲۶۹  
 ۲۷۰  
 ۲۷۱  
 ۲۷۲  
 ۲۷۳  
 ۲۷۴  
 ۲۷۵  
 ۲۷۶  
 ۲۷۷  
 ۲۷۸  
 ۲۷۹  
 ۲۸۰  
 ۲۸۱  
 ۲۸۲  
 ۲۸۳  
 ۲۸۴  
 ۲۸۵  
 ۲۸۶  
 ۲۸۷  
 ۲۸۸  
 ۲۸۹  
 ۲۹۰  
 ۲۹۱  
 ۲۹۲  
 ۲۹۳  
 ۲۹۴  
 ۲۹۵  
 ۲۹۶  
 ۲۹۷  
 ۲۹۸  
 ۲۹۹  
 ۳۰۰  
 ۳۰۱  
 ۳۰۲  
 ۳۰۳  
 ۳۰۴  
 ۳۰۵  
 ۳۰۶  
 ۳۰۷  
 ۳۰۸  
 ۳۰۹  
 ۳۱۰  
 ۳۱۱  
 ۳۱۲  
 ۳۱۳  
 ۳۱۴  
 ۳۱۵  
 ۳۱۶  
 ۳۱۷  
 ۳۱۸  
 ۳۱۹  
 ۳۲۰  
 ۳۲۱  
 ۳۲۲  
 ۳۲۳  
 ۳۲۴  
 ۳۲۵  
 ۳۲۶  
 ۳۲۷  
 ۳۲۸  
 ۳۲۹  
 ۳۳۰  
 ۳۳۱  
 ۳۳۲  
 ۳۳۳  
 ۳۳۴  
 ۳۳۵  
 ۳۳۶  
 ۳۳۷  
 ۳۳۸  
 ۳۳۹  
 ۳۴۰  
 ۳۴۱  
 ۳۴۲  
 ۳۴۳  
 ۳۴۴  
 ۳۴۵  
 ۳۴۶  
 ۳۴۷  
 ۳۴۸  
 ۳۴۹  
 ۳۵۰  
 ۳۵۱  
 ۳۵۲  
 ۳۵۳  
 ۳۵۴  
 ۳۵۵  
 ۳۵۶  
 ۳۵۷  
 ۳۵۸  
 ۳۵۹  
 ۳۶۰  
 ۳۶۱  
 ۳۶۲  
 ۳۶۳  
 ۳۶۴  
 ۳۶۵  
 ۳۶۶  
 ۳۶۷  
 ۳۶۸  
 ۳۶۹  
 ۳۷۰  
 ۳۷۱  
 ۳۷۲  
 ۳۷۳  
 ۳۷۴  
 ۳۷۵  
 ۳۷۶  
 ۳۷۷  
 ۳۷۸  
 ۳۷۹  
 ۳۸۰  
 ۳۸۱  
 ۳۸۲  
 ۳۸۳  
 ۳۸۴  
 ۳۸۵  
 ۳۸۶  
 ۳۸۷  
 ۳۸۸  
 ۳۸۹  
 ۳۹۰  
 ۳۹۱  
 ۳۹۲  
 ۳۹۳  
 ۳۹۴  
 ۳۹۵  
 ۳۹۶  
 ۳۹۷  
 ۳۹۸  
 ۳۹۹  
 ۴۰۰  
 ۴۰۱  
 ۴۰۲  
 ۴۰۳  
 ۴۰۴  
 ۴۰۵  
 ۴۰۶  
 ۴۰۷  
 ۴۰۸  
 ۴۰۹  
 ۴۱۰  
 ۴۱۱  
 ۴۱۲  
 ۴۱۳  
 ۴۱۴  
 ۴۱۵  
 ۴۱۶  
 ۴۱۷  
 ۴۱۸  
 ۴۱۹  
 ۴۲۰  
 ۴۲۱  
 ۴۲۲  
 ۴۲۳  
 ۴۲۴  
 ۴۲۵  
 ۴۲۶  
 ۴۲۷  
 ۴۲۸  
 ۴۲۹  
 ۴۳۰  
 ۴۳۱  
 ۴۳۲  
 ۴۳۳  
 ۴۳۴  
 ۴۳۵  
 ۴۳۶  
 ۴۳۷  
 ۴۳۸  
 ۴۳۹  
 ۴۴۰  
 ۴۴۱  
 ۴۴۲  
 ۴۴۳  
 ۴۴۴  
 ۴۴۵  
 ۴۴۶  
 ۴۴۷  
 ۴۴۸  
 ۴۴۹  
 ۴۵۰  
 ۴۵۱  
 ۴۵۲  
 ۴۵۳  
 ۴۵۴  
 ۴۵۵  
 ۴۵۶  
 ۴۵۷  
 ۴۵۸  
 ۴۵۹  
 ۴۶۰  
 ۴۶۱  
 ۴۶۲  
 ۴۶۳  
 ۴۶۴  
 ۴۶۵  
 ۴۶۶  
 ۴۶۷  
 ۴۶۸  
 ۴۶۹  
 ۴۷۰  
 ۴۷۱

در شهر تبریز  
 در روز دوشنبه  
 در ماه رجب  
 در سال ۱۰۸۰  
 در شهر تبریز  
 در روز دوشنبه  
 در ماه رجب  
 در سال ۱۰۸۰

مضبوط  
کوه محو رود  
دریا دلا  
در کوه سید و لا قسم  
مستقبل طبع من بخیر بود  
نخنه کوهر  
دراز خندان  
میگردد نهم

طی  
لبنوز  
مردی شایسته  
چشم  
بشده  
دیویم

لوگو در این شالی دون  
مشاید از این که  
شاید از این که  
شاید از این که

۱۰ هر چه در این کتاب است  
مستحق ثواب است  
و هر چه در این کتاب است  
مستحق عتاب است  
و هر چه در این کتاب است  
مستحق عتاب است

[illegible][illegible][illegible]

در دله نه منته خدای  
 لعل آینه در صحنه منته  
 جویا به استقام از دیر به  
 سر به سجده کمرش بر آید  
 ز کس دل افشاید از کس  
 سبخی به چادر مرده  
 سحر غیر که باغ از کس

سکافیکه  
میان زمین و آسمان  
زیر موج و غبار  
کافور و مشک  
چشمه و چشم  
چرخ و زلف  
کس و کس  
زلف و زلف  
چشم و چشم

محمّد ارمغان علی شریف	سوق بیابان	در خدمت ابراهیم خان خانان	محمّد ارمغان علی شریف
-----------------------	------------	---------------------------	-----------------------



[illegible]

ابن محمد  
مؤلف

رضوان الله عليه  
عبد الله بن عبد الله

که در توضیح و کلام و در بیان  
و در بیان و کلام و در بیان

四

در این روز که در روز شنبه است  
مستحق است از این روز

تجربا کبر و مدد و حق حسن کاتب	در جایی که در هر زمان می شد
بخدمت خود و در هر یک از	در هر یک از

[illegible]

زود بر هم ستانند فلاخس  
کدام که از این خبر خفا

دلم رفت ز کس و کس ز منیر کیم  
حزین حمزه در در سینه سینه  
طوبی که سینه عرق سینه  
فکس که در عرق در عرق

خون در و سینه در کیم  
باید که در و سینه در کیم  
بر عرق در و سینه در کیم  
چه سینه در و سینه در کیم

حکم بکتابت این کتاب از طرف حضرت  
 پادشاه و امیر کبیر و سایر  
 خواجگان و علمای آن زمان  
 در شهر کابل در روز  
 ۱۲۰۰ هجری قمری

[illegible]

مردود بجمع هم

[illegible]

مهر درم چه جان ساقه و سکه عجب  
خدا بهر چه غنای ما در عجب بودی

بسم الله الرحمن الرحيم

[illegible]

و در این مرتبه در این مرتبه

بنایید چو دست نهادن در کعبه  
 بوی کبریا که در بزم خیا می درخیزد  
 سفید طبع است چنان که از کرم مفرغ  
 در آن آینه صفا بر غیب لبی  
 ایچمن میره نبات از درم تنوع  
 در آن آینه صفا بر غیب لبی

کتاب الفی فی جود محمد  
نور بنوری در بیان احوال  
و احوال و غیره

و در این کتاب

خبر من است که در این روزها  
در این شهر که در این روزها  
در این شهر که در این روزها

کافی  
مهرجو و نوبت از بهار  
روی کف دست چوای مویان بهار

دانش و نظر به تمام امور  
دینی و فقهی اسلامی به هر

نہا کہ سگاردہ رود کہ  
با بہت ازین خبر

برجیہ

کتابخانه عمومی  
کتابخانه عمومی

--	--



[illegible]

سرمد در منجی ز طرف بهی  
تو در مفر نه اندام است  
از یکدست سر و جسم که  
تو بخشد تو در آفتاب

سینه بالا در دست بیدار نیکو  
خسته تاخته مردان ترک بر صدرم

چشمه آب این صودری که در کوه  
زیر کوه کهنه در کوه کهنه  
نوشتم در جبهه زنده کوه کهنه

در طرب لغت بی روی خوش  
هر کس نازد در کوی ناز  
تو در عالم غم نماند  
کرم خدایه و نازکی

ریش و زلف در درج  
سهروی بابر صوری  
عالم از نو مایه خست  
کرم خدایه و نازکی

تو در عالم غم نماند  
کرم خدایه و نازکی

صبح است و در آنکه فکر از راه بر سر  
برگ صبح می آید و در جام می آید

۱۰۰  
 ۱۰۱  
 ۱۰۲  
 ۱۰۳  
 ۱۰۴  
 ۱۰۵  
 ۱۰۶  
 ۱۰۷  
 ۱۰۸  
 ۱۰۹  
 ۱۱۰  
 ۱۱۱  
 ۱۱۲  
 ۱۱۳  
 ۱۱۴  
 ۱۱۵  
 ۱۱۶  
 ۱۱۷  
 ۱۱۸  
 ۱۱۹  
 ۱۲۰  
 ۱۲۱  
 ۱۲۲  
 ۱۲۳  
 ۱۲۴  
 ۱۲۵  
 ۱۲۶  
 ۱۲۷  
 ۱۲۸  
 ۱۲۹  
 ۱۳۰  
 ۱۳۱  
 ۱۳۲  
 ۱۳۳  
 ۱۳۴  
 ۱۳۵  
 ۱۳۶  
 ۱۳۷  
 ۱۳۸  
 ۱۳۹  
 ۱۴۰  
 ۱۴۱  
 ۱۴۲  
 ۱۴۳  
 ۱۴۴  
 ۱۴۵  
 ۱۴۶  
 ۱۴۷  
 ۱۴۸  
 ۱۴۹  
 ۱۵۰  
 ۱۵۱  
 ۱۵۲  
 ۱۵۳  
 ۱۵۴  
 ۱۵۵  
 ۱۵۶  
 ۱۵۷  
 ۱۵۸  
 ۱۵۹  
 ۱۶۰  
 ۱۶۱  
 ۱۶۲  
 ۱۶۳  
 ۱۶۴  
 ۱۶۵  
 ۱۶۶  
 ۱۶۷  
 ۱۶۸  
 ۱۶۹  
 ۱۷۰  
 ۱۷۱  
 ۱۷۲  
 ۱۷۳  
 ۱۷۴  
 ۱۷۵  
 ۱۷۶  
 ۱۷۷  
 ۱۷۸  
 ۱۷۹  
 ۱۸۰  
 ۱۸۱  
 ۱۸۲  
 ۱۸۳  
 ۱۸۴  
 ۱۸۵  
 ۱۸۶  
 ۱۸۷  
 ۱۸۸  
 ۱۸۹  
 ۱۹۰  
 ۱۹۱  
 ۱۹۲  
 ۱۹۳  
 ۱۹۴  
 ۱۹۵  
 ۱۹۶  
 ۱۹۷  
 ۱۹۸  
 ۱۹۹  
 ۲۰۰  
 ۲۰۱  
 ۲۰۲  
 ۲۰۳  
 ۲۰۴  
 ۲۰۵  
 ۲۰۶  
 ۲۰۷  
 ۲۰۸  
 ۲۰۹  
 ۲۱۰  
 ۲۱۱  
 ۲۱۲  
 ۲۱۳  
 ۲۱۴  
 ۲۱۵  
 ۲۱۶  
 ۲۱۷  
 ۲۱۸  
 ۲۱۹  
 ۲۲۰  
 ۲۲۱  
 ۲۲۲  
 ۲۲۳  
 ۲۲۴  
 ۲۲۵  
 ۲۲۶  
 ۲۲۷  
 ۲۲۸  
 ۲۲۹  
 ۲۳۰  
 ۲۳۱  
 ۲۳۲  
 ۲۳۳  
 ۲۳۴  
 ۲۳۵  
 ۲۳۶  
 ۲۳۷  
 ۲۳۸  
 ۲۳۹  
 ۲۴۰  
 ۲۴۱  
 ۲۴۲  
 ۲۴۳  
 ۲۴۴  
 ۲۴۵  
 ۲۴۶  
 ۲۴۷  
 ۲۴۸  
 ۲۴۹  
 ۲۵۰  
 ۲۵۱  
 ۲۵۲  
 ۲۵۳  
 ۲۵۴  
 ۲۵۵  
 ۲۵۶  
 ۲۵۷  
 ۲۵۸  
 ۲۵۹  
 ۲۶۰  
 ۲۶۱  
 ۲۶۲  
 ۲۶۳  
 ۲۶۴  
 ۲۶۵  
 ۲۶۶  
 ۲۶۷  
 ۲۶۸  
 ۲۶۹  
 ۲۷۰  
 ۲۷۱  
 ۲۷۲  
 ۲۷۳  
 ۲۷۴  
 ۲۷۵  
 ۲۷۶  
 ۲۷۷  
 ۲۷۸  
 ۲۷۹  
 ۲۸۰  
 ۲۸۱  
 ۲۸۲  
 ۲۸۳  
 ۲۸۴  
 ۲۸۵  
 ۲۸۶  
 ۲۸۷  
 ۲۸۸  
 ۲۸۹  
 ۲۹۰  
 ۲۹۱  
 ۲۹۲  
 ۲۹۳  
 ۲۹۴  
 ۲۹۵  
 ۲۹۶  
 ۲۹۷  
 ۲۹۸  
 ۲۹۹  
 ۳۰۰  
 ۳۰۱  
 ۳۰۲  
 ۳۰۳  
 ۳۰۴  
 ۳۰۵  
 ۳۰۶  
 ۳۰۷  
 ۳۰۸  
 ۳۰۹  
 ۳۱۰  
 ۳۱۱  
 ۳۱۲  
 ۳۱۳  
 ۳۱۴  
 ۳۱۵  
 ۳۱۶  
 ۳۱۷  
 ۳۱۸  
 ۳۱۹  
 ۳۲۰  
 ۳۲۱  
 ۳۲۲  
 ۳۲۳  
 ۳۲۴  
 ۳۲۵  
 ۳۲۶  
 ۳۲۷  
 ۳۲۸  
 ۳۲۹  
 ۳۳۰  
 ۳۳۱  
 ۳۳۲  
 ۳۳۳  
 ۳۳۴  
 ۳۳۵  
 ۳۳۶  
 ۳۳۷  
 ۳۳۸  
 ۳۳۹  
 ۳۴۰  
 ۳۴۱  
 ۳۴۲  
 ۳۴۳  
 ۳۴۴  
 ۳۴۵  
 ۳۴۶  
 ۳۴۷  
 ۳۴۸  
 ۳۴۹  
 ۳۵۰  
 ۳۵۱  
 ۳۵۲  
 ۳۵۳  
 ۳۵۴  
 ۳۵۵  
 ۳۵۶  
 ۳۵۷  
 ۳۵۸  
 ۳۵۹  
 ۳۶۰  
 ۳۶۱  
 ۳۶۲  
 ۳۶۳  
 ۳۶۴  
 ۳۶۵  
 ۳۶۶  
 ۳۶۷  
 ۳۶۸  
 ۳۶۹  
 ۳۷۰  
 ۳۷۱  
 ۳۷۲  
 ۳۷۳  
 ۳۷۴  
 ۳۷۵  
 ۳۷۶  
 ۳۷۷  
 ۳۷۸  
 ۳۷۹  
 ۳۸۰  
 ۳۸۱  
 ۳۸۲  
 ۳۸۳  
 ۳۸۴  
 ۳۸۵  
 ۳۸۶  
 ۳۸۷  
 ۳۸۸  
 ۳۸۹  
 ۳۹۰  
 ۳۹۱  
 ۳۹۲  
 ۳۹۳  
 ۳۹۴  
 ۳۹۵  
 ۳۹۶  
 ۳۹۷  
 ۳۹۸  
 ۳۹۹  
 ۴۰۰  
 ۴۰۱  
 ۴۰۲  
 ۴۰۳  
 ۴۰۴  
 ۴۰۵  
 ۴۰۶  
 ۴۰۷  
 ۴۰۸  
 ۴۰۹  
 ۴۱۰  
 ۴۱۱  
 ۴۱۲  
 ۴۱۳  
 ۴۱۴  
 ۴۱۵  
 ۴۱۶  
 ۴۱۷  
 ۴۱۸  
 ۴۱۹  
 ۴۲۰  
 ۴۲۱  
 ۴۲۲  
 ۴۲۳  
 ۴۲۴  
 ۴۲۵  
 ۴۲۶  
 ۴۲۷  
 ۴۲۸  
 ۴۲۹  
 ۴۳۰  
 ۴۳۱  
 ۴۳۲  
 ۴۳۳  
 ۴۳۴  
 ۴۳۵  
 ۴۳۶  
 ۴۳۷  
 ۴۳۸  
 ۴۳۹  
 ۴۴۰  
 ۴۴۱  
 ۴۴۲  
 ۴۴۳  
 ۴۴۴  
 ۴۴۵  
 ۴۴۶  
 ۴۴۷  
 ۴۴۸  
 ۴۴۹  
 ۴۵۰  
 ۴۵۱  
 ۴۵۲  
 ۴۵۳  
 ۴۵۴  
 ۴۵۵  
 ۴۵۶  
 ۴۵۷  
 ۴۵۸  
 ۴۵۹  
 ۴۶۰  
 ۴۶۱  
 ۴۶۲  
 ۴۶۳  
 ۴۶۴  
 ۴۶۵  
 ۴۶۶  
 ۴۶۷  
 ۴۶۸  
 ۴۶۹  
 ۴۷۰  
 ۴۷۱

[illegible][illegible]

یا سولط از باغ خرد بدین حسن  
و عاقل و نه نشینان و گردونه  
مرا از این مقامات لکه زنده بود

ازین میان غنای مؤخر خوری  
چو بگویم خبر هر یک میزنی  
و عاقل و نه نشینان و گردونه

کتابت فی شهرت و در شهرت  
کتابت فی شهرت و در شهرت

بیاد نصیحت چهار زبان که مرا زینم  
 زهر لعل تو در جریمه عباد گنم  
 زمر کبریت آصف و لیل و نایم  
 که دستهای منی مرا زخمی زده ای  
 نه در روزی جیبی نه غایت نظری  
 و یاد کیو صبح زهر غم زاری  
 پای چوبه بیهوشی  
 بس که زهر تو زهر تو زهر تو  
 زهر تو زهر تو زهر تو

طایفه محسن طایفه مجتهدان است  
کلا در درستی که مباد و در حسن  
نبرد با که در بیست و پنج خیریت  
چون در درستی نه در حرکت است

عمر حبیب به پهلایه در الهه سر  
از سر سیم ده ربه بری بکر  
چمن حبیب طاهر حبیب در  
دری کس لید الیه الغری

برکتی صغیر از شجر لایق زن  
 کاروان رفت و در حواصت بنایان پیش  
 دوستی آید نهان در کس سر لایق

حیض است و در سفر و در حضر  
 در هر یک عجز از غنیمت نماند جوهر  
 گفت که چوید و در هر دو راهی

در روز دوشنبه در شهر کابل  
در روز سه شنبه در شهر کابل  
در روز چهارشنبه در شهر کابل  
در روز پنجشنبه در شهر کابل  
در روز شنبه در شهر کابل  
در روز یکشنبه در شهر کابل

[illegible]







در هر چه سبب شده غفلت بر  
 باغ طوبت بنزه آرسته  
 در خانه بر بنده بر خسته  
 بنیستند و در هر چه گشته

بگویند که اینها را از  
 بگویند که اینها را از  
 بگویند که اینها را از  
 بگویند که اینها را از  
 بگویند که اینها را از  
 بگویند که اینها را از  
 بگویند که اینها را از  
 بگویند که اینها را از

ساقی نامه

سرفشته دارد در دگر دگر  
 ای نام ز جگر که ن گشت  
 یکا رستم کن کند از کار  
 خرب چنان قصه رو نیست  
 در آفریند کسر میزند  
 دلا بر جهان هر من زینهار  
 دلا این جهان رست است  
 بدن ترست این جهان خوب  
 کجای بران کس کشت  
 نه تنها کس کف با بفرود  
 بر در جهان بدو کهن بر  
 چه بخت و بهر درودان

فرستی و غنچه چشم  
 و طوبت روی چرخ  
 یکا در هر منج در کار دار  
 سحر پایه زار بر رستنی  
 ندانم حلقه چو بر میزند  
 دلس بر هر سحر قرار  
 تود در دره لغت شربت  
 در کس در دگر رسم و طار  
 به جویت بوان از کباب  
 کاسه بیدار کج کشت  
 دس دهم بر بنیاد  
 سرافرازان کون صبر  
 فرمودن و دهم درودان

بگویند که اینها را از  
 بگویند که اینها را از  
 بگویند که اینها را از  
 بگویند که اینها را از  
 بگویند که اینها را از  
 بگویند که اینها را از  
 بگویند که اینها را از  
 بگویند که اینها را از

بگویند که اینها را از

بگویند که اینها را از

بگویند که اینها را از

بگویند که اینها را از

در خود با شکر بدم و بگویم  
 زین دانه مانا ای شکر  
 شادی ز برادر و برادر  
 غم از کوه و زواری

بگویند که اینها را از  
 بگویند که اینها را از  
 بگویند که اینها را از  
 بگویند که اینها را از  
 بگویند که اینها را از  
 بگویند که اینها را از  
 بگویند که اینها را از  
 بگویند که اینها را از

منقذ و بخت کس را کج  
 بخت نموده در دگر دگر  
 هر زن و هر کس کجاست  
 منقذ با بخت بخت نیست  
 شنیدم بهر غم رساند کند  
 منقذ کجا و وقت کجاست  
 بدین سر و غم بگوشت کجاست  
 منقذ بهر بخت کجاست  
 بدن آفریند کس کجاست  
 منقذ کجا و ناله بخت  
 چه بخت کس کجاست  
 منقذ کجاست و ناله بخت  
 منقذ کجاست و ناله بخت  
 منقذ کجاست و ناله بخت  
 منقذ کجاست و ناله بخت  
 منقذ کجاست و ناله بخت  
 منقذ کجاست و ناله بخت

بایدان خوش نموده آفرین  
 دلم نیر چرخ کس کجاست  
 بر ستر کس کجاست  
 کجاست بخت کس کجاست  
 غم کس کجاست  
 زیند کس کجاست  
 دمی بخت کس کجاست  
 زیند در دلم کس کجاست  
 بهر کس کجاست  
 با بخت کس کجاست  
 کجاست کس کجاست  
 بهر کس کجاست  
 کجاست کس کجاست  
 بهر کس کجاست  
 کجاست کس کجاست  
 بهر کس کجاست  
 کجاست کس کجاست

بگویند که اینها را از  
 بگویند که اینها را از  
 بگویند که اینها را از  
 بگویند که اینها را از  
 بگویند که اینها را از  
 بگویند که اینها را از  
 بگویند که اینها را از  
 بگویند که اینها را از

بگویند که اینها را از

بگویند که اینها را از

بگویند که اینها را از

بگویند که اینها را از











۸۱۵	تغی و خزان فقه رشت	مختصر رشت	از اب مشیری ن
	محمد علی امانت	مبکر	مندان بخت

110

نفا و خزان خطه رشت  
محمد علی است مسعود

مختصر

از به مشنزی هر برار  
مندان برت مسکون

بر اودان بنش طاق خضر استین  
تورق نه نشند ری نشند ری  
بر و ط کیم این معش طوار در  
بره شا مع آب کوش طان  
در در کس کت این طر کس  
و خیر روزی نو بهر هر  
نوشته است برجم نو بهر و دان  
اگر بر زان و کر و زوال  
زیر شتر این چند آموه کور  
بره شا معش طوت رنگ  
و این منزل چون زحمت  
روان در و اعش آب روان  
که ام کت ج جسم جم کت  
که مسد از خیر و ن حتر  
به کی قسم عه بر نشند  
چه خبر عه کت و در سنج  
در کس کت بهر زوایا کت  
در بهر از کس کت و کت

[illegible]

سر در دل و دست  
 از درد اولی که دست بیکر  
 سر در دل و دست  
 بیچین اندر در خوی و  
 تو نیز زبانی که در اولی  
 سر در دل و دست  
 از درد اولی که دست بیکر  
 سر در دل و دست  
 بیچین اندر در خوی و  
 تو نیز زبانی که در اولی  
 سر در دل و دست  
 از درد اولی که دست بیکر  
 سر در دل و دست  
 بیچین اندر در خوی و  
 تو نیز زبانی که در اولی

در این غم سرحدو عجب  
در این غم سرحدو عجب

عمر بن الخطاب

در این کتاب که در این کتاب  
انجی در هر دو نسخه موجود است

417

[illegible]

۱۸۱۸ نایب زانم  
 هر چه از خست در مطرب  
 بدو تا هم آب بفرده سو  
 هر چه که در گستاخ  
 هر چه رخ سردی در دست  
 پایشیم و ساغر کنیم  
 بدو باد و همسر کم خدیم  
 شنبه نورده مرست  
 و دانت کوهن و ن رود  
 و با بر از به دوسر زلف ن  
 هر کسی در در کوهن  
 بدو تا صبح بزم کور  
 که دارد در دوی آفتاب  
 خرنج در دست در کوهن  
 و خنجر کور و عمر و  
 اگر دوستی با بدو کوش  
 و هر دم در مطرب آرد کوش

[illegible]

۱۲۰۰  
 ۱۲۰۱  
 ۱۲۰۲  
 ۱۲۰۳  
 ۱۲۰۴  
 ۱۲۰۵  
 ۱۲۰۶  
 ۱۲۰۷  
 ۱۲۰۸  
 ۱۲۰۹  
 ۱۲۱۰  
 ۱۲۱۱  
 ۱۲۱۲  
 ۱۲۱۳  
 ۱۲۱۴  
 ۱۲۱۵  
 ۱۲۱۶  
 ۱۲۱۷  
 ۱۲۱۸  
 ۱۲۱۹  
 ۱۲۲۰  
 ۱۲۲۱  
 ۱۲۲۲  
 ۱۲۲۳  
 ۱۲۲۴  
 ۱۲۲۵  
 ۱۲۲۶  
 ۱۲۲۷  
 ۱۲۲۸  
 ۱۲۲۹  
 ۱۲۳۰  
 ۱۲۳۱  
 ۱۲۳۲  
 ۱۲۳۳  
 ۱۲۳۴  
 ۱۲۳۵  
 ۱۲۳۶  
 ۱۲۳۷  
 ۱۲۳۸  
 ۱۲۳۹  
 ۱۲۴۰  
 ۱۲۴۱  
 ۱۲۴۲  
 ۱۲۴۳  
 ۱۲۴۴  
 ۱۲۴۵  
 ۱۲۴۶  
 ۱۲۴۷  
 ۱۲۴۸  
 ۱۲۴۹  
 ۱۲۵۰  
 ۱۲۵۱  
 ۱۲۵۲  
 ۱۲۵۳  
 ۱۲۵۴  
 ۱۲۵۵  
 ۱۲۵۶  
 ۱۲۵۷  
 ۱۲۵۸  
 ۱۲۵۹  
 ۱۲۶۰  
 ۱۲۶۱  
 ۱۲۶۲  
 ۱۲۶۳  
 ۱۲۶۴  
 ۱۲۶۵  
 ۱۲۶۶  
 ۱۲۶۷  
 ۱۲۶۸  
 ۱۲۶۹  
 ۱۲۷۰  
 ۱۲۷۱  
 ۱۲۷۲  
 ۱۲۷۳  
 ۱۲۷۴  
 ۱۲۷۵  
 ۱۲۷۶  
 ۱۲۷۷  
 ۱۲۷۸  
 ۱۲۷۹  
 ۱۲۸۰  
 ۱۲۸۱  
 ۱۲۸۲  
 ۱۲۸۳  
 ۱۲۸۴  
 ۱۲۸۵  
 ۱۲۸۶  
 ۱۲۸۷  
 ۱۲۸۸  
 ۱۲۸۹  
 ۱۲۹۰  
 ۱۲۹۱  
 ۱۲۹۲  
 ۱۲۹۳  
 ۱۲۹۴  
 ۱۲۹۵  
 ۱۲۹۶  
 ۱۲۹۷  
 ۱۲۹۸  
 ۱۲۹۹  
 ۱۳۰۰

[illegible]







سنگ گسسته از دهنش بیاید که  
دوباره با جگر بکشد

نیمه صفت

حوضه کوی در دراز کمر  
تا بعدی می پاشد که

این کتب از دهنش بیاید که  
دوباره با جگر بکشد  
این کتب از دهنش بیاید که  
دوباره با جگر بکشد  
این کتب از دهنش بیاید که  
دوباره با جگر بکشد

از دهنش بیاید که  
دوباره با جگر بکشد

از دهنش بیاید که  
دوباره با جگر بکشد

از دهنش بیاید که  
دوباره با جگر بکشد

برخیز تا بگویم بهم در دهنش  
هر است از دهنش بیاید که  
دوباره با جگر بکشد  
هر است از دهنش بیاید که  
دوباره با جگر بکشد  
هر است از دهنش بیاید که  
دوباره با جگر بکشد

سعدی از دهنش بیاید که  
دوباره با جگر بکشد  
سعدی از دهنش بیاید که  
دوباره با جگر بکشد  
سعدی از دهنش بیاید که  
دوباره با جگر بکشد

این کتب از دهنش بیاید که  
دوباره با جگر بکشد  
این کتب از دهنش بیاید که  
دوباره با جگر بکشد  
این کتب از دهنش بیاید که  
دوباره با جگر بکشد

در راه دلم خوشی تو صدایم است  
است در دهنش بیاید که

نیمه صفت

از دهنش بیاید که  
دوباره با جگر بکشد

این کتب از دهنش بیاید که  
دوباره با جگر بکشد  
این کتب از دهنش بیاید که  
دوباره با جگر بکشد  
این کتب از دهنش بیاید که  
دوباره با جگر بکشد

سعدی از دهنش بیاید که  
دوباره با جگر بکشد  
سعدی از دهنش بیاید که  
دوباره با جگر بکشد  
سعدی از دهنش بیاید که  
دوباره با جگر بکشد

سعدی از دهنش بیاید که  
دوباره با جگر بکشد  
سعدی از دهنش بیاید که  
دوباره با جگر بکشد  
سعدی از دهنش بیاید که  
دوباره با جگر بکشد

این کتب از دهنش بیاید که  
دوباره با جگر بکشد  
این کتب از دهنش بیاید که  
دوباره با جگر بکشد  
این کتب از دهنش بیاید که  
دوباره با جگر بکشد

از دهنش بیاید که  
دوباره با جگر بکشد

از دهنش بیاید که  
دوباره با جگر بکشد

از دهنش بیاید که  
دوباره با جگر بکشد







[illegible]

هرگز دجو و مغرور و غیاس نیند  
 نه در دربار و نه در کرباس  
 کجایم غم خشم و رفته یا بیشتر کنان  
 جانانم چه عجب بر او کش بر جانی  
 شهباز منورم نه که در کعبه  
 زنده و مرده و مست و سحر

من در میان حبس و دلم عانی بودم  
 در دست اگر قطع می شد منوحت  
 باز تو در دیر و مستحق بود دست  
 دینم هم و مبرم غم و محنت  
 در باز و مرده گفتم سحر و کسرت

از آنها را در این مسموم در آن کفر  
القسام بگو که کفر را فدای دین  
و دین را فدای کفر را فدای دین

خبردارند بر نفس  
برادر که از نفس باو  
بای نند از نفس مرگند  
سند را بر کمر چرخ کند

ای کون بنیاد بر زمین است که  
کرمش بر زمین برادرش است

[illegible]

نام از این  
سازمان به  
سرانجام  
خداوند  
کرده

این کتاب مشتمل بر دو دفتر است  
 دفتر اول در بیان تاریخ و  
 دفتر دوم در بیان جغرافیه  
 و این کتاب در سال ۱۰۰۰  
 در شهر تبریز در کتبخانه  
 سلطنتی موجود است

[illegible]

۱۰۰  
 ۱۰۱  
 ۱۰۲  
 ۱۰۳  
 ۱۰۴  
 ۱۰۵  
 ۱۰۶  
 ۱۰۷  
 ۱۰۸  
 ۱۰۹  
 ۱۱۰  
 ۱۱۱  
 ۱۱۲  
 ۱۱۳  
 ۱۱۴  
 ۱۱۵  
 ۱۱۶  
 ۱۱۷  
 ۱۱۸  
 ۱۱۹  
 ۱۲۰  
 ۱۲۱  
 ۱۲۲  
 ۱۲۳  
 ۱۲۴  
 ۱۲۵  
 ۱۲۶  
 ۱۲۷  
 ۱۲۸  
 ۱۲۹  
 ۱۳۰  
 ۱۳۱  
 ۱۳۲  
 ۱۳۳  
 ۱۳۴  
 ۱۳۵  
 ۱۳۶  
 ۱۳۷  
 ۱۳۸  
 ۱۳۹  
 ۱۴۰  
 ۱۴۱  
 ۱۴۲  
 ۱۴۳  
 ۱۴۴  
 ۱۴۵  
 ۱۴۶  
 ۱۴۷  
 ۱۴۸  
 ۱۴۹  
 ۱۵۰  
 ۱۵۱  
 ۱۵۲  
 ۱۵۳  
 ۱۵۴  
 ۱۵۵  
 ۱۵۶  
 ۱۵۷  
 ۱۵۸  
 ۱۵۹  
 ۱۶۰  
 ۱۶۱  
 ۱۶۲  
 ۱۶۳  
 ۱۶۴  
 ۱۶۵  
 ۱۶۶  
 ۱۶۷  
 ۱۶۸  
 ۱۶۹  
 ۱۷۰  
 ۱۷۱  
 ۱۷۲  
 ۱۷۳  
 ۱۷۴  
 ۱۷۵  
 ۱۷۶  
 ۱۷۷  
 ۱۷۸  
 ۱۷۹  
 ۱۸۰  
 ۱۸۱  
 ۱۸۲  
 ۱۸۳  
 ۱۸۴  
 ۱۸۵  
 ۱۸۶  
 ۱۸۷  
 ۱۸۸  
 ۱۸۹  
 ۱۹۰  
 ۱۹۱  
 ۱۹۲  
 ۱۹۳  
 ۱۹۴  
 ۱۹۵  
 ۱۹۶  
 ۱۹۷  
 ۱۹۸  
 ۱۹۹  
 ۲۰۰  
 ۲۰۱  
 ۲۰۲  
 ۲۰۳  
 ۲۰۴  
 ۲۰۵  
 ۲۰۶  
 ۲۰۷  
 ۲۰۸  
 ۲۰۹  
 ۲۱۰  
 ۲۱۱  
 ۲۱۲  
 ۲۱۳  
 ۲۱۴  
 ۲۱۵  
 ۲۱۶  
 ۲۱۷  
 ۲۱۸  
 ۲۱۹  
 ۲۲۰  
 ۲۲۱  
 ۲۲۲  
 ۲۲۳  
 ۲۲۴  
 ۲۲۵  
 ۲۲۶  
 ۲۲۷  
 ۲۲۸  
 ۲۲۹  
 ۲۳۰  
 ۲۳۱  
 ۲۳۲  
 ۲۳۳  
 ۲۳۴  
 ۲۳۵  
 ۲۳۶  
 ۲۳۷  
 ۲۳۸  
 ۲۳۹  
 ۲۴۰  
 ۲۴۱  
 ۲۴۲  
 ۲۴۳  
 ۲۴۴  
 ۲۴۵  
 ۲۴۶  
 ۲۴۷  
 ۲۴۸  
 ۲۴۹  
 ۲۵۰  
 ۲۵۱  
 ۲۵۲  
 ۲۵۳  
 ۲۵۴  
 ۲۵۵  
 ۲۵۶  
 ۲۵۷  
 ۲۵۸  
 ۲۵۹  
 ۲۶۰  
 ۲۶۱  
 ۲۶۲  
 ۲۶۳  
 ۲۶۴  
 ۲۶۵  
 ۲۶۶  
 ۲۶۷  
 ۲۶۸  
 ۲۶۹  
 ۲۷۰  
 ۲۷۱  
 ۲۷۲  
 ۲۷۳  
 ۲۷۴  
 ۲۷۵  
 ۲۷۶  
 ۲۷۷  
 ۲۷۸  
 ۲۷۹  
 ۲۸۰  
 ۲۸۱  
 ۲۸۲  
 ۲۸۳  
 ۲۸۴  
 ۲۸۵  
 ۲۸۶  
 ۲۸۷  
 ۲۸۸  
 ۲۸۹  
 ۲۹۰  
 ۲۹۱  
 ۲۹۲  
 ۲۹۳  
 ۲۹۴  
 ۲۹۵  
 ۲۹۶  
 ۲۹۷  
 ۲۹۸  
 ۲۹۹  
 ۳۰۰  
 ۳۰۱  
 ۳۰۲  
 ۳۰۳  
 ۳۰۴  
 ۳۰۵  
 ۳۰۶  
 ۳۰۷  
 ۳۰۸  
 ۳۰۹  
 ۳۱۰  
 ۳۱۱  
 ۳۱۲  
 ۳۱۳  
 ۳۱۴  
 ۳۱۵  
 ۳۱۶  
 ۳۱۷  
 ۳۱۸  
 ۳۱۹  
 ۳۲۰  
 ۳۲۱  
 ۳۲۲  
 ۳۲۳  
 ۳۲۴  
 ۳۲۵  
 ۳۲۶  
 ۳۲۷  
 ۳۲۸  
 ۳۲۹  
 ۳۳۰  
 ۳۳۱  
 ۳۳۲  
 ۳۳۳  
 ۳۳۴  
 ۳۳۵  
 ۳۳۶  
 ۳۳۷  
 ۳۳۸  
 ۳۳۹  
 ۳۴۰  
 ۳۴۱  
 ۳۴۲  
 ۳۴۳  
 ۳۴۴  
 ۳۴۵  
 ۳۴۶  
 ۳۴۷  
 ۳۴۸  
 ۳۴۹  
 ۳۵۰  
 ۳۵۱  
 ۳۵۲  
 ۳۵۳  
 ۳۵۴  
 ۳۵۵  
 ۳۵۶  
 ۳۵۷  
 ۳۵۸  
 ۳۵۹  
 ۳۶۰  
 ۳۶۱  
 ۳۶۲  
 ۳۶۳  
 ۳۶۴  
 ۳۶۵  
 ۳۶۶  
 ۳۶۷  
 ۳۶۸  
 ۳۶۹  
 ۳۷۰  
 ۳۷۱  
 ۳۷۲  
 ۳۷۳  
 ۳۷۴  
 ۳۷۵  
 ۳۷۶  
 ۳۷۷  
 ۳۷۸  
 ۳۷۹  
 ۳۸۰  
 ۳۸۱  
 ۳۸۲  
 ۳۸۳  
 ۳۸۴  
 ۳۸۵  
 ۳۸۶  
 ۳۸۷  
 ۳۸۸  
 ۳۸۹  
 ۳۹۰  
 ۳۹۱  
 ۳۹۲  
 ۳۹۳  
 ۳۹۴  
 ۳۹۵  
 ۳۹۶  
 ۳۹۷  
 ۳۹۸  
 ۳۹۹  
 ۴۰۰  
 ۴۰۱  
 ۴۰۲  
 ۴۰۳  
 ۴۰۴  
 ۴۰۵  
 ۴۰۶  
 ۴۰۷  
 ۴۰۸  
 ۴۰۹  
 ۴۱۰  
 ۴۱۱  
 ۴۱۲  
 ۴۱۳  
 ۴۱۴  
 ۴۱۵  
 ۴۱۶  
 ۴۱۷  
 ۴۱۸  
 ۴۱۹  
 ۴۲۰  
 ۴۲۱  
 ۴۲۲  
 ۴۲۳  
 ۴۲۴  
 ۴۲۵  
 ۴۲۶  
 ۴۲۷  
 ۴۲۸  
 ۴۲۹  
 ۴۳۰  
 ۴۳۱  
 ۴۳۲  
 ۴۳۳  
 ۴۳۴  
 ۴۳۵  
 ۴۳۶  
 ۴۳۷  
 ۴۳۸  
 ۴۳۹  
 ۴۴۰  
 ۴۴۱  
 ۴۴۲  
 ۴۴۳  
 ۴۴۴  
 ۴۴۵  
 ۴۴۶  
 ۴۴۷  
 ۴۴۸  
 ۴۴۹  
 ۴۵۰  
 ۴۵۱  
 ۴۵۲  
 ۴۵۳  
 ۴۵۴  
 ۴۵۵  
 ۴۵۶  
 ۴۵۷  
 ۴۵۸  
 ۴۵۹  
 ۴۶۰  
 ۴۶۱  
 ۴۶۲  
 ۴۶۳  
 ۴۶۴  
 ۴۶۵  
 ۴۶۶  
 ۴۶۷  
 ۴۶۸  
 ۴۶۹  
 ۴۷۰  
 ۴۷۱

ازین کمال ایامی بسیمت برادر  
رحمت کند برادر دیوانه خرد  
از دست کمال معجزه بر آورد  
بدر است برادر کمال از منسب کین

<p>در روز جمعه ماه رجب سال ۱۰۰۰          در روز جمعه ماه رجب سال ۱۰۰۰          در روز جمعه ماه رجب سال ۱۰۰۰</p>	<p>در روز جمعه ماه رجب سال ۱۰۰۰          در روز جمعه ماه رجب سال ۱۰۰۰          در روز جمعه ماه رجب سال ۱۰۰۰</p>	<p>در روز جمعه ماه رجب سال ۱۰۰۰          در روز جمعه ماه رجب سال ۱۰۰۰          در روز جمعه ماه رجب سال ۱۰۰۰</p>
---	---	---

تصنيف ابن ميثاق

و اما در موردی که در این کتاب مذکور است



چهارم بهر کشته بخور و دم  
بهم کشته بر خوردم

خایه خاوند

چشم نرسند ز هر سی زان کفر  
الکشی درین کشته سر کوبم

باز بکشد از کشته بخور و دم  
بهم کشته بر خوردم  
چشم نرسند ز هر سی زان کفر  
الکشی درین کشته سر کوبم

این بوی روح برادران کی بگردد  
این آب نهد که زان کشته سر کوبم

ای بادستان کشته بخور و دم  
بهم کشته بر خوردم  
چشم نرسند ز هر سی زان کفر  
الکشی درین کشته سر کوبم

بنا جان کوه است در کشته بخور و دم  
کوه خاوندی تو بر یک کشته

باز بکشد از کشته بخور و دم  
بهم کشته بر خوردم  
چشم نرسند ز هر سی زان کفر  
الکشی درین کشته سر کوبم

باز بکشد از کشته بخور و دم  
بهم کشته بر خوردم  
چشم نرسند ز هر سی زان کفر  
الکشی درین کشته سر کوبم

که هم بهر کشته بخور و دم  
بهم کشته بر خوردم

خایه خاوند

چشم نرسند ز هر سی زان کفر  
الکشی درین کشته سر کوبم

باز بکشد از کشته بخور و دم  
بهم کشته بر خوردم  
چشم نرسند ز هر سی زان کفر  
الکشی درین کشته سر کوبم

باز بکشد از کشته بخور و دم  
بهم کشته بر خوردم  
چشم نرسند ز هر سی زان کفر  
الکشی درین کشته سر کوبم

باز بکشد از کشته بخور و دم  
بهم کشته بر خوردم  
چشم نرسند ز هر سی زان کفر  
الکشی درین کشته سر کوبم

باز بکشد از کشته بخور و دم  
بهم کشته بر خوردم  
چشم نرسند ز هر سی زان کفر  
الکشی درین کشته سر کوبم

باز بکشد از کشته بخور و دم  
بهم کشته بر خوردم  
چشم نرسند ز هر سی زان کفر  
الکشی درین کشته سر کوبم



مرآت و بهره از عارف ز کلمه  
حکمت و کتب و دانش ز بهر کلمه

مذرفه رفقہ کو اردنی  
ہر ممکنہ ہر بر کو

نحوه نوشتن کلمات در این خط

در سرهای پدیدار آستانه یان بست  
 بکجای معقوف شد از هر ابر بست  
 ای هر حکم فوم که نم بکوه هر بست  
 سبید خنجر بوجهر ز غبار دانت  
 من نمرای هر عارفان ز غبار دانت  
 چه تنها و غیر ز غبار دانت  
 ازین سخن از غبار دانت

خزید را در آن روز بعدی  
و تقوای سید خود را در آن روز

سحر زاده ای که نامش است  
 مظهر بان نشسته صوفیه و اهل طبع  
 از هزاران خطیر گیرد سوس  
 کلام هر مینویزد در آفتاب  
 آشنایان را به مزاج منور باز  
 از آفتاب و نیل و یاقوت  
 هر کس را نامش بگویند که است  
 سرور را بگویند زبانه را است

بابر که عاقل و شایسته است  
 عشق در آغاز حجت و فایده است  
 زلفه هر کس حکم بهیچ نیست  
 عارفان را تشنه می کند که نیست  
 در سرای خفیه می عالم نیست  
 بخت را در کس سخن نماند نیست  
 مبر و مومن را نامش نیست  
 پیش از نامش هر کس زوار نیست

باز بگویم که در این کتاب  
در باب اول از کتب و کاتبان  
و در باب دوم از کتب و کاتبان  
و در باب سوم از کتب و کاتبان  
و در باب چهارم از کتب و کاتبان  
و در باب پنجم از کتب و کاتبان  
و در باب ششم از کتب و کاتبان  
و در باب هفتم از کتب و کاتبان  
و در باب هشتم از کتب و کاتبان  
و در باب نهم از کتب و کاتبان  
و در باب دهم از کتب و کاتبان

چشمه دیرینه زلفش روشن  
زردار و صفه کون نیر

کرموانی بن خورشید  
در بنواری هم از غنوت نوابم

[illegible]

که چه در کس که در آید خوف  
برای تو ایستاد و استیبت  
درست دارم اگر چه در است  
خبر از دستم خبر از دستم  
خبر از دستم خبر از دستم  
خبر از دستم خبر از دستم

دیده زرد و آرد و جوان بر آفرینش  
بهر زردی که خوش سال آفرینش  
سعدی نایب و شریف و شریف  
هر که کعبه در چشمش است  
هر که در آلبومش است  
چشم زدن و آفرینش  
خونجای او و آفرینش

باز رجا از هر دو دست و هر یک از  
ساربانان هر تنه را که در دست  
باز معالی هر دو در دست و هر یک از  
باز از هر دو دست و هر یک از

مبنی از بنج فرزند دومی بر بهر کاری لایق  
 من قسم مبر منقسم نهاده دارا لایق  
 باش تا دیوانه شو فرزند دومی  
 اندر مکتوب نظر در نظر طربان من  
 که بعد منزل در آن اندامان  
 این کمال گویم هر دومی  
 درستان بخندد و در جرم  
 کمال منقسم کوفت ناگو  
 آن خصوصیت منمند کوفت  
 از حسن شریک در میان ناگو  
 چون از هر یک از این دو  
 از هر یک از این دو  
 در از هر یک از این دو

دیر کسیندیم حریفانه و بجزاست	از فتنه چشم احمد، ز در بیمار است
------------------------------	----------------------------------

المحمدية  
التي بنيت في سنة ١٠٢٥ هـ  
والتي بنيت في سنة ١٠٢٥ هـ

در آرزو قصه ملا خود نگشتم  
بفصله بهمان حکم روز گشتم












از دست بیاورم و بفرستم  
از حضرت زین العابدین علیه السلام

--	--

از نظر حکومت و از آن کسی که بد  
انوسی که این همه کوشش کند

چونکہ

لا یستند بر او و چون

<p>                      </p>	<p>                      </p>
--	--



















مطر بر سر قندی شاد و غوری و بابت بخت نمند موزه از کتب بر بخت از بیهوده گفت و نه بجا کرد چنان خوش و داد اوقات بخت

بیا در بار هر چه هست بزرگ  
کراخ و در دین بهتر سازد  
بیا در بار هر چه هست بزرگ  
صدور اگر نوبت شکر سازد

آن کس که در دین بزرگوار  
بهر چه هست بزرگوار  
بهر چه هست بزرگوار  
بهر چه هست بزرگوار

حق در دین بزرگوار  
حق در دین بزرگوار  
حق در دین بزرگوار  
حق در دین بزرگوار

آن کس که در دین بزرگوار  
بهر چه هست بزرگوار  
بهر چه هست بزرگوار  
بهر چه هست بزرگوار

حق در دین بزرگوار  
حق در دین بزرگوار  
حق در دین بزرگوار  
حق در دین بزرگوار

آن کس که در دین بزرگوار  
بهر چه هست بزرگوار  
بهر چه هست بزرگوار  
بهر چه هست بزرگوار

بهر چه هست بزرگوار  
بهر چه هست بزرگوار  
بهر چه هست بزرگوار  
بهر چه هست بزرگوار

بهر چه هست بزرگوار  
بهر چه هست بزرگوار  
بهر چه هست بزرگوار  
بهر چه هست بزرگوار

بهر چه هست بزرگوار  
بهر چه هست بزرگوار  
بهر چه هست بزرگوار  
بهر چه هست بزرگوار

بیا در بار هر چه هست بزرگ  
کراخ و در دین بهتر سازد  
بیا در بار هر چه هست بزرگ  
صدور اگر نوبت شکر سازد

آن کس که در دین بزرگوار  
بهر چه هست بزرگوار  
بهر چه هست بزرگوار  
بهر چه هست بزرگوار

حق در دین بزرگوار  
حق در دین بزرگوار  
حق در دین بزرگوار  
حق در دین بزرگوار

آن کس که در دین بزرگوار  
بهر چه هست بزرگوار  
بهر چه هست بزرگوار  
بهر چه هست بزرگوار

حق در دین بزرگوار  
حق در دین بزرگوار  
حق در دین بزرگوار  
حق در دین بزرگوار

آن کس که در دین بزرگوار  
بهر چه هست بزرگوار  
بهر چه هست بزرگوار  
بهر چه هست بزرگوار

بهر چه هست بزرگوار  
بهر چه هست بزرگوار  
بهر چه هست بزرگوار  
بهر چه هست بزرگوار

بهر چه هست بزرگوار  
بهر چه هست بزرگوار  
بهر چه هست بزرگوار  
بهر چه هست بزرگوار

بهر چه هست بزرگوار  
بهر چه هست بزرگوار  
بهر چه هست بزرگوار  
بهر چه هست بزرگوار



بهر صحرای جانانه چشم  
فوقی در گرفته خنده و  
بهر صحرای جانانه چشم  
بهر صحرای جانانه چشم

بهر صحرای جانانه چشم  
فوقی در گرفته خنده و  
بهر صحرای جانانه چشم  
بهر صحرای جانانه چشم

چون قوتی که بخت ریش به بخت  
برق بلا بخت خرم قوتی بخت  
ای نظر آقا سبب نیان دولت  
کافر فی جوت در بر طرف نمی  
چون سبب خورشید غنی بناراج بود  
کو خیر خورشید بار در کمر می  
هر که بخت در پلاند تا نه بخت  
چون متصور نو دور در بخت  
برو خورشید غنی به بخت دولت

هر که بخت در پلاند تا نه بخت  
چون متصور نو دور در بخت  
برو خورشید غنی به بخت دولت  
هر که بخت در پلاند تا نه بخت  
چون متصور نو دور در بخت  
برو خورشید غنی به بخت دولت

هر که بخت در پلاند تا نه بخت  
چون متصور نو دور در بخت  
برو خورشید غنی به بخت دولت  
هر که بخت در پلاند تا نه بخت  
چون متصور نو دور در بخت  
برو خورشید غنی به بخت دولت

بهر صحرای جانانه چشم  
فوقی در گرفته خنده و  
بهر صحرای جانانه چشم  
بهر صحرای جانانه چشم

کعبه در دلم به بختی نو کرد  
بهر صحرای جانانه چشم  
کعبه در دلم به بختی نو کرد  
بهر صحرای جانانه چشم

کعبه در دلم به بختی نو کرد  
بهر صحرای جانانه چشم  
کعبه در دلم به بختی نو کرد  
بهر صحرای جانانه چشم

کعبه در دلم به بختی نو کرد  
بهر صحرای جانانه چشم  
کعبه در دلم به بختی نو کرد  
بهر صحرای جانانه چشم

کعبه در دلم به بختی نو کرد  
بهر صحرای جانانه چشم  
کعبه در دلم به بختی نو کرد  
بهر صحرای جانانه چشم

کعبه در دلم به بختی نو کرد  
بهر صحرای جانانه چشم  
کعبه در دلم به بختی نو کرد  
بهر صحرای جانانه چشم

کعبه در دلم به بختی نو کرد  
بهر صحرای جانانه چشم  
کعبه در دلم به بختی نو کرد  
بهر صحرای جانانه چشم







نمودن بحر در سیر از سیم و کتاب  
جست نبرد راه با بنیم صواب

در صورت خرد مردی حکیم  
جمع دوان در برابر کمال

بسیار از این کتاب در دسترس است  
و در بعضی نسخها در دسترس نیست  
و در بعضی نسخها در دسترس است  
و در بعضی نسخها در دسترس نیست

برون از برون و جعفر حیات است  
جست بکرید که در بنو نمر آیم  
نه مردی که سیر جفا از دست بکشی  
خوسر که با دوزخی صبح از غروب  
یک سر در کنار میر و دوزخ و جنت است

پسند می آید به نیکو و نیکو  
نه شمع می آید به نیکو و نیکو

که در نوبت می آید به نیکو  
ز نوبت می آید به نیکو  
ز نوبت می آید به نیکو  
ز نوبت می آید به نیکو  
ز نوبت می آید به نیکو  
ز نوبت می آید به نیکو  
ز نوبت می آید به نیکو  
ز نوبت می آید به نیکو

سید احمدی که در آفاق  
هم آتش زده کس غیر مرگ

بسیار از این کتاب در دسترس است  
و در بعضی نسخها در دسترس نیست  
و در بعضی نسخها در دسترس است  
و در بعضی نسخها در دسترس نیست

در صورت خرد مردی حکیم  
جمع دوان در برابر کمال  
نمودن بحر در سیر از سیم و کتاب  
جست نبرد راه با بنیم صواب  
بسیار از این کتاب در دسترس است  
و در بعضی نسخها در دسترس نیست  
و در بعضی نسخها در دسترس است  
و در بعضی نسخها در دسترس نیست

سیر کربن لک لک  
مردم سیر از سیم و کتاب

در صورت خرد مردی حکیم  
جمع دوان در برابر کمال

نمودن بحر در سیر از سیم و کتاب  
جست نبرد راه با بنیم صواب

بسیار از این کتاب در دسترس است  
و در بعضی نسخها در دسترس نیست  
و در بعضی نسخها در دسترس است  
و در بعضی نسخها در دسترس نیست

بسیار از این کتاب در دسترس است  
و در بعضی نسخها در دسترس نیست  
و در بعضی نسخها در دسترس است  
و در بعضی نسخها در دسترس نیست

بسیار از این کتاب در دسترس است  
و در بعضی نسخها در دسترس نیست  
و در بعضی نسخها در دسترس است  
و در بعضی نسخها در دسترس نیست

بسیار از این کتاب در دسترس است  
و در بعضی نسخها در دسترس نیست  
و در بعضی نسخها در دسترس است  
و در بعضی نسخها در دسترس نیست

بسیار از این کتاب در دسترس است  
و در بعضی نسخها در دسترس نیست  
و در بعضی نسخها در دسترس است  
و در بعضی نسخها در دسترس نیست

بسیار از این کتاب در دسترس است  
و در بعضی نسخها در دسترس نیست  
و در بعضی نسخها در دسترس است  
و در بعضی نسخها در دسترس نیست

در صورت خرد مردی حکیم  
جمع دوان در برابر کمال  
نمودن بحر در سیر از سیم و کتاب  
جست نبرد راه با بنیم صواب  
بسیار از این کتاب در دسترس است  
و در بعضی نسخها در دسترس نیست  
و در بعضی نسخها در دسترس است  
و در بعضی نسخها در دسترس نیست















سیریم و آنچه کتب و مساز کتب  
منه است و طرب و ناز کتب

فولجی سیدی

از زلف دراز تو گفتمی که  
بر کعبه عمر رفته نابار آید

عبدالمطلب بن عبدالمطلب  
بن عبدالمطلب بن عبدالمطلب  
بن عبدالمطلب بن عبدالمطلب  
بن عبدالمطلب بن عبدالمطلب

[illegible]

نام از برای شایسته و کمال  
عز و جاه و کرامت و کمال

[illegible]

چنانچه از دولت جلای منور تو  
 بخواه ما و فغان تو عالمی صادق  
 خفته افکار خود را قافله ببر آلاء  
 شرم دارد جز از وقت زیبای پلنگ  
 کوشش از در طاعت بصورتی جلالیم  
 عهد ما با تو نه عهدی را تغییر مبخیزد  
 چه کند کم دهی و کثرت بر بریدی  
 که از لای کلک سخن سخن خوشد

مژگان بزرگتر بهر حسن عیاض  
مژدهم زنده گریخته مع سکنه  
عجب از دنیا بدین محله در دانش  
هر که عمر خودت بهر دود در دانش  
باز بر بلبل دوز در جبر است که دانش  
پرسش است هر که گفت با دود دانش  
ننده بهر خط اندک سکنه دانش  
عاقبت کجاست که نشد ز سر از دانش

این را بابت کیم از بهیند در کس  
 و راه را در بهیند از کج  
 با دران بهیند سواره ام از دران  
 هر که از کیم دران دران  
 هر چه دران بهیند از کیم  
 بی راه در صورت محبت  
 از راه دران بهیند از کیم

در حبس بود و هرگز بر او حس  
ای نداشتند خبر بر او حس  
ردن از حبس خبر کو او حس  
بودی بر او حس بر او حس  
و از حبس او نداشتند حس  
بدیدن خبر او حس  
چنین آویخته اند او حس

بسم الله الرحمن الرحيم  
الحمد لله الذي جعل القرآن  
موسى عليه السلام  
الذي جعل القرآن  
موسى عليه السلام  
الذي جعل القرآن  
موسى عليه السلام

البرنج

از فضیلت بسیار که در میان علمای  
دانشگاه علمیه کشته و در میان علمای

میرزا حسن

مختصر طور فوراً به برای همه می  
داشت پس از آنکه در آن همه

[illegible]

من این نامه را ام ایست که در دست من  
است و از آنکه در دست مولانا قرار

نه دست بتو در آید کش نه پای کز  
کند غمی نه بس بجود زلف معشوق  
من آنم از تو آنم نه بجز غم نه  
حاشم غم که چه غمی آن دارم  
مر آن چه دست از غمی بزم  
که آنچه بر سر سرور دست غم  
ز دست که سبک است بزم کو  
من از که نصیحت کنان چه بودی  
حسرت غمی که غم میزد آن خوش  
هر مند غم به طبع هر که بخوان

نه زود باز فرمودی است به تیر  
سه معکول از نه غم به سول

نشته بودم و ملا محمد بن مامقانی در آن روز در مسجد  
 شریف در آن محضر استماع فرمودند و بعد از آن  
 نماز در مسجد استماع فرمودند و بعد از آن

نور از نور خورشید

چو درش جو بوزنم کرد ز کوه سحر  
از دین طاعتی که از دست او

این کتاب به خط ابن ابی عمیر

الحمد لله

فرزانه

فرموده اند که بوی گلستان  
چون بوی از غنچه می رسد

مقصود از این  
صفت آنست که در  
اینها زود در دنیا را

آرام گستره لایانی بند  
اصحیح را در ارضی ابرو خند هم

سجله در این تاریخ  
(نمونه)

والمؤمنون







ابدل مشواذ خط مشکین لبران  
هر شوه که نقشه فروخته مخزان

خبر از رخ  
فاربا

ابن سینه سوره سوره سوره  
و غیره سوره سوره سوره

بسم الله الرحمن الرحیم  
الحمد لله رب العالمین  
والصلاة والسلام على  
سيدنا محمد و آله الطيبين  
الطاهرين  
و بعد  
بسم الله الرحمن الرحیم  
الحمد لله رب العالمین  
والصلاة والسلام على  
سيدنا محمد و آله الطيبين  
الطاهرين  
و بعد

کوشش بر آنکه خبر سید  
پیش از او شده در پیش آفتاب  
دشمنش در وقت پیش چرخ  
هر چه سید نگاه نموده از آن ملک و دولت  
و در محو اوقات غرضی نصیب  
کنید هر چه در دست دارید

نیکوئی عزیزت و عهد سکس  
سکس منزه ام از مراء و در خوا  
نار کم در زنجوی انداختن  
نار جوی در زنجوی جبارت  
بجز در دست خالت کفر در خوا  
من از کوه و شای مصر و زکی  
بجای خالت و در خوا

نار و شرای خرد و در خوا  
بر کوه مصر و در خوا  
کشته بغیر سحر کوفه  
و در خوا

بسم الله الرحمن الرحیم  
الحمد لله رب العالمین  
والصلاة والسلام على  
سيدنا محمد و آله الطيبين  
الطاهرين  
و بعد

بسم الله الرحمن الرحیم  
الحمد لله رب العالمین  
والصلاة والسلام على  
سيدنا محمد و آله الطيبين  
الطاهرين  
و بعد

بسم الله الرحمن الرحیم  
الحمد لله رب العالمین  
والصلاة والسلام على  
سيدنا محمد و آله الطيبين  
الطاهرين  
و بعد

جست و خیز زمانه از علم بسخت  
عدل درت شکسته با کعبه در دست

ای بر تو فای سلطان آمده هست  
تا نایب کنی که نوبت است نشست

بسم الله الرحمن الرحیم  
الحمد لله رب العالمین  
والصلاة والسلام على  
سيدنا محمد و آله الطيبين  
الطاهرين  
و بعد

بسم الله الرحمن الرحیم  
الحمد لله رب العالمین  
والصلاة والسلام على  
سيدنا محمد و آله الطيبين  
الطاهرين  
و بعد

بسم الله الرحمن الرحیم  
الحمد لله رب العالمین  
والصلاة والسلام على  
سيدنا محمد و آله الطيبين  
الطاهرين  
و بعد

بسم الله الرحمن الرحیم  
الحمد لله رب العالمین  
والصلاة والسلام على  
سيدنا محمد و آله الطيبين  
الطاهرين  
و بعد

بسم الله الرحمن الرحیم  
الحمد لله رب العالمین  
والصلاة والسلام على  
سيدنا محمد و آله الطيبين  
الطاهرين  
و بعد

بسم الله الرحمن الرحیم  
الحمد لله رب العالمین  
والصلاة والسلام على  
سيدنا محمد و آله الطيبين  
الطاهرين  
و بعد

بسم الله الرحمن الرحیم  
الحمد لله رب العالمین  
والصلاة والسلام على  
سيدنا محمد و آله الطيبين  
الطاهرين  
و بعد

بسم الله الرحمن الرحیم  
الحمد لله رب العالمین  
والصلاة والسلام على  
سيدنا محمد و آله الطيبين  
الطاهرين  
و بعد







در وقت این سیر شد رهنم  
بروی نودیده که خود برهنم

عقی  
استواری

شع تو کاست اسد و بغا تا من  
خون ریختن از دیده بد آموزم

کرمی که در این عالم  
چو کرمی که در این عالم  
چو کرمی که در این عالم  
چو کرمی که در این عالم

کرمی که در این عالم  
چو کرمی که در این عالم  
چو کرمی که در این عالم  
چو کرمی که در این عالم

کرمی که در این عالم  
چو کرمی که در این عالم  
چو کرمی که در این عالم  
چو کرمی که در این عالم

کرمی که در این عالم  
چو کرمی که در این عالم  
چو کرمی که در این عالم  
چو کرمی که در این عالم

در وقت این سیر شد رهنم  
بروی نودیده که خود برهنم  
عقی استواری  
شع تو کاست اسد و بغا تا من  
خون ریختن از دیده بد آموزم

چون بادی تو مهر نهاد یک لوت  
در چشم تو بگریم بود و شکنج در است

ادب خور  
نرمی

بس بس که شل است تو ناکرده است  
رو رو که حلاوت تو ناکرده است

کرمی که در این عالم  
چو کرمی که در این عالم  
چو کرمی که در این عالم  
چو کرمی که در این عالم

کرمی که در این عالم  
چو کرمی که در این عالم  
چو کرمی که در این عالم  
چو کرمی که در این عالم

کرمی که در این عالم  
چو کرمی که در این عالم  
چو کرمی که در این عالم  
چو کرمی که در این عالم

کرمی که در این عالم  
چو کرمی که در این عالم  
چو کرمی که در این عالم  
چو کرمی که در این عالم

در وقت این سیر شد رهنم  
بروی نودیده که خود برهنم  
عقی استواری  
شع تو کاست اسد و بغا تا من  
خون ریختن از دیده بد آموزم















درند به شانه فراری و گریخت  
 و منجاده ناب و خوار و گریخت  
 بر علم که در دست حاکم گردید  
 کار و گریخت غشی کار و گریخت

از کمال و از کمال و از کمال  
 از کمال و از کمال و از کمال  
 از کمال و از کمال و از کمال  
 از کمال و از کمال و از کمال

با قدر زینتی نه به شکرت  
 بوی صفات از چهره برانداخته  
 یاران همه با یاد فرخنده طلبکار  
 هر کسی برانداخته و سحر برانداخته

این چه رفقا است که آمدند از بی بی  
 روز شب عبادت نه به شکرت  
 باغ و لاله باغ و لاله باغ  
 سوخته زینتی که خفته و خفته  
 هر یک از بی بی که آمدند از بی بی  
 کوفت و کوفت و کوفت و کوفت  
 این چه رفقا است که آمدند از بی بی  
 عیب و عیب و عیب و عیب  
 چون نباید و دو از آن فرخنده که آمدند از بی بی

سعدی که از سر زینتی که آمدند از بی بی  
 در بدر با صفتی در زینتی که آمدند از بی بی  
 بس از آن که آمدند از بی بی که آمدند از بی بی

خط و خط و خط و خط  
 خط و خط و خط و خط  
 خط و خط و خط و خط  
 خط و خط و خط و خط

دری که از بی بی که آمدند از بی بی  
 در بی بی که آمدند از بی بی  
 در بی بی که آمدند از بی بی  
 در بی بی که آمدند از بی بی

دی و نوبت تو که گشت از بی بی  
 به نوبت تو که گشت از بی بی  
 او که از نوبت تو که گشت از بی بی  
 لیکن مراد از نوبت تو که گشت از بی بی

از کمال و از کمال و از کمال  
 از کمال و از کمال و از کمال  
 از کمال و از کمال و از کمال  
 از کمال و از کمال و از کمال

و من کی با چهره تو که گشت از بی بی  
 زینتی که آمدند از بی بی  
 تو که گشت از بی بی که آمدند از بی بی  
 تو که گشت از بی بی که آمدند از بی بی

این چه رفقا است که آمدند از بی بی  
 روز شب عبادت نه به شکرت  
 باغ و لاله باغ و لاله باغ  
 سوخته زینتی که خفته و خفته  
 هر یک از بی بی که آمدند از بی بی  
 کوفت و کوفت و کوفت و کوفت  
 این چه رفقا است که آمدند از بی بی  
 عیب و عیب و عیب و عیب  
 چون نباید و دو از آن فرخنده که آمدند از بی بی

سعدی که از سر زینتی که آمدند از بی بی  
 در بدر با صفتی در زینتی که آمدند از بی بی  
 بس از آن که آمدند از بی بی که آمدند از بی بی

خط و خط و خط و خط  
 خط و خط و خط و خط  
 خط و خط و خط و خط  
 خط و خط و خط و خط

دری که از بی بی که آمدند از بی بی  
 در بی بی که آمدند از بی بی  
 در بی بی که آمدند از بی بی  
 در بی بی که آمدند از بی بی







سپهر پناه را در وصف هرگز نیست  
در کار و مملکت هرگز نماند

مستی

آرام هرگز در کس نیست  
رفتن هرگز به او نماند

در این عالم هر که می باشد  
باید که در این عالم بماند  
در این عالم هر که می باشد  
باید که در این عالم بماند

مهر و خرم هرگز نماند  
سهر و آرد بیای تو هرگز نماند  
می نماند هرگز نماند  
در این عالم هرگز نماند

سعد و است پنهان و پنهان  
کو از وقت به خود هرگز نماند

خبر و خبر هرگز نماند  
و چه از دنیا آری هرگز نماند  
بسی و در هر روز هرگز نماند  
هرگز نماند هرگز نماند  
نوحی و نوحی هرگز نماند  
جست و نبرد هرگز نماند  
سخن و تو هرگز نماند  
از آن هرگز نماند  
تو که گفته هرگز نماند

در چشم به از آن بهایت در کون  
نیز به این عالم هرگز نماند

در این عالم هر که می باشد  
باید که در این عالم بماند  
در این عالم هر که می باشد  
باید که در این عالم بماند

در این عالم هر که می باشد  
باید که در این عالم بماند  
در این عالم هر که می باشد  
باید که در این عالم بماند

در این عالم هر که می باشد  
باید که در این عالم بماند  
در این عالم هر که می باشد  
باید که در این عالم بماند

تا احوالت هرگز نماند  
در هر صورت هرگز نماند

مستی

تا در هر وقت هرگز نماند  
در هر صورت هرگز نماند

در این عالم هر که می باشد  
باید که در این عالم بماند  
در این عالم هر که می باشد  
باید که در این عالم بماند

هرگز نماند هرگز نماند  
هرگز نماند هرگز نماند  
هرگز نماند هرگز نماند  
هرگز نماند هرگز نماند

در این عالم هر که می باشد  
باید که در این عالم بماند  
در این عالم هر که می باشد  
باید که در این عالم بماند

در این عالم هر که می باشد  
باید که در این عالم بماند  
در این عالم هر که می باشد  
باید که در این عالم بماند

در این عالم هر که می باشد  
باید که در این عالم بماند  
در این عالم هر که می باشد  
باید که در این عالم بماند

در این عالم هر که می باشد  
باید که در این عالم بماند  
در این عالم هر که می باشد  
باید که در این عالم بماند

در این عالم هر که می باشد  
باید که در این عالم بماند  
در این عالم هر که می باشد  
باید که در این عالم بماند

در این عالم هر که می باشد  
باید که در این عالم بماند  
در این عالم هر که می باشد  
باید که در این عالم بماند

در این عالم هر که می باشد  
باید که در این عالم بماند  
در این عالم هر که می باشد  
باید که در این عالم بماند

در این عالم هر که می باشد  
باید که در این عالم بماند  
در این عالم هر که می باشد  
باید که در این عالم بماند



قصه که در آورده زینت  
در دولت گرفته لغت بر بهر محنت

مهری کویا  
بنحو کفتم بهت بر صفت سحر

بنا بر چه غنیه در بهر محنت  
بنا بر چه غنیه در بهر محنت

بنا بر چه غنیه در بهر محنت  
بنا بر چه غنیه در بهر محنت

آینه بگوشت عین  
مهری کویا  
که از از صفت بهر محنت  
بنا بر چه غنیه در بهر محنت  
بنا بر چه غنیه در بهر محنت  
بنا بر چه غنیه در بهر محنت

معنی که در آورده زینت  
در دولت گرفته لغت بر بهر محنت  
بنا بر چه غنیه در بهر محنت  
بنا بر چه غنیه در بهر محنت

روی که در آورده زینت  
در دولت گرفته لغت بر بهر محنت  
بنا بر چه غنیه در بهر محنت  
بنا بر چه غنیه در بهر محنت

بنا بر چه غنیه در بهر محنت  
بنا بر چه غنیه در بهر محنت  
بنا بر چه غنیه در بهر محنت  
بنا بر چه غنیه در بهر محنت

اغانه رخان که چشمت از چشمت  
مانا که سرشت بکن از بهر محنت

بنا بر چه غنیه در بهر محنت  
بنا بر چه غنیه در بهر محنت

درا بر بند و قصه جان بزرگند  
است بلا که در زینت بهر محنت

بنا بر چه غنیه در بهر محنت  
بنا بر چه غنیه در بهر محنت

بنا بر چه غنیه در بهر محنت  
بنا بر چه غنیه در بهر محنت

بنا بر چه غنیه در بهر محنت  
بنا بر چه غنیه در بهر محنت

بنا بر چه غنیه در بهر محنت  
بنا بر چه غنیه در بهر محنت

بنا بر چه غنیه در بهر محنت  
بنا بر چه غنیه در بهر محنت

بنا بر چه غنیه در بهر محنت  
بنا بر چه غنیه در بهر محنت



۸۷۵	در روز شنبه ماه ربیع الثانی سن ۸۷۵ و در این ماه و در این سن	مسلم	امروز در این روز جمعه است و در این روز و در این سن
در این روز و در این سن	در این روز و در این سن	در این روز و در این سن	در این روز و در این سن
در این روز و در این سن	در این روز و در این سن	در این روز و در این سن	در این روز و در این سن
در این روز و در این سن	در این روز و در این سن	در این روز و در این سن	در این روز و در این سن
در این روز و در این سن	در این روز و در این سن	در این روز و در این سن	در این روز و در این سن

۸۷۶	در این روز و در این سن	مسلم	در این روز و در این سن
در این روز و در این سن	در این روز و در این سن	در این روز و در این سن	در این روز و در این سن
در این روز و در این سن	در این روز و در این سن	در این روز و در این سن	در این روز و در این سن
در این روز و در این سن	در این روز و در این سن	در این روز و در این سن	در این روز و در این سن
در این روز و در این سن	در این روز و در این سن	در این روز و در این سن	در این روز و در این سن



این اثر به خط میرزا محمد تقی قزوینی  
 در روز شنبه ۱۲۰۴ قمری  
 در شهر قزوین  
 در کتابخانه شخصی

و در این کتاب  
 در روز شنبه ۱۲۰۴ قمری  
 در شهر قزوین  
 در کتابخانه شخصی

و در این کتاب  
 در روز شنبه ۱۲۰۴ قمری  
 در شهر قزوین  
 در کتابخانه شخصی

و در این کتاب  
 در روز شنبه ۱۲۰۴ قمری  
 در شهر قزوین  
 در کتابخانه شخصی

این اثر به خط میرزا محمد تقی قزوینی  
 در روز شنبه ۱۲۰۴ قمری  
 در شهر قزوین  
 در کتابخانه شخصی

و در این کتاب  
 در روز شنبه ۱۲۰۴ قمری  
 در شهر قزوین  
 در کتابخانه شخصی

و در این کتاب  
 در روز شنبه ۱۲۰۴ قمری  
 در شهر قزوین  
 در کتابخانه شخصی

و در این کتاب  
 در روز شنبه ۱۲۰۴ قمری  
 در شهر قزوین  
 در کتابخانه شخصی



کلمه غش کر بزم کلامی  
مشغول شوم در میانک دفعه

ص ۲  
اعقب ۲

چهارمین باب در بیان دفعه اولی کوم کوشی  
نقد عشره نموده حدت رخ وی

مهری که سیدم جناب تو را دوست  
ارضا مدام کمرضای تو دایم

200  
Two

کرم جان گلشنه در رضا تو دهم  
در طریقه انصاف و عدالت تو دهم

در مورد توحید و باران  
در سینه خورشید مکر

۱	مهرزبان
۲	ایتم خوان

خود غرقم ز آب شارق

1

[illegible]

و لا نفاد بزرگان کشته اند من	من هر کجاست که زهر هر توانا
هر ری حال تو کم معنوم غم	برای عبد الجود کفند قربان

در  
 هر چه که بنا بر کس نمودن  
 در هر چه که بنا بر کس نمودن  
 در هر چه که بنا بر کس نمودن

سپاهی همس آنفیدینان کینت  
مرامرس سجده رهبریت و کینت

چنان بنظر انفس من مراد  
تو در پس گرمی آستین جان

مراد است که از روی عقلانیت  
تو را در این دنیا هیچ بار نیست  
چون در این دنیا هیچ بار نیست  
چون در این دنیا هیچ بار نیست

در بر...	در بر...	در بر...
در بر...	در بر...	در بر...
در بر...	در بر...	در بر...

عنه سخن دلدارم که است و سخن  
نظر آوردم که در تعوی تو ماند

لبه که لطف دارد و تو سر در دا  
عنه آهسته که در چشمه کوبن با

نظر ابراهیم بن محمد  
نظر ابراهیم بن محمد  
نظر ابراهیم بن محمد

از این بنام  
در هر یک از این  
بها و بلیط  
را که در این  
از این بنام  
از این بنام

سید ابی غنی بنده و پسنی مکد است  
مسعود تو هو شیارد و سنی مکد است

ص ۱۵۰

آه از فردوست تو که بگرد بخلط  
دستی بر لبه دل بدستی بکند است

ΛΛ.

[illegible]

در شهر خرم تو لاهی در آن ملک  
شیر اعلیٰ تو در شهر خرم نهاده ایم  
خویش را در آن شهر در آن ملک  
الهی مستم در آن ملک تو بری  
او نم در آن ملک تو بری  
بطلست در آن ملک تو بری

ای مگر که چنگ مراد ندارد  
صید درش دو بای سحر کجاست

به من عمر در عجب بیاری  
بمس اندک به بر کار کجاست

در سحر کجاست  
در سحر کجاست

صید در کار کجاست  
صید در کار کجاست

و  
صبر و تو با بعد از این  
تبعاً  
بر کمال صبر و تو با بعد از این  
تبعاً

خبر از سبب در لقمه دارو هرگز نبرد  
هرگز نسک از خلقه کفری نماند

همه عالم بدان که این کتاب است  
 سننک سینه است از پدر و مادر  
 تو در کار و در راه زنا سوس  
 همه عالم بدان که این کتاب است  
 سننک سینه است از پدر و مادر  
 تو در کار و در راه زنا سوس

دو کسبست که هم در این کتب  
چهارم در دو کسب است

صفت چهارم  
اعمال

خارجی

وله  
جست در درویشی بکس بابر  
بازدمی بکس در درویشی  
از درویشی بکس بابر  
از درویشی بکس بابر

[illegible]

۱۲۳۴  
 ۱۲۳۵  
 ۱۲۳۶  
 ۱۲۳۷  
 ۱۲۳۸  
 ۱۲۳۹  
 ۱۲۴۰  
 ۱۲۴۱  
 ۱۲۴۲  
 ۱۲۴۳  
 ۱۲۴۴  
 ۱۲۴۵  
 ۱۲۴۶  
 ۱۲۴۷  
 ۱۲۴۸  
 ۱۲۴۹  
 ۱۲۵۰  
 ۱۲۵۱  
 ۱۲۵۲  
 ۱۲۵۳  
 ۱۲۵۴  
 ۱۲۵۵  
 ۱۲۵۶  
 ۱۲۵۷  
 ۱۲۵۸  
 ۱۲۵۹  
 ۱۲۶۰  
 ۱۲۶۱  
 ۱۲۶۲  
 ۱۲۶۳  
 ۱۲۶۴  
 ۱۲۶۵  
 ۱۲۶۶  
 ۱۲۶۷  
 ۱۲۶۸  
 ۱۲۶۹  
 ۱۲۷۰  
 ۱۲۷۱  
 ۱۲۷۲  
 ۱۲۷۳  
 ۱۲۷۴  
 ۱۲۷۵  
 ۱۲۷۶  
 ۱۲۷۷  
 ۱۲۷۸  
 ۱۲۷۹  
 ۱۲۸۰  
 ۱۲۸۱  
 ۱۲۸۲  
 ۱۲۸۳  
 ۱۲۸۴  
 ۱۲۸۵  
 ۱۲۸۶  
 ۱۲۸۷  
 ۱۲۸۸  
 ۱۲۸۹  
 ۱۲۹۰  
 ۱۲۹۱  
 ۱۲۹۲  
 ۱۲۹۳  
 ۱۲۹۴  
 ۱۲۹۵  
 ۱۲۹۶  
 ۱۲۹۷  
 ۱۲۹۸  
 ۱۲۹۹  
 ۱۳۰۰  
 ۱۳۰۱  
 ۱۳۰۲  
 ۱۳۰۳  
 ۱۳۰۴  
 ۱۳۰۵  
 ۱۳۰۶  
 ۱۳۰۷  
 ۱۳۰۸  
 ۱۳۰۹  
 ۱۳۱۰  
 ۱۳۱۱  
 ۱۳۱۲  
 ۱۳۱۳  
 ۱۳۱۴  
 ۱۳۱۵  
 ۱۳۱۶  
 ۱۳۱۷  
 ۱۳۱۸  
 ۱۳۱۹  
 ۱۳۲۰  
 ۱۳۲۱  
 ۱۳۲۲  
 ۱۳۲۳  
 ۱۳۲۴  
 ۱۳۲۵  
 ۱۳۲۶  
 ۱۳۲۷  
 ۱۳۲۸  
 ۱۳۲۹  
 ۱۳۳۰  
 ۱۳۳۱  
 ۱۳۳۲  
 ۱۳۳۳  
 ۱۳۳۴  
 ۱۳۳۵  
 ۱۳۳۶  
 ۱۳۳۷  
 ۱۳۳۸  
 ۱۳۳۹  
 ۱۳۴۰  
 ۱۳۴۱  
 ۱۳۴۲  
 ۱۳۴۳  
 ۱۳۴۴  
 ۱۳۴۵  
 ۱۳۴۶  
 ۱۳۴۷  
 ۱۳۴۸  
 ۱۳۴۹  
 ۱۳۵۰  
 ۱۳۵۱  
 ۱۳۵۲  
 ۱۳۵۳  
 ۱۳۵۴  
 ۱۳۵۵  
 ۱۳۵۶  
 ۱۳۵۷  
 ۱۳۵۸  
 ۱۳۵۹  
 ۱۳۶۰  
 ۱۳۶۱  
 ۱۳۶۲  
 ۱۳۶۳  
 ۱۳۶۴  
 ۱۳۶۵  
 ۱۳۶۶  
 ۱۳۶۷  
 ۱۳۶۸  
 ۱۳۶۹  
 ۱۳۷۰  
 ۱۳۷۱  
 ۱۳۷۲  
 ۱۳۷۳  
 ۱۳۷۴  
 ۱۳۷۵  
 ۱۳۷۶  
 ۱۳۷۷  
 ۱۳۷۸  
 ۱۳۷۹  
 ۱۳۸۰  
 ۱۳۸۱  
 ۱۳۸۲  
 ۱۳۸۳  
 ۱۳۸۴  
 ۱۳۸۵  
 ۱۳۸۶  
 ۱۳۸۷  
 ۱۳۸۸  
 ۱۳۸۹  
 ۱۳۹۰  
 ۱۳۹۱  
 ۱۳۹۲  
 ۱۳۹۳  
 ۱۳۹۴  
 ۱۳۹۵  
 ۱۳۹۶  
 ۱۳۹۷  
 ۱۳۹۸  
 ۱۳۹۹  
 ۱۴۰۰  
 ۱۴۰۱  
 ۱۴۰۲  
 ۱۴۰۳  
 ۱۴۰۴  
 ۱۴۰۵  
 ۱۴۰۶  
 ۱۴۰۷  
 ۱۴۰۸  
 ۱۴۰۹  
 ۱۴۱۰  
 ۱۴۱۱  
 ۱۴۱۲  
 ۱۴۱۳  
 ۱۴۱۴  
 ۱۴۱۵  
 ۱۴۱۶  
 ۱۴۱۷  
 ۱۴۱۸  
 ۱۴۱۹  
 ۱۴۲۰  
 ۱۴۲۱  
 ۱۴۲۲  
 ۱۴۲۳  
 ۱۴۲۴  
 ۱۴۲۵  
 ۱۴۲۶  
 ۱۴۲۷  
 ۱۴۲۸  
 ۱۴۲۹  
 ۱۴۳۰  
 ۱۴۳۱  
 ۱۴۳۲  
 ۱۴۳۳  
 ۱۴۳۴  
 ۱۴۳۵  
 ۱۴۳۶  
 ۱۴۳۷  
 ۱۴۳۸  
 ۱۴۳۹  
 ۱۴۴۰  
 ۱۴۴۱  
 ۱۴۴۲  
 ۱۴۴۳  
 ۱۴۴۴  
 ۱۴۴۵  
 ۱۴۴۶  
 ۱۴۴۷  
 ۱۴۴۸  
 ۱۴۴۹  
 ۱۴۵۰  
 ۱۴۵۱  
 ۱۴۵۲  
 ۱۴۵۳  
 ۱۴۵۴  
 ۱۴۵۵  
 ۱۴۵۶  
 ۱۴۵۷  
 ۱۴۵۸  
 ۱۴۵۹  
 ۱۴۶۰  
 ۱۴۶۱  
 ۱۴۶۲  
 ۱۴۶۳  
 ۱۴۶۴  
 ۱۴۶۵  
 ۱۴۶۶  
 ۱۴۶۷  
 ۱۴۶۸  
 ۱۴۶۹  
 ۱۴۷۰  
 ۱۴۷۱  
 ۱۴۷۲  
 ۱۴۷۳  
 ۱۴۷۴  
 ۱۴۷۵  
 ۱۴۷۶  
 ۱۴۷۷  
 ۱۴۷۸  
 ۱۴۷۹  
 ۱۴۸۰  
 ۱۴۸۱  
 ۱۴۸۲  
 ۱۴۸۳  
 ۱۴۸۴  
 ۱۴۸۵  
 ۱۴۸۶  
 ۱۴۸۷  
 ۱۴۸۸  
 ۱۴۸۹  
 ۱۴۹۰  
 ۱۴۹۱  
 ۱۴۹۲  
 ۱۴۹۳  
 ۱۴۹۴  
 ۱۴۹۵  
 ۱۴۹۶  
 ۱۴۹۷  
 ۱۴۹۸  
 ۱۴۹۹  
 ۱۵۰۰  
 ۱۵۰۱  
 ۱۵۰۲  
 ۱۵۰۳  
 ۱۵۰۴  
 ۱۵۰۵  
 ۱۵۰۶  
 ۱۵۰۷  
 ۱۵۰۸  
 ۱۵۰۹  
 ۱۵۱۰  
 ۱۵۱۱  
 ۱۵۱۲  
 ۱۵۱۳  
 ۱۵۱۴  
 ۱۵۱۵  
 ۱۵۱۶  
 ۱۵۱۷  
 ۱۵۱۸  
 ۱۵۱۹  
 ۱۵۲۰  
 ۱۵۲۱  
 ۱۵۲۲  
 ۱۵۲۳  
 ۱۵۲۴  
 ۱۵۲۵  
 ۱۵۲۶  
 ۱۵۲۷  
 ۱۵۲۸  
 ۱۵۲۹  
 ۱۵۳۰  
 ۱۵۳۱  
 ۱۵۳۲  
 ۱۵۳۳  
 ۱۵۳۴  
 ۱۵۳۵  
 ۱۵۳۶  
 ۱۵۳۷  
 ۱۵۳۸  
 ۱۵۳۹  
 ۱۵۴۰  
 ۱۵۴۱  
 ۱۵۴۲  
 ۱۵۴۳  
 ۱۵۴۴  
 ۱۵۴۵  
 ۱۵۴۶  
 ۱۵۴۷  
 ۱۵۴۸



ز اندیشه اینج دم بخون میگرد  
کاخر کارم و تو جف میگرد

رفیق صنفی

نا چند بن مهر نو میگردد کم  
نا که بنوهرن خرو ن میگردد

از این کتاب که در این روزگار  
نویسند و در این روزگار  
نویسند و در این روزگار  
نویسند و در این روزگار

This diagram illustrates a geometric construction. It features a rectangle defined by a horizontal base and a vertical right side. A diagonal line is drawn from the top-left corner to the bottom-right corner. Additionally, a vertical line is drawn from the top-right corner down to the bottom-right corner. This construction creates a right-angled triangle with vertices at the top-left, top-right, and bottom-right corners of the rectangle.

با جو انداختن است این سر تاغیدر  
 مشکند با سر نه با قوت ز دنیا هم آید  
 چینه در باز در و دست و سر به هم  
 مروجه در کند مشد یکدیگر چسبند  
 راز باز در سینه چند مددی است  
 اندامی در از دیدار بستان ببرد  
 زهر میداد که در کف و سر در کار

جسد بختیوان عجب لغو سر در  
 بایک دفا در کمر کمر بند  
 در دهم مشکند کایچ چشم  
 گر بر آن دست و کمر جسم زنده  
 دقت را پس ای سر کف کمر در  
 هر سه که عاره دانه کمر  
 بکشد زهر سر زنده ای سر در

در از آن که در کمر  
 در از آن که در کمر  
 در از آن که در کمر

[illegible]

کتابخانه شخصی حضرت آیت الله العظمی  
امام خمینی رحمه الله

طرح دلم از تحت عشق نه است  
در دزدی اینی استخوانی نه است

در سینه زدم آه کسرتی خوشتر شد  
زبانم در صفا شد

بمهر او را آورد در اصل حق  
یا مهر تو بود مرا آورد از اصل حق

تأليف محمد سرخس در استعلا بالمر  
الاسم ابرار شريف محمد بن علي

1

لوقت است که اردو را میسر از او کنند  
مرا صدق  
نفری

از این که در کتب آمده است  
که در کتب آمده است  
که در کتب آمده است

تبت بحسبک از قضا  
 مدیده ابرو لعلبان  
 بیام قصر رکن  
 چنان بر اثر صر  
 سخن گفتن  
 حاکم معوض  
 در بختیست بر مصطفی

بیمنی رضی اللہ عنہما  
لیفہ

بنده از روح نقابت  
 بر جسم منور  
 از ارغوان مستدام  
 چاه صفت مستغنی  
 پنهان تربت کرم خوار  
 اسم کبر خوار حقیر  
 تا پا و از خلق محظور  
 بر من خردمده محال

بسم الله الرحمن الرحيم  
الحمد لله رب العالمين  
والصلاة والسلام على  
سيدنا محمد وآله الطيبين  
الطاهرين

با جامه جاک لالهها بر جبینند  
و منقذ افخ هزار ساله را تازه کنند

سنة ١٠٠٠

۱۰۰  
 ۱۰۱  
 ۱۰۲  
 ۱۰۳  
 ۱۰۴  
 ۱۰۵  
 ۱۰۶  
 ۱۰۷  
 ۱۰۸  
 ۱۰۹  
 ۱۱۰  
 ۱۱۱  
 ۱۱۲  
 ۱۱۳  
 ۱۱۴  
 ۱۱۵  
 ۱۱۶  
 ۱۱۷  
 ۱۱۸  
 ۱۱۹  
 ۱۲۰  
 ۱۲۱  
 ۱۲۲  
 ۱۲۳  
 ۱۲۴  
 ۱۲۵  
 ۱۲۶  
 ۱۲۷  
 ۱۲۸  
 ۱۲۹  
 ۱۳۰  
 ۱۳۱  
 ۱۳۲  
 ۱۳۳  
 ۱۳۴  
 ۱۳۵  
 ۱۳۶  
 ۱۳۷  
 ۱۳۸  
 ۱۳۹  
 ۱۴۰  
 ۱۴۱  
 ۱۴۲  
 ۱۴۳  
 ۱۴۴  
 ۱۴۵  
 ۱۴۶  
 ۱۴۷  
 ۱۴۸  
 ۱۴۹  
 ۱۵۰  
 ۱۵۱  
 ۱۵۲  
 ۱۵۳  
 ۱۵۴  
 ۱۵۵  
 ۱۵۶  
 ۱۵۷  
 ۱۵۸  
 ۱۵۹  
 ۱۶۰  
 ۱۶۱  
 ۱۶۲  
 ۱۶۳  
 ۱۶۴  
 ۱۶۵  
 ۱۶۶  
 ۱۶۷  
 ۱۶۸  
 ۱۶۹  
 ۱۷۰  
 ۱۷۱  
 ۱۷۲  
 ۱۷۳  
 ۱۷۴  
 ۱۷۵  
 ۱۷۶  
 ۱۷۷  
 ۱۷۸  
 ۱۷۹  
 ۱۸۰  
 ۱۸۱  
 ۱۸۲  
 ۱۸۳  
 ۱۸۴  
 ۱۸۵  
 ۱۸۶  
 ۱۸۷  
 ۱۸۸  
 ۱۸۹  
 ۱۹۰  
 ۱۹۱  
 ۱۹۲  
 ۱۹۳  
 ۱۹۴  
 ۱۹۵  
 ۱۹۶  
 ۱۹۷  
 ۱۹۸  
 ۱۹۹  
 ۲۰۰  
 ۲۰۱  
 ۲۰۲  
 ۲۰۳  
 ۲۰۴  
 ۲۰۵  
 ۲۰۶  
 ۲۰۷  
 ۲۰۸  
 ۲۰۹  
 ۲۱۰  
 ۲۱۱  
 ۲۱۲  
 ۲۱۳  
 ۲۱۴  
 ۲۱۵  
 ۲۱۶  
 ۲۱۷  
 ۲۱۸  
 ۲۱۹  
 ۲۲۰  
 ۲۲۱  
 ۲۲۲  
 ۲۲۳  
 ۲۲۴  
 ۲۲۵  
 ۲۲۶  
 ۲۲۷  
 ۲۲۸  
 ۲۲۹  
 ۲۳۰  
 ۲۳۱  
 ۲۳۲  
 ۲۳۳  
 ۲۳۴  
 ۲۳۵  
 ۲۳۶  
 ۲۳۷  
 ۲۳۸  
 ۲۳۹  
 ۲۴۰  
 ۲۴۱  
 ۲۴۲  
 ۲۴۳  
 ۲۴۴  
 ۲۴۵  
 ۲۴۶  
 ۲۴۷  
 ۲۴۸  
 ۲۴۹  
 ۲۵۰  
 ۲۵۱  
 ۲۵۲  
 ۲۵۳  
 ۲۵۴  
 ۲۵۵  
 ۲۵۶  
 ۲۵۷  
 ۲۵۸  
 ۲۵۹  
 ۲۶۰  
 ۲۶۱  
 ۲۶۲  
 ۲۶۳  
 ۲۶۴  
 ۲۶۵  
 ۲۶۶  
 ۲۶۷  
 ۲۶۸  
 ۲۶۹  
 ۲۷۰  
 ۲۷۱  
 ۲۷۲  
 ۲۷۳  
 ۲۷۴  
 ۲۷۵  
 ۲۷۶  
 ۲۷۷  
 ۲۷۸  
 ۲۷۹  
 ۲۸۰  
 ۲۸۱  
 ۲۸۲  
 ۲۸۳  
 ۲۸۴  
 ۲۸۵  
 ۲۸۶  
 ۲۸۷  
 ۲۸۸  
 ۲۸۹  
 ۲۹۰  
 ۲۹۱  
 ۲۹۲  
 ۲۹۳  
 ۲۹۴  
 ۲۹۵  
 ۲۹۶  
 ۲۹۷  
 ۲۹۸  
 ۲۹۹  
 ۳۰۰  
 ۳۰۱  
 ۳۰۲  
 ۳۰۳  
 ۳۰۴  
 ۳۰۵  
 ۳۰۶  
 ۳۰۷  
 ۳۰۸  
 ۳۰۹  
 ۳۱۰  
 ۳۱۱  
 ۳۱۲  
 ۳۱۳  
 ۳۱۴  
 ۳۱۵  
 ۳۱۶  
 ۳۱۷  
 ۳۱۸  
 ۳۱۹  
 ۳۲۰  
 ۳۲۱  
 ۳۲۲  
 ۳۲۳  
 ۳۲۴  
 ۳۲۵  
 ۳۲۶  
 ۳۲۷  
 ۳۲۸  
 ۳۲۹  
 ۳۳۰  
 ۳۳۱  
 ۳۳۲  
 ۳۳۳  
 ۳۳۴  
 ۳۳۵  
 ۳۳۶  
 ۳۳۷  
 ۳۳۸  
 ۳۳۹  
 ۳۴۰  
 ۳۴۱  
 ۳۴۲  
 ۳۴۳  
 ۳۴۴  
 ۳۴۵  
 ۳۴۶  
 ۳۴۷  
 ۳۴۸  
 ۳۴۹  
 ۳۵۰  
 ۳۵۱  
 ۳۵۲  
 ۳۵۳  
 ۳۵۴  
 ۳۵۵  
 ۳۵۶  
 ۳۵۷  
 ۳۵۸  
 ۳۵۹  
 ۳۶۰  
 ۳۶۱  
 ۳۶۲  
 ۳۶۳  
 ۳۶۴  
 ۳۶۵  
 ۳۶۶  
 ۳۶۷  
 ۳۶۸  
 ۳۶۹  
 ۳۷۰  
 ۳۷۱  
 ۳۷۲  
 ۳۷۳  
 ۳۷۴  
 ۳۷۵  
 ۳۷۶  
 ۳۷۷  
 ۳۷۸  
 ۳۷۹  
 ۳۸۰  
 ۳۸۱  
 ۳۸۲  
 ۳۸۳  
 ۳۸۴  
 ۳۸۵  
 ۳۸۶  
 ۳۸۷  
 ۳۸۸  
 ۳۸۹  
 ۳۹۰  
 ۳۹۱  
 ۳۹۲  
 ۳۹۳  
 ۳۹۴  
 ۳۹۵  
 ۳۹۶  
 ۳۹۷  
 ۳۹۸  
 ۳۹۹  
 ۴۰۰  
 ۴۰۱  
 ۴۰۲  
 ۴۰۳  
 ۴۰۴  
 ۴۰۵  
 ۴۰۶  
 ۴۰۷  
 ۴۰۸  
 ۴۰۹  
 ۴۱۰  
 ۴۱۱  
 ۴۱۲  
 ۴۱۳  
 ۴۱۴  
 ۴۱۵  
 ۴۱۶  
 ۴۱۷  
 ۴۱۸  
 ۴۱۹  
 ۴۲۰  
 ۴۲۱  
 ۴۲۲  
 ۴۲۳  
 ۴۲۴  
 ۴۲۵  
 ۴۲۶  
 ۴۲۷  
 ۴۲۸  
 ۴۲۹  
 ۴۳۰  
 ۴۳۱  
 ۴۳۲  
 ۴۳۳  
 ۴۳۴  
 ۴۳۵  
 ۴۳۶  
 ۴۳۷  
 ۴۳۸  
 ۴۳۹  
 ۴۴۰  
 ۴۴۱  
 ۴۴۲  
 ۴۴۳  
 ۴۴۴  
 ۴۴۵  
 ۴۴۶  
 ۴۴۷  
 ۴۴۸  
 ۴۴۹  
 ۴۵۰  
 ۴۵۱  
 ۴۵۲  
 ۴۵۳  
 ۴۵۴  
 ۴۵۵  
 ۴۵۶  
 ۴۵۷  
 ۴۵۸  
 ۴۵۹  
 ۴۶۰  
 ۴۶۱  
 ۴۶۲  
 ۴۶۳  
 ۴۶۴  
 ۴۶۵  
 ۴۶۶  
 ۴۶۷  
 ۴۶۸  
 ۴۶۹  
 ۴۷۰  
 ۴۷۱

مسجد

[illegible]

بسم الله الرحمن الرحيم  
الحمد لله رب العالمين  
والصلاة والسلام على  
سيدنا محمد وآله الطيبين  
الطاهرين

خوسرو که جاره بر داشت  
درد که دوا می زد نه پند

ابو ذبیحہ بن ابروہہ بن  
دہرہ بن عقیقہ بن عبد شمس

از کوی تو مدح و ستودن کنم کرد  
و در سوی سر کوی دار خواهم کرد

افضل  
صالح  
و زينت تو خا کما لیسر خود اعم کرد  
ارجمتو لیسر بسند کما لیسر خود اعم کرد

10



در این سفره خوانده شد  
در خانه نزد کس خبردار نشد  
آمد بر دم پس از نود و نه  
تا دیده سخت بخت پیدا شد

این سفره خوانده شد  
در خانه نزد کس خبردار نشد  
آمد بر دم پس از نود و نه  
تا دیده سخت بخت پیدا شد

در این سفره خوانده شد  
در خانه نزد کس خبردار نشد  
آمد بر دم پس از نود و نه  
تا دیده سخت بخت پیدا شد

در این سفره خوانده شد  
در خانه نزد کس خبردار نشد  
آمد بر دم پس از نود و نه  
تا دیده سخت بخت پیدا شد

در این سفره خوانده شد  
در خانه نزد کس خبردار نشد  
آمد بر دم پس از نود و نه  
تا دیده سخت بخت پیدا شد

در این سفره خوانده شد  
در خانه نزد کس خبردار نشد  
آمد بر دم پس از نود و نه  
تا دیده سخت بخت پیدا شد

دوم ز نو دیده در آموزش نشاند  
با کوهی حج جفت اندر نشاند  
با طعنه زدم به نمره روزی رفتی  
تا به صبح امر دیدم روزی رفتی

دوم ز نو دیده در آموزش نشاند  
با کوهی حج جفت اندر نشاند  
با طعنه زدم به نمره روزی رفتی  
تا به صبح امر دیدم روزی رفتی

دوم ز نو دیده در آموزش نشاند  
با کوهی حج جفت اندر نشاند  
با طعنه زدم به نمره روزی رفتی  
تا به صبح امر دیدم روزی رفتی

دوم ز نو دیده در آموزش نشاند  
با کوهی حج جفت اندر نشاند  
با طعنه زدم به نمره روزی رفتی  
تا به صبح امر دیدم روزی رفتی

دوم ز نو دیده در آموزش نشاند  
با کوهی حج جفت اندر نشاند  
با طعنه زدم به نمره روزی رفتی  
تا به صبح امر دیدم روزی رفتی

دوم ز نو دیده در آموزش نشاند  
با کوهی حج جفت اندر نشاند  
با طعنه زدم به نمره روزی رفتی  
تا به صبح امر دیدم روزی رفتی



چون روی چرخ رفته در غار سکون	صاحب	از نغمه مرقع خوش جان چرخ
اوراق گل از لب شیرازه سکون	بد کا	دوغ مرقع چرخ نازده سکون

در این غزل که در این کتاب است  
 از نغمه مرقع خوش جان چرخ  
 داغ مرقع چرخ نازده سکون

مرا بهر چه کنی در خفا اگر عدوت دخت است در عالم هزار دشمن از میان بر لای غلام محبت که لب چای نمیشود از بهر تو لب چای محبت در لعل تو میسوزد باغ مرا بهی تو در دیده از لعل است هر کوی چرخ سحر و سمان چید بر رخسار کعبه کعبه خط باشد	هر چه در این کتاب است سال لعل چرخ محبت در عالم میان عالم و عشق در لای در این محبت هر چه در عالم جود از سر تا سر در محبت کعبه اگر عالم در محبت کعبه است اگر کعبه عالم است در محبت ضرر در محبت که کعبه در عالم است خط باشد کعبه کعبه کعبه
--	---

چون روی چرخ رفته در غار سکون	صاحب	از نغمه مرقع خوش جان چرخ
اوراق گل از لب شیرازه سکون	بد کا	دوغ مرقع چرخ نازده سکون

در این غزل که در این کتاب است  
 از نغمه مرقع خوش جان چرخ  
 داغ مرقع چرخ نازده سکون

در این غزل که در این کتاب است  
 از نغمه مرقع خوش جان چرخ  
 داغ مرقع چرخ نازده سکون

صد بار ز خف صد بار مدام کشی	صاحب	با بازی کعبه کعبه مدام
صد بار صد بار مدام کشی	شرازی	دعا کرد از نغمه مدام کشی

در این غزل که در این کتاب است  
 از نغمه مرقع خوش جان چرخ  
 داغ مرقع چرخ نازده سکون

لب لب لب از این برین مدام کشی جهان از نغمه مرقع خوش جان چرخ در محبت کعبه کعبه کعبه	بر این کعبه کعبه کعبه کعبه کعبه کعبه کعبه کعبه کعبه کعبه کعبه
--	---

صد بار ز خف صد بار مدام کشی	صاحب	با بازی کعبه کعبه مدام
صد بار صد بار مدام کشی	شرازی	دعا کرد از نغمه مدام کشی

در این غزل که در این کتاب است  
 از نغمه مرقع خوش جان چرخ  
 داغ مرقع چرخ نازده سکون

در این غزل که در این کتاب است  
 از نغمه مرقع خوش جان چرخ  
 داغ مرقع چرخ نازده سکون















در سبب نام آه سر کتی بوجو شد  
در مدد و شرف نویسی بود

زماغه  
اصفاط

خوردنم از سبب عشق شریف  
در دوا دی اینجی بوجو شد

در سبب نام آه سر کتی بوجو شد  
در مدد و شرف نویسی بود  
در سبب نام آه سر کتی بوجو شد  
در مدد و شرف نویسی بود

نعلین است در راه سبب در راه  
وزارت است در راه سبب در راه

نه سبب نام آه سر کتی بوجو شد  
در سبب نام آه سر کتی بوجو شد  
در سبب نام آه سر کتی بوجو شد  
در سبب نام آه سر کتی بوجو شد

در سبب نام آه سر کتی بوجو شد  
در سبب نام آه سر کتی بوجو شد

در سبب نام آه سر کتی بوجو شد  
در سبب نام آه سر کتی بوجو شد

در سبب نام آه سر کتی بوجو شد  
در سبب نام آه سر کتی بوجو شد

در سبب نام آه سر کتی بوجو شد  
در سبب نام آه سر کتی بوجو شد

اصفاط

در سبب نام آه سر کتی بوجو شد  
در سبب نام آه سر کتی بوجو شد

در سبب نام آه سر کتی بوجو شد  
در سبب نام آه سر کتی بوجو شد

اصفاط

در سبب نام آه سر کتی بوجو شد  
در سبب نام آه سر کتی بوجو شد

بر چند کیم که اندر سبب خوان  
بر چند کیم که اندر سبب خوان

صاف  
اصفاط

در سبب نام آه سر کتی بوجو شد  
در سبب نام آه سر کتی بوجو شد

در سبب نام آه سر کتی بوجو شد  
در سبب نام آه سر کتی بوجو شد

در سبب نام آه سر کتی بوجو شد  
در سبب نام آه سر کتی بوجو شد

در سبب نام آه سر کتی بوجو شد  
در سبب نام آه سر کتی بوجو شد

در سبب نام آه سر کتی بوجو شد  
در سبب نام آه سر کتی بوجو شد

در سبب نام آه سر کتی بوجو شد  
در سبب نام آه سر کتی بوجو شد

در سبب نام آه سر کتی بوجو شد  
در سبب نام آه سر کتی بوجو شد

اصفاط

در سبب نام آه سر کتی بوجو شد  
در سبب نام آه سر کتی بوجو شد

در سبب نام آه سر کتی بوجو شد  
در سبب نام آه سر کتی بوجو شد

اصفاط

در سبب نام آه سر کتی بوجو شد  
در سبب نام آه سر کتی بوجو شد



۸۹۵	سرفت لوی برکه اغیرت حور کشم زیم جانے اغیر اوی	سحر بدک	مرد از جوی دیده ام آید نکشا بس شتر مرغ چشمه شتر
آخر	از شکلی اندر انچه میخیزد و جانجو آید	صفی بهار	تو هر چند که درین درم به من نه گفتی ای سکران در کج درین خندستان خواب درستان برین راه دیدم که در این بان با کج نیم برین کج سخن می دانی باین ملک
بهر خانه دست بند حور	بهر خانه دست بند حور		کو خوی اید و بوی خبر روی بکنید
بهر خانه دست بند حور	بهر خانه دست بند حور		تا تو بخوانی که در دست خیم بکوت بزم رفته و نه بزم و سبزه را و نام تو را بان ما هر که در دست و در دست تو لایق بنمایم با هر روز شتر و را بکنی و در کج سرد زبانی بستان از نظام
بهر خانه دست بند حور	بهر خانه دست بند حور		در هر که در دست و در دست شتر و را بکنی و در کج سرد زبانی بستان از نظام

۸۹۶	بس که بر میسم بهار از خاک بر آمد و فرو رفت بجاک	سحر اصغر	کوه که کهرش دکنه که غلغله از جنت رخ نامند و دیاکو
آخر	از شکلی اندر انچه میخیزد و جانجو آید	صفی بهار	تو هر چند که درین درم به من نه گفتی ای سکران در کج درین خندستان خواب درستان برین راه دیدم که در این بان با کج نیم برین کج سخن می دانی باین ملک
بهر خانه دست بند حور	بهر خانه دست بند حور		کو خوی اید و بوی خبر روی بکنید
بهر خانه دست بند حور	بهر خانه دست بند حور		تا تو بخوانی که در دست خیم بکوت بزم رفته و نه بزم و سبزه را و نام تو را بان ما هر که در دست و در دست تو لایق بنمایم با هر روز شتر و را بکنی و در کج سرد زبانی بستان از نظام
بهر خانه دست بند حور	بهر خانه دست بند حور		در هر که در دست و در دست شتر و را بکنی و در کج سرد زبانی بستان از نظام























[illegible]

قديم

تا قاتل کوب کوب که منمیر  
چو فایده بر بسته کارمیر  
مرمیر بر نه بسته درمیر  
نتم درمیر بسته همیر  
کود درمیر بسته منی کارمیر  
درمیر بر نه بسته خورمیر  
درمیر بر نه بسته درمیر  
درمیر بر نه بسته درمیر  
بر نه بسته درمیر  
ای که بر نه بسته درمیر  
تا نبرست خفته درمیر

[illegible]

در باب کیفیت بیم احمد کوزلب  
از باب کلمه از سر کسی از صاحب

در هر چه میخواست میرود از این  
 نوا پناه هر دو در چشم پستان چهره لب  
 خط لبست بر سر کمالی مبارک داری  
 بر بخوابی نفر کندی کوی تو لم  
 نفس معنی شیرینی بر سر دست  
 در این سخن عظیم است لا اله الا هو

ز غمزدی مهر ما خسته  
 بخواب چو نهو پسته خسته  
 لبست بر سر کمالی مبارک داری  
 جواب در دهر ز لعل خسته  
 تو از این لبست خسته  
 چه در ملک نهاد از خسته

بقدر آنچه توانی مرا معذرت کن  
و الله اعلم  
چون بدو خبر داد می کند  
یوانه می کند هر صاحب قهر را  
چشم من در تو خبر داری  
ما هر که از همه عالم خبر تو  
مرا می شناسد و از هر خوب

شعشع هر که بدو خبر می کند  
هر که از لغات پرور می کند  
قصه طایف هم شبها می کند  
وان است هر خبر پرور می کند  
سعی هر خوبین خود می کند

چهارده از طالع مهر که در این  
صید از قوس خود در این صید

نیمبسی کلاسی  
از طبع و تدبیر  
از ادب و علم  
از خرد و دین

اندرم که دهد ز کوشش لب ناله

و در این کتاب که از حضرت علی علیه السلام است  
در باب اول از فضیلت علم و دانستن  
بسیار نوشته شده است و در هر یک از اینها  
از جمله کلمات و عبارات بسیار زیاده است  
که در اینجا نمی توان نوشت

نیمبسی کلاسی  
از طبع و تدبیر  
از ادب و علم  
از خرد و دین







از بهجری و از درد نهیش بر سر  
آزاده و دست نهیش بر سر

از بهجری و از درد نهیش بر سر  
آزاده و دست نهیش بر سر

بر کسی اگر از درد نهیش بر سر  
زنده است و از درد نهیش بر سر

بهر از خاک ببرد و ببرد  
خاکم بر سر که ببرد و ببرد

از وی تو را ز خاک ببرد  
و ز خاک تو را ببرد

بهر از خاک ببرد و ببرد  
خاکم بر سر که ببرد و ببرد

از وی تو را ز خاک ببرد  
و ز خاک تو را ببرد

بهر از خاک ببرد و ببرد  
خاکم بر سر که ببرد و ببرد

از وی تو را ز خاک ببرد  
و ز خاک تو را ببرد

بهر از خاک ببرد و ببرد  
خاکم بر سر که ببرد و ببرد

از وی تو را ز خاک ببرد  
و ز خاک تو را ببرد

از وی تو را ز خاک ببرد  
و ز خاک تو را ببرد

بهر از خاک ببرد و ببرد  
خاکم بر سر که ببرد و ببرد

بهر از خاک ببرد و ببرد  
خاکم بر سر که ببرد و ببرد

بهر از خاک ببرد و ببرد  
خاکم بر سر که ببرد و ببرد

بهر از خاک ببرد و ببرد  
خاکم بر سر که ببرد و ببرد

بهر از خاک ببرد و ببرد  
خاکم بر سر که ببرد و ببرد

بهر از خاک ببرد و ببرد  
خاکم بر سر که ببرد و ببرد

بهر از خاک ببرد و ببرد  
خاکم بر سر که ببرد و ببرد

بهر از خاک ببرد و ببرد  
خاکم بر سر که ببرد و ببرد

بهر از خاک ببرد و ببرد  
خاکم بر سر که ببرد و ببرد

بهر از خاک ببرد و ببرد  
خاکم بر سر که ببرد و ببرد

بهر از خاک ببرد و ببرد  
خاکم بر سر که ببرد و ببرد

بهر از خاک ببرد و ببرد  
خاکم بر سر که ببرد و ببرد

بهر از خاک ببرد و ببرد  
خاکم بر سر که ببرد و ببرد



اوردست سینه و تنم خردن  
از شکم سرخ بچهره زرد کن  
صاحب تبار از طبع نامرد کن  
روز سه از هفت شب کرد کن

از آن که در سینه است  
از آن که در شکم است  
از آن که در دل است  
از آن که در کبد است  
از آن که در معده است  
از آن که در ریه است  
از آن که در عروق است  
از آن که در اعصاب است

سپاس گویم به تاجیک نوفا  
صورتی نوفا تا نرسد جگر  
هر که در سینه است  
هر که در شکم است  
هر که در دل است  
هر که در کبد است  
هر که در معده است  
هر که در ریه است  
هر که در عروق است  
هر که در اعصاب است

سعدی در آن در درگاه  
در آن که در سینه است  
در آن که در شکم است  
در آن که در دل است  
در آن که در کبد است  
در آن که در معده است  
در آن که در ریه است  
در آن که در عروق است  
در آن که در اعصاب است

برای آن که در سینه است  
برای آن که در شکم است  
برای آن که در دل است  
برای آن که در کبد است  
برای آن که در معده است  
برای آن که در ریه است  
برای آن که در عروق است  
برای آن که در اعصاب است

چون که در سینه است  
چون که در شکم است  
چون که در دل است  
چون که در کبد است  
چون که در معده است  
چون که در ریه است  
چون که در عروق است  
چون که در اعصاب است

ولا که سیر دل غمت مراد  
مراد از غمت نه بخود مراد  
نودست خضاب کعبه در سینه  
مراد در سینه و دم مراد

چون که در سینه است  
چون که در شکم است  
چون که در دل است  
چون که در کبد است  
چون که در معده است  
چون که در ریه است  
چون که در عروق است  
چون که در اعصاب است

سعدی در آن در درگاه  
در آن که در سینه است  
در آن که در شکم است  
در آن که در دل است  
در آن که در کبد است  
در آن که در معده است  
در آن که در ریه است  
در آن که در عروق است  
در آن که در اعصاب است

برای آن که در سینه است  
برای آن که در شکم است  
برای آن که در دل است  
برای آن که در کبد است  
برای آن که در معده است  
برای آن که در ریه است  
برای آن که در عروق است  
برای آن که در اعصاب است

چون که در سینه است  
چون که در شکم است  
چون که در دل است  
چون که در کبد است  
چون که در معده است  
چون که در ریه است  
چون که در عروق است  
چون که در اعصاب است

چون که در سینه است  
چون که در شکم است  
چون که در دل است  
چون که در کبد است  
چون که در معده است  
چون که در ریه است  
چون که در عروق است  
چون که در اعصاب است



غم جود و درویشی و سحر خرد  
بر لب چمن که عیاره توانم کرد  
درد و باندازه طاقت بفرست  
ما جود برده باندازه درد

درد و باندازه طاقت بفرست  
ما جود برده باندازه درد  
درد و باندازه طاقت بفرست  
ما جود برده باندازه درد

بسم الله الرحمن الرحیم  
الحمد لله رب العالمین  
والصلاة والسلام على  
سيدنا محمد و آله الطاهین

فراورد از اینده و بزم نرسد کند  
خود را در پیشه سخن جزب شنی  
مطرب هم طریقی ملک را حاله دارد  
ایده عمر و سیکری در کنار آب  
زنج در که ردیم در رانگی بود  
کره فرم میندش منی لهر دل  
جز بیا جوت هر که عمر ضایع است  
دارا و کرم و سبکسنگ نماند  
از هر جفت بی وفا که جسد

سعدی بوی لوح هر طریقی فریاد  
مهر و رکنی طایفه جان است  
خوب جان جفا به دفا نرسند  
با دل ای لاس چه بجز رازند  
نقوی که من خسته و لالاب کم  
بصیفی نظر از هر خرد تر نرسند

درد و باندازه طاقت بفرست  
ما جود برده باندازه درد  
درد و باندازه طاقت بفرست  
ما جود برده باندازه درد

تغییرات نام برشته اند  
سید که در اینت و اذیت

درد و باندازه طاقت بفرست  
ما جود برده باندازه درد

تغییرات نام برشته اند  
سید که در اینت و اذیت

درد و باندازه طاقت بفرست  
ما جود برده باندازه درد

جسدی و جام نوشش شون  
خورشیدی و پیش نوشش شون

آفتاب  
بسته

لبک و خدا بر دست اندر جود  
اندر که خدا کند لبش شون

نور زبانت که بخت بخت  
درد و باندازه طاقت بفرست  
ما جود برده باندازه درد

رقص از سر ما بر رخ لغز و کجاست  
هر که به عمر سر شونای کجاست  
کس الم ریت واقف و کجاست  
خدا را با لاله زاری در راهی دارد

اگر چه خوار و غارت به هر کس جز با دارد  
کیا می جسته زنی به هر کس  
در کجاست و کجاست و کجاست  
بیت کس ای بخت کجاست  
کجاست و کجاست و کجاست  
سراب صبر لغز زنی به هر کس  
حر با زاده به هر کس و کجاست

مستم کو در لب کجاست و کجاست  
بدر کو بخت کجاست و کجاست  
چهره جود و کجاست و کجاست  
لبک و خدا بر دست اندر جود

درد و باندازه طاقت بفرست  
ما جود برده باندازه درد  
درد و باندازه طاقت بفرست  
ما جود برده باندازه درد

تغییرات نام برشته اند  
سید که در اینت و اذیت

درد و باندازه طاقت بفرست  
ما جود برده باندازه درد

درد و باندازه طاقت بفرست  
ما جود برده باندازه درد

تغییرات نام برشته اند  
سید که در اینت و اذیت

درد و باندازه طاقت بفرست  
ما جود برده باندازه درد

تغییرات نام برشته اند  
سید که در اینت و اذیت

درد و باندازه طاقت بفرست  
ما جود برده باندازه درد



فاصله که از غیر منتهی است گفت  
گفت که هر انقضای گفته بود  
آبی لب آورد و در هیچ گفت

اینکه از غیر منتهی است  
اینکه از غیر منتهی است  
اینکه از غیر منتهی است

اینکه از غیر منتهی است

آورد

اینکه از غیر منتهی است

اینکه از غیر منتهی است

آورد

اینکه از غیر منتهی است

مواضع

فرح بنی سعدی

از لب تو خرم گندی  
مخام من بهشت آباد  
ای لبت اینزه ناگاه  
پهر من با پرن  
دوانه محبت ای پرور  
ع است طاعت چشم از بر  
ببر لبش چه مانا  
کریم بسید من  
بر مبر اگر رخت  
ای که زور در آردی دست

اینکه از غیر منتهی است  
اینکه از غیر منتهی است  
اینکه از غیر منتهی است

اینکه از غیر منتهی است  
اینکه از غیر منتهی است  
اینکه از غیر منتهی است

اینکه از غیر منتهی است  
اینکه از غیر منتهی است  
اینکه از غیر منتهی است

در مدح تو در آخر شب  
در هیچ تو دیده در آخر شب

از لبت تو نهند لبت از روی  
در روی تو سحر در آخر شب

اینکه از غیر منتهی است  
اینکه از غیر منتهی است  
اینکه از غیر منتهی است

وله

ایای تو هر که سید است  
از هر که سید است

در تو رسید و با عطا  
کس شایسته است زدی  
تقریر عشق از کشتن  
در کشتن از کشتن  
مانی که در کشتن  
رزدی که در کشتن  
کشته نه در کشتن  
ز سیدیم چشم لطیف

وله

منه بهر که کبرم  
منه بهر که کبرم

هر که در کشتن  
جز بهر که کبرم  
کشته نه در کشتن  
کشته نه در کشتن

وله

اینکه از غیر منتهی است  
اینکه از غیر منتهی است  
اینکه از غیر منتهی است

اینکه از غیر منتهی است

اینکه از غیر منتهی است

اینکه از غیر منتهی است

اینکه از غیر منتهی است



از آتش خورشید سراسر من  
کجا رتور انوشیتر بر دل من

نشاط

اگر در یک شعله آتشفشان  
از سنگ من تو را آتش من

ببین باین باین باین باین  
ببین باین باین باین باین  
ببین باین باین باین باین  
ببین باین باین باین باین

بر دانه لم لوتش و خیران  
در طاعت کعبه بای لبش  
خبر من دست در جگر  
کرم کعبه در جگر  
اسرار تو پیش کس کعبه  
درد تو یاری  
عاشق کعبه در جگر  
سمه در تو میسوزان رسیدن

دله

نیفا

ایم کعبه کعبه باین کعبه  
دست پذیر در باین  
سرمه پذیر در کعبه  
زبان پذیر در کعبه  
روزی پذیر در کعبه

دله

عشق باین باین باین  
عشق باین باین باین  
عشق باین باین باین  
عشق باین باین باین

ببین باین باین باین باین  
ببین باین باین باین باین  
ببین باین باین باین باین  
ببین باین باین باین باین

دکتر آتوشیتر خورشید

اسرار کعبه در جگر

کعبه کعبه کعبه کعبه

ببین باین باین باین باین

باین باین باین باین  
باین باین باین باین

باین باین باین باین  
باین باین باین باین

باین باین باین باین  
باین باین باین باین  
باین باین باین باین  
باین باین باین باین

نه خوار تو من کعبه  
روزی در جگر  
میرفت و کعبه در جگر

دله

نیفا

باری کعبه در جگر  
کعبه کعبه کعبه کعبه  
دست پذیر در کعبه  
سرمه پذیر در کعبه  
زبان پذیر در کعبه  
روزی پذیر در کعبه

دله

نیفا

ببین باین باین باین باین  
ببین باین باین باین باین  
ببین باین باین باین باین  
ببین باین باین باین باین

ببین باین باین باین باین  
ببین باین باین باین باین  
ببین باین باین باین باین  
ببین باین باین باین باین

ببین باین باین باین باین  
ببین باین باین باین باین  
ببین باین باین باین باین  
ببین باین باین باین باین

ببین باین باین باین باین  
ببین باین باین باین باین  
ببین باین باین باین باین  
ببین باین باین باین باین

ببین باین باین باین باین  
ببین باین باین باین باین  
ببین باین باین باین باین  
ببین باین باین باین باین

ببین باین باین باین باین  
ببین باین باین باین باین  
ببین باین باین باین باین  
ببین باین باین باین باین



هر شب سه نوبت خوابی و ناز و  
تا به حال تو صاف سازد

در چهاردهم شب بخواب و در  
پنجمه بخواب و ناز و

در این شب بخواب و ناز و  
تا به حال تو صاف سازد

چشم میبندی بگو بطور دیگر  
گرفت زخم از صبر و صبر  
در ترش نهاده بر سر  
یا زرد در علقان در غم آری  
با متف و محتر عینی  
با من جو جوئی نذیر مملوک  
لغزش لغزش میسر روزی  
در این شب بخواب و ناز و  
تا به حال تو صاف سازد

ای سر و بند قاتل است  
در پای لطافت تو میرلو  
نارنگ بر ناله مر میبند  
به دور اگر بیام بر نگرد  
ایم غم غم که در باغ است  
نه باغ درم در باغ میبست  
نه باغ درم در باغ میبست

در این شب بخواب و ناز و  
تا به حال تو صاف سازد

در این شب بخواب و ناز و  
تا به حال تو صاف سازد

تا در شبی ششصد و شصت و سه  
از ده خردن صبر که در حال نهاده

تا به حال تو صاف سازد  
تا به حال تو صاف سازد

در این شب بخواب و ناز و  
تا به حال تو صاف سازد

عشق آمد در رسم عهد و پیمان  
با دلت نصیحت عوزان  
من شبم در کمر در کمر  
ایم جو جوئی نذیر مملوک  
چشم میبندی بگو بطور دیگر  
گرفت زخم از صبر و صبر  
در ترش نهاده بر سر  
یا زرد در علقان در غم آری  
با متف و محتر عینی  
با من جو جوئی نذیر مملوک  
لغزش لغزش میسر روزی  
در این شب بخواب و ناز و  
تا به حال تو صاف سازد

ای سر و بند قاتل است  
در پای لطافت تو میرلو  
نارنگ بر ناله مر میبند  
به دور اگر بیام بر نگرد  
ایم غم غم که در باغ است  
نه باغ درم در باغ میبست  
نه باغ درم در باغ میبست

در این شب بخواب و ناز و  
تا به حال تو صاف سازد

در این شب بخواب و ناز و  
تا به حال تو صاف سازد







ای که بایده قدم رنجی نه  
هر روز را بویده مگر رنجی نه

صد غم ز کوه خندان را دل نه  
یک سبزه ای آمدن تو را نه

هر دم بهانه دگر نیست خزان  
هر دم که نام در گویم ببرد

در هر زخمی از دم ببرد  
خون جگر از دونه ببرد

بسی بر کوه خندان را دل نه  
حق که در بار باره تری

آنان خط و دایره ای که می کشی  
از بر من کشیده بودی که می

کف خنجر ز بیدار بیدار  
باز بیدار بیدار بیدار

بسی بر کوه خندان را دل نه  
حق که در بار باره تری

دل  
فدای کوه خندان را دل نه  
فدای کوه خندان را دل نه

خوبید دست ستم است  
نوحه دونه ای که سستی  
بجز از خستگی میزند  
پای تو بر ری همه عمر

دل  
بسی بر کوه خندان را دل نه  
حق که در بار باره تری  
بسی بر کوه خندان را دل نه  
حق که در بار باره تری

دل  
فدای کوه خندان را دل نه  
فدای کوه خندان را دل نه

کدر را اثر روی تو کدر خوش کند  
چون را بخت خوش تو کدر خوش کند

اگر که کوه را به صدف خوش کند  
از لطف تو کوه را به صدف خوش کند

دل  
فدای کوه خندان را دل نه  
فدای کوه خندان را دل نه

دل  
بسی بر کوه خندان را دل نه  
حق که در بار باره تری  
بسی بر کوه خندان را دل نه  
حق که در بار باره تری

دل  
بسی بر کوه خندان را دل نه  
حق که در بار باره تری  
بسی بر کوه خندان را دل نه  
حق که در بار باره تری

دل  
فدای کوه خندان را دل نه  
فدای کوه خندان را دل نه

کوهی آن که کمر خندان کند  
باز بیدار بیدار بیدار

بسی بر کوه خندان را دل نه  
حق که در بار باره تری

بسی بر کوه خندان را دل نه  
حق که در بار باره تری

بسی بر کوه خندان را دل نه  
حق که در بار باره تری



از دولت و دستهای رخسار من  
سراپای من صلیح میزدن من

محض کیفیه کبری و له مبر و  
سر آمد و معنی و کون کونی منت

[illegible]

بسمت دیار کربلا در بحر ابرکت  
از دست حضرت کربلا نجات

رسیدند و در آنجا بمانند  
و بعد از آنکه در آنجا بمانند

[illegible]

امیر اقصیٰ بنو امیہ  
عمر بن عبد العزیز

وله

سَفَا

آفرینهای ابد است  
 من نبود زلف و خط خالت  
 مادر و مادر بگو که  
 چشم من فتنه زان  
 من و همی تو نمودم  
 هر چند که بر من  
 نشان من ویر غمت  
 کنز در غمت بهرم  
 از تو که التماس دارم  
 ترا سر من را رعیت را  
 بوی ادمی که از من  
 میسم و میسم زانده

بسم و صبر می / کبر  
فبلا که نکوشی / کبر

در آنچه در زیر است و همه  
روزی نظم مرسته ۴۰ ن

خود ملک در زبان در آن  
که در زن و بیرون که در زن آن

94A

بجاء مني في كل يوم  
من كل شيء ما كان  
في الدنيا من قبله  
فما كان له من شيء  
من كل شيء ما كان  
في الدنيا من قبله

مُخْتَبَرَاتِ عِشْوَاهَانِ

اسم من افامحمد دریک از اسرافیه  
جمعه ۱۲ هجری ۱۰۸۱

دفاش در ۱۱۸۱  
بسم الله الرحمن الرحیم در صغیران اتفاق افتاد

ارد او را تا نماندند جفا را  
 آئین که بر این ملک خمس کفند  
 غیر از تو هر نوع جفا که ز بیم  
 در بادیه اعلی بجهت برآورد  
 زینچرا آیم و فردا هسته بقدر  
 مری که ز خسته دلان زهر ملام

روزی گشایند تباران  
 زنه ان نعلات بر مهر کا را  
 منم و بریز دهم خنجر کا را  
 خوف منم مانده لبان ابر عطا را  
 بر طرف سبک کس تباران لاف کا را  
 آساید گشایند بنای خرد کا را

لَمَّا

وله

نفسه را که در دست گرفته  
نفس را که در دست گرفته

५

۱۰۰  
 ۱۰۱  
 ۱۰۲  
 ۱۰۳  
 ۱۰۴  
 ۱۰۵  
 ۱۰۶  
 ۱۰۷  
 ۱۰۸  
 ۱۰۹  
 ۱۱۰  
 ۱۱۱  
 ۱۱۲  
 ۱۱۳  
 ۱۱۴  
 ۱۱۵  
 ۱۱۶  
 ۱۱۷  
 ۱۱۸  
 ۱۱۹  
 ۱۲۰  
 ۱۲۱  
 ۱۲۲  
 ۱۲۳  
 ۱۲۴  
 ۱۲۵  
 ۱۲۶  
 ۱۲۷  
 ۱۲۸  
 ۱۲۹  
 ۱۳۰  
 ۱۳۱  
 ۱۳۲  
 ۱۳۳  
 ۱۳۴  
 ۱۳۵  
 ۱۳۶  
 ۱۳۷  
 ۱۳۸  
 ۱۳۹  
 ۱۴۰  
 ۱۴۱  
 ۱۴۲  
 ۱۴۳  
 ۱۴۴  
 ۱۴۵  
 ۱۴۶  
 ۱۴۷  
 ۱۴۸  
 ۱۴۹  
 ۱۵۰  
 ۱۵۱  
 ۱۵۲  
 ۱۵۳  
 ۱۵۴  
 ۱۵۵  
 ۱۵۶  
 ۱۵۷  
 ۱۵۸  
 ۱۵۹  
 ۱۶۰  
 ۱۶۱  
 ۱۶۲  
 ۱۶۳  
 ۱۶۴  
 ۱۶۵  
 ۱۶۶  
 ۱۶۷  
 ۱۶۸  
 ۱۶۹  
 ۱۷۰  
 ۱۷۱  
 ۱۷۲  
 ۱۷۳  
 ۱۷۴  
 ۱۷۵  
 ۱۷۶  
 ۱۷۷  
 ۱۷۸  
 ۱۷۹  
 ۱۸۰  
 ۱۸۱  
 ۱۸۲  
 ۱۸۳  
 ۱۸۴  
 ۱۸۵  
 ۱۸۶  
 ۱۸۷  
 ۱۸۸  
 ۱۸۹  
 ۱۹۰  
 ۱۹۱  
 ۱۹۲  
 ۱۹۳  
 ۱۹۴  
 ۱۹۵  
 ۱۹۶  
 ۱۹۷  
 ۱۹۸  
 ۱۹۹  
 ۲۰۰  
 ۲۰۱  
 ۲۰۲  
 ۲۰۳  
 ۲۰۴  
 ۲۰۵  
 ۲۰۶  
 ۲۰۷  
 ۲۰۸  
 ۲۰۹  
 ۲۱۰  
 ۲۱۱  
 ۲۱۲  
 ۲۱۳  
 ۲۱۴  
 ۲۱۵  
 ۲۱۶  
 ۲۱۷  
 ۲۱۸  
 ۲۱۹  
 ۲۲۰  
 ۲۲۱  
 ۲۲۲  
 ۲۲۳  
 ۲۲۴  
 ۲۲۵  
 ۲۲۶  
 ۲۲۷  
 ۲۲۸  
 ۲۲۹  
 ۲۳۰  
 ۲۳۱  
 ۲۳۲  
 ۲۳۳  
 ۲۳۴  
 ۲۳۵  
 ۲۳۶  
 ۲۳۷  
 ۲۳۸  
 ۲۳۹  
 ۲۴۰  
 ۲۴۱  
 ۲۴۲  
 ۲۴۳  
 ۲۴۴  
 ۲۴۵  
 ۲۴۶  
 ۲۴۷  
 ۲۴۸  
 ۲۴۹  
 ۲۵۰  
 ۲۵۱  
 ۲۵۲  
 ۲۵۳  
 ۲۵۴  
 ۲۵۵  
 ۲۵۶  
 ۲۵۷  
 ۲۵۸  
 ۲۵۹  
 ۲۶۰  
 ۲۶۱  
 ۲۶۲  
 ۲۶۳  
 ۲۶۴  
 ۲۶۵  
 ۲۶۶  
 ۲۶۷  
 ۲۶۸  
 ۲۶۹  
 ۲۷۰  
 ۲۷۱  
 ۲۷۲  
 ۲۷۳  
 ۲۷۴  
 ۲۷۵  
 ۲۷۶  
 ۲۷۷  
 ۲۷۸  
 ۲۷۹  
 ۲۸۰  
 ۲۸۱  
 ۲۸۲  
 ۲۸۳  
 ۲۸۴  
 ۲۸۵  
 ۲۸۶  
 ۲۸۷  
 ۲۸۸  
 ۲۸۹  
 ۲۹۰  
 ۲۹۱  
 ۲۹۲  
 ۲۹۳  
 ۲۹۴  
 ۲۹۵  
 ۲۹۶  
 ۲۹۷  
 ۲۹۸  
 ۲۹۹  
 ۳۰۰  
 ۳۰۱  
 ۳۰۲  
 ۳۰۳  
 ۳۰۴  
 ۳۰۵  
 ۳۰۶  
 ۳۰۷  
 ۳۰۸  
 ۳۰۹  
 ۳۱۰  
 ۳۱۱  
 ۳۱۲  
 ۳۱۳  
 ۳۱۴  
 ۳۱۵  
 ۳۱۶  
 ۳۱۷  
 ۳۱۸  
 ۳۱۹  
 ۳۲۰  
 ۳۲۱  
 ۳۲۲  
 ۳۲۳  
 ۳۲۴  
 ۳۲۵  
 ۳۲۶  
 ۳۲۷  
 ۳۲۸  
 ۳۲۹  
 ۳۳۰  
 ۳۳۱  
 ۳۳۲  
 ۳۳۳  
 ۳۳۴  
 ۳۳۵  
 ۳۳۶  
 ۳۳۷  
 ۳۳۸  
 ۳۳۹  
 ۳۴۰  
 ۳۴۱  
 ۳۴۲  
 ۳۴۳  
 ۳۴۴  
 ۳۴۵  
 ۳۴۶  
 ۳۴۷  
 ۳۴۸  
 ۳۴۹  
 ۳۵۰  
 ۳۵۱  
 ۳۵۲  
 ۳۵۳  
 ۳۵۴  
 ۳۵۵  
 ۳۵۶  
 ۳۵۷  
 ۳۵۸  
 ۳۵۹  
 ۳۶۰  
 ۳۶۱  
 ۳۶۲  
 ۳۶۳  
 ۳۶۴  
 ۳۶۵  
 ۳۶۶  
 ۳۶۷  
 ۳۶۸  
 ۳۶۹  
 ۳۷۰  
 ۳۷۱  
 ۳۷۲  
 ۳۷۳  
 ۳۷۴  
 ۳۷۵  
 ۳۷۶  
 ۳۷۷  
 ۳۷۸  
 ۳۷۹  
 ۳۸۰  
 ۳۸۱  
 ۳۸۲  
 ۳۸۳  
 ۳۸۴  
 ۳۸۵  
 ۳۸۶  
 ۳۸۷  
 ۳۸۸  
 ۳۸۹  
 ۳۹۰  
 ۳۹۱  
 ۳۹۲  
 ۳۹۳  
 ۳۹۴  
 ۳۹۵  
 ۳۹۶  
 ۳۹۷  
 ۳۹۸  
 ۳۹۹  
 ۴۰۰  
 ۴۰۱  
 ۴۰۲  
 ۴۰۳  
 ۴۰۴  
 ۴۰۵  
 ۴۰۶  
 ۴۰۷  
 ۴۰۸  
 ۴۰۹  
 ۴۱۰  
 ۴۱۱  
 ۴۱۲  
 ۴۱۳  
 ۴۱۴  
 ۴۱۵  
 ۴۱۶  
 ۴۱۷  
 ۴۱۸  
 ۴۱۹  
 ۴۲۰  
 ۴۲۱  
 ۴۲۲  
 ۴۲۳  
 ۴۲۴  
 ۴۲۵  
 ۴۲۶  
 ۴۲۷  
 ۴۲۸  
 ۴۲۹  
 ۴۳۰  
 ۴۳۱  
 ۴۳۲  
 ۴۳۳  
 ۴۳۴  
 ۴۳۵  
 ۴۳۶  
 ۴۳۷  
 ۴۳۸  
 ۴۳۹  
 ۴۴۰  
 ۴۴۱  
 ۴۴۲  
 ۴۴۳  
 ۴۴۴  
 ۴۴۵  
 ۴۴۶  
 ۴۴۷  
 ۴۴۸  
 ۴۴۹  
 ۴۵۰  
 ۴۵۱  
 ۴۵۲  
 ۴۵۳  
 ۴۵۴  
 ۴۵۵  
 ۴۵۶  
 ۴۵۷  
 ۴۵۸  
 ۴۵۹  
 ۴۶۰  
 ۴۶۱  
 ۴۶۲  
 ۴۶۳  
 ۴۶۴  
 ۴۶۵  
 ۴۶۶  
 ۴۶۷  
 ۴۶۸  
 ۴۶۹  
 ۴۷۰  
 ۴۷۱







ی نوئی کنم و لبیک منی کنم  
الا بقدر دراز دستی کنم

افوری

دانه غرقم مرستی حبه لبو  
نام چون خون من بر کشتن

۱۰۰  
 ۱۰۱  
 ۱۰۲  
 ۱۰۳  
 ۱۰۴  
 ۱۰۵  
 ۱۰۶  
 ۱۰۷  
 ۱۰۸  
 ۱۰۹  
 ۱۱۰  
 ۱۱۱  
 ۱۱۲  
 ۱۱۳  
 ۱۱۴  
 ۱۱۵  
 ۱۱۶  
 ۱۱۷  
 ۱۱۸  
 ۱۱۹  
 ۱۲۰  
 ۱۲۱  
 ۱۲۲  
 ۱۲۳  
 ۱۲۴  
 ۱۲۵  
 ۱۲۶  
 ۱۲۷  
 ۱۲۸  
 ۱۲۹  
 ۱۳۰  
 ۱۳۱  
 ۱۳۲  
 ۱۳۳  
 ۱۳۴  
 ۱۳۵  
 ۱۳۶  
 ۱۳۷  
 ۱۳۸  
 ۱۳۹  
 ۱۴۰  
 ۱۴۱  
 ۱۴۲  
 ۱۴۳  
 ۱۴۴  
 ۱۴۵  
 ۱۴۶  
 ۱۴۷  
 ۱۴۸  
 ۱۴۹  
 ۱۵۰  
 ۱۵۱  
 ۱۵۲  
 ۱۵۳  
 ۱۵۴  
 ۱۵۵  
 ۱۵۶  
 ۱۵۷  
 ۱۵۸  
 ۱۵۹  
 ۱۶۰  
 ۱۶۱  
 ۱۶۲  
 ۱۶۳  
 ۱۶۴  
 ۱۶۵  
 ۱۶۶  
 ۱۶۷  
 ۱۶۸  
 ۱۶۹  
 ۱۷۰  
 ۱۷۱  
 ۱۷۲  
 ۱۷۳  
 ۱۷۴  
 ۱۷۵  
 ۱۷۶  
 ۱۷۷  
 ۱۷۸  
 ۱۷۹  
 ۱۸۰  
 ۱۸۱  
 ۱۸۲  
 ۱۸۳  
 ۱۸۴  
 ۱۸۵  
 ۱۸۶  
 ۱۸۷  
 ۱۸۸  
 ۱۸۹  
 ۱۹۰  
 ۱۹۱  
 ۱۹۲  
 ۱۹۳  
 ۱۹۴  
 ۱۹۵  
 ۱۹۶  
 ۱۹۷  
 ۱۹۸  
 ۱۹۹  
 ۲۰۰  
 ۲۰۱  
 ۲۰۲  
 ۲۰۳  
 ۲۰۴  
 ۲۰۵  
 ۲۰۶  
 ۲۰۷  
 ۲۰۸  
 ۲۰۹  
 ۲۱۰  
 ۲۱۱  
 ۲۱۲  
 ۲۱۳  
 ۲۱۴  
 ۲۱۵  
 ۲۱۶  
 ۲۱۷  
 ۲۱۸  
 ۲۱۹  
 ۲۲۰  
 ۲۲۱  
 ۲۲۲  
 ۲۲۳  
 ۲۲۴  
 ۲۲۵  
 ۲۲۶  
 ۲۲۷  
 ۲۲۸  
 ۲۲۹  
 ۲۳۰  
 ۲۳۱  
 ۲۳۲  
 ۲۳۳  
 ۲۳۴  
 ۲۳۵  
 ۲۳۶  
 ۲۳۷  
 ۲۳۸  
 ۲۳۹  
 ۲۴۰  
 ۲۴۱  
 ۲۴۲  
 ۲۴۳  
 ۲۴۴  
 ۲۴۵  
 ۲۴۶  
 ۲۴۷  
 ۲۴۸  
 ۲۴۹  
 ۲۵۰  
 ۲۵۱  
 ۲۵۲  
 ۲۵۳  
 ۲۵۴  
 ۲۵۵  
 ۲۵۶  
 ۲۵۷  
 ۲۵۸  
 ۲۵۹  
 ۲۶۰  
 ۲۶۱  
 ۲۶۲  
 ۲۶۳  
 ۲۶۴  
 ۲۶۵  
 ۲۶۶  
 ۲۶۷  
 ۲۶۸  
 ۲۶۹  
 ۲۷۰  
 ۲۷۱  
 ۲۷۲  
 ۲۷۳  
 ۲۷۴  
 ۲۷۵  
 ۲۷۶  
 ۲۷۷  
 ۲۷۸  
 ۲۷۹  
 ۲۸۰  
 ۲۸۱  
 ۲۸۲  
 ۲۸۳  
 ۲۸۴  
 ۲۸۵  
 ۲۸۶  
 ۲۸۷  
 ۲۸۸  
 ۲۸۹  
 ۲۹۰  
 ۲۹۱  
 ۲۹۲  
 ۲۹۳  
 ۲۹۴  
 ۲۹۵  
 ۲۹۶  
 ۲۹۷  
 ۲۹۸  
 ۲۹۹  
 ۳۰۰  
 ۳۰۱  
 ۳۰۲  
 ۳۰۳  
 ۳۰۴  
 ۳۰۵  
 ۳۰۶  
 ۳۰۷  
 ۳۰۸  
 ۳۰۹  
 ۳۱۰  
 ۳۱۱  
 ۳۱۲  
 ۳۱۳  
 ۳۱۴  
 ۳۱۵  
 ۳۱۶  
 ۳۱۷  
 ۳۱۸  
 ۳۱۹  
 ۳۲۰  
 ۳۲۱  
 ۳۲۲  
 ۳۲۳  
 ۳۲۴  
 ۳۲۵  
 ۳۲۶  
 ۳۲۷  
 ۳۲۸  
 ۳۲۹  
 ۳۳۰  
 ۳۳۱  
 ۳۳۲  
 ۳۳۳  
 ۳۳۴  
 ۳۳۵  
 ۳۳۶  
 ۳۳۷  
 ۳۳۸  
 ۳۳۹  
 ۳۴۰  
 ۳۴۱  
 ۳۴۲  
 ۳۴۳  
 ۳۴۴  
 ۳۴۵  
 ۳۴۶  
 ۳۴۷  
 ۳۴۸  
 ۳۴۹  
 ۳۵۰  
 ۳۵۱  
 ۳۵۲  
 ۳۵۳  
 ۳۵۴  
 ۳۵۵  
 ۳۵۶  
 ۳۵۷  
 ۳۵۸  
 ۳۵۹  
 ۳۶۰  
 ۳۶۱  
 ۳۶۲  
 ۳۶۳  
 ۳۶۴  
 ۳۶۵  
 ۳۶۶  
 ۳۶۷  
 ۳۶۸  
 ۳۶۹  
 ۳۷۰  
 ۳۷۱  
 ۳۷۲  
 ۳۷۳  
 ۳۷۴  
 ۳۷۵  
 ۳۷۶  
 ۳۷۷  
 ۳۷۸  
 ۳۷۹  
 ۳۸۰  
 ۳۸۱  
 ۳۸۲  
 ۳۸۳  
 ۳۸۴  
 ۳۸۵  
 ۳۸۶  
 ۳۸۷  
 ۳۸۸  
 ۳۸۹  
 ۳۹۰  
 ۳۹۱  
 ۳۹۲  
 ۳۹۳  
 ۳۹۴  
 ۳۹۵  
 ۳۹۶  
 ۳۹۷  
 ۳۹۸  
 ۳۹۹  
 ۴۰۰  
 ۴۰۱  
 ۴۰۲  
 ۴۰۳  
 ۴۰۴  
 ۴۰۵  
 ۴۰۶  
 ۴۰۷  
 ۴۰۸  
 ۴۰۹  
 ۴۱۰  
 ۴۱۱  
 ۴۱۲  
 ۴۱۳  
 ۴۱۴  
 ۴۱۵  
 ۴۱۶  
 ۴۱۷  
 ۴۱۸  
 ۴۱۹  
 ۴۲۰  
 ۴۲۱  
 ۴۲۲  
 ۴۲۳  
 ۴۲۴  
 ۴۲۵  
 ۴۲۶  
 ۴۲۷  
 ۴۲۸  
 ۴۲۹  
 ۴۳۰  
 ۴۳۱  
 ۴۳۲  
 ۴۳۳  
 ۴۳۴  
 ۴۳۵  
 ۴۳۶  
 ۴۳۷  
 ۴۳۸  
 ۴۳۹  
 ۴۴۰  
 ۴۴۱  
 ۴۴۲  
 ۴۴۳  
 ۴۴۴  
 ۴۴۵  
 ۴۴۶  
 ۴۴۷  
 ۴۴۸  
 ۴۴۹  
 ۴۵۰  
 ۴۵۱  
 ۴۵۲  
 ۴۵۳  
 ۴۵۴  
 ۴۵۵  
 ۴۵۶  
 ۴۵۷  
 ۴۵۸  
 ۴۵۹  
 ۴۶۰  
 ۴۶۱  
 ۴۶۲  
 ۴۶۳  
 ۴۶۴  
 ۴۶۵  
 ۴۶۶  
 ۴۶۷  
 ۴۶۸  
 ۴۶۹  
 ۴۷۰  
 ۴۷۱

این بیان بر وجهی که سرساز  
محمود بن محمد بن محمد بن محمد

امیر خیر خانی با ردید میفرستد  
امیر بدو دو گوسفند و یک گاو و یک  
گوسفند

خبره و سال ۵۰۰ را الهیه  
در روز نه خفست قبا شکر آرد یکی

ان ترتیب بری یکدیگر در بندہ

<p>دله</p>	<p>بسم الله الرحمن الرحيم</p>
<p>در هر صبح که بیدار شوی و در هر وقت که بخوابی و در هر وقت که بخوابی و در هر وقت که بخوابی</p>	<p>بسم الله الرحمن الرحيم</p>

<p>مجلس ششم در بیان احکام و عقوبات</p>	<p>وله</p>	<p>به دره کوهی در کوهی بود مقصود ازهم خبر دادند</p>	<p>نیم</p>
<p>مجلس ششم در بیان احکام و عقوبات</p>	<p>وله</p>	<p>نه تن زدست سخت حوصله فرخنده ازیم حوصله در و درو دریم</p>	<p>افشاند بر روی زایده کوه نخست ای که کوی در کوه دانه</p>
<p>مجلس ششم در بیان احکام و عقوبات</p>	<p>وله</p>	<p>ایم و دیوانه از سر کوه ایتم اند زدم و دمی غمت عالم</p>	<p>از سفینه می فرسوده بر خنجر بجزایر جهان حوصله</p>
<p>مجلس ششم در بیان احکام و عقوبات</p>	<p>وله</p>	<p>ای آفت عشق من دیگر هر بخت از کوه به کوه ما و کوه ما</p>	<p>از کوه به کوه ما و کوه ما</p>

[illegible]

موتی منگنی از زینب خوش  
کوی بی غمت نیست کجای تو  
کوی که صفحۀ دل را بر تو  
صنعت عشق کرد و در دوزخ

هر چه است در آرزوی من  
 که در آرزوی تو است  
 هر چه در آرزوی تو است  
 که در آرزوی من است

دله

نبت عن ارضي حنن

نبتا

بها سر عبده آورد  
از باد که بهر او خفته  
هر که غم گز از هم  
غش چشم بدو چشم  
فوس در دیده او خراب  
عمر گز از او دهر باز

فغان را از خوش طراز غایت  
گر نه کنم سنم هر که  
به خوش غش کرد از  
فغان سخن گفتن بدین صورت  
آزاده دلاور گشایه  
خوش ز کمر دل بهر من

**دولت**

عاشق به دلش بختیاری  
بهر کس که میسر بود این غایت

ارجمند چرخه بسیار است  
مربوب گنج نامقم در آید

بنیان غضب باد به پادشاه  
برای کشن مینا به پادشاه

امینه برادر داد و ده خنده  
بجز نه فراده مهر سرداد

**لیفا**

بجای کلمه اولی از کلمه اولی  
بجای کلمه اولی از کلمه اولی  
بجای کلمه اولی از کلمه اولی

[illegible]

او از علوم دین شده شده شده  
 من از تحصیل دین که کمال گرفته اند

مصحف حضرت مولانا آیت الله العظمیٰ  
سید محمد قزوینی

کون از ضرب بر او طاع شدند  
تغیضه نفسی نمود آورد

الاسماء



از ضعف در سترها نم بدست  
چون رسته آتش رک جانم بدست

عشق تو بس کدواغ برداغ نهاد  
چون دینه داغ استخوانم هداغ

27

[illegible]

د	بسم الله الرحمن الرحيم الحمد لله رب العالمين والصلاة والسلام على سيدنا محمد وآله الطيبين الطاهرين	بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ لَقَدْ مَنَّ اللَّهُ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ إِذْ بَعَثَ فِيهِمْ رَسُولًا مِنْ أَنْفُسِهِمْ يَتْلُو آيَاتِهِ وَلِيُخْرِجَهُمْ مِنَ الظُلُمَاتِ إِلَى النُّورِ
---	---	--

بر او می روا که مظهر و خدایت  
محبوب ملک بنام ملک از او آتش غریب  
نقوش و نقش و نقش و نقش و نقش  
چگونه دم زده اند غریب و غریب  
چرا و چرا و چرا و چرا و چرا  
خیر و خیر و خیر و خیر و خیر  
خیر و خیر و خیر و خیر و خیر

[illegible]

سخن و رنگ زلف و خمی  
بموجب طایفه جزایان

در بهر جا نموس پس دلی  
در هر جا نموس پس دلی

[illegible]

در چرخهای طبع شمس و زهره دم  
کنز و کرم مرکز دانه اهرام و است

دله  
اکبر و اکر در اسم اعظم  
کفای

به باغ قصه دیوانه بخش من است  
چون کسی بخیزد زین باغ من است

بجز آنکه در این کتاب مذکور است

اینمرد بگوید که اینمرد میگوید  
 که از اینمرد میگوید که از اینمرد میگوید

عاشق از کس نه دلم صحرایم  
دلم <sup>کس</sup> یفا

کسر درین نیز هر که کتب

درین مکتب که در این شهر است  
درین مکتب که در این شهر است

مجلس ۱۰۰۰

... و ...

نمونه اولی از کتب درسی  
در دوره پهلوی نخست

سبح منی و طبعی و سمی و  
باز که مد و لاله روح و کمر

ارغمت از دل که در کوه لدا هم  
سبحان من از روی تو کوه لدا هم

بدر و حسن بوسه در  
آرام و طمطم بوسه در

100







نصف کد دستنبره عجب مکر  
عمر من از دست مکر

[illegible]

وله

۱۰۰  
 ۱۰۱  
 ۱۰۲  
 ۱۰۳  
 ۱۰۴  
 ۱۰۵  
 ۱۰۶  
 ۱۰۷  
 ۱۰۸  
 ۱۰۹  
 ۱۱۰  
 ۱۱۱  
 ۱۱۲  
 ۱۱۳  
 ۱۱۴  
 ۱۱۵  
 ۱۱۶  
 ۱۱۷  
 ۱۱۸  
 ۱۱۹  
 ۱۲۰  
 ۱۲۱  
 ۱۲۲  
 ۱۲۳  
 ۱۲۴  
 ۱۲۵  
 ۱۲۶  
 ۱۲۷  
 ۱۲۸  
 ۱۲۹  
 ۱۳۰  
 ۱۳۱  
 ۱۳۲  
 ۱۳۳  
 ۱۳۴  
 ۱۳۵  
 ۱۳۶  
 ۱۳۷  
 ۱۳۸  
 ۱۳۹  
 ۱۴۰  
 ۱۴۱  
 ۱۴۲  
 ۱۴۳  
 ۱۴۴  
 ۱۴۵  
 ۱۴۶  
 ۱۴۷  
 ۱۴۸  
 ۱۴۹  
 ۱۵۰  
 ۱۵۱  
 ۱۵۲  
 ۱۵۳  
 ۱۵۴  
 ۱۵۵  
 ۱۵۶  
 ۱۵۷  
 ۱۵۸  
 ۱۵۹  
 ۱۶۰  
 ۱۶۱  
 ۱۶۲  
 ۱۶۳  
 ۱۶۴  
 ۱۶۵  
 ۱۶۶  
 ۱۶۷  
 ۱۶۸  
 ۱۶۹  
 ۱۷۰  
 ۱۷۱  
 ۱۷۲  
 ۱۷۳  
 ۱۷۴  
 ۱۷۵  
 ۱۷۶  
 ۱۷۷  
 ۱۷۸  
 ۱۷۹  
 ۱۸۰  
 ۱۸۱  
 ۱۸۲  
 ۱۸۳  
 ۱۸۴  
 ۱۸۵  
 ۱۸۶  
 ۱۸۷  
 ۱۸۸  
 ۱۸۹  
 ۱۹۰  
 ۱۹۱  
 ۱۹۲  
 ۱۹۳  
 ۱۹۴  
 ۱۹۵  
 ۱۹۶  
 ۱۹۷  
 ۱۹۸  
 ۱۹۹  
 ۲۰۰  
 ۲۰۱  
 ۲۰۲  
 ۲۰۳  
 ۲۰۴  
 ۲۰۵  
 ۲۰۶  
 ۲۰۷  
 ۲۰۸  
 ۲۰۹  
 ۲۱۰  
 ۲۱۱  
 ۲۱۲  
 ۲۱۳  
 ۲۱۴  
 ۲۱۵  
 ۲۱۶  
 ۲۱۷  
 ۲۱۸  
 ۲۱۹  
 ۲۲۰  
 ۲۲۱  
 ۲۲۲  
 ۲۲۳  
 ۲۲۴  
 ۲۲۵  
 ۲۲۶  
 ۲۲۷  
 ۲۲۸  
 ۲۲۹  
 ۲۳۰  
 ۲۳۱  
 ۲۳۲  
 ۲۳۳  
 ۲۳۴  
 ۲۳۵  
 ۲۳۶  
 ۲۳۷  
 ۲۳۸  
 ۲۳۹  
 ۲۴۰  
 ۲۴۱  
 ۲۴۲  
 ۲۴۳  
 ۲۴۴  
 ۲۴۵  
 ۲۴۶  
 ۲۴۷  
 ۲۴۸  
 ۲۴۹  
 ۲۵۰  
 ۲۵۱  
 ۲۵۲  
 ۲۵۳  
 ۲۵۴  
 ۲۵۵  
 ۲۵۶  
 ۲۵۷  
 ۲۵۸  
 ۲۵۹  
 ۲۶۰  
 ۲۶۱  
 ۲۶۲  
 ۲۶۳  
 ۲۶۴  
 ۲۶۵  
 ۲۶۶  
 ۲۶۷  
 ۲۶۸  
 ۲۶۹  
 ۲۷۰  
 ۲۷۱  
 ۲۷۲  
 ۲۷۳  
 ۲۷۴  
 ۲۷۵  
 ۲۷۶  
 ۲۷۷  
 ۲۷۸  
 ۲۷۹  
 ۲۸۰  
 ۲۸۱  
 ۲۸۲  
 ۲۸۳  
 ۲۸۴  
 ۲۸۵  
 ۲۸۶  
 ۲۸۷  
 ۲۸۸  
 ۲۸۹  
 ۲۹۰  
 ۲۹۱  
 ۲۹۲  
 ۲۹۳  
 ۲۹۴  
 ۲۹۵  
 ۲۹۶  
 ۲۹۷  
 ۲۹۸  
 ۲۹۹  
 ۳۰۰  
 ۳۰۱  
 ۳۰۲  
 ۳۰۳  
 ۳۰۴  
 ۳۰۵  
 ۳۰۶  
 ۳۰۷  
 ۳۰۸  
 ۳۰۹  
 ۳۱۰  
 ۳۱۱  
 ۳۱۲  
 ۳۱۳  
 ۳۱۴  
 ۳۱۵  
 ۳۱۶  
 ۳۱۷  
 ۳۱۸  
 ۳۱۹  
 ۳۲۰  
 ۳۲۱  
 ۳۲۲  
 ۳۲۳  
 ۳۲۴  
 ۳۲۵  
 ۳۲۶  
 ۳۲۷  
 ۳۲۸  
 ۳۲۹  
 ۳۳۰  
 ۳۳۱  
 ۳۳۲  
 ۳۳۳  
 ۳۳۴  
 ۳۳۵  
 ۳۳۶  
 ۳۳۷  
 ۳۳۸  
 ۳۳۹  
 ۳۴۰  
 ۳۴۱  
 ۳۴۲  
 ۳۴۳  
 ۳۴۴  
 ۳۴۵  
 ۳۴۶  
 ۳۴۷  
 ۳۴۸  
 ۳۴۹  
 ۳۵۰  
 ۳۵۱  
 ۳۵۲  
 ۳۵۳  
 ۳۵۴  
 ۳۵۵  
 ۳۵۶  
 ۳۵۷  
 ۳۵۸  
 ۳۵۹  
 ۳۶۰  
 ۳۶۱  
 ۳۶۲  
 ۳۶۳  
 ۳۶۴  
 ۳۶۵  
 ۳۶۶  
 ۳۶۷  
 ۳۶۸  
 ۳۶۹  
 ۳۷۰  
 ۳۷۱  
 ۳۷۲  
 ۳۷۳  
 ۳۷۴  
 ۳۷۵  
 ۳۷۶  
 ۳۷۷  
 ۳۷۸  
 ۳۷۹  
 ۳۸۰  
 ۳۸۱  
 ۳۸۲  
 ۳۸۳  
 ۳۸۴  
 ۳۸۵  
 ۳۸۶  
 ۳۸۷  
 ۳۸۸  
 ۳۸۹  
 ۳۹۰  
 ۳۹۱  
 ۳۹۲  
 ۳۹۳  
 ۳۹۴  
 ۳۹۵  
 ۳۹۶  
 ۳۹۷  
 ۳۹۸  
 ۳۹۹  
 ۴۰۰  
 ۴۰۱  
 ۴۰۲  
 ۴۰۳  
 ۴۰۴  
 ۴۰۵  
 ۴۰۶  
 ۴۰۷  
 ۴۰۸  
 ۴۰۹  
 ۴۱۰  
 ۴۱۱  
 ۴۱۲  
 ۴۱۳  
 ۴۱۴  
 ۴۱۵  
 ۴۱۶  
 ۴۱۷  
 ۴۱۸  
 ۴۱۹  
 ۴۲۰  
 ۴۲۱  
 ۴۲۲  
 ۴۲۳  
 ۴۲۴  
 ۴۲۵  
 ۴۲۶  
 ۴۲۷  
 ۴۲۸  
 ۴۲۹  
 ۴۳۰  
 ۴۳۱  
 ۴۳۲  
 ۴۳۳  
 ۴۳۴  
 ۴۳۵  
 ۴۳۶  
 ۴۳۷  
 ۴۳۸  
 ۴۳۹  
 ۴۴۰  
 ۴۴۱  
 ۴۴۲  
 ۴۴۳  
 ۴۴۴  
 ۴۴۵  
 ۴۴۶  
 ۴۴۷  
 ۴۴۸  
 ۴۴۹  
 ۴۵۰  
 ۴۵۱  
 ۴۵۲  
 ۴۵۳  
 ۴۵۴  
 ۴۵۵  
 ۴۵۶  
 ۴۵۷  
 ۴۵۸  
 ۴۵۹  
 ۴۶۰  
 ۴۶۱  
 ۴۶۲  
 ۴۶۳  
 ۴۶۴  
 ۴۶۵  
 ۴۶۶  
 ۴۶۷  
 ۴۶۸  
 ۴۶۹  
 ۴۷۰  
 ۴۷۱

در دستم او از اینج

عن زید بن اسلم عن ابن عمر عن  
عائشة عن رسول الله صلى الله عليه وسلم

هر چند در بیم کی است از غم  
منبرم از احوال و حال بیم

درم خورشید  
مردم زده انجان بهم

وله

بِضَا

[illegible]

۲-

منا

دارد	در شکرت خوش طراز
دارد	تقصیر بد و در حسن
دارد	راکی ناپرسیدن که
دارد	مرام کویشت با دم
دارد	من از بهی که شستم را
دارد	خون است هر قطره خون
دارد	و اینک شتم بصدناز
دارد	بگشود سحر دایه باز
دارد	جوامی هر از روضتم باز
دارد	و صفی دم فخر کردار
دارد	و نیم تو را غریب غوراز
دارد	و ز خورشید رحمت سرشار

[illegible]

۱۰۵۲۰

[illegible]

۷

جو حضرت نذیر اکرام  
در حبس بود از غایت  
مالهای داخل در آن بود  
ضمیمه شد از غایت  
آن در کتب معانی عام

[illegible]

منه و از این جهت که

۱۰

لِصَّ

خورشید مهر رخسار زار  
 سر دشت جسم جفا کار  
 دشمن نه شو زهر طعنه زین  
 سپهر از نیک دانا دور بیاخت  
 تا از رتوب تو ز کوه های بسگون  
 ز اهرمان لغو غمت بفرست  
 مزینت بود از نیکو دانه و نفع

تنه مهر میوه از دیر و چرخ  
 غفلت زان که در راز من چرخ  
 کجایان نه زان که در راز من سپهر  
 و بهر رخ نام از کس کس  
 این که در راز من زان که در راز من  
 تو زان که در راز من غفلت  
 بهر صفت که از تو

وله

لحميا

بنای شهر که نامش است  
فغان زندی خویش به نهدیت حشر  
خواه در این شهر زنده  
چون شهر خورشید می شود که ای پادشاه  
موی مکره ز غمان خورشید خشنی ۳۰

۱۲

در سوره نهم که در نهم  
مقرر است که در نهم  
و در سوره نهم که در نهم  
و در سوره نهم که در نهم



بارب بگویند منم بجای  
برنجی که برستم بجای

مجلس

بر آن منکر که باده بر دست خیم است  
بر آنکه بده باده بدستم بجای

ناله ای که در دل می آید  
ناله ای که در دل می آید  
ناله ای که در دل می آید  
ناله ای که در دل می آید

ز تو ای دل و دلم نرو بگو تو  
سبب بسته ام از باده افغانی  
عزیز حایت در اینهمه مدیون  
میزان باده بی عشق فوری تا  
هر قطره صحت بخت زخم بخت  
بیدار و بیدار بخت  
میزان باده بی عشق فوری تا  
بیدار و بیدار بخت

چون خورشید شد در مدار  
چون خورشید شد در مدار  
چون خورشید شد در مدار  
چون خورشید شد در مدار

نیکویم فرستادن که هر جا  
بر آن جز بزم و دلم و دلم  
نار و دلم و دلم و دلم  
دلم و دلم و دلم و دلم  
نار و دلم و دلم و دلم  
نار و دلم و دلم و دلم  
نار و دلم و دلم و دلم  
نار و دلم و دلم و دلم

خوارانه جوانان  
خوارانه جوانان  
خوارانه جوانان  
خوارانه جوانان

کبریا که در دل می آید  
کبریا که در دل می آید  
کبریا که در دل می آید  
کبریا که در دل می آید

کبریا که در دل می آید  
کبریا که در دل می آید  
کبریا که در دل می آید  
کبریا که در دل می آید

کبریا که در دل می آید  
کبریا که در دل می آید  
کبریا که در دل می آید  
کبریا که در دل می آید

کبریا که در دل می آید  
کبریا که در دل می آید  
کبریا که در دل می آید  
کبریا که در دل می آید

هر که در دل می آید  
هر که در دل می آید  
هر که در دل می آید  
هر که در دل می آید

هر که در دل می آید  
هر که در دل می آید  
هر که در دل می آید  
هر که در دل می آید

ناله ای که در دل می آید  
ناله ای که در دل می آید  
ناله ای که در دل می آید  
ناله ای که در دل می آید

ناله ای که در دل می آید  
ناله ای که در دل می آید  
ناله ای که در دل می آید  
ناله ای که در دل می آید

ناله ای که در دل می آید  
ناله ای که در دل می آید  
ناله ای که در دل می آید  
ناله ای که در دل می آید

ناله ای که در دل می آید  
ناله ای که در دل می آید  
ناله ای که در دل می آید  
ناله ای که در دل می آید

ناله ای که در دل می آید  
ناله ای که در دل می آید  
ناله ای که در دل می آید  
ناله ای که در دل می آید

ناله ای که در دل می آید  
ناله ای که در دل می آید  
ناله ای که در دل می آید  
ناله ای که در دل می آید

ناله ای که در دل می آید  
ناله ای که در دل می آید  
ناله ای که در دل می آید  
ناله ای که در دل می آید

ناله ای که در دل می آید  
ناله ای که در دل می آید  
ناله ای که در دل می آید  
ناله ای که در دل می آید

ناله ای که در دل می آید  
ناله ای که در دل می آید  
ناله ای که در دل می آید  
ناله ای که در دل می آید











ابیر دلم در کعبه در اند خود  
معدن کیند بجهت برورد

کافور عظم بر خوردر سرد  
که در بر سو درود این کافور

در این کافور عظم بر خوردر سرد  
که در بر سو درود این کافور  
در این کافور عظم بر خوردر سرد  
که در بر سو درود این کافور

در این کافور عظم بر خوردر سرد  
که در بر سو درود این کافور

در این کافور عظم بر خوردر سرد  
که در بر سو درود این کافور

در این کافور عظم بر خوردر سرد  
که در بر سو درود این کافور

در این کافور عظم بر خوردر سرد  
که در بر سو درود این کافور

در این کافور عظم بر خوردر سرد  
که در بر سو درود این کافور  
در این کافور عظم بر خوردر سرد  
که در بر سو درود این کافور

در این کافور عظم بر خوردر سرد  
که در بر سو درود این کافور  
در این کافور عظم بر خوردر سرد  
که در بر سو درود این کافور

در این کافور عظم بر خوردر سرد  
که در بر سو درود این کافور

در این کافور عظم بر خوردر سرد  
که در بر سو درود این کافور

در این کافور عظم بر خوردر سرد  
که در بر سو درود این کافور

در این کافور عظم بر خوردر سرد  
که در بر سو درود این کافور

در این کافور عظم بر خوردر سرد  
که در بر سو درود این کافور

در این کافور عظم بر خوردر سرد  
که در بر سو درود این کافور

در این کافور عظم بر خوردر سرد  
که در بر سو درود این کافور



سبب کبر و بزم قلندر انور بر حق  
سبب زنج ملکی زنج دوش من

میرزا یوسف علی بیگ  
خانان

مهر خورشید در آغوش انصاف در آغوش  
در آغوش مهر و دوستی که مهر است

مہریت ہی مراد است و اگر  
زلف نامہ غم خورد ہے

حسن ابو عثمان محمد بن  
علاء محمد بن ابی بن

هم اسماء و دو کور کنست  
ز خبر مدح و انت اسماء کنست

ب فونت لب کعبه بر عرش و مرادون  
ب فونت نهضم ام لب کعبه بر فونت

کتاب دوا بت اوله تم کورنی کلمه  
فانوت کور کلمه از خسته باب

98

و صانع الخلق و ربه جل و علاه  
و زود الله الامور لغيره صوره

مجلس دانش و معارف اسلامی  
مجلس آستان قدس رضوی

عشقانه بنامه در روزگار  
براه محبت نفس سرور من گشت

در این مکتب



اولین گفتار میان آنهن  
و گوهر خدیجه آنهن

جان بخور در دنیا بدست  
آهنه را که در جهان آهن

Handwritten Persian text from a manuscript, likely a historical record or legal document. The text is written in a cursive script (Shikasta) and includes several lines of prose, some of which are enclosed in brackets. The visible text includes:

... و در این روز ...  
... [در این روز] ...  
... [در این روز] ...  
... [در این روز] ...

فذكر اصغها في

بسم الله الرحمن الرحيم

کبریا و قطره از جام شادی در دست  
 ساربانان با هم حاکمانی مسند  
 سرانجام خوشی و غمی که در کف دست  
 کمر بسته در غایت تر از سبیل ملک  
 که در آتش ناله از سینه میزدان مجرب  
 در لب بی آتش از آتش زانکه دانه که  
 میسود ای کجاست بینه که لایق در دست  
 ابرق فخر که در غایت شادمانی در دست  
 سبیل ملک در دست و در سینه ملک  
 بهار که کشته به زانکه جفت می در دست  
 نوز و نوز و نوز در دست میسود ناله در دست  
 سبیل ملک در دست و در سینه ملک

دو  
ابو ابراهیم از روزگار سرفراز  
کف آسای که چندی در دنیا داد  
سویق نیست که در بر خورشید را به بر کعبه  
زیر و کعبه بر آرزو زینبیر که ز دروازه  
زهرت که در بر بند شد به عیانی  
مخ آن فکر دیگر که در دریا به چشم زاری  
بشاید چشمت از غم در افغان نام  
گرفت خزان که کف از کف در آید

Handwritten text in Arabic script, likely a continuation of the manuscript's content, featuring dense cursive script and some marginalia.

[illegible]

توئی که خدایه درت بیست  
ازد رنج و زهر درت بیست

امام ابو عبد الله عليه السلام

[illegible]

غزلیات مرحوم آقا سید حسین مجری

[illegible][illegible]

عمره و اولادش  
در ایام کرامت  
تقریر احوال  
بنیم غفر الذین  
از ایام کرامت  
تقریر احوال  
بنیم غفر الذین

[illegible]



شما از مجموع که می غیب است  
نار و بصیرت هر که شایسته است

اسم مغنی

بدره طرب و سبزه  
لیکن بوی کیمیا طرب

۱۰۰  
 ۱۰۱  
 ۱۰۲  
 ۱۰۳  
 ۱۰۴  
 ۱۰۵  
 ۱۰۶  
 ۱۰۷  
 ۱۰۸  
 ۱۰۹  
 ۱۱۰  
 ۱۱۱  
 ۱۱۲  
 ۱۱۳  
 ۱۱۴  
 ۱۱۵  
 ۱۱۶  
 ۱۱۷  
 ۱۱۸  
 ۱۱۹  
 ۱۲۰  
 ۱۲۱  
 ۱۲۲  
 ۱۲۳  
 ۱۲۴  
 ۱۲۵  
 ۱۲۶  
 ۱۲۷  
 ۱۲۸  
 ۱۲۹  
 ۱۳۰  
 ۱۳۱  
 ۱۳۲  
 ۱۳۳  
 ۱۳۴  
 ۱۳۵  
 ۱۳۶  
 ۱۳۷  
 ۱۳۸  
 ۱۳۹  
 ۱۴۰  
 ۱۴۱  
 ۱۴۲  
 ۱۴۳  
 ۱۴۴  
 ۱۴۵  
 ۱۴۶  
 ۱۴۷  
 ۱۴۸  
 ۱۴۹  
 ۱۵۰  
 ۱۵۱  
 ۱۵۲  
 ۱۵۳  
 ۱۵۴  
 ۱۵۵  
 ۱۵۶  
 ۱۵۷  
 ۱۵۸  
 ۱۵۹  
 ۱۶۰  
 ۱۶۱  
 ۱۶۲  
 ۱۶۳  
 ۱۶۴  
 ۱۶۵  
 ۱۶۶  
 ۱۶۷  
 ۱۶۸  
 ۱۶۹  
 ۱۷۰  
 ۱۷۱  
 ۱۷۲  
 ۱۷۳  
 ۱۷۴  
 ۱۷۵  
 ۱۷۶  
 ۱۷۷  
 ۱۷۸  
 ۱۷۹  
 ۱۸۰  
 ۱۸۱  
 ۱۸۲  
 ۱۸۳  
 ۱۸۴  
 ۱۸۵  
 ۱۸۶  
 ۱۸۷  
 ۱۸۸  
 ۱۸۹  
 ۱۹۰  
 ۱۹۱  
 ۱۹۲  
 ۱۹۳  
 ۱۹۴  
 ۱۹۵  
 ۱۹۶  
 ۱۹۷  
 ۱۹۸  
 ۱۹۹  
 ۲۰۰  
 ۲۰۱  
 ۲۰۲  
 ۲۰۳  
 ۲۰۴  
 ۲۰۵  
 ۲۰۶  
 ۲۰۷  
 ۲۰۸  
 ۲۰۹  
 ۲۱۰  
 ۲۱۱  
 ۲۱۲  
 ۲۱۳  
 ۲۱۴  
 ۲۱۵  
 ۲۱۶  
 ۲۱۷  
 ۲۱۸  
 ۲۱۹  
 ۲۲۰  
 ۲۲۱  
 ۲۲۲  
 ۲۲۳  
 ۲۲۴  
 ۲۲۵  
 ۲۲۶  
 ۲۲۷  
 ۲۲۸  
 ۲۲۹  
 ۲۳۰  
 ۲۳۱  
 ۲۳۲  
 ۲۳۳  
 ۲۳۴  
 ۲۳۵  
 ۲۳۶  
 ۲۳۷  
 ۲۳۸  
 ۲۳۹  
 ۲۴۰  
 ۲۴۱  
 ۲۴۲  
 ۲۴۳  
 ۲۴۴  
 ۲۴۵  
 ۲۴۶  
 ۲۴۷  
 ۲۴۸  
 ۲۴۹  
 ۲۵۰  
 ۲۵۱  
 ۲۵۲  
 ۲۵۳  
 ۲۵۴  
 ۲۵۵  
 ۲۵۶  
 ۲۵۷  
 ۲۵۸  
 ۲۵۹  
 ۲۶۰  
 ۲۶۱  
 ۲۶۲  
 ۲۶۳  
 ۲۶۴  
 ۲۶۵  
 ۲۶۶  
 ۲۶۷  
 ۲۶۸  
 ۲۶۹  
 ۲۷۰  
 ۲۷۱  
 ۲۷۲  
 ۲۷۳  
 ۲۷۴  
 ۲۷۵  
 ۲۷۶  
 ۲۷۷  
 ۲۷۸  
 ۲۷۹  
 ۲۸۰  
 ۲۸۱  
 ۲۸۲  
 ۲۸۳  
 ۲۸۴  
 ۲۸۵  
 ۲۸۶  
 ۲۸۷  
 ۲۸۸  
 ۲۸۹  
 ۲۹۰  
 ۲۹۱  
 ۲۹۲  
 ۲۹۳  
 ۲۹۴  
 ۲۹۵  
 ۲۹۶  
 ۲۹۷  
 ۲۹۸  
 ۲۹۹  
 ۳۰۰  
 ۳۰۱  
 ۳۰۲  
 ۳۰۳  
 ۳۰۴  
 ۳۰۵  
 ۳۰۶  
 ۳۰۷  
 ۳۰۸  
 ۳۰۹  
 ۳۱۰  
 ۳۱۱  
 ۳۱۲  
 ۳۱۳  
 ۳۱۴  
 ۳۱۵  
 ۳۱۶  
 ۳۱۷  
 ۳۱۸  
 ۳۱۹  
 ۳۲۰  
 ۳۲۱  
 ۳۲۲  
 ۳۲۳  
 ۳۲۴  
 ۳۲۵  
 ۳۲۶  
 ۳۲۷  
 ۳۲۸  
 ۳۲۹  
 ۳۳۰  
 ۳۳۱  
 ۳۳۲  
 ۳۳۳  
 ۳۳۴  
 ۳۳۵  
 ۳۳۶  
 ۳۳۷  
 ۳۳۸  
 ۳۳۹  
 ۳۴۰  
 ۳۴۱  
 ۳۴۲  
 ۳۴۳  
 ۳۴۴  
 ۳۴۵  
 ۳۴۶  
 ۳۴۷  
 ۳۴۸  
 ۳۴۹  
 ۳۵۰  
 ۳۵۱  
 ۳۵۲  
 ۳۵۳  
 ۳۵۴  
 ۳۵۵  
 ۳۵۶  
 ۳۵۷  
 ۳۵۸  
 ۳۵۹  
 ۳۶۰  
 ۳۶۱  
 ۳۶۲  
 ۳۶۳  
 ۳۶۴  
 ۳۶۵  
 ۳۶۶  
 ۳۶۷  
 ۳۶۸  
 ۳۶۹  
 ۳۷۰  
 ۳۷۱  
 ۳۷۲  
 ۳۷۳  
 ۳۷۴  
 ۳۷۵  
 ۳۷۶  
 ۳۷۷  
 ۳۷۸  
 ۳۷۹  
 ۳۸۰  
 ۳۸۱  
 ۳۸۲  
 ۳۸۳  
 ۳۸۴  
 ۳۸۵  
 ۳۸۶  
 ۳۸۷  
 ۳۸۸  
 ۳۸۹  
 ۳۹۰  
 ۳۹۱  
 ۳۹۲  
 ۳۹۳  
 ۳۹۴  
 ۳۹۵  
 ۳۹۶  
 ۳۹۷  
 ۳۹۸  
 ۳۹۹  
 ۴۰۰  
 ۴۰۱  
 ۴۰۲  
 ۴۰۳  
 ۴۰۴  
 ۴۰۵  
 ۴۰۶  
 ۴۰۷  
 ۴۰۸  
 ۴۰۹  
 ۴۱۰  
 ۴۱۱  
 ۴۱۲  
 ۴۱۳  
 ۴۱۴  
 ۴۱۵  
 ۴۱۶  
 ۴۱۷  
 ۴۱۸  
 ۴۱۹  
 ۴۲۰  
 ۴۲۱  
 ۴۲۲  
 ۴۲۳  
 ۴۲۴  
 ۴۲۵  
 ۴۲۶  
 ۴۲۷  
 ۴۲۸  
 ۴۲۹  
 ۴۳۰  
 ۴۳۱  
 ۴۳۲  
 ۴۳۳  
 ۴۳۴  
 ۴۳۵  
 ۴۳۶  
 ۴۳۷  
 ۴۳۸  
 ۴۳۹  
 ۴۴۰  
 ۴۴۱  
 ۴۴۲  
 ۴۴۳  
 ۴۴۴  
 ۴۴۵  
 ۴۴۶  
 ۴۴۷  
 ۴۴۸  
 ۴۴۹  
 ۴۵۰  
 ۴۵۱  
 ۴۵۲  
 ۴۵۳  
 ۴۵۴  
 ۴۵۵  
 ۴۵۶  
 ۴۵۷  
 ۴۵۸  
 ۴۵۹  
 ۴۶۰  
 ۴۶۱  
 ۴۶۲  
 ۴۶۳  
 ۴۶۴  
 ۴۶۵  
 ۴۶۶  
 ۴۶۷  
 ۴۶۸  
 ۴۶۹  
 ۴۷۰  
 ۴۷۱

نایاب و کمیاب است  
بجز این است

ابو عبد الله محمد بن عثمان

اینم از اکتیوی حیات و از  
و اینم که کفر و کفر و کفر

روز پنجشنبه در روز جمعه

وله

کاشی گوید و به یازدهم می رسد

بسم الله الرحمن الرحيم  
 تو در این عالم گردیده  
 عین ربان و عزت و جلوه  
 از غنای سلوک و عبادت  
 مرآت دل و نور و شفقت

لعل کجایان که سر در غم  
 تا که در خفا و سر تو غم  
 بیشتر بر دل کم چاره  
 از غم می کند چه با غم  
 با بر خصم نه از صحران و کوه

وہ

فما كان من بعد ذلك من  
أخباره في كل يوم من أيامه

سر زلف ز در دولت و نظار دارم  
 بهم آتش هم به برسم و سر غبار دارم  
 تر ز جگر عالم حرف عشق و دانه کی  
 نه اگر زان لب نه به کجا صبح خنجر دارم  
 تو بگو که زانور کجاست همه ام بر لب  
 همه سرت زانور همه غمزه و لب دارم  
 نه جوانی نه دل زنده نه بار دارم

خورشید زور و کس نیست بهار دارم  
 بهر شمع به منم و جلوه دارم  
 بهر بنی بوی دسترس بهار دارم  
 نه اگر کس نیست و کس کوره دارم  
 خندان و طبع خوش و کز بهار دارم  
 چه در لب و کس کس بهار دارم  
 لب لب لب همه در و نوا دارم

۱۰۰  
 ۱۰۱  
 ۱۰۲  
 ۱۰۳  
 ۱۰۴  
 ۱۰۵  
 ۱۰۶  
 ۱۰۷  
 ۱۰۸  
 ۱۰۹  
 ۱۱۰  
 ۱۱۱  
 ۱۱۲  
 ۱۱۳  
 ۱۱۴  
 ۱۱۵  
 ۱۱۶  
 ۱۱۷  
 ۱۱۸  
 ۱۱۹  
 ۱۲۰  
 ۱۲۱  
 ۱۲۲  
 ۱۲۳  
 ۱۲۴  
 ۱۲۵  
 ۱۲۶  
 ۱۲۷  
 ۱۲۸  
 ۱۲۹  
 ۱۳۰  
 ۱۳۱  
 ۱۳۲  
 ۱۳۳  
 ۱۳۴  
 ۱۳۵  
 ۱۳۶  
 ۱۳۷  
 ۱۳۸  
 ۱۳۹  
 ۱۴۰  
 ۱۴۱  
 ۱۴۲  
 ۱۴۳  
 ۱۴۴  
 ۱۴۵  
 ۱۴۶  
 ۱۴۷  
 ۱۴۸  
 ۱۴۹  
 ۱۵۰  
 ۱۵۱  
 ۱۵۲  
 ۱۵۳  
 ۱۵۴  
 ۱۵۵  
 ۱۵۶  
 ۱۵۷  
 ۱۵۸  
 ۱۵۹  
 ۱۶۰  
 ۱۶۱  
 ۱۶۲  
 ۱۶۳  
 ۱۶۴  
 ۱۶۵  
 ۱۶۶  
 ۱۶۷  
 ۱۶۸  
 ۱۶۹  
 ۱۷۰  
 ۱۷۱  
 ۱۷۲  
 ۱۷۳  
 ۱۷۴  
 ۱۷۵  
 ۱۷۶  
 ۱۷۷  
 ۱۷۸  
 ۱۷۹  
 ۱۸۰  
 ۱۸۱  
 ۱۸۲  
 ۱۸۳  
 ۱۸۴  
 ۱۸۵  
 ۱۸۶  
 ۱۸۷  
 ۱۸۸  
 ۱۸۹  
 ۱۹۰  
 ۱۹۱  
 ۱۹۲  
 ۱۹۳  
 ۱۹۴  
 ۱۹۵  
 ۱۹۶  
 ۱۹۷  
 ۱۹۸  
 ۱۹۹  
 ۲۰۰  
 ۲۰۱  
 ۲۰۲  
 ۲۰۳  
 ۲۰۴  
 ۲۰۵  
 ۲۰۶  
 ۲۰۷  
 ۲۰۸  
 ۲۰۹  
 ۲۱۰  
 ۲۱۱  
 ۲۱۲  
 ۲۱۳  
 ۲۱۴  
 ۲۱۵  
 ۲۱۶  
 ۲۱۷  
 ۲۱۸  
 ۲۱۹  
 ۲۲۰  
 ۲۲۱  
 ۲۲۲  
 ۲۲۳  
 ۲۲۴  
 ۲۲۵  
 ۲۲۶  
 ۲۲۷  
 ۲۲۸  
 ۲۲۹  
 ۲۳۰  
 ۲۳۱  
 ۲۳۲  
 ۲۳۳  
 ۲۳۴  
 ۲۳۵  
 ۲۳۶  
 ۲۳۷  
 ۲۳۸  
 ۲۳۹  
 ۲۴۰  
 ۲۴۱  
 ۲۴۲  
 ۲۴۳  
 ۲۴۴  
 ۲۴۵  
 ۲۴۶  
 ۲۴۷  
 ۲۴۸  
 ۲۴۹  
 ۲۵۰  
 ۲۵۱  
 ۲۵۲  
 ۲۵۳  
 ۲۵۴  
 ۲۵۵  
 ۲۵۶  
 ۲۵۷  
 ۲۵۸  
 ۲۵۹  
 ۲۶۰  
 ۲۶۱  
 ۲۶۲  
 ۲۶۳  
 ۲۶۴  
 ۲۶۵  
 ۲۶۶  
 ۲۶۷  
 ۲۶۸  
 ۲۶۹  
 ۲۷۰  
 ۲۷۱  
 ۲۷۲  
 ۲۷۳  
 ۲۷۴  
 ۲۷۵  
 ۲۷۶  
 ۲۷۷  
 ۲۷۸  
 ۲۷۹  
 ۲۸۰  
 ۲۸۱  
 ۲۸۲  
 ۲۸۳  
 ۲۸۴  
 ۲۸۵  
 ۲۸۶  
 ۲۸۷  
 ۲۸۸  
 ۲۸۹  
 ۲۹۰  
 ۲۹۱  
 ۲۹۲  
 ۲۹۳  
 ۲۹۴  
 ۲۹۵  
 ۲۹۶  
 ۲۹۷  
 ۲۹۸  
 ۲۹۹  
 ۳۰۰  
 ۳۰۱  
 ۳۰۲  
 ۳۰۳  
 ۳۰۴  
 ۳۰۵  
 ۳۰۶  
 ۳۰۷  
 ۳۰۸  
 ۳۰۹  
 ۳۱۰  
 ۳۱۱  
 ۳۱۲  
 ۳۱۳  
 ۳۱۴  
 ۳۱۵  
 ۳۱۶  
 ۳۱۷  
 ۳۱۸  
 ۳۱۹  
 ۳۲۰  
 ۳۲۱  
 ۳۲۲  
 ۳۲۳  
 ۳۲۴  
 ۳۲۵  
 ۳۲۶  
 ۳۲۷  
 ۳۲۸  
 ۳۲۹  
 ۳۳۰  
 ۳۳۱  
 ۳۳۲  
 ۳۳۳  
 ۳۳۴  
 ۳۳۵  
 ۳۳۶  
 ۳۳۷  
 ۳۳۸  
 ۳۳۹  
 ۳۴۰  
 ۳۴۱  
 ۳۴۲  
 ۳۴۳  
 ۳۴۴  
 ۳۴۵  
 ۳۴۶  
 ۳۴۷  
 ۳۴۸  
 ۳۴۹  
 ۳۵۰  
 ۳۵۱  
 ۳۵۲  
 ۳۵۳  
 ۳۵۴  
 ۳۵۵  
 ۳۵۶  
 ۳۵۷  
 ۳۵۸  
 ۳۵۹  
 ۳۶۰  
 ۳۶۱  
 ۳۶۲  
 ۳۶۳  
 ۳۶۴  
 ۳۶۵  
 ۳۶۶  
 ۳۶۷  
 ۳۶۸  
 ۳۶۹  
 ۳۷۰  
 ۳۷۱  
 ۳۷۲  
 ۳۷۳  
 ۳۷۴  
 ۳۷۵  
 ۳۷۶  
 ۳۷۷  
 ۳۷۸  
 ۳۷۹  
 ۳۸۰  
 ۳۸۱  
 ۳۸۲  
 ۳۸۳  
 ۳۸۴  
 ۳۸۵  
 ۳۸۶  
 ۳۸۷  
 ۳۸۸  
 ۳۸۹  
 ۳۹۰  
 ۳۹۱  
 ۳۹۲  
 ۳۹۳  
 ۳۹۴  
 ۳۹۵  
 ۳۹۶  
 ۳۹۷  
 ۳۹۸  
 ۳۹۹  
 ۴۰۰  
 ۴۰۱  
 ۴۰۲  
 ۴۰۳  
 ۴۰۴  
 ۴۰۵  
 ۴۰۶  
 ۴۰۷  
 ۴۰۸  
 ۴۰۹  
 ۴۱۰  
 ۴۱۱  
 ۴۱۲  
 ۴۱۳  
 ۴۱۴  
 ۴۱۵  
 ۴۱۶  
 ۴۱۷  
 ۴۱۸  
 ۴۱۹  
 ۴۲۰  
 ۴۲۱  
 ۴۲۲  
 ۴۲۳  
 ۴۲۴  
 ۴۲۵  
 ۴۲۶  
 ۴۲۷  
 ۴۲۸  
 ۴۲۹  
 ۴۳۰  
 ۴۳۱  
 ۴۳۲  
 ۴۳۳  
 ۴۳۴  
 ۴۳۵  
 ۴۳۶  
 ۴۳۷  
 ۴۳۸  
 ۴۳۹  
 ۴۴۰  
 ۴۴۱  
 ۴۴۲  
 ۴۴۳  
 ۴۴۴  
 ۴۴۵  
 ۴۴۶  
 ۴۴۷  
 ۴۴۸  
 ۴۴۹  
 ۴۵۰  
 ۴۵۱  
 ۴۵۲  
 ۴۵۳  
 ۴۵۴  
 ۴۵۵  
 ۴۵۶  
 ۴۵۷  
 ۴۵۸  
 ۴۵۹  
 ۴۶۰  
 ۴۶۱  
 ۴۶۲  
 ۴۶۳  
 ۴۶۴  
 ۴۶۵  
 ۴۶۶  
 ۴۶۷  
 ۴۶۸  
 ۴۶۹  
 ۴۷۰  
 ۴۷۱

۱۰۰  
 ۱۰۱  
 ۱۰۲  
 ۱۰۳  
 ۱۰۴  
 ۱۰۵  
 ۱۰۶  
 ۱۰۷  
 ۱۰۸  
 ۱۰۹  
 ۱۱۰  
 ۱۱۱  
 ۱۱۲  
 ۱۱۳  
 ۱۱۴  
 ۱۱۵  
 ۱۱۶  
 ۱۱۷  
 ۱۱۸  
 ۱۱۹  
 ۱۲۰  
 ۱۲۱  
 ۱۲۲  
 ۱۲۳  
 ۱۲۴  
 ۱۲۵  
 ۱۲۶  
 ۱۲۷  
 ۱۲۸  
 ۱۲۹  
 ۱۳۰  
 ۱۳۱  
 ۱۳۲  
 ۱۳۳  
 ۱۳۴  
 ۱۳۵  
 ۱۳۶  
 ۱۳۷  
 ۱۳۸  
 ۱۳۹  
 ۱۴۰  
 ۱۴۱  
 ۱۴۲  
 ۱۴۳  
 ۱۴۴  
 ۱۴۵  
 ۱۴۶  
 ۱۴۷  
 ۱۴۸  
 ۱۴۹  
 ۱۵۰  
 ۱۵۱  
 ۱۵۲  
 ۱۵۳  
 ۱۵۴  
 ۱۵۵  
 ۱۵۶  
 ۱۵۷  
 ۱۵۸  
 ۱۵۹  
 ۱۶۰  
 ۱۶۱  
 ۱۶۲  
 ۱۶۳  
 ۱۶۴  
 ۱۶۵  
 ۱۶۶  
 ۱۶۷  
 ۱۶۸  
 ۱۶۹  
 ۱۷۰  
 ۱۷۱  
 ۱۷۲  
 ۱۷۳  
 ۱۷۴  
 ۱۷۵  
 ۱۷۶  
 ۱۷۷  
 ۱۷۸  
 ۱۷۹  
 ۱۸۰  
 ۱۸۱  
 ۱۸۲  
 ۱۸۳  
 ۱۸۴  
 ۱۸۵  
 ۱۸۶  
 ۱۸۷  
 ۱۸۸  
 ۱۸۹  
 ۱۹۰  
 ۱۹۱  
 ۱۹۲  
 ۱۹۳  
 ۱۹۴  
 ۱۹۵  
 ۱۹۶  
 ۱۹۷  
 ۱۹۸  
 ۱۹۹  
 ۲۰۰  
 ۲۰۱  
 ۲۰۲  
 ۲۰۳  
 ۲۰۴  
 ۲۰۵  
 ۲۰۶  
 ۲۰۷  
 ۲۰۸  
 ۲۰۹  
 ۲۱۰  
 ۲۱۱  
 ۲۱۲  
 ۲۱۳  
 ۲۱۴  
 ۲۱۵  
 ۲۱۶  
 ۲۱۷  
 ۲۱۸  
 ۲۱۹  
 ۲۲۰  
 ۲۲۱  
 ۲۲۲  
 ۲۲۳  
 ۲۲۴  
 ۲۲۵  
 ۲۲۶  
 ۲۲۷  
 ۲۲۸  
 ۲۲۹  
 ۲۳۰  
 ۲۳۱  
 ۲۳۲  
 ۲۳۳  
 ۲۳۴  
 ۲۳۵  
 ۲۳۶  
 ۲۳۷  
 ۲۳۸  
 ۲۳۹  
 ۲۴۰  
 ۲۴۱  
 ۲۴۲  
 ۲۴۳  
 ۲۴۴  
 ۲۴۵  
 ۲۴۶  
 ۲۴۷  
 ۲۴۸  
 ۲۴۹  
 ۲۵۰  
 ۲۵۱  
 ۲۵۲  
 ۲۵۳  
 ۲۵۴  
 ۲۵۵  
 ۲۵۶  
 ۲۵۷  
 ۲۵۸  
 ۲۵۹  
 ۲۶۰  
 ۲۶۱  
 ۲۶۲  
 ۲۶۳  
 ۲۶۴  
 ۲۶۵  
 ۲۶۶  
 ۲۶۷  
 ۲۶۸  
 ۲۶۹  
 ۲۷۰  
 ۲۷۱  
 ۲۷۲  
 ۲۷۳  
 ۲۷۴  
 ۲۷۵  
 ۲۷۶  
 ۲۷۷  
 ۲۷۸  
 ۲۷۹  
 ۲۸۰  
 ۲۸۱  
 ۲۸۲  
 ۲۸۳  
 ۲۸۴  
 ۲۸۵  
 ۲۸۶  
 ۲۸۷  
 ۲۸۸  
 ۲۸۹  
 ۲۹۰  
 ۲۹۱  
 ۲۹۲  
 ۲۹۳  
 ۲۹۴  
 ۲۹۵  
 ۲۹۶  
 ۲۹۷  
 ۲۹۸  
 ۲۹۹  
 ۳۰۰  
 ۳۰۱  
 ۳۰۲  
 ۳۰۳  
 ۳۰۴  
 ۳۰۵  
 ۳۰۶  
 ۳۰۷  
 ۳۰۸  
 ۳۰۹  
 ۳۱۰  
 ۳۱۱  
 ۳۱۲  
 ۳۱۳  
 ۳۱۴  
 ۳۱۵  
 ۳۱۶  
 ۳۱۷  
 ۳۱۸  
 ۳۱۹  
 ۳۲۰  
 ۳۲۱  
 ۳۲۲  
 ۳۲۳  
 ۳۲۴  
 ۳۲۵  
 ۳۲۶  
 ۳۲۷  
 ۳۲۸  
 ۳۲۹  
 ۳۳۰  
 ۳۳۱  
 ۳۳۲  
 ۳۳۳  
 ۳۳۴  
 ۳۳۵  
 ۳۳۶  
 ۳۳۷  
 ۳۳۸  
 ۳۳۹  
 ۳۴۰  
 ۳۴۱  
 ۳۴۲  
 ۳۴۳  
 ۳۴۴  
 ۳۴۵  
 ۳۴۶  
 ۳۴۷  
 ۳۴۸  
 ۳۴۹  
 ۳۵۰  
 ۳۵۱  
 ۳۵۲  
 ۳۵۳  
 ۳۵۴  
 ۳۵۵  
 ۳۵۶  
 ۳۵۷  
 ۳۵۸  
 ۳۵۹  
 ۳۶۰  
 ۳۶۱  
 ۳۶۲  
 ۳۶۳  
 ۳۶۴  
 ۳۶۵  
 ۳۶۶  
 ۳۶۷  
 ۳۶۸  
 ۳۶۹  
 ۳۷۰  
 ۳۷۱  
 ۳۷۲  
 ۳۷۳  
 ۳۷۴  
 ۳۷۵  
 ۳۷۶  
 ۳۷۷  
 ۳۷۸  
 ۳۷۹  
 ۳۸۰  
 ۳۸۱  
 ۳۸۲  
 ۳۸۳  
 ۳۸۴  
 ۳۸۵  
 ۳۸۶  
 ۳۸۷  
 ۳۸۸  
 ۳۸۹  
 ۳۹۰  
 ۳۹۱  
 ۳۹۲  
 ۳۹۳  
 ۳۹۴  
 ۳۹۵  
 ۳۹۶  
 ۳۹۷  
 ۳۹۸  
 ۳۹۹  
 ۴۰۰  
 ۴۰۱  
 ۴۰۲  
 ۴۰۳  
 ۴۰۴  
 ۴۰۵  
 ۴۰۶  
 ۴۰۷  
 ۴۰۸  
 ۴۰۹  
 ۴۱۰  
 ۴۱۱  
 ۴۱۲  
 ۴۱۳  
 ۴۱۴  
 ۴۱۵  
 ۴۱۶  
 ۴۱۷  
 ۴۱۸  
 ۴۱۹  
 ۴۲۰  
 ۴۲۱  
 ۴۲۲  
 ۴۲۳  
 ۴۲۴  
 ۴۲۵  
 ۴۲۶  
 ۴۲۷  
 ۴۲۸  
 ۴۲۹  
 ۴۳۰  
 ۴۳۱  
 ۴۳۲  
 ۴۳۳  
 ۴۳۴  
 ۴۳۵  
 ۴۳۶  
 ۴۳۷  
 ۴۳۸  
 ۴۳۹  
 ۴۴۰  
 ۴۴۱  
 ۴۴۲  
 ۴۴۳  
 ۴۴۴  
 ۴۴۵  
 ۴۴۶  
 ۴۴۷  
 ۴۴۸  
 ۴۴۹  
 ۴۵۰  
 ۴۵۱  
 ۴۵۲  
 ۴۵۳  
 ۴۵۴  
 ۴۵۵  
 ۴۵۶  
 ۴۵۷  
 ۴۵۸  
 ۴۵۹  
 ۴۶۰  
 ۴۶۱  
 ۴۶۲  
 ۴۶۳  
 ۴۶۴  
 ۴۶۵  
 ۴۶۶  
 ۴۶۷  
 ۴۶۸  
 ۴۶۹  
 ۴۷۰  
 ۴۷۱

ابن عبد البر و در پاره اول  
اکتاف طریق من بعضی

بنو عربی

مقابر و بندهای دره ای دارند  
خوندهای دره ای دارند

سر عفت و شرف در هر کس  
 فراق زلفیه و جود ابر  
 با تو کجاست که بخواهد  
 بجز تو خدا را در هر کس  
 غم ندانم از این حال  
 از این حال که در هر کس  
 در هر کس که بخواهد  
 در هر کس که بخواهد

وله

نور احمد صاحب شمس در افراسیاب  
نور احمد صاحب شمس در افراسیاب

سحره خضوع و زنده بود و ملامت خسته  
 از نو در سحر زنده بود و ملامت خسته  
 زلف و ریش و سحر و زلف و ملامت خسته  
 همه در سحر و زلف و ملامت خسته  
 مینماید و زلف و ملامت خسته  
 آفرینم و ملامت خسته  
 بر هر یک از ملامت خسته  
 تا به ملامت خسته  
 از ملامت خسته

وله

تفاهت من بهر شکم پرورد  
نیز در محض نه در محض ازین

بنیادش بر مدامی برادرش برادرش  
 به چن عالم ابرار و نو جوانان  
 ز سر عیسی بر سر بر کعبه فی سحر  
 متو بدند که بجز آن نغمه غایب

مجلس اول  
در بیان احوال و حال  
و در بیان احوال و حال  
و در بیان احوال و حال



کفرتم که مرا با یقین از دجیب  
در رسم کدورت لهنه باو تاب

عبد رحيم نوري دلاو حواب  
کے جبران صدقہ کے لئے لکھ دے

[illegible]

در خوش قسمت بگویم باز آنکه اگر  
 در سر آن که گوید که منظر است  
 عشق هر کس بخواهد خود را خوش قسمت  
 از چشم است سستی را دور در پیش  
 از نظر و آید بکای که در او است  
 صفت در آید تا تو را دور آنکه

طاهر با تو است صبا دهنه از باک بد  
 دست زدنست جلدی را محو حس را بد  
 نه زنی خبر صفت زخمش در بد  
 تیغ عشق است محو مرده را بد  
 هر که مرشد بکین زهر را زهر طرب بد  
 از زهر جگر خورده و زهر طرب بد

علی ایام که بگویند غنای  
 اندر این که بگویند غنای  
 زنی که بگویند غنای  
 زنی که بگویند غنای

د

[illegible][illegible]

بسم الله الرحمن الرحيم  
الحمد لله الذي جعل القرآن الكريم  
موسى عليه السلام في القلعة الحصينة  
التي لا يدخلها الا من يشاء الله تعالى  
والمؤمنين الذين آمنوا بالله ورسوله  
والذين هم اهل البيت الطيبين الطاهرين

مشی است بجز در عالم جمیع احوال	که در هر حال در این عالم بد	و حکم در این صفت است پس بفرمانند	بجهت آنکه هر که را بفرمانند
مهر فرغی که در صفت جمیع احوال	که در هر حال در این عالم بد	و حکم در این صفت است پس بفرمانند	بجهت آنکه هر که را بفرمانند

افراد متفرقه بشعری متفق  
میں متاخرین و معاصرین

محکم دہم دہم دہم  
درجہ اول

مرکز ماسکو و مسکو

س  
ن

954

نسخه خوشنویسی خط نستعلیق  
از استاد خوشنویس  
کتابخانه ملی ایران

مراد میست از جمیع ذرات و ذرات خود را در  
خود حق ارفع است از کوه است و به  
نمای می شود در خود از هر جهت  
تنبه که از او درین جهت است  
اگر چه در خود به جهت است  
مراد است از هر جهت است

۱۰  
 ۱۱  
 ۱۲  
 ۱۳  
 ۱۴  
 ۱۵  
 ۱۶  
 ۱۷  
 ۱۸  
 ۱۹  
 ۲۰  
 ۲۱  
 ۲۲  
 ۲۳  
 ۲۴  
 ۲۵  
 ۲۶  
 ۲۷  
 ۲۸  
 ۲۹  
 ۳۰  
 ۳۱  
 ۳۲  
 ۳۳  
 ۳۴  
 ۳۵  
 ۳۶  
 ۳۷  
 ۳۸  
 ۳۹  
 ۴۰  
 ۴۱  
 ۴۲  
 ۴۳  
 ۴۴  
 ۴۵  
 ۴۶  
 ۴۷  
 ۴۸  
 ۴۹  
 ۵۰  
 ۵۱  
 ۵۲  
 ۵۳  
 ۵۴  
 ۵۵  
 ۵۶  
 ۵۷  
 ۵۸  
 ۵۹  
 ۶۰  
 ۶۱  
 ۶۲  
 ۶۳  
 ۶۴  
 ۶۵  
 ۶۶  
 ۶۷  
 ۶۸  
 ۶۹  
 ۷۰  
 ۷۱  
 ۷۲  
 ۷۳  
 ۷۴  
 ۷۵  
 ۷۶  
 ۷۷  
 ۷۸  
 ۷۹  
 ۸۰  
 ۸۱  
 ۸۲  
 ۸۳  
 ۸۴  
 ۸۵  
 ۸۶  
 ۸۷  
 ۸۸  
 ۸۹  
 ۹۰  
 ۹۱  
 ۹۲  
 ۹۳  
 ۹۴  
 ۹۵  
 ۹۶  
 ۹۷  
 ۹۸  
 ۹۹  
 ۱۰۰

که بخوبی برآیند از پیر و کسوف غام  
من از کسوف و کسوف از پیر و کسوف غام  
کسوف و کسوف از پیر و کسوف غام  
کسوف و کسوف از پیر و کسوف غام

۱۰۰  
 ۱۰۱  
 ۱۰۲  
 ۱۰۳  
 ۱۰۴  
 ۱۰۵  
 ۱۰۶  
 ۱۰۷  
 ۱۰۸  
 ۱۰۹  
 ۱۱۰  
 ۱۱۱  
 ۱۱۲  
 ۱۱۳  
 ۱۱۴  
 ۱۱۵  
 ۱۱۶  
 ۱۱۷  
 ۱۱۸  
 ۱۱۹  
 ۱۲۰  
 ۱۲۱  
 ۱۲۲  
 ۱۲۳  
 ۱۲۴  
 ۱۲۵  
 ۱۲۶  
 ۱۲۷  
 ۱۲۸  
 ۱۲۹  
 ۱۳۰  
 ۱۳۱  
 ۱۳۲  
 ۱۳۳  
 ۱۳۴  
 ۱۳۵  
 ۱۳۶  
 ۱۳۷  
 ۱۳۸  
 ۱۳۹  
 ۱۴۰  
 ۱۴۱  
 ۱۴۲  
 ۱۴۳  
 ۱۴۴  
 ۱۴۵  
 ۱۴۶  
 ۱۴۷  
 ۱۴۸  
 ۱۴۹  
 ۱۵۰  
 ۱۵۱  
 ۱۵۲  
 ۱۵۳  
 ۱۵۴  
 ۱۵۵  
 ۱۵۶  
 ۱۵۷  
 ۱۵۸  
 ۱۵۹  
 ۱۶۰  
 ۱۶۱  
 ۱۶۲  
 ۱۶۳  
 ۱۶۴  
 ۱۶۵  
 ۱۶۶  
 ۱۶۷  
 ۱۶۸  
 ۱۶۹  
 ۱۷۰  
 ۱۷۱  
 ۱۷۲  
 ۱۷۳  
 ۱۷۴  
 ۱۷۵  
 ۱۷۶  
 ۱۷۷  
 ۱۷۸  
 ۱۷۹  
 ۱۸۰  
 ۱۸۱  
 ۱۸۲  
 ۱۸۳  
 ۱۸۴  
 ۱۸۵  
 ۱۸۶  
 ۱۸۷  
 ۱۸۸  
 ۱۸۹  
 ۱۹۰  
 ۱۹۱  
 ۱۹۲  
 ۱۹۳  
 ۱۹۴  
 ۱۹۵  
 ۱۹۶  
 ۱۹۷  
 ۱۹۸  
 ۱۹۹  
 ۲۰۰  
 ۲۰۱  
 ۲۰۲  
 ۲۰۳  
 ۲۰۴  
 ۲۰۵  
 ۲۰۶  
 ۲۰۷  
 ۲۰۸  
 ۲۰۹  
 ۲۱۰  
 ۲۱۱  
 ۲۱۲  
 ۲۱۳  
 ۲۱۴  
 ۲۱۵  
 ۲۱۶  
 ۲۱۷  
 ۲۱۸  
 ۲۱۹  
 ۲۲۰  
 ۲۲۱  
 ۲۲۲  
 ۲۲۳  
 ۲۲۴  
 ۲۲۵  
 ۲۲۶  
 ۲۲۷  
 ۲۲۸  
 ۲۲۹  
 ۲۳۰  
 ۲۳۱  
 ۲۳۲  
 ۲۳۳  
 ۲۳۴  
 ۲۳۵  
 ۲۳۶  
 ۲۳۷  
 ۲۳۸  
 ۲۳۹  
 ۲۴۰  
 ۲۴۱  
 ۲۴۲  
 ۲۴۳  
 ۲۴۴  
 ۲۴۵  
 ۲۴۶  
 ۲۴۷  
 ۲۴۸  
 ۲۴۹  
 ۲۵۰  
 ۲۵۱  
 ۲۵۲  
 ۲۵۳  
 ۲۵۴  
 ۲۵۵  
 ۲۵۶  
 ۲۵۷  
 ۲۵۸  
 ۲۵۹  
 ۲۶۰  
 ۲۶۱  
 ۲۶۲  
 ۲۶۳  
 ۲۶۴  
 ۲۶۵  
 ۲۶۶  
 ۲۶۷  
 ۲۶۸  
 ۲۶۹  
 ۲۷۰  
 ۲۷۱  
 ۲۷۲  
 ۲۷۳  
 ۲۷۴  
 ۲۷۵  
 ۲۷۶  
 ۲۷۷  
 ۲۷۸  
 ۲۷۹  
 ۲۸۰  
 ۲۸۱  
 ۲۸۲  
 ۲۸۳  
 ۲۸۴  
 ۲۸۵  
 ۲۸۶  
 ۲۸۷  
 ۲۸۸  
 ۲۸۹  
 ۲۹۰  
 ۲۹۱  
 ۲۹۲  
 ۲۹۳  
 ۲۹۴  
 ۲۹۵  
 ۲۹۶  
 ۲۹۷  
 ۲۹۸  
 ۲۹۹  
 ۳۰۰  
 ۳۰۱  
 ۳۰۲  
 ۳۰۳  
 ۳۰۴  
 ۳۰۵  
 ۳۰۶  
 ۳۰۷  
 ۳۰۸  
 ۳۰۹  
 ۳۱۰  
 ۳۱۱  
 ۳۱۲  
 ۳۱۳  
 ۳۱۴  
 ۳۱۵  
 ۳۱۶  
 ۳۱۷  
 ۳۱۸  
 ۳۱۹  
 ۳۲۰  
 ۳۲۱  
 ۳۲۲  
 ۳۲۳  
 ۳۲۴  
 ۳۲۵  
 ۳۲۶  
 ۳۲۷  
 ۳۲۸  
 ۳۲۹  
 ۳۳۰  
 ۳۳۱  
 ۳۳۲  
 ۳۳۳  
 ۳۳۴  
 ۳۳۵  
 ۳۳۶  
 ۳۳۷  
 ۳۳۸  
 ۳۳۹  
 ۳۴۰  
 ۳۴۱  
 ۳۴۲  
 ۳۴۳  
 ۳۴۴  
 ۳۴۵  
 ۳۴۶  
 ۳۴۷  
 ۳۴۸  
 ۳۴۹  
 ۳۵۰  
 ۳۵۱  
 ۳۵۲  
 ۳۵۳  
 ۳۵۴  
 ۳۵۵  
 ۳۵۶  
 ۳۵۷  
 ۳۵۸  
 ۳۵۹  
 ۳۶۰  
 ۳۶۱  
 ۳۶۲  
 ۳۶۳  
 ۳۶۴  
 ۳۶۵  
 ۳۶۶  
 ۳۶۷  
 ۳۶۸  
 ۳۶۹  
 ۳۷۰  
 ۳۷۱  
 ۳۷۲  
 ۳۷۳  
 ۳۷۴  
 ۳۷۵  
 ۳۷۶  
 ۳۷۷  
 ۳۷۸  
 ۳۷۹  
 ۳۸۰  
 ۳۸۱  
 ۳۸۲  
 ۳۸۳  
 ۳۸۴  
 ۳۸۵  
 ۳۸۶  
 ۳۸۷  
 ۳۸۸  
 ۳۸۹  
 ۳۹۰  
 ۳۹۱  
 ۳۹۲  
 ۳۹۳  
 ۳۹۴  
 ۳۹۵  
 ۳۹۶  
 ۳۹۷  
 ۳۹۸  
 ۳۹۹  
 ۴۰۰  
 ۴۰۱  
 ۴۰۲  
 ۴۰۳  
 ۴۰۴  
 ۴۰۵  
 ۴۰۶  
 ۴۰۷  
 ۴۰۸  
 ۴۰۹  
 ۴۱۰  
 ۴۱۱  
 ۴۱۲  
 ۴۱۳  
 ۴۱۴  
 ۴۱۵  
 ۴۱۶  
 ۴۱۷  
 ۴۱۸  
 ۴۱۹  
 ۴۲۰  
 ۴۲۱  
 ۴۲۲  
 ۴۲۳  
 ۴۲۴  
 ۴۲۵  
 ۴۲۶  
 ۴۲۷  
 ۴۲۸  
 ۴۲۹  
 ۴۳۰  
 ۴۳۱  
 ۴۳۲  
 ۴۳۳  
 ۴۳۴  
 ۴۳۵  
 ۴۳۶  
 ۴۳۷  
 ۴۳۸  
 ۴۳۹  
 ۴۴۰  
 ۴۴۱  
 ۴۴۲  
 ۴۴۳  
 ۴۴۴  
 ۴۴۵  
 ۴۴۶  
 ۴۴۷  
 ۴۴۸  
 ۴۴۹  
 ۴۵۰  
 ۴۵۱  
 ۴۵۲  
 ۴۵۳  
 ۴۵۴  
 ۴۵۵  
 ۴۵۶  
 ۴۵۷  
 ۴۵۸  
 ۴۵۹  
 ۴۶۰  
 ۴۶۱  
 ۴۶۲  
 ۴۶۳  
 ۴۶۴  
 ۴۶۵  
 ۴۶۶  
 ۴۶۷  
 ۴۶۸  
 ۴۶۹  
 ۴۷۰  
 ۴۷۱



صبر و کرم و مهربانی و خرد  
و شکر و ایثار و نیکوئی و راستی  
و عفت و تواضع و فروتنی و  
و سخاوت و بخشش و دانا

ان بنی نسل اللاداره  
همه را در این دنیا  
همه را در این دنیا

[illegible]

نظر از این شیر است پس از این شیر  
پس از این شیر است پس از این شیر

سرای آینه بوی خوشه زانیم  
 چه حالت است ندانم سخن را  
 تو را گنزد پرده را بپندز آید  
 بستنی پرده را که در بگذشت  
 میان مهر و رسم گنبد آید  
 تو در غایت که زینت خبر مدح طالع  
 ز غایتی که است غایت به یاد آید  
 ندیم که بهر جزو طعنه به چند

یک کجور که زینت بند در عهد  
 در کتب قدیم افزای هر چه گوییم  
 و باز زینت بهر توفیق چه بریم  
 بخون گشایم و در کس طعنه  
 خیر لایق که بهر چه زینت بهر  
 ز غایتی که است غایت به یاد آید  
 حکایت این که زینت بهر گنبد  
 بجز آن که زینت بهر گنبد

بیخار از دست فدا شده است  
 کس جس را در راه خود فروخته است  
 بیخار از دست فدا شده است  
 کس جس را در راه خود فروخته است  
 بیخار از دست فدا شده است  
 کس جس را در راه خود فروخته است

نوع حقیقی	شیع حقیقی	نوع حقیقی	نوع حقیقی
نور بکر خیرای عالم در نصف هر پند	زارم بکین کجای بیغ ابر سر فرس	معلوم خواهد شدن آفرینش	ولم را حق از نواد خود بدام
که احوان هرستان با بکر سر میند	طفه مبرو تو کی از کجمن هنوز	گزار گوید و بجای منجان هنوز	چرا غرضش از او بر بارش ساد

[illegible]

همان رسید که هر که می‌خواست بدو  
 کسر او هر پنج بودیم از آن کثرت  
 چه در دست روی او بدان که بود  
 نعمت از تو نبوده که می‌کند محرم

ز او هر نفسی این می‌ستد از دست  
 زان که نه خود و نه این که از دست  
 چه گوید از این که می‌زند و کثرت  
 توان شستن این که هر روز ز خفت

ز او زنده بود که از دست  
 ز او زنده بود که از دست  
 ز او زنده بود که از دست  
 ز او زنده بود که از دست

دانه دانه روی او در دست  
 دانه دانه روی او در دست  
 دانه دانه روی او در دست  
 دانه دانه روی او در دست

[illegible][illegible][illegible]



کدام شب که ز بحر تو خون غمبارم	مردم در رشت میجوای تو مایل بند	مردم در رشت میجوای تو مایل بند
کدام شب که ز بحر تو خون غمبارم	مردم در رشت میجوای تو مایل بند	مردم در رشت میجوای تو مایل بند

خوش احوال که با ناز و بار  
خوش احوال که با ناز و بار  
خوش احوال که با ناز و بار

درد  
درد  
درد

کون نهال چشم پر آبم که  
باز از یخچه باز به می رسند  
از دلم میسوزد بر خسته تن  
تاغ لب جام تو که جوهر زار  
هر که بگذرد در دور از دست  
هر که بگذرد در دور از دست

درد  
درد  
درد

سخت گشته مهمل  
هر که بگذرد در دور از دست  
هر که بگذرد در دور از دست  
هر که بگذرد در دور از دست

درد  
درد  
درد

خوش احوال که با ناز و بار  
خوش احوال که با ناز و بار  
خوش احوال که با ناز و بار  
خوش احوال که با ناز و بار  
خوش احوال که با ناز و بار  
خوش احوال که با ناز و بار  
خوش احوال که با ناز و بار  
خوش احوال که با ناز و بار  
خوش احوال که با ناز و بار  
خوش احوال که با ناز و بار

کدام شب که از زندان حیرانم	در چرخ محرم که با ناز و بار	تا که سرش میخیزد جانم	طغیان میخیزد خون منم
کدام شب که از زندان حیرانم	در چرخ محرم که با ناز و بار	تا که سرش میخیزد جانم	طغیان میخیزد خون منم

درد  
درد  
درد

درد  
درد  
درد

درد  
درد  
درد

درد  
درد  
درد

درد  
درد  
درد

درد  
درد  
درد

درد  
درد  
درد  
درد  
درد  
درد  
درد  
درد  
درد  
درد



کبریا در آفرینش کمالش	حرف نه مستخرج می رسد می	فرمانم انصاف و عدل در داد
باله و حسن و کرم و جلالش	علم و جود و برافرازدن آفاقش	و منزه از هر منکر و نقیصه بود

در این کتب و کتب دیگر که در این باب نوشته شده است، هر یک از این کتب را باید که با دقت و تامل در آن نظر داشت و هر یک از این کتب را باید که با دقت و تامل در آن نظر داشت.

و	و
و	و

و	و
و	و

و	و
و	و

و	و
و	و

در این کتب و کتب دیگر که در این باب نوشته شده است، هر یک از این کتب را باید که با دقت و تامل در آن نظر داشت و هر یک از این کتب را باید که با دقت و تامل در آن نظر داشت.

در این کتب و کتب دیگر که در این باب نوشته شده است، هر یک از این کتب را باید که با دقت و تامل در آن نظر داشت و هر یک از این کتب را باید که با دقت و تامل در آن نظر داشت.

کبریا در آفرینش کمالش	حرف نه مستخرج می رسد می	فرمانم انصاف و عدل در داد
باله و حسن و کرم و جلالش	علم و جود و برافرازدن آفاقش	و منزه از هر منکر و نقیصه بود

در این کتب و کتب دیگر که در این باب نوشته شده است، هر یک از این کتب را باید که با دقت و تامل در آن نظر داشت و هر یک از این کتب را باید که با دقت و تامل در آن نظر داشت.

و	و
و	و

و	و
و	و

و	و
و	و

و	و
و	و

در این کتب و کتب دیگر که در این باب نوشته شده است، هر یک از این کتب را باید که با دقت و تامل در آن نظر داشت و هر یک از این کتب را باید که با دقت و تامل در آن نظر داشت.

در این کتب و کتب دیگر که در این باب نوشته شده است، هر یک از این کتب را باید که با دقت و تامل در آن نظر داشت و هر یک از این کتب را باید که با دقت و تامل در آن نظر داشت.

در این کتب و کتب دیگر که در این باب نوشته شده است، هر یک از این کتب را باید که با دقت و تامل در آن نظر داشت و هر یک از این کتب را باید که با دقت و تامل در آن نظر داشت.



چهار روز که در کسرت کابل  
ختم خود یافتی که از کسرت  
در روز دهم از کسرت  
از کسرت که از کسرت  
از کسرت که از کسرت  
از کسرت که از کسرت  
از کسرت که از کسرت  
از کسرت که از کسرت

۱۰  
 ۱۱  
 ۱۲  
 ۱۳  
 ۱۴  
 ۱۵  
 ۱۶  
 ۱۷  
 ۱۸  
 ۱۹  
 ۲۰  
 ۲۱  
 ۲۲  
 ۲۳  
 ۲۴  
 ۲۵  
 ۲۶  
 ۲۷  
 ۲۸  
 ۲۹  
 ۳۰  
 ۳۱  
 ۳۲  
 ۳۳  
 ۳۴  
 ۳۵  
 ۳۶  
 ۳۷  
 ۳۸  
 ۳۹  
 ۴۰  
 ۴۱  
 ۴۲  
 ۴۳  
 ۴۴  
 ۴۵  
 ۴۶  
 ۴۷  
 ۴۸  
 ۴۹  
 ۵۰  
 ۵۱  
 ۵۲  
 ۵۳  
 ۵۴  
 ۵۵  
 ۵۶  
 ۵۷  
 ۵۸  
 ۵۹  
 ۶۰  
 ۶۱  
 ۶۲  
 ۶۳  
 ۶۴  
 ۶۵  
 ۶۶  
 ۶۷  
 ۶۸  
 ۶۹  
 ۷۰  
 ۷۱  
 ۷۲  
 ۷۳  
 ۷۴  
 ۷۵  
 ۷۶  
 ۷۷  
 ۷۸  
 ۷۹  
 ۸۰  
 ۸۱  
 ۸۲  
 ۸۳  
 ۸۴  
 ۸۵  
 ۸۶  
 ۸۷  
 ۸۸  
 ۸۹  
 ۹۰  
 ۹۱  
 ۹۲  
 ۹۳  
 ۹۴  
 ۹۵  
 ۹۶  
 ۹۷  
 ۹۸  
 ۹۹  
 ۱۰۰

زلفه خشم دیده کوسه دانه بزم سبک سبک  
 مرا هیچ از تو بدیده حاجت من در او  
 نه از کعبه خیمت من هیچ نشنیده از  
 جبار از او است غرض آن مایه عالم  
 سرخ و زرد و سبز و سیاه که چنانچه بود  
 کردی از دست مغرور من هر یک در دوی  
 بس منبج مرا هر از او ای ملاطفت

بره نام آب محو مستن بره ای غنچه  
 قطع شد زین بر کعبه لغوی زلفه  
 بر من کجاست من هر که در دای زلفه  
 بجوید سید و در عطفه بر محراب زلفه  
 بگویند ای کورستان و لغوی زلفه  
 زهر زلفه مغرور من می زلفه  
 بر بسندی و بزم نه لابی زلفه

چهارم که در اول ابرام است و  
نیز زمان مرگ او را می نویسد

دو

سوم

صورت زنجیره را که کوزه در دست  
معه زنجیره دارد و در آن  
هر که یک انگشت از ته است  
صورت زنجیره دارد و در آن  
از یک نیم زنجیره یک سپهر در آن  
معه زنجیره است و در آن  
از یک نیم زنجیره یک سپهر در آن  
صورت زنجیره دارد و در آن  
از یک نیم زنجیره یک سپهر در آن

۱۰۰  
 ۱۰۱  
 ۱۰۲  
 ۱۰۳  
 ۱۰۴  
 ۱۰۵  
 ۱۰۶  
 ۱۰۷  
 ۱۰۸  
 ۱۰۹  
 ۱۱۰  
 ۱۱۱  
 ۱۱۲  
 ۱۱۳  
 ۱۱۴  
 ۱۱۵  
 ۱۱۶  
 ۱۱۷  
 ۱۱۸  
 ۱۱۹  
 ۱۲۰  
 ۱۲۱  
 ۱۲۲  
 ۱۲۳  
 ۱۲۴  
 ۱۲۵  
 ۱۲۶  
 ۱۲۷  
 ۱۲۸  
 ۱۲۹  
 ۱۳۰  
 ۱۳۱  
 ۱۳۲  
 ۱۳۳  
 ۱۳۴  
 ۱۳۵  
 ۱۳۶  
 ۱۳۷  
 ۱۳۸  
 ۱۳۹  
 ۱۴۰  
 ۱۴۱  
 ۱۴۲  
 ۱۴۳  
 ۱۴۴  
 ۱۴۵  
 ۱۴۶  
 ۱۴۷  
 ۱۴۸  
 ۱۴۹  
 ۱۵۰  
 ۱۵۱  
 ۱۵۲  
 ۱۵۳  
 ۱۵۴  
 ۱۵۵  
 ۱۵۶  
 ۱۵۷  
 ۱۵۸  
 ۱۵۹  
 ۱۶۰  
 ۱۶۱  
 ۱۶۲  
 ۱۶۳  
 ۱۶۴  
 ۱۶۵  
 ۱۶۶  
 ۱۶۷  
 ۱۶۸  
 ۱۶۹  
 ۱۷۰  
 ۱۷۱  
 ۱۷۲  
 ۱۷۳  
 ۱۷۴  
 ۱۷۵  
 ۱۷۶  
 ۱۷۷  
 ۱۷۸  
 ۱۷۹  
 ۱۸۰  
 ۱۸۱  
 ۱۸۲  
 ۱۸۳  
 ۱۸۴  
 ۱۸۵  
 ۱۸۶  
 ۱۸۷  
 ۱۸۸  
 ۱۸۹  
 ۱۹۰  
 ۱۹۱  
 ۱۹۲  
 ۱۹۳  
 ۱۹۴  
 ۱۹۵  
 ۱۹۶  
 ۱۹۷  
 ۱۹۸  
 ۱۹۹  
 ۲۰۰  
 ۲۰۱  
 ۲۰۲  
 ۲۰۳  
 ۲۰۴  
 ۲۰۵  
 ۲۰۶  
 ۲۰۷  
 ۲۰۸  
 ۲۰۹  
 ۲۱۰  
 ۲۱۱  
 ۲۱۲  
 ۲۱۳  
 ۲۱۴  
 ۲۱۵  
 ۲۱۶  
 ۲۱۷  
 ۲۱۸  
 ۲۱۹  
 ۲۲۰  
 ۲۲۱  
 ۲۲۲  
 ۲۲۳  
 ۲۲۴  
 ۲۲۵  
 ۲۲۶  
 ۲۲۷  
 ۲۲۸  
 ۲۲۹  
 ۲۳۰  
 ۲۳۱  
 ۲۳۲  
 ۲۳۳  
 ۲۳۴  
 ۲۳۵  
 ۲۳۶  
 ۲۳۷  
 ۲۳۸  
 ۲۳۹  
 ۲۴۰  
 ۲۴۱  
 ۲۴۲  
 ۲۴۳  
 ۲۴۴  
 ۲۴۵  
 ۲۴۶  
 ۲۴۷  
 ۲۴۸  
 ۲۴۹  
 ۲۵۰  
 ۲۵۱  
 ۲۵۲  
 ۲۵۳  
 ۲۵۴  
 ۲۵۵  
 ۲۵۶  
 ۲۵۷  
 ۲۵۸  
 ۲۵۹  
 ۲۶۰  
 ۲۶۱  
 ۲۶۲  
 ۲۶۳  
 ۲۶۴  
 ۲۶۵  
 ۲۶۶  
 ۲۶۷  
 ۲۶۸  
 ۲۶۹  
 ۲۷۰  
 ۲۷۱  
 ۲۷۲  
 ۲۷۳  
 ۲۷۴  
 ۲۷۵  
 ۲۷۶  
 ۲۷۷  
 ۲۷۸  
 ۲۷۹  
 ۲۸۰  
 ۲۸۱  
 ۲۸۲  
 ۲۸۳  
 ۲۸۴  
 ۲۸۵  
 ۲۸۶  
 ۲۸۷  
 ۲۸۸  
 ۲۸۹  
 ۲۹۰  
 ۲۹۱  
 ۲۹۲  
 ۲۹۳  
 ۲۹۴  
 ۲۹۵  
 ۲۹۶  
 ۲۹۷  
 ۲۹۸  
 ۲۹۹  
 ۳۰۰  
 ۳۰۱  
 ۳۰۲  
 ۳۰۳  
 ۳۰۴  
 ۳۰۵  
 ۳۰۶  
 ۳۰۷  
 ۳۰۸  
 ۳۰۹  
 ۳۱۰  
 ۳۱۱  
 ۳۱۲  
 ۳۱۳  
 ۳۱۴  
 ۳۱۵  
 ۳۱۶  
 ۳۱۷  
 ۳۱۸  
 ۳۱۹  
 ۳۲۰  
 ۳۲۱  
 ۳۲۲  
 ۳۲۳  
 ۳۲۴  
 ۳۲۵  
 ۳۲۶  
 ۳۲۷  
 ۳۲۸  
 ۳۲۹  
 ۳۳۰  
 ۳۳۱  
 ۳۳۲  
 ۳۳۳  
 ۳۳۴  
 ۳۳۵  
 ۳۳۶  
 ۳۳۷  
 ۳۳۸  
 ۳۳۹  
 ۳۴۰  
 ۳۴۱  
 ۳۴۲  
 ۳۴۳  
 ۳۴۴  
 ۳۴۵  
 ۳۴۶  
 ۳۴۷  
 ۳۴۸  
 ۳۴۹  
 ۳۵۰  
 ۳۵۱  
 ۳۵۲  
 ۳۵۳  
 ۳۵۴  
 ۳۵۵  
 ۳۵۶  
 ۳۵۷  
 ۳۵۸  
 ۳۵۹  
 ۳۶۰  
 ۳۶۱  
 ۳۶۲  
 ۳۶۳  
 ۳۶۴  
 ۳۶۵  
 ۳۶۶  
 ۳۶۷  
 ۳۶۸  
 ۳۶۹  
 ۳۷۰  
 ۳۷۱  
 ۳۷۲  
 ۳۷۳  
 ۳۷۴  
 ۳۷۵  
 ۳۷۶  
 ۳۷۷  
 ۳۷۸  
 ۳۷۹  
 ۳۸۰  
 ۳۸۱  
 ۳۸۲  
 ۳۸۳  
 ۳۸۴  
 ۳۸۵  
 ۳۸۶  
 ۳۸۷  
 ۳۸۸  
 ۳۸۹  
 ۳۹۰  
 ۳۹۱  
 ۳۹۲  
 ۳۹۳  
 ۳۹۴  
 ۳۹۵  
 ۳۹۶  
 ۳۹۷  
 ۳۹۸  
 ۳۹۹  
 ۴۰۰  
 ۴۰۱  
 ۴۰۲  
 ۴۰۳  
 ۴۰۴  
 ۴۰۵  
 ۴۰۶  
 ۴۰۷  
 ۴۰۸  
 ۴۰۹  
 ۴۱۰  
 ۴۱۱  
 ۴۱۲  
 ۴۱۳  
 ۴۱۴  
 ۴۱۵  
 ۴۱۶  
 ۴۱۷  
 ۴۱۸  
 ۴۱۹  
 ۴۲۰  
 ۴۲۱  
 ۴۲۲  
 ۴۲۳  
 ۴۲۴  
 ۴۲۵  
 ۴۲۶  
 ۴۲۷  
 ۴۲۸  
 ۴۲۹  
 ۴۳۰  
 ۴۳۱  
 ۴۳۲  
 ۴۳۳  
 ۴۳۴  
 ۴۳۵  
 ۴۳۶  
 ۴۳۷  
 ۴۳۸  
 ۴۳۹  
 ۴۴۰  
 ۴۴۱  
 ۴۴۲  
 ۴۴۳  
 ۴۴۴  
 ۴۴۵  
 ۴۴۶  
 ۴۴۷  
 ۴۴۸  
 ۴۴۹  
 ۴۵۰  
 ۴۵۱  
 ۴۵۲  
 ۴۵۳  
 ۴۵۴  
 ۴۵۵  
 ۴۵۶  
 ۴۵۷  
 ۴۵۸  
 ۴۵۹  
 ۴۶۰  
 ۴۶۱  
 ۴۶۲  
 ۴۶۳  
 ۴۶۴  
 ۴۶۵  
 ۴۶۶  
 ۴۶۷  
 ۴۶۸  
 ۴۶۹  
 ۴۷۰  
 ۴۷۱

این خرمای سعادت که خوشم بگو  
 اول در دست من یک قصه بنویسم  
 محمدرضا که با کلاه ناز در کتب  
 اگر در دستم باز در دستم

در هر دست من یک قصه بنویسم  
 من که هر دم در دست من  
 در هر دست من یک قصه بنویسم  
 من که هر دم در دست من

[illegible]

رنک این خانه که در خفاست  
 آتش افروخته بر آتش خفاست  
 مخصوص منهای برین رسم  
 ای که کو سجده کشیده از طبر است  
 جگر که از زرد درو  
 کرب آه طفلانم در آید لو  
 خفتاب من را بی کبر ای که در  
 و سبک بود پنداردی در عالم  
 مولی منوی سخن ای سر  
 بر منده ای که بی منی  
 کرب آه طفلانم در آید لو  
 خفتاب من را بی کبر ای که در  
 و سبک بود پنداردی در عالم  
 مولی منوی سخن ای سر  
 بر منده ای که بی منی

این بار در حسیب ایستاد آن نغمه را  
 نام تو را حسین برادر ار که در

[illegible]

This image shows a blank, aged, cream-colored page, likely an endpaper or flyleaf from an old book. The paper has a slightly textured appearance with some minor discoloration and faint, dark smudges or stains, particularly near the center. The page is framed by a dark border, which appears to be the inner edge of a book cover or binding.



باز بوی که از کت در خواب  
 ز بوی که از بوی که در خواب  
 چنانکه در خواب در خواب  
 چنانکه در خواب در خواب

باز بوی که از کت در خواب  
 ز بوی که از بوی که در خواب  
 چنانکه در خواب در خواب  
 چنانکه در خواب در خواب

مثنویات بجای چند

هر دم از غم و به کوسن غم نوزد  
 آفتاب بر جوی خورشید خورشید  
 کز دیشم درم بر آب و تو خفا که  
 مریه بکسیر غم و به کسیر غم  
 چشمه به در تو در صفت لعل بهار

باز بوی که از کت در خواب  
 ز بوی که از بوی که در خواب  
 چنانکه در خواب در خواب  
 چنانکه در خواب در خواب

باز بوی که از کت در خواب  
 ز بوی که از بوی که در خواب  
 چنانکه در خواب در خواب  
 چنانکه در خواب در خواب

باز بوی که از کت در خواب  
 ز بوی که از بوی که در خواب  
 چنانکه در خواب در خواب  
 چنانکه در خواب در خواب

باز بوی که از کت در خواب  
 ز بوی که از بوی که در خواب  
 چنانکه در خواب در خواب  
 چنانکه در خواب در خواب

باز بوی که از کت در خواب  
 ز بوی که از بوی که در خواب  
 چنانکه در خواب در خواب  
 چنانکه در خواب در خواب

باز بوی که از کت در خواب  
 ز بوی که از بوی که در خواب  
 چنانکه در خواب در خواب  
 چنانکه در خواب در خواب

باز بوی که از کت در خواب  
 ز بوی که از بوی که در خواب  
 چنانکه در خواب در خواب  
 چنانکه در خواب در خواب

باز بوی که از کت در خواب  
 ز بوی که از بوی که در خواب  
 چنانکه در خواب در خواب  
 چنانکه در خواب در خواب

باز بوی که از کت در خواب  
 ز بوی که از بوی که در خواب  
 چنانکه در خواب در خواب  
 چنانکه در خواب در خواب

باز بوی که از کت در خواب  
 ز بوی که از بوی که در خواب  
 چنانکه در خواب در خواب  
 چنانکه در خواب در خواب



چند بیل فکر در ده حاکم کند از بار خود مگوی که از بار کس	بهر نصیب رخ ازین رخا بهیلم ز سر تو سر خود بر سر کند کار	بهر سر که خورشید خفته باز تو سر که خورشید خفته
<p>در این دیوانه که در این دیوانه در این دیوانه که در این دیوانه</p>		
بهر دست تو در دست کس بهر دست تو در دست کس	بهر دست تو در دست کس بهر دست تو در دست کس	بهر دست تو در دست کس بهر دست تو در دست کس
<p>بهر دست تو در دست کس بهر دست تو در دست کس</p>		
<p>بهر دست تو در دست کس بهر دست تو در دست کس</p>		

بهر دست تو در دست کس بهر دست تو در دست کس	بهر دست تو در دست کس بهر دست تو در دست کس	بهر دست تو در دست کس بهر دست تو در دست کس
<p>بهر دست تو در دست کس بهر دست تو در دست کس</p>		
<p>بهر دست تو در دست کس بهر دست تو در دست کس</p>		
<p>بهر دست تو در دست کس بهر دست تو در دست کس</p>		
<p>بهر دست تو در دست کس بهر دست تو در دست کس</p>		



۹۶۷  
 رفت اطمینان از زار کردن ملک  
 امروز هر که بخواهد سران کند  
 از با جردیم ابرام از ملک  
 سر و زار بر ابرام هیچ کس نیست  
 سر و زار بر ابرام هیچ کس نیست  
 سر و زار بر ابرام هیچ کس نیست

[illegible]

از بزرگواران و سلاطین و  
 و سواد و شرف و نام و شخص  
 حکمت و تفاد از دین و عبادت  
 دم در کرم از دست و در خاتمه

<p>             مدح و ثناء زده اند که چه عجبیل است عجبیل              قبله ای است هر کوی تو آراشده ای              جبروت است که تو را خط بر میدهند معجز              بر سر آب عیانند این را چون خضر              چون که گوشت غریز ازیزدت امر و دیگر              هر که انحال سمه وید بر روی تو نمیدان              اگر سر کنی یعنی نبود عیب کنی         </p>	<p>             عیب              عیب کنم، رفت کرده نقیب است عجبیل              هر که عیب کنی به نقیب است عجبیل              قدرت اندر عجبیل است عجبیل              خاله کنج لب بعد تو دلیل است عجبیل              دست افتاده نمیکند دلیل است عجبیل              کنت در آنس نرو عجبیل است عجبیل              خوش اندر رفت عیب است عجبیل         </p>
--	---

[illegible]

بسم الله الرحمن الرحيم الحمد لله رب العالمين والصلاة والسلام على سيدنا محمد وآله الطيبين الطاهرين	الحمد لله رب العالمين والصلاة والسلام على سيدنا محمد وآله الطيبين الطاهرين	الحمد لله رب العالمين والصلاة والسلام على سيدنا محمد وآله الطيبين الطاهرين
---	---	---

در این صفت از اهل حق و در  
فیض نورانی بزرگوار  
**و کلمه**  
بنا بر آن که از استغفار و توبه  
بنام خداوند بزرگوار  
توبه کند و در روز قیامت  
خود را بخشد و در روز قیامت  
در این صفت از اهل حق و در

منح غریبات های شیرازی

سبح الله اعظم الاسم  
وینحسن برانم زد و چمن خور  
بجز از هر رخ صورت خورده منم  
که تو جز بر کمر کمر منم  
آرزو دلم تو دارم و بس که در حق منم  
بویک آن زد و چمن خور  
بقیمت الحافه اکسینم  
خوشتن تو هر خفت آب خور  
سر اکسینت ای بزم نه که در حق منم

د	احسان کی کوششیں	نیفا
	اربعین کی آرزو میں دعا دار	

لکن از آنکه ندانم که روان را  
 چگونه گردانند هرگز در رسم  
 ندانم از هر کعبه که در هر جسم محو  
 اند که با این بدن از نظر در ملکوت  
 هر که در آن کس که در دولت  
 نازد از صفات آنکه خدا را دوست  
 از چشمش در هر درج از آید

و حکم در این حدیث است که  
 و ام اسلام کند زلف صبی را  
 باشد در صورت و متنزه از آن  
 غیر هر سره که بوسه صبی را  
 که با آن کس که مسند دارد آن را  
 نازد بچشم از این قول شیدا را  
 بخوابی که هر راه تعلق که را

۱۰۰  
 ۱۰۱  
 ۱۰۲  
 ۱۰۳  
 ۱۰۴  
 ۱۰۵  
 ۱۰۶  
 ۱۰۷  
 ۱۰۸  
 ۱۰۹  
 ۱۱۰  
 ۱۱۱  
 ۱۱۲  
 ۱۱۳  
 ۱۱۴  
 ۱۱۵  
 ۱۱۶  
 ۱۱۷  
 ۱۱۸  
 ۱۱۹  
 ۱۲۰  
 ۱۲۱  
 ۱۲۲  
 ۱۲۳  
 ۱۲۴  
 ۱۲۵  
 ۱۲۶  
 ۱۲۷  
 ۱۲۸  
 ۱۲۹  
 ۱۳۰  
 ۱۳۱  
 ۱۳۲  
 ۱۳۳  
 ۱۳۴  
 ۱۳۵  
 ۱۳۶  
 ۱۳۷  
 ۱۳۸  
 ۱۳۹  
 ۱۴۰  
 ۱۴۱  
 ۱۴۲  
 ۱۴۳  
 ۱۴۴  
 ۱۴۵  
 ۱۴۶  
 ۱۴۷  
 ۱۴۸  
 ۱۴۹  
 ۱۵۰  
 ۱۵۱  
 ۱۵۲  
 ۱۵۳  
 ۱۵۴  
 ۱۵۵  
 ۱۵۶  
 ۱۵۷  
 ۱۵۸  
 ۱۵۹  
 ۱۶۰  
 ۱۶۱  
 ۱۶۲  
 ۱۶۳  
 ۱۶۴  
 ۱۶۵  
 ۱۶۶  
 ۱۶۷  
 ۱۶۸  
 ۱۶۹  
 ۱۷۰  
 ۱۷۱  
 ۱۷۲  
 ۱۷۳  
 ۱۷۴  
 ۱۷۵  
 ۱۷۶  
 ۱۷۷  
 ۱۷۸  
 ۱۷۹  
 ۱۸۰  
 ۱۸۱  
 ۱۸۲  
 ۱۸۳  
 ۱۸۴  
 ۱۸۵  
 ۱۸۶  
 ۱۸۷  
 ۱۸۸  
 ۱۸۹  
 ۱۹۰  
 ۱۹۱  
 ۱۹۲  
 ۱۹۳  
 ۱۹۴  
 ۱۹۵  
 ۱۹۶  
 ۱۹۷  
 ۱۹۸  
 ۱۹۹  
 ۲۰۰

[illegible]



از دروغ از با ما چه در حق کس	از به غش و دغا به هر کس	بجوایم سر حرم ما بر سر حق
که در حق سر نیست کلاه از این است	باز هم عزت از این مردم اولیج بر شو	که در حق سر نیست کلاه از این است

در این کتاب که در این روزگار  
از کتب قدیم است و در این روزگار  
که از کتب قدیم است و در این روزگار  
که از کتب قدیم است و در این روزگار

غزلی می بر آید و نه خودم که چوین  
 استم ز نظر کف می آید که چوین  
 بجز از هر کس دست یکا در سپید  
 ز ابر از رخ نه در بر می و طالع  
 در ازل منت می بود و زکی تو می  
 بدست بر آید و نه خودم که چوین  
 شد غم که بر من نه کف بار  
 بغایت که فکند از کسینه  
 که غم از ایند روش مکن من  
 به نغمه گفت بعد سر ز بو قصه

ولده	اسخواری که نوشته است	نیما
هر که پیش نظر دارد	هر که پیش نظر دارد	هر که پیش نظر دارد

تو بر هر جان مسکین و غریب  
ایم تو نامت در لوح مسکین

در این جهان هر چه هست غیر خداست  
 همه کس بخلاف تراف است  
 در این جهان هر چه هست غیر خداست  
 همه کس بخلاف تراف است

در این عالم هر چه در دسترس است  
که روزی در پیوند برسد  
هر نفسی بر زنده از نفسی مرگ عالم

[illegible][illegible]

در آمدن و رفتن بیدار در این شهر  
 در آمدن و رفتن بیدار در این شهر  
 در آمدن و رفتن بیدار در این شهر  
 در آمدن و رفتن بیدار در این شهر

[illegible][illegible][illegible]

دله	امیر محمد در این روز	لیقا
از زنجیر در این روز	که در این روز	بروای
که در این روز	که در این روز	که در این روز

چادر بر سر است و شکب است  
 خوشتر است بر سر است به زو  
 و در سر است که در سر است

نهک باکی و سر است  
 و در سر است که در سر است  
 و در سر است که در سر است

و در سر است که در سر است  
 و در سر است که در سر است  
 و در سر است که در سر است

	وله	نور که بر دایم نور ابرار است در روزگار هر که خستند لغو است	تیناً	و در این کتاب که در این کتاب
--	-----	---	-------	------------------------------

بسم الله الرحمن الرحيم  
الحمد لله الذي جعل القرآن الكريم  
موسى عليه السلام في القلعة  
التي فيها كان يلقى ربه

[illegible][illegible][illegible][illegible]

*(Faint handwritten Persian text visible through the paper from the reverse side)*

و بعد از آنکه	بر سر آب عالی طهر و آب دانه	خود از معده و ریه و اسهال معده	و سودن ریه و طبع و درازان و کم	در کف پا بجز و انگشتان	سینه و کمر و کمر و کمر و کمر	و در زیر	و در زیر
---------------	-----------------------------	--------------------------------	--------------------------------	------------------------	------------------------------	----------	----------

[illegible]















مجلسه ششم در ۱۵ خرداد ۱۳۰۲	خنده برکت زخمی بود و در احوال	طریق بود و در احوال
داده بیت و کبریا عکس	کریم و خوش گویان که حاضر	بر کفایت نرسید

[illegible]

کورنا زخیم دید و بختی کیم  
 ایمن کردست بهر پر مغنی ایمنست  
 ایمنه قصه در روز موقت ص کوف  
 ایست و کمره عزت ایمنی نید

وہ  
مکہ میں حرمی کے لئے لکھا گیا  
زیادہ ہر نسخہ کوئی دیکھ کر نہ سمجھتا  
بے

سب مان تیر بهیست رخ تو بخت  
که ملک بخت خیر تقوی نیست  
جو به عهد زندی دعا طغرار کوئی  
تو عیب رخ نظر زاری از قهر فانی  
خبر تو غوغا تو بهیم عاقبت بهیتم  
ما که باز از طعن طعن هر رسد  
غلام بر خط نام تو بر باغی عهدار  
نصف در هر طریقت نیست کیم لایک

و در  
صفت هر که در این عالم مجرب می  
باشد

[illegible][illegible]

معد	شک	شک
چو در از زمره مرغ کرها شدم	از روز عراق که گویم که چه روز نیست	بیکه دهان کنی اسیر و جواهران از مرغ
و گری، و آتو میکردن از کاه شدم	روز نیست که از دستش را که زنند	خاک سر کیم از دست بود دهان و دهان

This image shows a blank ledger page. It features a double-line top border and two vertical lines that divide the page into three columns. The paper is cream-colored and shows signs of age, including some small dark spots and a slightly textured surface. There is no text or other markings on the page.

[illegible][illegible][illegible]



بسیک بد مزه از هر طرفه کوشی شست	مثنوی تواریخ بر اینو نشستی	گرنه هر دم سر کوی توام بکشت بر د
کوهر کلسه و مویه بر کوشی شست	اودا نندن به که با نبره نشستی	ی شغیرا کفر ای که خلد رست بر د

درمانی تا نفعی نماند / جسم و جان / درمانی تا نفعی نماند / جسم و جان / درمانی تا نفعی نماند / جسم و جان

جوابی سرخ بر آب بپزد / در آب سرد / در آب سرد / در آب سرد

درمانی تا نفعی نماند / جسم و جان / درمانی تا نفعی نماند / جسم و جان / درمانی تا نفعی نماند / جسم و جان

بسیک بد مزه از هر طرفه کوشی شست	مثنوی تواریخ بر اینو نشستی	گرنه هر دم سر کوی توام بکشت بر د
کوهر کلسه و مویه بر کوشی شست	اودا نندن به که با نبره نشستی	ی شغیرا کفر ای که خلد رست بر د

جوابی سرخ بر آب بپزد / در آب سرد / در آب سرد / در آب سرد

درمانی تا نفعی نماند / جسم و جان / درمانی تا نفعی نماند / جسم و جان / درمانی تا نفعی نماند / جسم و جان

درمانی تا نفعی نماند / جسم و جان / درمانی تا نفعی نماند / جسم و جان / درمانی تا نفعی نماند / جسم و جان







دست زلف خوش در باده بوی	ای عفت دل بهم در هر روز	بیا که بر این بخت بدین دولت	بوند ای دل با دل
نیر مرغ در کسب بوی	هر کی در بخت بود مرغ بخت	هر در زلف و کلاه بخت	انهم نیر مرغ بخت
<p>دست زلف خوش در باده بوی ای عفت دل بهم در هر روز بیا که بر این بخت بدین دولت بوند ای دل با دل</p>			
دست زلف خوش در باده بوی	ای عفت دل بهم در هر روز	بیا که بر این بخت بدین دولت	بوند ای دل با دل
نیر مرغ در کسب بوی	هر کی در بخت بود مرغ بخت	هر در زلف و کلاه بخت	انهم نیر مرغ بخت
<p>دست زلف خوش در باده بوی ای عفت دل بهم در هر روز بیا که بر این بخت بدین دولت بوند ای دل با دل</p>			
دست زلف خوش در باده بوی	ای عفت دل بهم در هر روز	بیا که بر این بخت بدین دولت	بوند ای دل با دل
نیر مرغ در کسب بوی	هر کی در بخت بود مرغ بخت	هر در زلف و کلاه بخت	انهم نیر مرغ بخت
<p>دست زلف خوش در باده بوی ای عفت دل بهم در هر روز بیا که بر این بخت بدین دولت بوند ای دل با دل</p>			
دست زلف خوش در باده بوی	ای عفت دل بهم در هر روز	بیا که بر این بخت بدین دولت	بوند ای دل با دل
نیر مرغ در کسب بوی	هر کی در بخت بود مرغ بخت	هر در زلف و کلاه بخت	انهم نیر مرغ بخت
<p>دست زلف خوش در باده بوی ای عفت دل بهم در هر روز بیا که بر این بخت بدین دولت بوند ای دل با دل</p>			

دی جانب صحرای آن ترک سواد	ترسم که کند محنت بخت تو ملک	زان خاک تا ختم ز کز دور عالم	عذر آنکه بخت تو ملک
عجب که کنی بخت در شهر دگر	جانی که تو بر کن بختی راهی کم	که حشر تو مباد کسی بخت کم	عذر آنکه بخت تو ملک
<p>دی جانب صحرای آن ترک سواد ترسم که کند محنت بخت تو ملک زان خاک تا ختم ز کز دور عالم عذر آنکه بخت تو ملک</p>			
دی جانب صحرای آن ترک سواد	ترسم که کند محنت بخت تو ملک	زان خاک تا ختم ز کز دور عالم	عذر آنکه بخت تو ملک
عجب که کنی بخت در شهر دگر	جانی که تو بر کن بختی راهی کم	که حشر تو مباد کسی بخت کم	عذر آنکه بخت تو ملک
<p>دی جانب صحرای آن ترک سواد ترسم که کند محنت بخت تو ملک زان خاک تا ختم ز کز دور عالم عذر آنکه بخت تو ملک</p>			
دی جانب صحرای آن ترک سواد	ترسم که کند محنت بخت تو ملک	زان خاک تا ختم ز کز دور عالم	عذر آنکه بخت تو ملک
عجب که کنی بخت در شهر دگر	جانی که تو بر کن بختی راهی کم	که حشر تو مباد کسی بخت کم	عذر آنکه بخت تو ملک
<p>دی جانب صحرای آن ترک سواد ترسم که کند محنت بخت تو ملک زان خاک تا ختم ز کز دور عالم عذر آنکه بخت تو ملک</p>			
دی جانب صحرای آن ترک سواد	ترسم که کند محنت بخت تو ملک	زان خاک تا ختم ز کز دور عالم	عذر آنکه بخت تو ملک
عجب که کنی بخت در شهر دگر	جانی که تو بر کن بختی راهی کم	که حشر تو مباد کسی بخت کم	عذر آنکه بخت تو ملک
<p>دی جانب صحرای آن ترک سواد ترسم که کند محنت بخت تو ملک زان خاک تا ختم ز کز دور عالم عذر آنکه بخت تو ملک</p>			



سعد علی	سعد علی	خزنده	خزنده	خزنده
از آنکه غریبه و فاسق تواند	کلم قدرش غیر از این هر عیادت	اشغال را و نیکویم که زاردم میباید	بیکدمت نیت صد ساله فرقت است	
شب بجز این هر دو خطای تواند	مردم و کسی نیز بجایم نفرستاد	نامید بهار معارف میباید	کردم خرق تو هر که زان دید	

[illegible]

میرزا نصر الله مرزا محسن بنانی زاده ای هستند که  
نزد دولت لایقتم نامزد فراموش

[illegible]

پہلے خیر عمر ازنا بود کس  
نہ ہنوز نسیم مہک  
کچھ دیکھو  
کچھ دیکھو

میت چهره در آینه در میان  
عطر تر ساجه اسرار ز کس  
زلف موی خوشین بر سن

از صبح  
از صبح تا شب  
از صبح تا شب  
از صبح تا شب

*(Faint handwritten notes at the bottom of the page)*

[illegible]

آمد و سرور رسیدند و گاهه نیز بیایست	منار کرم که بختیاری کشیده از کرم	رفیق آناه که بر سر کرم چون بگفت	آخو بر سر کرم که بر سر آناه گشته
گرم و سرور و زانو و بران شهر گشته	نواز کرم که زانو و سرور گشته	تا بخوبی شنیده محمد برادر	هر زمان که بر سر کرم و سرور گشته

[illegible]

معه وادرا آن کس که منبر خورشید  
نمایان است در این روز  
در این روز  
در این روز

[illegible][illegible]

کفر کو نبره چار و در کشت  
زلف تو نبره کوه چار و در کشت

[illegible]

مردی که در این شهر است و در این شهر است و در این شهر است

ما ترست دلاخ غمزه صبی کند من  
 و در بخت جان صیبت دلاخ بخت باز  
 در کمال زده صفیران من غمزه  
 دلاخ غمزه افسان کند سر مست به بندش  
 یکدیگر بدست بسته کند کوب بسندش  
 گفته ز روشن کند خط نظر خود بندش

از این کتاب که در این کتابخانه است

در آستانه بنام











































عید نورانی	طریقه عبادت	از راه عبادت	از راه عبادت
در این روز عبادت را بکنی	در این روز عبادت را بکنی	در این روز عبادت را بکنی	در این روز عبادت را بکنی

بنده

مغربی

عید نورانی	طریقه عبادت	از راه عبادت	از راه عبادت
در این روز عبادت را بکنی	در این روز عبادت را بکنی	در این روز عبادت را بکنی	در این روز عبادت را بکنی

مغربی

مغربی

مغربی

مغربی

مغربی

مغربی

عید نورانی	طریقه عبادت	از راه عبادت	از راه عبادت
در این روز عبادت را بکنی	در این روز عبادت را بکنی	در این روز عبادت را بکنی	در این روز عبادت را بکنی

بنده

مغربی

عید نورانی	طریقه عبادت	از راه عبادت	از راه عبادت
در این روز عبادت را بکنی	در این روز عبادت را بکنی	در این روز عبادت را بکنی	در این روز عبادت را بکنی

مغربی

مغربی

مغربی

مغربی

مغربی

مغربی



















بر کسب علم و کمال و کرم	بعد از کسب کرم و کمال و کرم	مردم کسب کرم و کمال و کرم	زهر کسب کرم و کمال و کرم
جسم کسب کرم و کمال و کرم	جسم کسب کرم و کمال و کرم	جسم کسب کرم و کمال و کرم	جسم کسب کرم و کمال و کرم

*[Handwritten Persian text, likely a continuation of the previous page's notes.]*

گفت مجنون که خواهی شوی یا مسکین  
نوبه لا اثم عوایس فانی لا اثم  
چهره شید و ستان در رقص حدس  
رفتم را بعد از نوم و سیرین تا به کرب

## جامی

بر من از روی تو چه کسب کردم  
 که از طرد ملکش من صبا  
 تا که عاشق لحظه میباید وصال  
 نقش لبش بر حوا رنگ و طعم کزین  
 هر بوبرانه غم غم کند مرغ دلم  
 دلان غره خون رنگ کرد مرغ  
 چون رخ خوبونم همه از یاد ره  
 عمر صد حسنه میبند که برادره  
 شادمان سورت آید و نشاند  
 که خیال خوش از طرد فراد  
 جعد از آن نیست که در منرا د  
 صبر را چون مهر آید صبر در ره

مختصر

[illegible][illegible]

فکر از راه مستقیم تر و آسان تر و از مسکنی که از راه علم است و در علم	شماره هر تیر از راه مستقیم تر و آسان تر و از مسکنی که از راه علم است و در علم	فکر از راه مستقیم تر و آسان تر و از مسکنی که از راه علم است و در علم
فکر از راه مستقیم تر و آسان تر و از مسکنی که از راه علم است و در علم	فکر از راه مستقیم تر و آسان تر و از مسکنی که از راه علم است و در علم	فکر از راه مستقیم تر و آسان تر و از مسکنی که از راه علم است و در علم

نورده بر سبب خشم فتنه افروزان و دشمنان  
که نیست عیان شرح از دین و دینداران  
خود که در این خشم غنیمت گزینان  
خود را در این خشم غنیمت گزینان

شد در او چشم با آنکه خوان بود  
چون محنت از دست سلطان میخواید

لذت کشی بفرست که برود طوفانها  
از آنکه رخسار خود را زده اند

آه ای جان  
آنکه جوید سستار  
ناله کن از دایه

مهر و محبت  
مهر و محبت  
مهر و محبت

12

[illegible]

1

[illegible]

۱۰۰  
 ۱۰۱  
 ۱۰۲  
 ۱۰۳  
 ۱۰۴  
 ۱۰۵  
 ۱۰۶  
 ۱۰۷  
 ۱۰۸  
 ۱۰۹  
 ۱۱۰  
 ۱۱۱  
 ۱۱۲  
 ۱۱۳  
 ۱۱۴  
 ۱۱۵  
 ۱۱۶  
 ۱۱۷  
 ۱۱۸  
 ۱۱۹  
 ۱۲۰  
 ۱۲۱  
 ۱۲۲  
 ۱۲۳  
 ۱۲۴  
 ۱۲۵  
 ۱۲۶  
 ۱۲۷  
 ۱۲۸  
 ۱۲۹  
 ۱۳۰  
 ۱۳۱  
 ۱۳۲  
 ۱۳۳  
 ۱۳۴  
 ۱۳۵  
 ۱۳۶  
 ۱۳۷  
 ۱۳۸  
 ۱۳۹  
 ۱۴۰  
 ۱۴۱  
 ۱۴۲  
 ۱۴۳  
 ۱۴۴  
 ۱۴۵  
 ۱۴۶  
 ۱۴۷  
 ۱۴۸  
 ۱۴۹  
 ۱۵۰  
 ۱۵۱  
 ۱۵۲  
 ۱۵۳  
 ۱۵۴  
 ۱۵۵  
 ۱۵۶  
 ۱۵۷  
 ۱۵۸  
 ۱۵۹  
 ۱۶۰  
 ۱۶۱  
 ۱۶۲  
 ۱۶۳  
 ۱۶۴  
 ۱۶۵  
 ۱۶۶  
 ۱۶۷  
 ۱۶۸  
 ۱۶۹  
 ۱۷۰  
 ۱۷۱  
 ۱۷۲  
 ۱۷۳  
 ۱۷۴  
 ۱۷۵  
 ۱۷۶  
 ۱۷۷  
 ۱۷۸  
 ۱۷۹  
 ۱۸۰  
 ۱۸۱  
 ۱۸۲  
 ۱۸۳  
 ۱۸۴  
 ۱۸۵  
 ۱۸۶  
 ۱۸۷  
 ۱۸۸  
 ۱۸۹  
 ۱۹۰  
 ۱۹۱  
 ۱۹۲  
 ۱۹۳  
 ۱۹۴  
 ۱۹۵  
 ۱۹۶  
 ۱۹۷  
 ۱۹۸  
 ۱۹۹  
 ۲۰۰  
 ۲۰۱  
 ۲۰۲  
 ۲۰۳  
 ۲۰۴  
 ۲۰۵  
 ۲۰۶  
 ۲۰۷  
 ۲۰۸  
 ۲۰۹  
 ۲۱۰  
 ۲۱۱  
 ۲۱۲  
 ۲۱۳  
 ۲۱۴  
 ۲۱۵  
 ۲۱۶  
 ۲۱۷  
 ۲۱۸  
 ۲۱۹  
 ۲۲۰  
 ۲۲۱  
 ۲۲۲  
 ۲۲۳  
 ۲۲۴  
 ۲۲۵  
 ۲۲۶  
 ۲۲۷  
 ۲۲۸  
 ۲۲۹  
 ۲۳۰  
 ۲۳۱  
 ۲۳۲  
 ۲۳۳  
 ۲۳۴  
 ۲۳۵  
 ۲۳۶  
 ۲۳۷  
 ۲۳۸  
 ۲۳۹  
 ۲۴۰  
 ۲۴۱  
 ۲۴۲  
 ۲۴۳  
 ۲۴۴  
 ۲۴۵  
 ۲۴۶  
 ۲۴۷  
 ۲۴۸  
 ۲۴۹  
 ۲۵۰  
 ۲۵۱  
 ۲۵۲  
 ۲۵۳  
 ۲۵۴  
 ۲۵۵  
 ۲۵۶  
 ۲۵۷  
 ۲۵۸  
 ۲۵۹  
 ۲۶۰  
 ۲۶۱  
 ۲۶۲  
 ۲۶۳  
 ۲۶۴  
 ۲۶۵  
 ۲۶۶  
 ۲۶۷  
 ۲۶۸  
 ۲۶۹  
 ۲۷۰  
 ۲۷۱  
 ۲۷۲  
 ۲۷۳  
 ۲۷۴  
 ۲۷۵  
 ۲۷۶  
 ۲۷۷  
 ۲۷۸  
 ۲۷۹  
 ۲۸۰  
 ۲۸۱  
 ۲۸۲  
 ۲۸۳  
 ۲۸۴  
 ۲۸۵  
 ۲۸۶  
 ۲۸۷  
 ۲۸۸  
 ۲۸۹  
 ۲۹۰  
 ۲۹۱  
 ۲۹۲  
 ۲۹۳  
 ۲۹۴  
 ۲۹۵  
 ۲۹۶  
 ۲۹۷  
 ۲۹۸  
 ۲۹۹  
 ۳۰۰  
 ۳۰۱  
 ۳۰۲  
 ۳۰۳  
 ۳۰۴  
 ۳۰۵  
 ۳۰۶  
 ۳۰۷  
 ۳۰۸  
 ۳۰۹  
 ۳۱۰  
 ۳۱۱  
 ۳۱۲  
 ۳۱۳  
 ۳۱۴  
 ۳۱۵  
 ۳۱۶  
 ۳۱۷  
 ۳۱۸  
 ۳۱۹  
 ۳۲۰  
 ۳۲۱  
 ۳۲۲  
 ۳۲۳  
 ۳۲۴  
 ۳۲۵  
 ۳۲۶  
 ۳۲۷  
 ۳۲۸  
 ۳۲۹  
 ۳۳۰  
 ۳۳۱  
 ۳۳۲  
 ۳۳۳  
 ۳۳۴  
 ۳۳۵  
 ۳۳۶  
 ۳۳۷  
 ۳۳۸  
 ۳۳۹  
 ۳۴۰  
 ۳۴۱  
 ۳۴۲  
 ۳۴۳  
 ۳۴۴  
 ۳۴۵  
 ۳۴۶  
 ۳۴۷  
 ۳۴۸  
 ۳۴۹  
 ۳۵۰  
 ۳۵۱  
 ۳۵۲  
 ۳۵۳  
 ۳۵۴  
 ۳۵۵  
 ۳۵۶  
 ۳۵۷  
 ۳۵۸  
 ۳۵۹  
 ۳۶۰  
 ۳۶۱  
 ۳۶۲  
 ۳۶۳  
 ۳۶۴  
 ۳۶۵  
 ۳۶۶  
 ۳۶۷  
 ۳۶۸  
 ۳۶۹  
 ۳۷۰  
 ۳۷۱  
 ۳۷۲  
 ۳۷۳  
 ۳۷۴  
 ۳۷۵  
 ۳۷۶  
 ۳۷۷  
 ۳۷۸  
 ۳۷۹  
 ۳۸۰  
 ۳۸۱  
 ۳۸۲  
 ۳۸۳  
 ۳۸۴  
 ۳۸۵  
 ۳۸۶  
 ۳۸۷  
 ۳۸۸  
 ۳۸۹  
 ۳۹۰  
 ۳۹۱  
 ۳۹۲  
 ۳۹۳  
 ۳۹۴  
 ۳۹۵  
 ۳۹۶  
 ۳۹۷  
 ۳۹۸  
 ۳۹۹  
 ۴۰۰  
 ۴۰۱  
 ۴۰۲  
 ۴۰۳  
 ۴۰۴  
 ۴۰۵  
 ۴۰۶  
 ۴۰۷  
 ۴۰۸  
 ۴۰۹  
 ۴۱۰  
 ۴۱۱  
 ۴۱۲  
 ۴۱۳  
 ۴۱۴  
 ۴۱۵  
 ۴۱۶  
 ۴۱۷  
 ۴۱۸  
 ۴۱۹  
 ۴۲۰  
 ۴۲۱  
 ۴۲۲  
 ۴۲۳  
 ۴۲۴  
 ۴۲۵  
 ۴۲۶  
 ۴۲۷  
 ۴۲۸  
 ۴۲۹  
 ۴۳۰  
 ۴۳۱  
 ۴۳۲  
 ۴۳۳  
 ۴۳۴  
 ۴۳۵  
 ۴۳۶  
 ۴۳۷  
 ۴۳۸  
 ۴۳۹  
 ۴۴۰  
 ۴۴۱  
 ۴۴۲  
 ۴۴۳  
 ۴۴۴  
 ۴۴۵  
 ۴۴۶  
 ۴۴۷  
 ۴۴۸  
 ۴۴۹  
 ۴۵۰  
 ۴۵۱  
 ۴۵۲  
 ۴۵۳  
 ۴۵۴  
 ۴۵۵  
 ۴۵۶  
 ۴۵۷  
 ۴۵۸  
 ۴۵۹  
 ۴۶۰  
 ۴۶۱  
 ۴۶۲  
 ۴۶۳  
 ۴۶۴  
 ۴۶۵  
 ۴۶۶  
 ۴۶۷  
 ۴۶۸  
 ۴۶۹  
 ۴۷۰  
 ۴۷۱







































دیده ای که در این عالم  
چو کوهی است که در این عالم  
چو کوهی است که در این عالم  
چو کوهی است که در این عالم

در نه سوره سوره که در این عالم چو کوهی است که در این عالم چو کوهی است که در این عالم چو کوهی است که در این عالم	چو کوهی است که در این عالم چو کوهی است که در این عالم چو کوهی است که در این عالم چو کوهی است که در این عالم
چو کوهی است که در این عالم چو کوهی است که در این عالم چو کوهی است که در این عالم چو کوهی است که در این عالم	چو کوهی است که در این عالم چو کوهی است که در این عالم چو کوهی است که در این عالم چو کوهی است که در این عالم
چو کوهی است که در این عالم چو کوهی است که در این عالم چو کوهی است که در این عالم چو کوهی است که در این عالم	چو کوهی است که در این عالم چو کوهی است که در این عالم چو کوهی است که در این عالم چو کوهی است که در این عالم
چو کوهی است که در این عالم چو کوهی است که در این عالم چو کوهی است که در این عالم چو کوهی است که در این عالم	چو کوهی است که در این عالم چو کوهی است که در این عالم چو کوهی است که در این عالم چو کوهی است که در این عالم

دیده ای که در این عالم  
چو کوهی است که در این عالم  
چو کوهی است که در این عالم  
چو کوهی است که در این عالم

ز حسن عشق بهر خرد که در این عالم  
چو کوهی است که در این عالم  
چو کوهی است که در این عالم  
چو کوهی است که در این عالم

دل ز کوهی تو بکست بیا روی کار ز خنجر عشق تو بنمزد هم دل از ناله و غم ناله زانبر گفت ز درد کشم اشوع فروغی بکشت ناله کردم که چو کوهی بیا خیر افتاد	دل ز کوهی تو بکست بیا روی کار ز خنجر عشق تو بنمزد هم دل از ناله و غم ناله زانبر گفت ز درد کشم اشوع فروغی بکشت ناله کردم که چو کوهی بیا خیر افتاد
ز ناله ای غمناک از عالم حو آب خود ماه جو غلغله آفتاب تابان در بر ز بند سبک و سبک افتاد آفتاب ای خوش عالم آب	ز ناله ای غمناک از عالم حو آب خود ماه جو غلغله آفتاب تابان در بر ز بند سبک و سبک افتاد آفتاب ای خوش عالم آب
مانی که به جاده از غمناک چو شمع شمع که در عالم آب شک از زلف غمناک می آمد و می آمد از آفتاب	مانی که به جاده از غمناک چو شمع شمع که در عالم آب شک از زلف غمناک می آمد و می آمد از آفتاب
بل بر ز بند سبک و سبک نیش دم مار و دم که در عالم آب راه کردش بچرخ از جسم لبین بتوان توان زبان مردم لبین	بل بر ز بند سبک و سبک نیش دم مار و دم که در عالم آب راه کردش بچرخ از جسم لبین بتوان توان زبان مردم لبین
وصل که کشته رسید پیشم از اجل غمناک که آن ز ناله و غمناک کز قفس او دردم بوی او پس رفتی	وصل که کشته رسید پیشم از اجل غمناک که آن ز ناله و غمناک کز قفس او دردم بوی او پس رفتی
چنان ز درد و آه هم میو ای که در این عالم چو کوهی است که در این عالم چو کوهی است که در این عالم چو کوهی است که در این عالم	چنان ز درد و آه هم میو ای که در این عالم چو کوهی است که در این عالم چو کوهی است که در این عالم چو کوهی است که در این عالم
از عشق که عشق را به میو میسازد گفت که کوهی را از عشق کسی	از عشق که عشق را به میو میسازد گفت که کوهی را از عشق کسی

دیده ای که در این عالم  
چو کوهی است که در این عالم  
چو کوهی است که در این عالم  
چو کوهی است که در این عالم

با کمال خفا سینه زدن  
با کمال خفا سینه زدن  
با کمال خفا سینه زدن  
با کمال خفا سینه زدن











آتشور

زاهد از عشق اگر بر سر افکند  
چشم احوال ز جبین نه دلدارند  
چون محبت ایکه خطی و رشدا از کس  
آن حکایت بر اوطار محبت دیدم  
چند عفتی و در ملت فیه در عفت  
قوی اند طلب بار و نه بخت  
بند هر مغام که دل با کمالش  
بعد از محبت از اینجا سوختنیم

**آبانی**  
دو شوخ بر سر حدیث بی فایده  
هر سخن که نشنیده بودم گفت  
بارگشت تو که خود که شایسته  
کرده معرفت و بصیرت با هم  
کوشا از نظر هست خویش بر آند  
و خوش به چه شدی که گریخته خویش  
آتش اندر دل آتانه از اندر وی  
با یک سر خط بند که خود چه کشید

ز خاک ذلت فکرم بوی  
آن که در آینه بوی  
مست در آینه بوی  
مست در آینه بوی

حسین بن علی

دل مبتو اگر بکنش از ارم بگرد  
خواهی که خردنای جهان بر تو شوم  
از طره خوف خال دل خسته جو جو  
رم آر در کرم برم اسود رنگات  
صد رنجم انکو برش مهره زحمت  
جان نمره زمان جاکه رازد کرد  
مهر و کین تو غوغا در شبان  
سر کشی کوی کجا داند جو کمان  
از جو رونی مودلت صفت دورم  
موربت که ران ملج ارد لیجان

**دخت میرزا مصطفی لیس علی محمد بیک نهاد خدی**  
بان طره بر سر جبهه شد بر سر  
درم از کوی به مشایق ز غم  
از دست جان تو غمت بودم از دست  
حال لم از غمت و کویدر با صبا  
خوشند از صفا صفا دیدم خواه  
نابا کویم شمر زان غمت که دیدم بر خشت

**دله**  
ز تو بر سر شوری و در بهر شهر فوغ  
ندام حبیبی عشق و که آغشته غوغ  
کوی محبت شای تو صف فرزند محوری  
کون آتش که در سستون فرود آید  
کربان جاکه بر رخ که بر دل آید

دو رعد و برق و فراد و شکرت  
معدودش ز غمت بر فرا جبهه مینامد  
کوی محبت شای تو صف فرزند محوری  
کون آتش که در سستون فرود آید  
کربان جاکه بر رخ که بر دل آید

نور علی

نور علی  
نور علی  
نور علی  
نور علی

نور علی  
نور علی  
نور علی  
نور علی



Handwritten marginal notes in the top right corner of page 1045, written in a cursive script.

غنا میرزا عبدالحامید پس میرزا علی اشرف صفه  
عقاید یافت شمع فایز زبده منی  
ناجند منع ردا را بد زشاده می  
مستی برستان کدم خون ناک  
کرمنه و شکر دیدی دو چشم منش  
خود شش چو شش پنهان برکش  
سلطان کج عزت غنا رفعت  
از ابوان صدر ششم و شش نهم  
با پنج بر میگفت در شش چاه کشتی

باز آمدان معرب آقا ز ناز کرده  
قادر و صا شش کرب ریزی  
ناتان شمع شش است با روی  
از دود کفر نقش صد چشم تیره شسته

مطرب آقا علی محمد بن ابی بکر  
نیزه سینه سیمین زکاک بر منش  
صبا زکوی تو آورد نمکین نه منش  
کمان بر دل و شمشیر منش  
سایح عارض تو بر کردت رسد دارد  
هر که چشم به تو دید با خود گفت  
نیزه قامت دلجوی خوشتر ام تو را  
نیزه دجی با دوش بی عسل  
حدیث انبیا نیزه شکسته مطرب کو  
نیزه روی جوی خردای و لوصف  
کسی که خاک کرده است بر منش  
حدیث یوسف و یعقوب روی منش  
کمند نیزه کردت زلف منش  
هر وقت است نیزه نیزه منش  
خطا بود که تو نهاده ای منش  
که هست مبدل و صبور منش  
کدای نیزه خنجر منش  
نویز منش و خلد منش  
کی نهاده بر نه زبانه منش

Handwritten marginal notes in the bottom right corner of page 1045.

Handwritten marginal notes in the top left corner of page 1046.

نیزه افی میرزا عبدالحامید شیرادی  
از دای تو ای صبر فلک قریب  
آریخ شد و شکست و شکست  
ما خیر ملک آنچه تو کردی بیگ رای  
نیزه خطبه لدرای تو ای صبر فلک قریب  
خداون همان یاق کف تیغ کردن  
روز که کتب بر شش زخمه خوانم  
تکلیف بجا میسر شد بر دوزخ  
شد ملک نه در استر چون رو صبر  
نمی همه دگرش و شکست همه جاده  
هر که نشو شد و صبر جبهه بر دوز  
کرمه و دگر بر دوشه رای ندر دوز  
بر دگرش آمدند ناز و زهر سو  
نیزه خنده بر ظرف زخمه خوانم  
فوجش بجا میسر شد بر دوزخ

Handwritten marginal notes in the bottom left corner of page 1046.

Handwritten marginal notes in the bottom right corner of page 1046.



















بروز طهرال جمیع است  
 که روزی در میان در بپوشد  
 که در میان در بپوشد  
 که در میان در بپوشد  
 که در میان در بپوشد

مجلس ختم است  
 که در میان در بپوشد  
 که در میان در بپوشد  
 که در میان در بپوشد  
 که در میان در بپوشد

اشوب میرزا ابوالقاسم  
 که در میان در بپوشد  
 که در میان در بپوشد  
 که در میان در بپوشد  
 که در میان در بپوشد

اشفته رضا علیخان  
 که در میان در بپوشد  
 که در میان در بپوشد  
 که در میان در بپوشد  
 که در میان در بپوشد

که در میان در بپوشد  
 که در میان در بپوشد  
 که در میان در بپوشد  
 که در میان در بپوشد

بروز طهرال جمیع است  
 که روزی در میان در بپوشد  
 که در میان در بپوشد  
 که در میان در بپوشد  
 که در میان در بپوشد

مجلس ختم است  
 که در میان در بپوشد  
 که در میان در بپوشد  
 که در میان در بپوشد  
 که در میان در بپوشد

فرح الله کاشانی  
 که در میان در بپوشد  
 که در میان در بپوشد  
 که در میان در بپوشد  
 که در میان در بپوشد

جمع میرزا  
 که در میان در بپوشد  
 که در میان در بپوشد  
 که در میان در بپوشد  
 که در میان در بپوشد

که در میان در بپوشد  
 که در میان در بپوشد  
 که در میان در بپوشد  
 که در میان در بپوشد























**معدن افسانه**  
 در شنبه روز نهم از دشت خرمین  
 صد و شصت و شش بهیم و نه بهیم سو  
 زنی مسکینه سواد خیر از شلخته  
 بیمار از غم و غم شکسته در راه

از این روز که در این روز  
 از این روز که در این روز  
 از این روز که در این روز  
 از این روز که در این روز

زیر لبه سینه در دشت کوفی  
 بس بر سر کز آن که مسطور دیده  
 از سر بر سر که با کشت ده جز  
 روح از این نهاده بر او سر جاب

بسم خون من نشسته در این سرسید  
 بوسه زانو بر سر زانو سرسید

بیا به به در خیمه کوفی من  
 باد آن خیمه بر سر سرسید  
 گفتند او چو زانو بر سر  
 پر شد دلش از غم و غم سرسید  
 گو این خیمه در سر سرسید  
 تا در غم دل جان آفرین سرسید

از این روز که در این روز  
 از این روز که در این روز  
 از این روز که در این روز  
 از این روز که در این روز

از این روز که در این روز  
 از این روز که در این روز  
 از این روز که در این روز  
 از این روز که در این روز

در این روز که در این روز  
 در این روز که در این روز  
 در این روز که در این روز  
 در این روز که در این روز

همینا شنبه شنبه  
 بعد از یک روز از این روز  
 باغاب رویش که در دستم  
 باغاب رویش که در دستم

از این روز که در این روز  
 از این روز که در این روز  
 از این روز که در این روز  
 از این روز که در این روز

از این روز که در این روز  
 از این روز که در این روز  
 از این روز که در این روز  
 از این روز که در این روز

از این روز که در این روز  
 از این روز که در این روز  
 از این روز که در این روز  
 از این روز که در این روز

از این روز که در این روز  
 از این روز که در این روز  
 از این روز که در این روز  
 از این روز که در این روز

از این روز که در این روز  
 از این روز که در این روز  
 از این روز که در این روز  
 از این روز که در این روز

از این روز که در این روز  
 از این روز که در این روز  
 از این روز که در این روز  
 از این روز که در این روز

از این روز که در این روز  
 از این روز که در این روز  
 از این روز که در این روز  
 از این روز که در این روز



















لکار بختانه برود مندره قصه کنده اراکه معنی کتب طالع خلاف صحاح ابن نادر نالیدک  
 دادی القری وادین المندیه وکدام از اعمال درین قیافه و معنی بر قیله از جوان معنی  
 سطره کس کس موش کوبید وباران شدید کوبید کوبید بار معنی خشت پند روی کوبید  
 کوبید و خاکی

لکار بختانه برود مندره قصه کنده اراکه معنی کتب طالع خلاف صحاح ابن نادر نالیدک  
 دادی القری وادین المندیه وکدام از اعمال درین قیافه و معنی بر قیله از جوان معنی  
 سطره کس کس موش کوبید وباران شدید کوبید کوبید بار معنی خشت پند روی کوبید  
 کوبید و خاکی

جوانک نوزاد زاده و برادر و برادر  
 سب و جبر و در سوزن کوبید و برادر و برادر  
 جوان قوت نام بر سر نزل داده و از او  
 خوراک نوزاد و برادر و برادر  
 سطره کس کس موش کوبید وباران شدید کوبید کوبید بار معنی خشت پند روی کوبید  
 کوبید و خاکی

جوانک نوزاد زاده و برادر و برادر  
 سب و جبر و در سوزن کوبید و برادر و برادر  
 جوان قوت نام بر سر نزل داده و از او  
 خوراک نوزاد و برادر و برادر  
 سطره کس کس موش کوبید وباران شدید کوبید کوبید بار معنی خشت پند روی کوبید  
 کوبید و خاکی

جوانک نوزاد زاده و برادر و برادر  
 سب و جبر و در سوزن کوبید و برادر و برادر  
 جوان قوت نام بر سر نزل داده و از او  
 خوراک نوزاد و برادر و برادر  
 سطره کس کس موش کوبید وباران شدید کوبید کوبید بار معنی خشت پند روی کوبید  
 کوبید و خاکی

عربی ریشی  
 و در و بر و بر  
 کس کس موش کوبید وباران شدید کوبید کوبید بار معنی خشت پند روی کوبید  
 کوبید و خاکی

جوانک نوزاد زاده و برادر و برادر  
 سب و جبر و در سوزن کوبید و برادر و برادر  
 جوان قوت نام بر سر نزل داده و از او  
 خوراک نوزاد و برادر و برادر  
 سطره کس کس موش کوبید وباران شدید کوبید کوبید بار معنی خشت پند روی کوبید  
 کوبید و خاکی

جوانک نوزاد زاده و برادر و برادر  
 سب و جبر و در سوزن کوبید و برادر و برادر  
 جوان قوت نام بر سر نزل داده و از او  
 خوراک نوزاد و برادر و برادر  
 سطره کس کس موش کوبید وباران شدید کوبید کوبید بار معنی خشت پند روی کوبید  
 کوبید و خاکی

جوانک نوزاد زاده و برادر و برادر  
 سب و جبر و در سوزن کوبید و برادر و برادر  
 جوان قوت نام بر سر نزل داده و از او  
 خوراک نوزاد و برادر و برادر  
 سطره کس کس موش کوبید وباران شدید کوبید کوبید بار معنی خشت پند روی کوبید  
 کوبید و خاکی

جوانک نوزاد زاده و برادر و برادر  
 سب و جبر و در سوزن کوبید و برادر و برادر  
 جوان قوت نام بر سر نزل داده و از او  
 خوراک نوزاد و برادر و برادر  
 سطره کس کس موش کوبید وباران شدید کوبید کوبید بار معنی خشت پند روی کوبید  
 کوبید و خاکی

عربی ریشی  
 و در و بر و بر  
 کس کس موش کوبید وباران شدید کوبید کوبید بار معنی خشت پند روی کوبید  
 کوبید و خاکی























لله در قابل فنی مرشد ابرام  
برای کوشنده خیر و مشکوفا  
در عربی بمغنی شریعت چون در شیر خیر کثرت لهذا در و غیر کثرت

مجلس اول در بیان احوال و حال  
در روز شنبه که در آن روز  
که در آن روز که در آن روز  
که در آن روز که در آن روز  
که در آن روز که در آن روز  
که در آن روز که در آن روز  
که در آن روز که در آن روز  
که در آن روز که در آن روز

[illegible][illegible]

در دره یعنی  
نوار است  
خبر او یعنی  
ملک است

10

[illegible][illegible][illegible]

A close-up of a musical manuscript page. It features a single staff with a red line. There are a few handwritten notes, including a 'y' and some other characters, but they are mostly cut off or faded. The paper is aged and yellowed.



اصطلاح و در این باب...  
اصطلاح و در این باب...  
اصطلاح و در این باب...

مواضع  
نقش  
و جغرافیا

اصطلاح و در این باب...  
اصطلاح و در این باب...  
اصطلاح و در این باب...

اصطلاح و در این باب...  
اصطلاح و در این باب...  
اصطلاح و در این باب...

اصطلاح و در این باب...  
اصطلاح و در این باب...  
اصطلاح و در این باب...

اصطلاح و در این باب...  
اصطلاح و در این باب...  
اصطلاح و در این باب...

اصطلاح و در این باب...  
اصطلاح و در این باب...  
اصطلاح و در این باب...

اصطلاح و در این باب...  
اصطلاح و در این باب...  
اصطلاح و در این باب...

اصطلاح و در این باب...  
اصطلاح و در این باب...  
اصطلاح و در این باب...

اصطلاح و در این باب...  
اصطلاح و در این باب...  
اصطلاح و در این باب...



Handwritten marginal notes in red ink at the top of the right page, including the word "مقدمه" (Introduction).

Handwritten text in the top section of the right page, featuring a large red diagonal line and the word "مقدمه" (Introduction).

Main body of handwritten text in the right page, organized into two columns with red ink used for headings and emphasis.

Handwritten text in the bottom section of the right page, continuing the main text or providing a conclusion.

Vertical handwritten marginal notes in red ink along the right edge of the page.

Handwritten marginal notes in red ink at the bottom of the right page.

Handwritten text in the top section of the left page, featuring a large red diagonal line and the word "مقدمه" (Introduction).

Main body of handwritten text in the left page, organized into two columns with red ink used for headings and emphasis.

Handwritten text in the bottom section of the left page, continuing the main text or providing a conclusion.

Vertical handwritten marginal notes in red ink along the left edge of the page.

Handwritten marginal notes in red ink at the bottom of the left page.











از قلم پادشاه در روز پنجشنبه ماه ذی القعدة سنه ۱۱۰۱

مجلس

۱۱۰۱

مجلس

کلیه نیاز و نفقت بزرگ شود و نام و سواد و شرفی و لا یتیم در بهلولی که او را موصول

در این مجلس که در روز پنجشنبه ماه ذی القعدة سنه ۱۱۰۱ در این مجلس که در روز پنجشنبه ماه ذی القعدة سنه ۱۱۰۱ در این مجلس که در روز پنجشنبه ماه ذی القعدة سنه ۱۱۰۱

در این مجلس که در روز پنجشنبه ماه ذی القعدة سنه ۱۱۰۱ در این مجلس که در روز پنجشنبه ماه ذی القعدة سنه ۱۱۰۱ در این مجلس که در روز پنجشنبه ماه ذی القعدة سنه ۱۱۰۱

در این مجلس که در روز پنجشنبه ماه ذی القعدة سنه ۱۱۰۱ در این مجلس که در روز پنجشنبه ماه ذی القعدة سنه ۱۱۰۱ در این مجلس که در روز پنجشنبه ماه ذی القعدة سنه ۱۱۰۱

در این مجلس که در روز پنجشنبه ماه ذی القعدة سنه ۱۱۰۱ در این مجلس که در روز پنجشنبه ماه ذی القعدة سنه ۱۱۰۱ در این مجلس که در روز پنجشنبه ماه ذی القعدة سنه ۱۱۰۱

از قلم پادشاه در روز پنجشنبه ماه ذی القعدة سنه ۱۱۰۲

۱۱۰۲

در این مجلس که در روز پنجشنبه ماه ذی القعدة سنه ۱۱۰۲ در این مجلس که در روز پنجشنبه ماه ذی القعدة سنه ۱۱۰۲ در این مجلس که در روز پنجشنبه ماه ذی القعدة سنه ۱۱۰۲

در این مجلس که در روز پنجشنبه ماه ذی القعدة سنه ۱۱۰۲ در این مجلس که در روز پنجشنبه ماه ذی القعدة سنه ۱۱۰۲ در این مجلس که در روز پنجشنبه ماه ذی القعدة سنه ۱۱۰۲

در این مجلس که در روز پنجشنبه ماه ذی القعدة سنه ۱۱۰۲ در این مجلس که در روز پنجشنبه ماه ذی القعدة سنه ۱۱۰۲ در این مجلس که در روز پنجشنبه ماه ذی القعدة سنه ۱۱۰۲

در این مجلس که در روز پنجشنبه ماه ذی القعدة سنه ۱۱۰۲ در این مجلس که در روز پنجشنبه ماه ذی القعدة سنه ۱۱۰۲ در این مجلس که در روز پنجشنبه ماه ذی القعدة سنه ۱۱۰۲



















بسم الله الرحمن الرحيم  
الحمد لله الذي جعل في خلقه  
الغنى والفاقة والسرور والحزن  
والعز والذل والعلو والسطو  
والجود والبخل والكرم والبخل  
والعز والذل والعلو والسطو  
والجود والبخل والكرم والبخل

شاه حسن میرزا  
قاسم

در آن ملک بگردل جسم شکر	شاه عالم سنان خسرو خردون
شاه دوران شرف بی شکست	کز با نرنگ شفت در ایام حشر
خسروی کز پی عظیم درش زهرخت	چرخ کرد از افاد خیم اندر پیکر
کترین بنده در کاس شرب زلفا طون	کترین پاکر در بارش بر پیکر
کلیک بستانه و کجسته باز این مکان	کس در ایام ندیده و نشنیده بجه
بیرون درش صدر جل بر کمال	که جهایت ز فضل و سپهر نیر
کشور از تقویش بی پرسش و پنا	لشکر از تریش صغیر و طغر
در ضمیرش که بود پاکر از حشمت	کشته نام از لعل و کفایت
او چه بدریست جهان با سپهر	پیرانه فروزنده و جوان خیر
هر کجا و لری از دماحت خلعتی	هر کجا می از دور و غنیمت کسور
لست برسی دودانای سرور و زار	آن در فرخند فضل ان و خیر
آن هر که در شرف از درون کوب	آن هر که در بار باراد و خیر
آن یک خازن اجرا لطف هم سرور	آن یک خازن خیر و شایک که
آن یک آینه که بستان بخار داد	آن یک آینه که جلیلم سخن بر داد
مخزن شد از ارضت ای شریف	دفر شد از ارضت ای شریف
هر در از عطف شاه جهان گام روا	هر در از کرمت صدق کلام سپهر
شیخ دوس بن نوع من کات	اندرون خیمه و عافیت و کرامت
سالمات که نصیر لغات قلموس	بود در سر حقا پرده و شین چون در
این در دانا و خرد و خیر و خیر	بهر در و خیر و کرم و کرامت
ایک از شاه جهان بخت جو	زب تمام بر خیر و کرامت

بسم الله الرحمن الرحيم  
الحمد لله الذي جعل في خلقه  
الغنى والفاقة والسرور والحزن  
والعز والذل والعلو والسطو  
والجود والبخل والكرم والبخل  
والعز والذل والعلو والسطو  
والجود والبخل والكرم والبخل







فصل

بسم الله الرحمن الرحيم  
الحمد لله رب العالمين  
والصلاة والسلام على سيدنا محمد وآله  
الطاهرين

*[Handwritten signature]*





